

مُنَاهِجُ الْعِبَادِ

إِلَى الْمَعَادِ

(مختصر فقه بر چهار مذهب بزبان فارسی)

لمولانا محمد بن احمد سعيد الدين الفرغانى

المتوفى سنة

٦٩١ هجرى ١٢٩٢ ميلادى شمسى

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالافست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ٥٧ استانبول - تركيا

ميلادى

هجرى شمسى

هجرى قمرى

١٩٩٤

١٣٧٢

١٤١٤

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله

الاجر الجزيل و منا الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم

مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

ان هذين الكتابين (مناهج العباد) و(عمدة الاسلام) يوضحان معلومات الايمان و
العبادة. معنى اسم الكتاب الاول (المذاهب في العبادة) ألفه محمد بن احمد سعيد
الدين الفرغانى و هو تلميذ نجيب الدين على الشيرازى. و استفاد ايضا من صدر الدين
القونوى. توفى فى سنة ٦٩١ هـ. [١٢٩٢ م.] يوضح فيه الاحكام الفقهية حسب
المذاهب الاربعة، و يعطى معلومات مفصلة من التصوف و الاخلاق الحميدة. و طبع
هذا الكتاب اعتماداً على النسخة المخطوطة المحفوظة تحت رقم ١٤٣٧/٩٨ فى قسم
الامينية فى مكتبة مسجد السلطان اورخان خان فى بروسه و وفقاً للنسختين المخطوطين
الموجودتين فى مكتبة السلیمانية باستانبول و ترجم من الفارسية الى التركية من قبل
العالم العثمانى محمد بن ادريس البديسى و سماه (مدارج الاعتقاد). و الكتاب
الثانى ألفه العالم الهندى عبد العزيز بن حميد الله المتوفى سنة ٧٤١ هـ. [١٣٤٠ م.] و
ترجمه عبد الرحمن بن يوسف باسم عماد الاسلام الى اللغة التركية سنة ٩٥٠ هـ.
[١٥٤٣ م.] و طبع الكتاب باستانبول سنة ١٢٩٠

اصل اين رساله مناهج العباد در شهر بروسه در كتبخانه
عمومية اورخان غازى موجود است و در قسم خراججى اوغلى برقم
٨٢٥ مقيد است اين نسخه در تاريخ ١٣٦٩ هجرى و ١٩٥٠
ميلادى بدست حسين حلمى بن سعيد استنبولى از اين اصل
استنساخ کرده شده و بدلاى و غيرت او در تاريخ ١٤٠٧ هجرى و
١٩٨٧ ميلادى در استنبول چاپ کرده شده است سلطان اورخان
غازى فرزند و خلف مؤسس دولت عليه عثمانيه سلطان عثمان خان
است در تاريخ ٧٢٦ هجرى قمرى وفات يافته در شهر بروسه در
قرب پدرى مدفون است مؤلف كتاب مناهج العباد محمد بن
احمد المدعوب سعيد الدين فرغانى خرقة از نجيب الدين على بن
بزغشى شيرازى و او از شهاب الدين سهروردى پوشيده و بعد از
مفارقت وى از صدر الدين قونوى منتفع گشته است.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِهِ اسْتَعِیْن رَبِّ اعْتٰنَا عَلٰی ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحَسَنَ عِبَادَتِكَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی وَالصَّلٰوةُ وَالتَّحِیةُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰی وَعَلٰی آلِهِ وَاصْحَابِهِ مُعَادِنِ الدِّیْنِ وَابْحَرِ الْوَفَااءِ.

بدان وفقك الله على اداء حقوق الدين ورزقك حسن متابعة سيد المرسلين كه خدای تعالی خلق را ببازی نیافرید و برای بازی و بیکاری نیافریده است كما قال سبحانه و تعالی (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ... * الآية. المؤمنون: ۱۱۵-۱۱۶) بلکه ایشانرا برای پرستش و دانش و معرفت و توحید آفریده است تا بتوحید و عبادت و معرفت کمال حاصل کرده باز بحکم (إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا... * الآية. یونس: ۴) بحضرت وی رجوع کنند قال الله تعالی (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الداریات: ۵۶) میفرماید من که خداوندم نیافریدم سر پریان و آدمیان را مگر از برای آنکه مرا پرستند و عبادت من کنند یعنی روی بمن روند و از غیر من اعراض کنند و عبادت که مقصود است از بندگی و فرمان برداری و امر و نواهی معبود است بمتابعت هر چه بواسطه انبیا و رسل ذکر فرموده است و آن و قسم است یک قسم بیباطن و دل تعلق دارد فحسب و آن اعتقاد و بیاطن

ایمان است و این آیت که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا* النساء: ۱۳۶) مبین و معین آنست و این قسم بحکم حدیث (ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین ملة كلها فی النار الا ملة واحدة) قالوا و من هی یا رسول الله قال (من كان علی ما انا علیه و اصحابی) قابل صحت و سقم و استقامت و انحراف است و دعاء (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* فاتحة: ۶) را یک طرف تعلق بطلب این صحت و استقامت است در ایمان و اعتقاد و این قسم را فرائض و واجبات و فضائلست و اما فرائضش اعتقاد کردن است مجلا خدای تعالی را و انبیا و رسل و کتب و ملئکة و روز شمار را و اما واجبات و فضائلش تفصیل این مجملست و بعد ازین بیان کرده آید انشاء الله تعالی و اما قسم دوم عبادت و فرمان برداری که بظاهر تعلق دارد دو نوع است یکی قولی که بزبان تعلق دارد و دوم فعلی که بسائر اعضا و جوارح متعلق است و این هر دو نوع بظاهر ایمان که اسلام است تعلق دارد مبنی بر تحقق قسم اول و این حدیث مصحح این قسم دوم است که (الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی الزکاة و تصوم شهر رمضان و تحج البيت ان استطعت الیه سبیلا) و این قسم نیز مشتملست بر شرائط و فرائض و واجبات و مستحبات و جهل بعضی ازین جمله اعنی جهل فرائض بنزد اکثر علما مبطل و مفسد همه اعمالست پس بر هر مؤمن و مسلمان لازم آمد دانستن اعتقاد صحیح و فرائض و واجبات اجمالا و تفصیلا و دانستن ارکان مسلمانی و فرائض و واجبات و سنن او تا در آمدن اش در دائرة ایمان و اسلام محقق شود پس بنا برین مقدمات محرر این مختصر اضغف عباد الله محمد بن احمد المدعو بسعید الدین الفرغانی را ائابه الله تعالی فی جمیع احواله الاخلاص و آواه فی کشف عند الاختصاص داعیه ایتمار بأمر (... تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَ التَّقْوَى ... الآية. المائدة: ۲) از باطن سر برزد و جاذبه (الدین النصیحة) گریبان جان بگرفت تا همت بر آن گماشت که مختصری تألیف کند بزبان پارسی که نفعش بعموم خلق برسد مشتمل بر سه قاعده:

خلایق گنجد و بخاطر و تصور کس در آید خدای تعالی بالای آن و آفریننده و خداوند آن باشد نه وجود و هستی او بوجود و هستی کس ماند و نه شیئیت او مانند شیئیت دیگران باشد و موصوفست و مسمی بهر صفتی و اسمی که خود را بآن یاد کرده است یا در قرآن یا در زبان پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین حی است بحیات و عالم است بعلم و مرید است بارادت و قادر است بقدرت و سمیع است بسمع و بصیر است به بصر و متکلم است به کلام و همچنین در دیگر اسما و صفات و لیکن در هیچ چیز ازینها بماند و هیچ عقلی به کنه و حقیقت کیفیت اسما و صفات او نتواند رسید و اعتقاد باید کرد که حق تعالی بر عرش مستوی است بمعنی صفت نه بمعنی که مفهوم خلق باشد از استقرار و تمکن و جهت و نشستن و خاستن و تکیه زدن و احاطت ذات او بمکان یا احاطت مکان بذات او تعالی الله عن جمیع ذلك علواً کبیراً بلکه بمعنی که از استواء که او خواهد و لایق حضرت او باشد و هر سحری بآسمان دنیا نزول میکند نه چنان نزولی که مفهوم ماست از انتقال از مکانی بمکانی بل نزولی که او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد و بسندگان خود می گوید که هیچ خواننده هست تا من او را اجابت کنم و هیچ آمرزش خواهنده هست تا من او را بیامرزم و هیچ توبه کننده هست که از گناهان و طلب هواء نفس خود بمن و طلب رضاء من باز گردد تا من او را قبول کنم و بتوفیق و هدایت او باز گردم این جمله بگوید نه همچو گفتار ما بل چنانکه او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد و همچنین در جمله صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است و عقل و وهم ما ازان معنی تشبیه فهم می کند و از ادراک حقیقت آن کما هو مراد الله و رسوله فی نفس الامر قاصر اند و ازانجهت بتأویل میل میکنند مثل وجه و عین و ید و یمین و اصبع و قبضه و جنب و مانند اینها و همچون ضحک و تعجب و تردد و امثال اینها این جمله را صفات او باید دانست و بوی اضافه کرد اما نه بمعنی تشبیه و تأویل و تصرف و بعقل و وهم درین جمله بل بمعنی که او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد و همچنین قرآن را کلام او باید دانست و صفت او غیر مخلوق و آنچه در مصحفها نوشته است و در سینها یاد داشته میشود و در زبانها خوانده می آید قرآن باید دانست بی آنکه تعرض کنند بآنکه حرف و صوت قرآن هست یا نیست زیرا که درین

باب هیچ نصی وارد نشده است و سلف صالحین از صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نیز در آن حوض نکرده اند و سخن نگفته اقتدا بایشان باید کرد و حقیقت آنرا بارادت خدای تعالی باز گذاشت تا از فتنه و شومی بدعت و ضلالت امان حاصل آید و همچنین در توریت و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و هر کتابی که از حق تعالی بانبیا و رسل نازل شده است همچنین اعتقاد باید کرد و اعتقاد باید کرد که فرداء قیامت حق تعالی، در بهشت بندگانش را دیدار خود خواهد نمود و همه بچشم ظاهر او را خواهند دید همچنانکه در دنیا ماه شب چهارده را می بینند روشن هیچ باهمشان جمع نمی باید شد و بیکدیگر شان نمی باید نمود و زحمتی در آن دیدن بکس نمی رسد بلکه چون ماه شب چهارده بر می آید و خود را بر خلق جلوه می کند همه بی زحمتی همچون بنور ماه ماه را می بینند همچنین چون حق تعالی در آخرت تجلی کند و خود را بمؤمنان نماید همه او را بچشم ظاهر بینند بی زحمتی و مشقتی هم بنور وی که آنزمان در چشمهء ایشان تعبیه کند بی احاطت و تحدید پیش و پس و یمن و یسار و فوق و تحت بلکه چنانکه او خواهد و او داند و او نماید و اعتقاد باید کرد که حق تعالی همه چیزها را بیافرید نه از چیزی بلکه از علم خود همه چیزها را برقرار می دارد نه بر چیزی بل بر خواست و مشیت خود مکان را بیافرید نه در مکان و بر پایش میدارد نه در مکان بلکه در قیومیت خود و بقدرت خود و زمان را بیافرید نه در زمان بلکه در قیومیت خود و بقدرت خود چیزی را که از آن فراخ تر نباشد در می آورد در چیزی که از آن تنک تر نباشد بی آنکه آن تنک را فراخ کنند یا آن فراخ را کوچک گردانند و همچنین چیزی کوچک را بقدرت خود بر چیزی بزرگ نهد و آن بزرگ را بر جزوی اندک از آن کوچک می نهد بی آنکه آن جزوی کوچک بزرگ شود یا آن بزرگ کوچک گردد و آن جز و کوچک کوچک را احتتمال و گنجائی آن بزرگ بزرگ می بخشد و حقیقت آدمی را از دیدن موضع خود شناخت نفس خود محبوب می دارد بقدرت و حکمت خود و عالمهء دیگر بروی پیدا می کند در خواب و بیداری بی آنکه او را از جای خود نقل کند و تن آدمی را پوسیده و ریزیده در نظر اهل دنیا می نماید و همان تن را در نظر بعضی خلق دیگر از اهل برزخ و آخرت درست و تمام خلقت عرض می کند و همچنین تن آدمی را خفته و ممنوع از

خوردن و آشامیدن و مجامعت کردن ببعضی می نماید و همان تن در نظر بعضی
دگر بیدار و خورنده و آشامنده و مجامعت کننده پیدا میشود این جمله را واقع اعتقاد
باید کرد تا ایمان بغیب تمام و درست شود والا ناقص بود و اعتقاد باید کرد که خدای
تعالی (... فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ # هود: ۱۰۷) است هر چه خواهد کند و کرد او جز عدل و
فضل نباشد و هیچ جور و ظلم از وی جائز نباشد که صادر شود هم افعال بندگانرا از
خیر و شر مصور می گرداند و بایشان می رساند اگر خواهد بی سببی یکی را بخود
نزدیک کند و آن محض فضل باشد و اگر خواهد یکی را بی سببی دور کند و آن جز
عدل نبود هر چه بر بندگانش رود از نیکی و بدی بخواست و ارادت او باشد و لیکن رضا
و خوشنودی او جز نیکیها نپیوندد بدهد و بستاند و بنکوهد و بستاید و فعل او از علت منزه
باشد و اعتقاد باید کرد که اسما و صفات وی توقیفی اند یعنی آن موقوفست بر آنکه او
خود را بصریح یا بدلالت باسمى یا صفتی یاد کرده باشد یا در کتب منزله یا بر زبان
انبیاء بوحی و دیگر او را بغیر آن بعقل خود نامی و صفتی نشاید نهاد و اعتقاد باید کرد
که همچنانکه جان و تن بندگان مخلوق حق تعالی است بعضی بی واسطه و بعضی
بواسطه همچنین جمله احوال و افعال و اقوال ایشان از ایمان و کفر و نیکی و بدی و
طاعت و معصیت مخلوق حق است که دم بدم این جمله را دریشان می آفریند و
چنانکه میخواهد بقدرت و ارادت خود در انسان تصرف میکند بعضی را بایمان و
طاعتی که خود در ایشان آفریده است در بهشت در می آورد بمحض فضل و رحمت و
بعضی را بکفر و معصیت که آفریده اوست در ایشان بدوزخ می برد بمحض عدل و
حکمت هیچکسرا بروی سؤال و اعتراض نرسد چه تصرف در ملک خود بمقتضای
حکمت بی نهایت می کند و عقل ما از ادراک کنه آن حکمت و مصلحت قاصر است
اعتقاد باید کرد که اسباب جمله و سائط و آماده کننده اند بحکمت مرقبول فعل و
ترا و فاعل و مؤثر حق تعالی است بقدرت خود نزد اسباب بحکم اندراج قدرت و
هتان شدن او در حکمت نه باسباب چه قدرت او را بآلت حاجت نیست چنانکه مثلا
سیری و سیرابی را در وقت خوردن و آشامیدن در بنده بقدرت خود همان دم می آفریند
و بخوردن و آشامیدن که اگر اثر قدرت و ارادت و فعل حق تعالی در زمان خوردن و

معانی از جمله خلق برگزیده بود و او را مخصوص گردانیده بمعراج بجسم در بیداری نه در خواب از مکه تا بیت المقدس بر براق و از آنجا بر بالای آسمانها برده وهم در بیداری دران معراج مر پیغمبران را در آسمانها بوی نموده و بهشت و دوزخ با اهل ایشان بر وی عرض کرده و بر رفرق سوار کرده و بالای بالا برده و کلام بی واسطه شنوایده و دیدار بی واسطه و حجاب نموده و این جمله در اندک زمانی از شب واقع بوده و او اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که از جمله پیغمبران بهتر و فاضلتر بود نه بدان معنی بود که از هر یک جدا بجدا فاضلتر بودی و بس بل بدان معنی که او تنها چو در مقابله جمله انبیا و رسل با جمله فضائل ایشان مجموع بیاید او فاضلتر از ان مجموع باشد و همچنین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از جمله خلائق ملائکه و جن و انس و غیرهم فاضلتر است و انبیا که خواص بنی آدمند از جمله اولیا و جمله ملائکه جدا بجدا فاضلتر اند و هر یک از کبار اولیا که علماء راسخ اند از هر یک از خواص و عوام ملائکه فاضلتر اند و هر یک از خواص ملائکه از عوام مؤمنان فاضلترند و عموم مؤمنان هر یک در وقت غلبه احکام ایمان و اسلام بر ایشان از هر یک از عوام فرشتگان فاضلترند و اعتقاد باید کرد که جمله انبیا و رسل علیهم السلام از شرک و جمله گناهان کبیره و صغیره معصوم بوده اند و هر صغیره که بعضی از ایشان منسوب است همچون قربان شجره مثلا از آدم علیه السلام از سر سهو و نسیان بوده است نه از سر قصد معصیت و عزم مخالفت فرمان حق تعالی چنانکه قرآن از ان خبر می دهد که (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِیْ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا طه: ۱۱۵) و در عین آن معصیت ایشان رحمت عام و حکمت تمام مندرج بوده است همچون خروج آدم علیه السلام از بهشت مثلا که آفرینش بنی آدم که مقصود اول است بر آن موقوف بود و اعتقاد باید کرد که همچنانکه مصطفی صلی الله علیه وسلم خاتم همه پیغمبرانست و بهترین ایشان همچنین شریعت او نیز بهترین و جامعترین جمله شریعتهاست و همه شرایع برو ختم شده است و عیسی علیه السلام چون از آسمان فرود آید بشریعت و دین مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد و تقویت دین و شرع او کند و بدین و شرع محمدی خلق را دعوت کند و اعتقاد باید کرد که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مبعوث بود بکافه خلائق

و غیر او هر پیغمبری بقومی معین مبعوث بوده اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 (خُصِّصْتُ بِسَيِّ لَمْ تُخَصِّصْ بِهِنَّ نَبِيٌّ قَبْلِي بُعِثْتُ اِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَخَتَمَ بِي النَّبِيُّونَ وَ
 نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ بَيْنَ يَدَي مَسِيرَةِ شَهْرٍ وَ اَوْتِيْتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَ جَعَلْتُ لِي الْاَرْضَ مَسْجِدًا وَ
 تَرَابَهَا طَهْرًا وَ اَجَلْتُ لِي الْغَنَائِمُ وَ لَمْ تَحُلْ لَاحِدٍ قَبْلِي) و امت او بهترین امتها اند و اعتقاد
 باید کرد که بهترین آدمیان بعد از انبیا اولیا اند و بهترین ایشان صحابه و اهل بیت
 مصطفی صلی الله علیه وسلم و بهتر و سزاوارتر مر خلافت را ابوبکر بود آنگاه عمر
 آنگاه عثمان آنگاه علی رضوان الله علیهم اجمعین و در باب مخاصمت و قتال صحابه
 رضوان الله علیهم هیچ گونه حوض نباید کرد و در حق همه اعتقاد نیک باید داشت الا
 آنکه بسبب اینست که در خصومتی که میان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و میان
 معاویه رضی الله عنه افتاد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر صواب بود معاویه بر
 خطا و هیچ کس را از اهل قبله که بخدای تعالی و پیغمبران و ملائکه و کتابهای
 خدای تعالی و روز شمار اقرار دارد بسدعت و خطا و گناه و بفی و ظلم کافر نباید
 دانست و مرشقاوت و خلود وی در دوزخ حکم نشاید کرد و همچنین بر هیچ کس
 حکم نباید کرد که او از اهل بهشت است هر چند او را بر قانون اوامر و نواهی شریعت
 مستقیم بینند در غایت استقامت مگر بر کسانی که مصطفی صلی الله علیه وسلم در
 حق ایشان ببهشتی گواهی داده است همچون عشره مبشره اول ابوبکر و دوم عمر و سیم
 عثمان و چهارم علی و پنجم طلحة بن عبد الله و ششم زبیر بن العوام و هفتم سعد بن
 ابی وقاص^[۱] و هشتم سعید بن زید و نهم عبد الرحمن بن عوف و دهم ابو عبیده بن
 الجراح و همچنین فاطمه و حسن و حسین و اهل بیت دیگر رضی الله تعالی عنهم این
 جمله را بگواهی مصطفی صلی الله علیه وسلم از اهل بهشت باید دانست باقی بر هیچ
 کس ببهشتی و دوزخی حکم نشاید کرد زیرا که حکم خاتمت بر همگنان پوشیده
 است بلکه ظن نیکو و امید خیر در حق جمله مؤمنان باید داشت و اعتقاد باید کرد که
 ایمان را ظاهری و باطنی است اما باطنش عمل دل است و آن مجرد تصدیق است
 بخدا و رسل و ملائکه و کتب و روز شمار و لکن بحسب قلت و ضعف حجت نفس و
 طبیعت قوت و ضعف برین تصدیق مجرد طاری میشود و این قوت و ضعف صفات

(۱) سعد بن ابی وقاص توفی سنة ۵۵ هـ. [۶۷۵ م.] فی المدینة المنورة علی ساکنها الصلاة و السلام

تصدیق اند نه عین تصدیق و زیادت و نقصان نمی پذیرد این باطن ایمان را خواست که مجرد تصدیق دلست که عین تصدیق است زیادت و نقصان نمی پذیرد و زیادت و نقصان عاید بصفات تصدیق اند نه به عین تصدیق و ازین جهت ایمان غیر اسلامست قال الله تعالی (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ... * الآية. الحجرات: ۱۴) و اما ظاهر ایمان که عین اسلامست اقرار است بزبان و تصدیق بدل ظاهراً که بناء این اقرار برانست و عمل بارکان و این ظاهر ایمان قابل زیادت و نقصان است زیرا جمله فرائض و اوامر و نواهی در ظاهر ایمان که عین اسلامست داخل است پس زیادت اعمال زیادت شود و بنقص نقصان پذیرد و اعتقاد باید کرد که حق تعالی در حال فعل بنده قدرت و استطاعت آن فعل همان لحظه در می آفریند نه پیش ازان و اعتقاد باید کرد که این چهار امام بحق اند و متابعت مذهب هر یک ازیشان موجب نجات و درجات است و اعتقاد باید کرد که بنده بگناهها کبائر کافر نشود و در دوزخ مخلد نماند لکن اگر بران بماند و اصرار کنند خوف زوال ایمان باشد و در کبائر صحابه و تابعین را اختلافها بسیار است لکن شیخ ابوطالب مکی^[۱] رحمه الله در قوت القلوب از احادیث مختلف جمع کرده است و تعیین کرده که کبائر هفده است: چهار از اعمال باطن است اول شرک بالله تعالی و دوم اصرار بر معصیت و سیم نومیدی از رحمت خدای تعالی هر چند گناهان بی شمار دارد چهارم ایمن بودن از مکر و استدراج و غضب حق تعالی هر چند طاعت بسیار دارد و چهارم از اعمال زبان است یکی سوگند بدروغ که حقی را بدان باطل کند یا باطلی را بصورت حق پیدا گرداند دوم دشنام مسلمان بالغ آزاد بچیزی که او را ازان خبر نباشد و سیم بهتان و افترا بر برادر مسلمان و چهارم گواهی بدروغ و سه ازان بشکم تعلق دارد یکی خمر خوردن و دوم مال یتیم بنا حق خوردن و سیم ربا خوردن و دو بفرج متعلق است یکی زنا و دوم لواطه و دو بدست تعلق دارد یکی کشتن بناحق و دوم دزدی کردن و یکی ازین کبائر بپایها تعلق دارد و آن آنست که در وقتی که لشکر مسلمان با لشکر کافر بجنگ در مقابله یکدیگر ایستاده باشند یکی از دو پشت دادن و گریختن و یکی در جمله تن و آن آزدن مادر و پدر است آنچه در قوت القلوب بر شمرد اینها است اما

(۱) ابوطالب مکی مالکی توفی سنة ۳۸۶ هـ. [۹۹۶ م.] فی بغداد

جمله خلق را از خاص و عام بجهت تحلة القسم در آمدن در دوزخ واجب است جز آنکه آتش دوزخ در سعاد و خواص هیچ اثر نکند و در عاصیان اثر کند و بقدر بقاء اثر گناه در دوزخ بمانند و بعد از آن بعفو یا بشفاعت از دوزخ بیرون آیند و بهشت را درجات بسیار است و حصول آن درجات بر قدر اعمال خواهد بود هر چند دخول بهشت بمحض فضل و منت باشد و اعتقاد باید کرد که حوض کوثر حق است که نیکانرا در آنجا غوطه دهند تا بکلی آثار غبار و وهیج دوزخ از ایشان زایل شود بران حوض اوانی باشد که خلق را بدان آب دهند مثل ستارگان آسمان بسیاری و اعتقاد باید کرد که حق تعالی مر مصطفی را صلی الله علیه وسلم و هر که را خواهد از بندگان خود مقام شفاعت کرامت کند که درخواست شفیع از حق تعالی با قابلیت مشفوع له چفت شود و باعتباری در خواست شفیع با رحمت عام شامل حق چفت شود تا بعضی از عذاب دوزخ برهند و ببهشت رسند و اول کسی که در شفاعت باز کند مصطفی باشد صلی الله علیه وسلم که پیش از وی هیچ کس را امکان و یارای شفاعت نبود چون او شفاعت کند بعد از آن در شفاعت باز شود و هر کرا که حق تعالی دستوری دهد از انبیا و اولیا و مؤمنان بشفاعت هر که میان شفیع و ایشان مناسبتی بوده باشد قیام نمایند و اعتقاد باید کرد که در بهشت درجات و حور و قصور و غلمان باشد و در دوزخ درکات بود و اهل بهشت از مؤمنان در بهشت و اهل دوزخ از کافران در دوزخ مخلد خواهند بود ابد الابدین و اعتقاد باید کرد که عذاب گور و سؤال منکر و نکیر حق است و در گور بعضی را دری بسوی بهشت کشاده شود تا در روضه از روضهء بهشت باشد و بعضی را دری بسوی دوزخ کشاده شود تا در حفره از حفرهء دوزخ باشد و اعتقاد باید کرد که کرامات اولیا حق است و کرامت غیر معجزه است و اعتقاد باید کرد که خلفا جز از قریش نباشند و طاعت پادشاه داشتن واجب است مگر در معصیت و خروج بر پادشاه و خلیفه اگر چه ظالم باشد حرام است و اجماع ائمه حجت است و نماز در پس هر نیک و بد و پارسا و فاسق جائز است و اعتقاد باید کرد که هیچ کس را بر خدای تعالی هیچ چیز واجب نیست از رعایت اصلح و غیر آن و اعتقاد باید کرد که هر چه از پیغامبر صلی الله علیه و سلم منقولست از اخبار و احادیث که راویان در هر عصری یکی یا دو یا سه کس بوده

ب: باب اول در شرطهائ نماز باب دوم در فرائضهائ او باب سیم در واجبهائ باب
هارم در سنتهائ و مستحبهائ باب پنجم در کیفیت نماز و آداب او ظاهراً و باطناً و
رادی که در عقب هر نمازی وارد است و ذکر نماز شب و اشراق وضحی و تسبیح و
ر آن و هر بابی مشتمل است بر فصول.

باب اول در شرطهائ جواز نماز و صحت و کمال و فضیلت او: بدان وفقك
که تعالی که شرطهائ نماز بر دو قسم است یکی شرط صحت و جواز و دوم شرط
فضیلت و کمال.

فصل: اول شرطی از شروط صحت و جواز نماز وقت است بمذهب
ام شافعی رضی الله عنه و اما بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله عنه وقت سبب است
شرط [۱] اما وقت نماز صبح بر آمدن صبح صادق است و آن سپیدی است که در
ناره آسمان پیدا شود آنجا که آفتاب از آنجا بر خواهد آمدن و بر پهناؤ افق کشیده
ردد نه بر درازی افق که آنرا صبح کاذب خوانند و اثر سپیدی صبح کاذب زود ناپیدا
شود بلکه بر اثر وی تاریکی ظاهر میگردد و اثر سپیدی صبح صادق بر زیادت
شود و هر دم روشن ترمی شود و از اول پیدا شدن صبح صادق تا بر آمدن آفتاب وقت
ز صبح است و بمذهب شافعی و احمد در وقت اول گزاردن فاضلتر است و بمذهب
حنیفه آخر وقت و (خیر الامور اوسطها) الا بمذهب شافعی نیز که در تابستان که هوا
خست گرم باشد نماز پیشین را در میانه وقت گزاردن مستحب است لا غیر و بمذهب
شافعی صبح و مغرب را تعجیل فاضلتر است و ظهر و عصر را تأخیر فاضلتر است در
ماجد جماعت و اما نماز ظهر وقت او زوال آفتاب است اعنی میل او از میانه آسمان^[۲]
سائب غروب و اعتبار آن بسایه توان کرد که تا مادام که سایه در نقصانست پیش از
لست و چون سایه در زیادت افتد وقت نماز ظهر در آمده باشد تا آنگاه که سایه هر
ز چندانکه آن چیز شود جز سایه که آن چیز را در وقت استوا ثابت بوده باشد چون

در میان شرط و سبب فرق اینست که در عدم موجودیتی شرط و سبب نماز روا نباشد و بدون سبب نماز واجب
ت یعنی لازم نباشد و عدم وجود شرط نماز را اسقاط نسازد. (۲) یعنی از میانه محرك یومی خود

از ان اندک زیادت شود وقت نماز دیگر در آید و این مذهب شافعی و مالک و احمد است اما بمذهب ابوحنیفه تا آنگاه که سایه هر چیزی دو چند آن چیز نزاید وقت ظهر باقی باشد و چون سایه چیزی دو چند وی بزاید اول وقت نماز دیگر است و وقت فرو رفتن آفتاب وقت جواز نماز دیگر باشد الا آنکه در وقت زرد شدن آفتاب نماز از گردن نیفتد الا ناقص و مکروه بود و قضاء نماز گذشته در آن وقت جایز نباشد و گردن نیفتد بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه و اما بمذهب شافعی قضاء گذشته در این اوقات روا باشد و چون آفتاب فرو رفت وقت نماز شام در آمد و باجماع جمله ائمه نماز شام را اول وقت می باید گزارد و تأخیر نشاید کرد و بمذهب شافعی وقت مغرب همان قدر بیش نیست که کسی بعد از غروب آفتاب وضو سازد و اذان و اقامت کند و پنجمین رکعت نماز گزارد و باقی تا غیب شدن شفق وقت مهمل باشد اما اگر نماز شام را در کشد تا فرو شدن شفق ادا کرده باشد نه قضا و شفق سرخی است که بعد از غروب آفتاب از اثر وی بجای فرو شدن آفتاب باقی می ماند بمذهب شافعی و مالک و احمد^[۱] اما بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه^[۲] آخر نماز شام آنگاه میشود که شفق فرو شود و شفق بمذهب وی سپیدی است که بعد از سرخی باقی می ماند در فرو رفتن جای آفتاب اعتبار بصبح که اول سپیدی ظاهر میشود از اثر آفتاب پس اذان سرخی پس اذان آفتاب بر می آید همچنان در مغرب اول غروب آفتاب و بعد اذان سرخی از اثر وی و بعد اذان سپیدی هم از اثر آفتاب و چون شفق علی اختلاف المذاهب تمام غایب شود نماز خفتن در آمده باشد و باتفاق تأخیر نماز خفتن تا پیشتر از ثلث اول شب فاضلتر است تا وقت بر آمدن صبح وقت جواز نماز خفتن باقی می باشد و لکن بمذهب مالک اگر روز مقدار اداء پنج رکعت نماز مانده باشد ظهر و عصر را ادا کرده باشد نه قضا و اگر از شب مقدار اداء چهار رکعت مانده باشد مغرب و عشا ادا افتد نه قضا.

طهارت

فصل: و اما شرط دوم از قسم اول طهارت بدن و جامه و جای نماز است و ازاله نجاست حقیقی و حکمی ازینها اما نجاست حقیقی بمذهب ابوحنیفه دو نوع

(۱) احمد بن حنبل توفی سنة ۲۴۱ هـ. [۸۵۵ م.] فی بغداد

(۲) امام اعظم نعمان بن ثابت توفی سنة ۱۵۰ هـ. [۷۶۷ م.] فی بغداد

ست یکی غلیظه و ازان مقدار درمی [۱] یا کمتر معفو عنه است و زیادت ازان چون تن یا جامه یا جای نماز رسد مانع جواز نماز است و دوم خفیفه و ازان مقدار ربع جامه معفو عنه است و بمذهب شافعی و مالک و احمد اندک و بسیار نجاستی مانع است و رالت آن واجب^[۲] مگر در بول پسری طفل که هنوز طعام نخورده باشد که بریختن آب بر نجسا پاک شود بمذهب ایشان و از اقسام این نجاست حقیقی یکی خمر است که نجاست غلیظه است و هر چه در معنی او باشد احتیاطاً و دوم خون و ریم هر متغیری که از باطن حیوان غیر مأکول ظاهر شود غلیظه است جز عرق و غیر شیر و عرق و لعاب حیوانات غیر مأکول اللحم نجاست حقیقه است الا بمذهب مالک همه طاهر است و سیم هر چه از پیش و پس هر حیوانی بیرون آید جز بچه و بیضه که از آدمی یا حیوانی که گوشت وی خوردن حلال باشد و جز بول حیوانات مأکول اللحم که خفیفه است و بمذهب مالک و احمد بن حنبل طاهر است و چهارم جمله اجزاء خوک و سگ و هر حیوانی که گوشت وی حلال نباشد و هر چه از ایشان ظاهر شود الا بمذهب ابوحنیفه که استخوان و موی و پشم ایشان پاک است مگر استخوان و موی لب و پشم خوک که آن هم نجس است و بمذهب مالک همه اجزاء جمله حیوانات پاک است غیر بول و دم و موث ایشان و منی آدمی نیز و پنجم هر عضوی و جزوی که از حیوان زنده جدا شود نجس است بمذهب مالک مگر موی و پشم غیر خوک بمذهب ابوحنیفه اما موی و پشم حیوانات حلال که از جهت ضرورت احتیاج خلق بدان پاک است بهمه مذاهب ششم آب دهن هر حیوانی که گوشتش حرام باشد بمذهب غیر مالک مگر آدمی و نریبه و اما آب دهان استر و خر دریشان شک است احتراز اولی تر باشد و هفتم آب منی بمذهب ابوحنیفه و مالک نجس است مادام که تر باشد شستن واجب آید و لکن چون خشک شود مالیدن چنانکه اجزایش از جامه زائل شود پسندیده باشد اما اگر بازتری نجسا رسد نجس شود بمذهب شافعی و احمد منی آدمی پاک است لکن اگر منی بر تن یا جامه رسد که استنجا بچیزی پاک کننده نکرده باشد بسبب مجاورت نجاست شستن واجب آید.

(درین محل مراد از درم (درهم) مثقال است که این درهم بیست قیراط باشد.)
(بمذهب مالک ازاله همه نجاستها سنت است علی القول الثانی من القولین المشهورین)

فصل: واما نجاست حکمی دو نوع است یکی مغلظه که موجب غسل است و دوم غیر مغلظه که موجب وضو است و او را حدث خوانند اما مغلظه و آن در زنده بره قسم است یکی جنابت دوم حیض و سیم نفاس.

اما جنابت را دو موجب است: یکی بیرون آمدن منی از پیش آدمی بشر لذت و انتشار آلت و شهوت و جستن آب بقوت بمذهب ابوحنیفه و مالک و بمذهب شافعی و احمد بیرون آمدن منی بهر وجه که بیرون آید از مرد بی این شرط و بیرون آمدن منی بلذت از پیش زن و منی مرد سپید و غلیظه است و بوی طلع خرما دارد و منی زن زرد و تنگ است و موجب دوم مر جنابت را رسیدن عورت مرد بعورت زن است غایب شدن سر آلت بمقدار آنکه ختنه گاهست و جنب را ممنوعست از پنج چیز: یکی از نماز و هر چه در معنی نماز است همچون سجدهای مشروع و دوم از طواف و سیم خواندن قرآن مطلقا بمذهب غیر مالک و زیادت از دو آیت بمذهب مالک و چهار مصحف را بدست یا هر عضوی که باشد بسودن و پنجم در مسجد درنگ کردن.

فصل: واما نوع دوم از نجاست حکمی مغلظه حیض است و آن خونریزی است که از پیش زنان می آید اقلش بمذهب ابوحنیفه سه شبانروز است و اکثرش دو شبانروز و هر چه در کمتر از اقل مدت حیض و بیشتر از اکثرش بیند از حیض نباشد استحاضه باشد و بمذهب شافعی^[۲] و احمد اقل مدت حیض یک شبانروز است بمذهب مالک دفعه که بیند اقل حیض باشد هر رنگی که بیند و اکثرش پانزد شبانروز است بمذهب هر سه غیر ابوحنیفه و غیر آن استحاضه است و اقل مدت طهر پانزده شبانروز است و اکثرش حدی ندارد و غالب آنچه واقع می باشد شش روز یا هفت روز می باشد ایام حیض و غالب اکثر طهر بیست و چهار یا بیست و سه روز می باشد و هر رنگی که زن در ایام عادت بیند از سیاهی و سرخی و زردی و تیرگی جمله حیض باشد اما در ورای عادت بمذهب ابوحنیفه و مالک هم حیض باشد اگر مکرر شود و بمذهب شافعی و احمد خون حیض سیاه و غلیظ باشد اگر پیش از عادت در زمان مدت حیض باینصفت باشد حیض باشد و الا استحاضه بود و عادت تا مکرر

(۱) امام مالک بن انس اصبحی توفی سنة ۱۷۹ هـ. [۷۹۵ م.] فی المدینة المنورة علی ساکنها الصلاة والسلام

(۲) امام محمد بن ادریس شافعی توفی سنة ۲۰۴ هـ. [۸۲۰ م.] فی القاهرة

شود بر انتقال وی حکم نتوان کرد بمذهب ابوحنیفه و احمد و بمذهب شافعی بیک بول حکم توان کرد و اما حکم حیض آنست که ممنوع باشد از چهار چیز: اول از هر چه غسل یا طهارت محتاج باشد همچو نماز و هر سجده که باشد و طواف و قرائت قرآن و مس مسح الا آنکه قضای نمازها بروی واجب نباشد و طهارت و غسل وی در ایام حیض و نفاس معتبر نباشد مگر غسل احرام و غسل وقوف بعرفه و وقوف بعرفه نیز از وی درست باشد و دوم ممنوع باشد از روزه و لکن قضاء روزه بکند چون پاک شود و غسل کند و سیم از اعتکاف و گذشتن در مسجد و چهارم ممنوع باشد از جماع.

و اما نوع سیم از نجاست حکمی مغلظه: نفاس است و حکم او نیز در جمیع این احکام همچون حیض است و لکن اقل مدت نفاس حدی ندارد و اکثرش بمذهب ابوحنیفه و احمد چهل شبانروز است و بمذهب شافعی و مالک شصت شبانروز است و نفاس خونی است که بعد از ولادت از زن پیدا آید و اما حکم استحاضه که همیشه خون از وی ظاهر میشود آنست که در ایام عادت حیضش جمیع احکام حیض چون منع نماز و روزه و غیر آن بروی جاری باشد اما در غیر ایام حیض سگمش حکم کس باشد که همیشه بول از وی می آید یا کسی که بمذهب ابوحنیفه را جراحی باشد که خون وی بریده نشود که درین هر سه صورت بمذهب ابوحنیفه و زان دو صورت اول بمذهب شافعی و احمد هر وقت نمازی را بمذهب ابوحنیفه وضوء آید ساخت و هر نماز فریضه را بمذهب شافعی بایک وضوء که در وقت نمازی سازند بمذهب ابوحنیفه مادام که آن وقت باقی باشد هر چند که خواهد از فرائض و نوافل تواند گزارد و اما بمذهب شافعی و احمد هر نمازی فریضه را علی حده وضوء باید ساخت و جزیک فرض بآن یک وضوء نتواند گزارد و باتفاق وضوء باید که بعد از دریدن وقت ساخته باشد نه پیش از آن.

فصل: چون اقسام نجاست حکمی مغلظه معلوم شد اکنون بیان اقسام نجاست حکمی غیر مغلظه خواهیم کرد اما اقسام نجاست حکمی غیر مغلظه که او را حدث گویند و موجب وضوست یکی از وی آنست که چیزی از پیش و پس آدمی بیرون آید و چه باشد الا باد که از پیش آدمی بیرون آید و بمذهب مالک به یک روایت غیر

بول و غائط و باد معتاد در سبیلین ناقض نیست [و در روایت دیگر اگر پیر و بیمار را در میان نماز وضوء تباه شود وضوء و نماز او تباه نشود] تا در سلس البول و خروج مذی خون و کرم از سبیلین^[۱] وضوء باطل نمیشود بمذهب وی^[۲] و دوم هر متغیری نجس که تن آدمی بیرون آید چون خون و قی و ریم و زرد آب و امثال اینها بمذهب ابوحنیفه و بمذهب سه امام دیگر اگر از غیر پیش و پس آدمی نجاستی بیرون آید شستن آن مخرج و ازاله نجاست پیش واجب نشود و وضوء باطل نگردد الا آنکه بمذهب احمد در قی خون و کرم از جراحت اگر بسیار فاحش بیرون آید ناقض وضوءست و الا فلا و سیب خواب خفته یا تکیه زده بر جایی که بزوال آن خفته بیفتد و بمذهب شافعی بشرط آنکه مقعد متمکن نباشد بر جای و چهارم بیهوش بهر طریق که باشد و پنجم خنده قهقهه در میان نماز بمذهب ابوحنیفه لا غیر و ششم آلت پیش را بکف دست از مرد یا زن بسودد بمذهب هر سه امام غیر ابوحنیفه و هفتم رسیدن هر جزوی از اجزاء مرد و زن بیک دیگر بشرط آنکه ذی رحم محرم یا طفل کوچک از بیگانه نباشد و این هم بمذهب شافعی است و بشرط شهوت بمذهب مالک و احمد و هشتم خوردن گوشت جزو بمذهب احمد بن حنبل رحمه الله و نهم در مستحاضه و صاحب سلس البول و صاحب جرح سایل که در دو صورت اول بمذهب شافعی و احمد و در هر سه صورت بمذهب ابوحنیفه دخول و خروج وقت نماز ناقض و موجب وضوءست و مرد متقی باید که از این جمله وضوء سازد و همه مذاهبها نگاه دارد بجهت احتیاط را تا ممکن گردد. و اما زایل کردن این جمله نجاستهائ حقیقی و حکمی که گفته شد آبی پاک و پاک کنند باید که باشد که او را بچیزی دیگر باز نخوانند و اضافه نکنند چنانکه گل (گلاب) زعفران (آب زعفران) و باقلا و مانند آن بلکه بآب مطلق چون آب دریا و چشمه رودخانه و کاریز و چاه و آنچه باینها ماند اما بشرط آنکه مستعمل نباشد و این جمله بمذهب شافعی و مالک و احمد است بمذهب ابوحنیفه روا باشد نجاست حقیقی غیر حکمی را بآب پاک مضاف چنانکه گلاب و آب زعفران و آب باقلا و مانند آن زایل کردن و اولیتر آن باشد که جمله را جز بآب مطلق چنانکه گفته شد ازاله نکنند تا خلاف بیرون آیند و بمذهب شافعی و احمد چو آب ایستاده مقداری دو قله [۳] باشد

(۱) [و بلل باسور در بدن و ثوب] (۲) درین باب تقلید مذهب مالک لازمست

(۳) قله = ۲۵۰ رطل عراقیست، ۲ رطل = یک من است. دو قله یعنی قلتین = ۲۵۰ من یعنی ۵۰۰ رطل است

رطل = ۱۲۸ درهم = ۴۳۰ گرم قله = ۱۰۸ کیلوگرام

که تری را بخود کشد همچو کلوخ و سنگ و امثال آن و فرض در استنجا دو چیز است یکی دور کردن عین نجاست از محل و دوم طهارت زائل کننده. و اما سنتهاش: یکی آنست که به سنگ یا کلوخ استنجا کند و اگر زیادت محتاج شود عدد طاق باید که باشد نه چفت و اگر سنگ یا کلوخی باشد بزرگتر که او را سه گوشه باشد روا بود و دو جمع کردن میان کلوخ و آب در استنجا سنت است و خود را داخل کردن در زمر محبوبان که (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهِّرِينَ * التوبة: ۱۰۸) چه صحابی را پرسیدند که ایر دولت محبوبی بچه یافتید گفت بدانچه در استنجا پس سنگ بکار بردن آب و سنت سیم بدست چپ استنجا کردن است و چهارم جایی که خاک پاک حاضر باشد بعد از استنجا بسنگ یا بکلوخ دست را بخاک پاک مالیدن سنت است و اما کیفیت استنجا آنست که سنگ یا کلوخ را بدست چپ گیرد و پیش از ملاقات نجاست سنگ اول را از پیش مقعد گردان گردان تا پس مقعد برد چنانکه نجاست از محل بسنگ منفصل شود نه از جزوی بجزوی دیگر از محل و بسنگ دوم بهمین صفت سنگ را از پس مقعد گردان تا پیش آرد و سنگ سیم را گرد مقعد بر آرد و چون آلت پیش را استنجا کند سنگ را بدست راست گیرد و سر ذکر را بدست چپ حرکت دهد و برسنگ مالد نه سنگ را بر ذکر تا همین مستنجی نباشد و اگر بول از سر محل تجاوز کرده باشد استنجا جز بآب جایز نباشد بمذهب هر سه غیر ابوحنیفه.

و اما استبرا آنست که از بُن ذکر تا سر او سه بار برفق بمالد تا بقیت بول که در رهگذر مانده باشد بیرون آید.

و اما استنقا آنست که بعد از استبرا سه بار تنحنح در گلو سرفد زیرا که از حلق با ذکر رگی کشیده است که بسرفیدن و قوت او اثر در ذکر پیدا میشود و هر اندک از بول که در ره گذر مانده باشد ریخته می گردد و اگر دو سه گام برود روا باشد و اگر نرود هم جائز بود و خود را از وسوسه و تزییع وقت در استبرا و استنقا صیانت باید کرد و بعد ازان سر انگشت دست چپ را از بهر احتیاط بر سر ذکر مالد و انقطاع تری را اعتبار کند و در ترک استبرا و استنقا وعید آمده است احتراز باید کردن ازان. و اما آداب قضاء حاجت هفده است اول آنست که از نظر و مجلس خلق دور باشد و دوم آنکه

چیزی یا جای بلند پناه برد و خود را بآن پوشیده تر کند و سیم آنکه در جای سخت و راه گذر ننشینند تا شاشه بوی نرسد بلکه چیزی زمین را نرم کند و دران بول کند و چهارم آنکه پیش از رسیدن بحاجتگاه عورت برهنه نکند و پنجم آنکه در صحرا روی و پشت بسوی قبله و آفتاب و ماه نکند و ششم در آب ایستاده و جای غسلکردن بول نکند تا از شر وسواس ایمن باشد و هفتم در زیر درخت میوه دار و سایه گاه خلق ننشیند و هشتم در نشستن تکیه و قوت بر پای چپ کند تا زود تر فارغ شود و نهم سر برهنه بحاجتگاه نرود و دهم اگر حاجتگاه در عمارت باشد در وقت در آمدن پای چپ در پیش نهد و یازدهم آنکه در بیرون آمدن پای راست در پیش نهد و دوازدهم آنکه چیزی که بروی نام خدا و رسول نوشته باشد باخود بحاجتگاه نرود و سیزدهم در وقت قضاء حاجت سخن نگوید و چهاردهم آنکه دران وقت بفکر مشغول نشود و پانزدهم آنکه در موضع قضاء حاجت بآب استنجا نکند و شانزدهم آنکه آلت استنجا پیش از در آمدن بحاجتگاه آماده کرده باشد و هفدهم آنکه نظر در عورت جز بحاجت و ضرورت نکند و چون در سقایه رود پیش از در آمدن بگوید (بسم الله اعوذ بالله من الخبث والخبائث) و چون بیرون آمده باشد بگوید (غفرانک اللهم الحمد لله الذی اذهب عنی ما یوذینی و ابقی علی ما ینفعنی) و چون تمام از استنجا فارغ شده باشد بگوید (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و طهر قلبی من الریاء و حصن فرجی من الفواحش).

و غسل

فصل: و اما ازاله نجاست حکمیة غلیظه که جنابت و حیض و نفاس است بغسل حاصل میشود و او را نیز فرائض و سنتها و ادبهاست.

اما فریضة غسل بمذهب شافعی رضی الله عنه دو است: یکی نیت و کیفیتش آنست که در وقت آب ریختن بر اندامها پیوسته بآن در دل بگرداند که غسل می کنم از جهت برداشتن جنابت و حدث و نماز گزاردن را بر خود مباح گردانیدن و این نیت فریضه است و بزبان گفتن که (نویت الغسل رفعا للجنابة والحدث و اباحة للصلاة) سنت است. و فریضة دوم آب بجملة اجزای ظاهر تن رسانیدن و روانه کردن بهر بن

موی. واما بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله عنه نیت در غسل و وضوء فریضه نیست بلکه سنت است ولکن فریضه غسل نزد وی سه است یکی آب در دهان کردن تا حلق رسانید و دوم در بینی کردن در مذهب شافعی و مالکی در وضوء و در غسل آب در دهن و در بینی کردن فریضه نیست سنت است [حنفی که بر دندان غلاف کرده و یا درون دندان دوا بر کرده تقلید مالکی و یا شافعی در غسل بر آن کس فرض شود] و سیم آب بر جمله اجزاء و بنهها مویها روانه کردن و اما بمذهب مالک دست بر اندامها در وقت غسل مالیدن هم فریضه است منظم با نیت و ایصال آب بهمه اعضا و بمذهب دیگران مالیدن سنت است نه فریضه و نزد احمد چهار فریضه است نیت و ایصال آب بهمه اعضا و مضمضه و استنشاق.

و اما سنت غسل آنست که اول استنجا کند بآب و آنکه اگر بر اندامش نجاست یا منی رسیده باشد بشوید آنگاه وضو سازد الا آنکه شستن پایهارا در توقف دارد تا وقت فراغ از غسل آنگاه نیت کند اول بر جانب راست آب ریزد پس بر جانب چپ آنگاه آب بر جمله اندامها و بنهها مویها روانه کند سه بار و در هر باری که آب می ریزد نیت در دل می آرد تا آخر و چون تمام کند آنگاه پایهارا با کعبها بشوید و همچنین است غسل زنان در حیض و نفاس الا آنکه مویهارا کشادن بر ایشان واجب نیست و لکن آب ببن مویها رسانیدن واجب است و بمذهب احمد زن را در غسل حیض موی کشادن لازم است و در جنابت لازم نیست. و غسل جمعه سنت است و همچنین غسل هر دو عید و روز عرفه تا وقوف بعرفه و بجهت احرام حج این پنج غسل سنت است بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه و اما بمذهب شافعی رضی الله عنه دوازده غسل سنت است این پنج مذکور و ششم بجهت نماز در وقت گرفتن آفتاب و ماه و هفتم بجهت نماز استسقا و هشتم بعد از مرده شستن و نهم کافر چون مسلمان شود و دهم بجهت در آمدن در مکه مکرمه و یازدهم بجهت وقوف بمزدلفه و دوازدهم بجهت سنگ انداختن والله الموفق

وضوء

فصل: و اما ازاله نجاست حکمی غیر مغلظه که اورا حدث خوانند بوضوء است

و اورا نیز فرائض و سنن و آداب است: [نواقض وضوء در بالای صفحه ۲۳ است]

اما فریضه های وضو بمذهب ابوحنیفه چهار است اول روی شستن دوم

دستها را بآرنجها شستن و سیم مقدار ربعی را از سر مسح کردن و چهارم پایها را
 کعبها شستن و بمذهب شافعی فرائض وضو شش است اول نیت کردن و دوم روی
 شستن و سیم دستها را بآرنجها شستن و چهارم از سر بمقدار بعضی از یکتار موی بقولی
 بقولی بمقدار آنکه سه موی از سر تر شود مسح کردن و پنجم پایها را بکعبها شستن و
 ششم ترتیب که اول روی آنگاه دستها شوید آنگاه مسح سر و آنگاه شستن پایها
 آنگاه داشتن و اما بمذهب مالک هفت است بزیادت موالات که در عقب یکدیگر
 پیش از خشک شدن عضوی هر یک را شستن است و بمذهب احمد بن حنبل نه
 است بزیادت مضمضه و استنشاق که هر دو در وضو بنزد او فریضه است و نزدیک
 دیگران سنت و حد روی از رستن جای موی سرست تا زیر زنخدان و از نرمه تا نرمه گوش
 به این مجموع در مواجعه در نظر می آید و ازین وجه روی را وجه میگویند و فرجه که
 میان گوش و میان موی ریش است بنزدیک بعضی علماء داخل است در روی تاشستن
 و نیز واجب است و بنزدیک بعضی واجب نیست و تُنک ریش را که پوست روی از زیر
 ریش پیدا بود آب بَبُن هر موی رسانیدن واجب است و همچنین در عنقه و سبالها و
 بمذهب مالک و احمد جمله سر را مسح کردن فرض است و بنزدیک دیگران سنت و
 کیفیت نیت آنست که مقارن آب بروی زدن بمذهب شافعی و مالک و مقارن اول
 ب در دهان کردن بمذهب احمد در دل آرد که باین وضو حدث را از خود زایل می
 نم و نماز گزاردن را بر خود مباح می گردانم این در دل آوردن و بدل باین معنی حاضر
 زدن فریضه است بمذهب ایشان و اما بزبان گفتن که (نویس الوضوء لله تعالی
 ما للحدث و استباحة للصلاة) مقارن روی شستن یا آب در دهان کردن سنت است.

**و اما سنتهای وضو هفده است اول مسواک کردن قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم (صلاة بسواك افضل من سبعین صلاة بغير سواك) ظاهر معنی آنست که نمازی
 مسواک فاضلتر از هفتاد نماز بی مسواک و بهترین آن چوب اراک است و بانگشت
 مسواک کردن کفایت نیست در اقامت سنت و بمذهب ابوحنیفه مسواک کردن پیش
 هر وضو و وقت تغیر دهان و بن دندانها و از خواب در آمدن و پیش از غسل جمعه**

مسنون است و بمذهب دیگران پیش از شروع در هر نمازی مسنون است الا روزه
 دار را بعد از زوال بمذهب ایشان مسواک کردن مکروه است و بمذهب ابوحنیفه
 مکروه نیست و باید که اول مسواک را بآب دهن یا آب پاک تر کند تا نرم شود
 و دهان را مجروح نکند و مسواک را بر پهنا و درازهای دندانها راندن مستحب است و
 بعد از فراغ شستن مسواک با آب پاک هم مستحب است و اما سنت دوم در وضو پیش
 از شروع گفتن بسم الله الرحمن الرحيم است و سیم هر عضوی را سه بار شستن است و
 چهارم و پنجم مضمضه و استنشاق الا بمذهب احمد که فریضه است و ششم دست در
 ریش انبوه در آوردن و در وقت تحلیل لویه بمذهب ابوحنیفه پشت دست را بسوی گلو
 و کف دست را بسوی بیرون داشتن بهتر است و هفتم دست و پای راست را پیش از
 چپ شستن است و هشتم روی را با بعضی از سر و دستها را با میانه بازوها شستن است
 تا غرة تحجیل تمام تر باشد قال علیه السلام (اقتی غر محجلون من اثر الوضو يوم القيمة) و
 نهم تمام سر را مسح کردن است الا بمذهب مالک و احمد که آن فریضه است و
 کیفیت آن چنانست که هر دو کف دست را بانگشتان تر کرده سرها را انگشتان هر دو
 دست را بهم پیوندد جز دو ابهام را پس سه انگشت را اعنی میانین و بنصر و خنصر از سر
 تا بن این انگشتان با بعضی از کف دست بر پیش فرق سر نهد و تا قفا بکشد و باز هر
 دو طرف بیرونی را از هر دو ابهام با بعضی دیگر از کف دست که در اول استعمال
 نکرده بود از پس قفا بر هر دو طرف سر تا بنا گوشها تا پیش روی بکشد چنانکه
 بکشیدن اول و باز گردانیدن مجموع سر مسح کرده شود و دهم تکرار مسح در همه سه
 بار بمذهب شافعی تنها و یازدهم مسح گوش بآب بمذهب شافعی و مالک و احمد و
 ببقیت تری از مسح سر بمذهب ابوحنیفه و کیفیت مسح گوش آنست که سر دو
 انگشت وسطی را در دو سوراخ گوش اندرون برد و سر مسبحه را گرد اندرون گوش و سر
 هر دو ابهام را گرد بیرون گوش بر آرد و دوازدهم مسح گردن کردنست بآب تازه
 بمذهب مالک و احمد و شافعی و ببقیت تری مسح سر و گوش بمذهب ابوحنیفه و
 لکن بپشت دو انگشت کوچک و سیزدهم انگشت خنصر دست چپ را از زیر قدم در
 میانه فرجه انگشتان پای در آوردن چنانکه از خنصر پای راست آغاز کند و بخنصر پای

چپ تمام کند و چهاردهم موالات یعنی پی در پی همدگر تا خشک نشده سنت است
لا بمذهب مالک که فریضه است و پانزدهم عدم استعانت در آب ریختن بکسی و
شانزدهم در وقت شستن دستها نا افشاندن و هفدهم دعواتی که از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و از صحابه منقولست و ذکر کرده میشود بعد ازین خواندن.

واقعا ادبهاء وضوئیکی آنست که در زمان وضو دل را بمعبود خود حاضر
دارد و بیندیشد که وضو مقدمه حضور و مناجاتست با آفریدگار تعالی
و تقدس و هر نقصان و عیبت و غفلتی که درین مقدمه واقع شود اثرش نقصان
و نسیان و غفلت و عیبت خواهد بود در مقصود که مناجات است با معبود و آن نقصان
و غفلت موجب حرمان و خیبت است از رضا و رحمت او و چون این استحضار حاصل
شد آنگاه روی بقبله آرد و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم (... رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ
مِنَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّخْضُرُونِ * المؤمنون: ۹۷-۹۸)
آنگاه دستها را سه بار بشوید و بگوید دران وقت که (الحمد لله الذي جعل الماء طهوراً
وجعل الاسلام نوراً اللهم انى اسألك اليمن والبركة واعوذ بك من الشؤم والهلكة) و آنگاه
بزبان و دل چنانکه گفته شد نیت کند بحضور دل و آب در دهان کند سه بار و در
دهان می گرداند و بخلق می گرداند مگر که روزه دار باشد و در اول بگوید (اللهم صل
على محمد وعلى آل محمد واعنى على تلاوة كتابك وكثرة الذكرك) و در آخر كلمه
شهادت بر زبان می راند آنگاه در وقت آب در بینی کردن سه بار و بنفس آب را بر
کشیدن بگوید (اللهم صل على محمد وعلى آل محمد واوجدنى رايحة الجنة وانت
عنى راضٍ) پس آب را از بینی می افشاند بقوت نفس سه بار و می گوید (اللهم صل
على محمد وعلى آل محمد واعوذ بك من روائح النار وسوء الدار) پس شهادت بیارد و
آنگاه باز نیت کند که بمذهب شافعی و مالک فریضه این نیت است و زبان و دل را
در لفظ و معنی نیت مطابق و مقارن دارد و بانیت پیوسته آب بر روی زند برفق نه بقوت
وشدت و بگوید (اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبيض وجهى يوم تبيض وجوه
اوليائك ولا تسود وجهى يوم تسود وجوه اعدائك) و سه بار روی را بشوید چنانکه گفته شد
و در هر بارى دست را بر ریش فرو مالد و در میان ریش انگشتان چنانکه گفته شد در

می آورد و در آخر کلمه شهادت را اعادت میکند پس دست راست را تا نیمه بازو باستقصا سه بار بشوید و در اول بگوید (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و آتنی کتابی بيمينی و حاسبنی حساباً یسیراً) و در آخر شهادت بیارد آنگاه دست چپ را تا نیمه باز سه بار بشوید و در اول بگوید (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد اعوذ بك من التؤتینی کتابی بشمالی أو من وراء ظهري) و در آخر شهادت بیارد پس مسح سر تمام کند چنانکه گفته شد و بگوید در اول (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و غشینی برحمتك وانزل علی من برکاتك و اظلنی تحت ظلّ عرشك یوم لا ظلّ الا ظلّ عرشك) آنگاه شهادت بیاورد پس مسح گوش کند چنانکه گفته شد و بگوید (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد واجعلنی ممن یستمع القول فیتبع احسنه و اسمعنی منادی الجنة مع الابرار) پس کلمه شهادت بگوید آنگاه مسح گردن کند و بگوید (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و فك رقبتی من النار و اعوذ بك من السلاسل و الاغلال) پس کلمه شهادت بگوید آنگاه پای راست چنانکه گفته شد بشوید سه بار با تحلیل انگشتان و بگوید (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و ثبت قدمی علی الصراط مع اقدام المؤمنین) و در آخر کلمه شهادت بگوید پس پای چپ بشوید و بگوید (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اعوذ بك من ان تزل قدمی علی الصراط یوم تزل فيه اقدام المنافقین) و در آخر کلمه شهادت بر زبان راند آنگاه روی بآسمان کند و باز کلمه شهادت تمام بگوید و بگوید (سبحانك اللهم و بمحمدك لا اله الا انت عملت سوءاً و ظلمت نفسی استغفرک اتوب الیک فاغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم. اللهم صل علی محمد و علی آل محمد واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی صبوراً شکوراً واجعلنی اذکک کثیراً و اسبغک بکرة و اصیلاً) و نگاه دارد تا در ریختن آب اسراف نکند و در مجموع ارکان وضو جهد کند تا بدل حاضر باشد که جان هر عملی حضور دلست و از شخص بی جان هیچ مددی و معونتی صورت نیندد لهذا قال صلی الله علیه و سلم (انما الاعمال بالنیات) و باید که مؤمن همیشه بر وضو باشد چه دشمن شیطان دائماً در کمین است بحضور تمام و سلاح دفع او وضوست قال علیه السلام (الوضوء سلاح المؤمن) و اگر هر نمازی را وضوئی سازد (نور علی نور) بود قال علیه السلام (الوضوء علی الوضوء نور علی نور) و

ران نیست تجدید وضو کند و بهر وضوئی که تازه کند باید که علی الاقل دو رکعت نماز بگزارد و وضو را نمازی بآن نگزارده نشکند که در خبر است قال الله تعالی (اذا خدثت عبیدی ولم يتوضأ فقد جفانی واذا توضأ ولم یصل فقد جفانی واذا صلی ولم يدعنی فقد جفانی واذا دعانی ولم اجبه فقد جفوته ولست برت جافی ولست برت جافی) یعنی خدای تعالی می فرماید که چون بنده من حدث کند و در پی آن حدث وضو نسازد بدرستی بر من که آفریدگارم جفا کرده باشد یعنی ازان جهت که بنده من از یاد من غافل نتواند بود و چون مرا بی طهارت یاد کند بی حرمتی بر من جفا کرده شد و چون بنده من وضو بسازد و بآن وضو نماز نگزارد بدرستی بر من جفا کرده باشد یعنی بآنکه آلت و عدت راست کرده از توجه بمن اعراض کند بر من جفا کرده باشد و چون نماز گزارد و دعا نکند و از من حاجتی نخواهد بر من جفا کرده باشد یعنی بآنکه بر باهل قضاء حاجت نداشته باشد بر من جفا کرده باشد و چون مرا بخواند و حاجتی نخواهد و من اجابت نکنم بروی جفا کرده باشم و من پروردگار جفا کننده نیستم و من پروردگار جفا کننده نیستم و من پروردگار جفا کننده نیستم.

مسح بر موزه

فصل: واما بوضوء کامل موزه پوشیده باشد تا بالای کعبها مسح کردن و کشیدن دست تر بچهار انگشت بر بالای پنجه پای همچو حظها از سرانگشتان تا پیش کعبها بر سر آن موزه روا باشد و بجای شستن بآبها بود تا کعبها و بمذهب مالک و احمد و شافعی اگر بالای پنجه و زیر قدم را بهر دو دست مسح کند اولی تر باشد و بمذهب بشان باید که موزه باشد که در وی تردد توان کرد نه چنان ضعیف و تنگ باشد که مانند رفتاری پاره شود و بمذهب احمد و ابویوسف و محمد مسح بر جورابی که قوی استبر باشد چنانکه آب را و تری را بخود جذب نکند روا باشد و بمذهب ابوحنیفه و شافعی و مالک مسح بر جورب روا نباشد و مدت مسح مر مقیم را یک شبانروز است و ببدء مدت ازان وقت باشد که طهارت کامل را که موزه بآن طهارت کامل پوشیده باشد بشکند و مر مسافر را مدت مسح از زمان حدث تا سه شبانروز است و دریدگی موزه بمقدار سه انگشت پای بمذهب ابوحنیفه و هر اندک باشد بمذهب شافعی مانع

جواز مسح باشد و بمذهب مالک مدت مسح معین نیست چندانکه خواهد مسح میکند و دریدگی اگر سخت بسیار نباشد هم مانع نیست و چون بوضو موزه بیرون کند تا مدت مسح منقضی شود پایها را شستن کفایت باشد و اگر بوضو کامل در حال اقامت موزه پوشد و بعد ازان مسافر شود اگر وضو را شکسته باشد در حضر بعد از مسح کرده مسح مقیمانه کند بمذهب شافعی و بمذهب ابوحنیفه مسافرانه مسح کند و اگر در حال سفر بوضو کامل پوشیده باشد پس مقیم شود مسح مقیمانه کند باجماع.

تیمم

فصل: و اما خلف آب در طهارت حکمی تیمم است بزمین پاک که اگر وقتی بیماری حادث شود که از استعمال آب خوف هلاک نفس یا تلف عضو یا زیادت بیماری باشد یا خود قدرت استعمال آب نباشد بنیافت آب مطلقا یا بعدم قدرت بر وصول آب یا در بیابانی زیادت از خوردن خود و رفیق و مرکب یافت نشود یا اگر یافت شود جز ببهاء گران زیادت از معهود یافت نشود^[۱] در چنین وقتها و باین عذرها بجای وضو تیمم کردن جایز باشد بهر چیزی بمذهب ابوحنیفه و مالک که از جنس زمین باشد همچون خاک و ریک و گج و سنگ و امثال آن و بمذهب شافعی و احمد تیمم جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک آمیخته با گج و آهک و ریک تیمم روا نباشد و لکن بغباری که بر جامه یا بر پشت حیوانی نشسته باشد تیمم روا بود و تیمم را هفت رکن است: یکی آنکه چیزی که بآن تیمم کنند آنرا نقل کند از جایی بجای دگر تا اگر روی و دستهایش بگرد و خاک پاک آلوده باشد دست بر آنجا مالیدن تیمم درست نباشد و دوم آنکه قصد آلت تیمم پاک باشد نه نجس و سیم آنکه قصد کند بزمین پاک تا اگر باد مر خاک را بر روی و دستهای او فشانند و وی دست بمالد درست نباشد و چهارم آنکه نیت کند و پنجم خاک بجملة روی رسانیدن بمذهب آن سه امام اما بمذهب امام ابوحنیفه اگر بکمتر از ربعی از روی خاک نرسد جایز باشد الا آنکه باجماع خاک را در تیمم بین مویها رسانیدن واجب نیست و اگر چه ریش تُنک باشد و ششم آنکه بهر دو دست بآرنجها بمذهب ابوحنیفه و شافعی و تا بندهای دست بمذهب مالک و احمد خاک تا اثرش برساند و هفتم ترتیب چنانکه اول خاک بر روی

(۱) و یا میان آب و میان او مقدار يك ميل باشد و ميل سه يك فرسنگ است که چهار هزار ذراع است

مالد آنگاه بردستها و بمذهب غیر مالک تیمم جز به دو ضربه روا نیست و بمذهب مالک بیک ضربه جایزست و اما کیفیت تیمم آنست که چون خواهد که تیمم کند اول (بسم الله الرحمن الرحيم) بگوید آنگاه نیت کند در دل و بزبان بگوید (نویت التیمم لاستباحت الصلوة) و مقارن نیت هر دو دست بر خاک زند سر هر دو انگشت ابهام از هر دو دست بهم پیوسته و باقی انگشتان دیگر نیز بهم متصل پس دستها از خاک بردارد و بر روی مالد تا بریش فرو آورد چنانکه اثر خاک بهمه روی برسد پس بار دیگر هر دو دست را انگشتان از هم گشوده آلا هر دو ابهام که بهم پیوسته باشد بر خاک زند و بردارد و اول روی انگشتان دست چپ را بر پشت سر انگشتان راست نهد و بر پشت دست بکشد تا بالای آرنج دست راست چنانکه درین کشیدن کف دست چپ هیچ استعمال کرده نشود و پس باز کف دست چپ را از بالای آرنج بر روی دست راست فرود آرد و فرجه میان ابهام و مسبحة را از دست چپ بر پشت ابهام دست راست فرود آرد و تمام کند آنگاه باز بهمین طریق بخاکی که بردست راست اوست دست چپ را مسح کند چنانکه اثر خاک بمجموع هر دو دست تا آرنجها برسد و آنگاه کف هر دو دست را بهم مالد و فرجه میان انگشتان هر دو دست را بانگشتان تحلیل کند و بمذهب ابوحنیفه بیک تیمم هر چند که خواهد از فرائض و نوافل تواند گزارد در اوقات مختلف چنانکه حکم وضو است اما بمذهب شافعی هر فریضه را عَلِیْحِدَّةِ تیممی باید کرد اما نوافل هر چند که خواهد بیک تیمم باتفاق تواند گزارد و بمذهب مالک و احمد مادام که وقت باقی باشد چنانکه خواهد فرائض و نوافل بیک تیمم تواند گزارد و هر چه وضو را باطل کند تیمم را نیز باطل کند و زیادت بر آن بیافتن آب و قدرت بر آن و زوال عذر تیمم باطل گردد و تیمم در حدث و جنابت و حیض و نفاس یکسانست در چهار جزء روی و دستها را تیمم کردن واجب نیست.

پوشیدن عورت

فصل: و اما شرط سیم از قسم اول که شروط صحت و جواز نمازند پوشیدن عورت است که در غیر نماز نیز فرض است در تنهایی و در غیر تنهایی و ترکش موجب فساد نماز است و از ناف تا زانوی مرد عورتست و بمذهب ابوحنیفه زانو عورتست آلا

ناف عورت نیست و بیک قول شافعی هر دو عورتست و بقول دیگر ناف عورتست و زانو عورت نیست و جمله اندام زن آزاد عورتست جز روی و هر دو کف دستش تا بندهاء دستها و اما از گنیزک همان مقدار عورت است که از مرد عورتست بزیادت پشت و شکم گنیزک [۱] اگر در نماز عورت برهنه شود بمذهب ابوحنیفه از سوئتین زیادت از قدر درمی و از غیر سوئتین بمقدار ربع عضوی نماز فاسد شود و همچنین اگر نجاستی بتن مصلی یا جامه یا جای نمازش از نجاست غلیظه یا خفیفه و بمذهب شافعی و مالک و احمد هر مقدار که باشد از اندک و بسیار بمجرد برهنه شدن یا برسیدن نجاست نمازش فاسد گردد مگر که بی آنکه فعل کثیر از وی صادر شود فی الحال عورت را بپوشاند یا نجاست را زائل گرداند و پوشانیدن باید که چنان باشد که گونه اندام از سپیدی و سیاهی از زیر آن پیدا نباشد و عریان را وقت ضرورت نماز قائما فاضلتر از نماز برکوع و سجود بمذهب ابوحنیفه رحمة الله علیه و مستحب آنست که نماز با جامه که تمام تن و کتفهاش را بپوشاند و نماز با عمامه فاضلتر از نماز بی عمامه.

فصل: و اما شرط چهارم از قسم اول استقبال قبله است بر هر کس که در مکه

ساکن باشد بروی لازم باشد که روی بعین کعبه آرد و هر که از وی دور باشد روی بجهت کعبه و هر که را قبله بروی پوشیده شود و کسی نیابد که سؤال کند اجتهاد کند بر هر جهتی که گمانش غالب شود نماز گزارد و اگر بعد از نماز معلومش شود که قبله بطرفی دیگر بوده است دیگر بار آن نماز را باز گردانیدن واجب نباشد و اگر در میانه نمازش معلوم شود روی بآن جهت تصحیح گرداند و اگر خوفی باشد روا بود بغیر قبله نماز گزاردن و نماز نافله را بر مرکوب گزاردن روا باشد باشارت چنانکه در سجود پشت بیشتر از رکوع پشت خم کند و بهر جهتی که مقصد باشد روی در آن جهت نماز می گزارد از اول تا آخر و بیک قول شافعی و آن مذهب احمدست در وقت تحریمه استقبال شرط است مررا کعب را و در باقی شرط نیست و در کعبه فرض و نفل تنها و بجماعت نماز رواست بحلقه و غیر حلقه مگر کسی را که پشتش بسوی روی امام افتاده باشد الا مذهب مالک که در کعبه نماز روا نیست زیرا که از وجهی مستدبر کعبه است.

فصل: و اما شرط پنجم از قسم اول ترک کلام و ترک اکلست از اندک و

(۱) در تنها از ناف تا زانوی پوشیدن مردانرا و زنانرا فرض است پشت و شکم را پوشیدن زنانرا واجب و در تنها و میان محارم دست و پایها را و سر و موی را پوشیدن مستحب

بگوید (الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم) آنگاه تمام کند و در وقت گفتن (حتی علی الصلوة) روی بجانب راست کند و در وقت گفتن (حتی علی الفلاح) روی بجانب دست چپ گرداند درین مجموع هیچ خلاف نیست میان ائمه اما بمذهب شافعی و مالک ترجیح سنت است و ترجیح آنست که چون چهار بار (الله اکبر) بگوید چنانکه راء اکبر اول را با الله تکبیر دوم پیوندد و میان دوم و سیم فاصله و سکتة باشد آنگاه نرم نرم و پست پست دو بار دو بار (اشهد ان لا اله الا الله) (اشهد ان محمداً رسول الله) بگوید آنگاه بار دیگر تشهد را با آواز بلند باز گرداند و اذان تمام کند و بمذهب ابو حنیفه و احمد ترجیح سنت نیست و لکن بمذهب مالک در تکبیر (الله اکبر) را جدا جدا گفتن دو بار دو بار در اول و آخر نه چهار بار در اول سنت است نه چنانکه اول را با دوم متصل کند [۱] و اما اقامت بمذهب ابوحنیفه رحمه الله همچو اذان است الا آنکه بعد از دو بار (حتی علی الفلاح حتی علی الفلاح) دو بار بگوید (قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة) آنگاه بتکبیر و تهلیل تمام کند و اذان را بترتیل و گسستهاء حروف آخر هر کلمه گفتن سنت است و اقامت را روان روان گفتن سنت است و اما بمذهب شافعی در اقامت هر کلمه را یکبار یکبار گفتن سنت است جز (قد قامت الصلوة) را که دو بار می باید گفتن و تکبیر را که در اول اقامت است دو بار باید گفت نه چهار بار و در آخر هم دو بار چنانکه (الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله حتی علی الصلوة حتی علی الفلاح قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله) و بمذهب مالک تکبیر را در اول و آخر اقامت دو بار جدا جدا و (قد قامت الصلوة) را یکبار می باید گفتن و در اقامت نیز باید که مستقبل قبله باشد و با طهارت و اذان بی طهارت وضو روا باشد و لکن جنب را مکروه است و اقامت بی وضو مکروه بود و بمذهب شافعی هر دو بجنابت و بی وضو مکروهست و لکن کراهیت جنب در هر دو قوی تر و در اقامت مکروه تر و باید که میان باء اکبر و راء او نکشد و الف زیادت نکند و کشش میان لام و هاء الله روا بود و در کلمات اذان بمدّ و تطویل و حنجره حروف زیادت کردن بدعت و مکروهست و بنزدیک بعضی علما محقق آنچنان محسوب نباشد و بنزدیک ابوحنیفه اذان باجرت کردن جائز نیست و همچنین اقامت و قرآن آموختن و بمذهب شافعی رواست و لکن بشرطی که کسی

(۱) اذائرا و اقامت را و تکبیرات و قرآت را بواسطه مکبر صوت و رادیو و تله و یزیون خواندن صحیح نیست بدعت است و گناه کبیره است.

یافت نشود که بی اجرت اذان گوید و اذان جز در پنج نماز فرض مشروع نیست و شرط مؤذن آنست که مسلمان باشد و عاقل و دیندار و امین و بنزدیک بعضی علما مؤذنان فاضلتر اند از امامان زیرا مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است که (المؤذنون امناء و الاثمة ضمناء) و امین فاضلتر از ضامن باشد و بنزدیک بعضی امامان فاضلتر اند از مؤذنان زیرا مصطفی صلی الله علیه وسلم امامت کرد و اذان نگفت و این قول صحیح تر است و اذان هیچ نمازی پیش از وقت جائز نیست [۱] مگر اذان صبح قال علیه السلام (لا یغرنکم اذان بلال فانه یؤذن باللیل) الحدیث. و در نمازها فایته در اول اذان و اقامت کند و بعد از آن اگر خواهد بر اقامت اقتصار کند.

فصل: و اما نوع دوم از شروط فضل و کمال نماز جماعت است که سنت مؤکده است و بمذهب احمد فرض است و اگر اهل شهری ترک جماعت کنند امام را رسد که با ایشان مقاتله کند تا آنگاه که اظهار جماعت کنند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد) ای مع الجماعة یعنی فضیلت و کمال نماز حاصل نیست کسی را که همسایه مسجد باشد جز در مسجد باجماعت و در ترک وی وعید عظیم آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذرا) قیل و ما العذر یا رسول الله قال (خوف أو مرض لم تقبل منه الصلوة التي صلتی) و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (انقل صلوة علی المنافقین صلوة العشاء و صلوة الفجر و لو یعلمون ما فیهما لأتوهما ولو حبا و لقد هممت ان آمر بالصلوة فتقام ثم أمر رجلا فیصلی بالناس ثم انطلق معی برجال معهم حزم من حطب الی قوم لا یشهدون الصلوة فاحرق علیهم بیوتهم بالنار) یعنی گران ترین نمازی بر منافقان نماز خفتن و نماز بامداد است بجماعت و اگر بدانندی که درین هر دو نماز بجماعت چه شرف و فضیلت است بهر دو حاضر شدند و اگر چه جز بر سرزانوها و دستها شان توانستندی رفتن و قصد کردم که بفرمایم تا قامت نماز بگویند و مردی را بفرمایم تا نماز جماعت با مردم بگزارد و امامت شان کند پس بروم و بامن مردمان باشند و بایشان بندهاء هیزم باشد تا آنجا که قومی اند که بنماز جماعت حاضر نمی شوند تا بآتش خانهاشانرا بر سر ایشان بسوزانم درین حدیث مرتارک نماز جماعت را وعید عظیم

است و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (صلوة الجماعة تفضل صلوة الفرد بخمس وعشرين درجة) یعنی نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز تنها فاضلتر است جز بجزها و رخصتها ده گانه ترک جماعت نشاید کردن اول عذر باران و گل بسیار که در رفتن زحمت دهد و دوم و زیدن باد سخت در شب تاریک و سیم بیماری و چهارم بیماری و پنجم گرسنگی با حضور طعام و ششم خوف از سلطان یا ظالمی متعدی و هفتم خوف و امدار درویش و حذر از زندان کردن و هشتم گم شده را طلبیدن و نهم خوف قصاص اگر امید عفو باشد چون جوشش طلب ساکن شود و دهم وضو تنگ شدن و بمذهب شافعی در آمدن در نماز جماعت نیست بعد از شروع تنهایی و بیرون آمدن از جماعت نیت رواست و بمذهب ابوحنیفه روا نیست و جماعت هر چند انبوه تر است ثواب جماعت بیشتر باشد مگر کسی را که مسجدی بخانه او نزدیکتر باشد و جماعت او کمتر و مسجدی دورتر و جماعت او بیشتر مسجد نزدیک را گذاشتن و بجهت انبوهی جماعت بمسجد دورتر رفتن روا نباشد و صف را راست باید داشتن و هیچ کشادگی در میان دو کس نباید که نباشد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (رُصُّوا صفوفكم وقاربوا بينهم وحاذوا بالأعناق فوالذي نفسي بيده اني لأرى الشيطان يتخللكم ويدخل من بين خلل الصف كأنها الخذف) و قال عليه السلام (لَتَسَوْنَ صفوفكم أو ليخالفن الله بين وجوهكم) و بروایتی (بین قلوبكم) پیوسته کنید صفهاتان را در نماز یعنی بیکدیگر در صف پیوسته شوید و میان صفها را نزدیک دارید و گردنهارا بیکدیگر دارید چه بدان خدای که جان من در قبضه قدرت اوست که من می بینم شیطان را که خود را در میان شما میگنجانند و از کشادگی که میان دو کس می یابد در صف از آنجا در می آید چنانکه گویا کوسفندی کوچک است که خود را در میان کوسفندان در میگنجانید و دیگری فرماید که هر آینه صفها راست دارید و اگر نه خدای تعالی در میان شما یا دلهای شما اختلاف می اندازد و صف اول را فضیلت زیادت از صف دوم است و هلم جراً آنرا تمام نباید کرد تا اگر نقصانی باشد از کمی در صف آخر باشد و امامت کسی باید که کند که بشریعت و احکام او دانا تر باشد و اگر برابر باشند کسی که قرآن بهتر و درست تر خواند بشرطی که بفرایض و سنن و شرایط و آداب نماز و بنقصان و خلل طهارت و

نماز و تدارک نقصان دانا باشد اگر همه دران برابر باشند کسی که متقی تر باشد و اگر
 برابر باشند کسی که در مسلمانی یا پرهیز کاری بیشتر در آمده باشد و اگر برابر باشند کسی
 که بسال بزرگتر یا بنسب شریفتر بود و مکروهست امامت کسی که مامومان بامامت او
 اضیی نباشند و بمذهب ابوحنیفه و مالک امامت بنده و نابینا و فاسق و ولد الزنا
 مکروهست و اگر بگزارند روا باشد و بیک قول شافعی و احمد امامت نابینا اولیتر از
 سینا باشد چه خشوع و حضور وی ظاهراً بیشتر باشد و امامت صاحب خانه اولیتر ازین
 جمله مگر که او امتناع کند و امامت اولی الامر اولی تر ازین جمله و امامت غیر بالغ
 بمذهب ابوحنیفه و مالک در فرائض روا نیست و لکن در نوافل رواست و بمذهب
 شافعی در فرائض هم رواست و بپاید دانست که بمذهب شافعی خواندن فاتحه هم بر
 امام و هم بر مأموم در همه رکعتها رکن است و ترک او موجب فساد نماز و بمذهب
 مالک و احمد بر امام و منفرد نه بر مأموم فریضه است و بمذهب ابوحنیفه در دو رکعت
 اول واجب است بر امام و بر منفرد و ترکش بسهو موجب سجده سهو و بقصد موجب
 نقصان نه موجب فساد و خواندنش مأموم را در پس امام مکروهست بنزد ابوحنیفه الا
 بروایتی از محمد بن حسن رحمه الله که در نمازهای سری رواست خواندن فاتحه در پس
 امام پس امام نباید که فاتحه درست خواند زیرا که بمذهب شافعی هر حرفی از فاتحه
 رکن نماز است که بترک و تبدیل حرفی یا تشدید یا ترک ترتیب کلمات و حروف
 آیات او یا ترک موالات میان الفاظ او بسکوت و مکث بسیار میان کلمات یا میان
 کلمه یا کلمه تسبیحی گفتن یا آیتی دیگر خواندن مگر تکرار کلمه هم از فاتحه یا بمذهب
 شافعی تنها بترک بسم الله الرحمن الرحیم در اول فاتحه نماز فاسد میشود و نماز پس
 کسی روا نباشد نیز که گنگ باشد یا ارب باشد که حرفی را در حرفی ادغام کند یا
 حرف را با بحرف یا بدل کند یا کسی که الشغ باشد که حرفی را بحرفی دیگر بدل
 کند یا سین را بشا یا را بلام یا ض را بظا یا هارا مکان حا و خا یا کاف را مکان
 قاف یا فاء یا تمام باشد که در وقت تکلم بفا یا حرف با دو حرف فا یا با از زبانش
 ظاهر شود و امثال این هر که حرفی را بحرفی دیگر بدل کند نماز پس وی روا نباشد
 باتفاق جمله ائمه اما در تنها گزار اگر حرفی را بحرفی دیگر بدل کند که مخرج ایشان

بیکدیگر نزدیک باشد با قدرت نماز فاسد نشود اما اگر حرفی را تبدیل کند بحرفی که مخرج ایشان نزدیک نباشد با قدرت نماز فاسد شود اگر تغییر معنی و لفظ حاصل شده باشد و بمذهب شافعی این تبدیلهای اگر در فاتحه کند با قدرت نمازش فاسد شود و اگر در غیر فاتحه کند نمازش فاسد نشود و اما در فاتحه تبدیل ضاد بذا و را فاسد شود باتفاق و در غیر فاتحه ایضاً بمذهب ابوحنیفه و بظا هم فاسد شود نزدیک بعضی علما و اگر بجای صاد (نصرالله) و (الله الصمد) و (الصالحین) و (اللهم صل) نصرالله و السمد و السالحین و اللهم سلّ بسین گوید فاسد شود و همچنین اگر بجای التحیات الطحیات گوید فاسد شود و اگر یا را از کلمه خیر ترک کند نماز فاسد شود و اگر حرفی را یا بعضی از کلمه ترک کند و از آنجا بجای دیگر نقل کند نماز فاسد شود بمذهب ابوحنیفه زیرا که آن بعضی بی معنی می ماند اما اگر باز همان کلمه را درست بگوید فاسد نشود چنانکه گوید (الحم) و دال را ترک کند و (والعا) بگوید و (دیات) را ترک کند و بجای دیگر رود درست آنست که فاسد شود نمازش همچنین در ترک سین و یا در (نستعین) و (فمن ابتغی) نماز فاسد شود و اما در تبدیل اعراب اگر معنی متغیر شود نماز فاسد باشد و اگر نی نی و همچنین در تبدیل حرف خطاب بحرف غیبت بتغیر معنی نماز فاسد شود و همچنین در تبدیل کلمه بکلمه بتغیر معنی نماز فاسد شود و بعدم تغیر فاسد نشود اما بشرطی که آن کلمه را معنی باشد اما در تبدیل حرف و کلمه یا زیادت حرف یا تقدیم و یا تأخیر حروف اگر لفظ بی معنی ماند نماز فاسد شود و اگر چه بار دیگر آنرا درست بگوید چنانکه بجای یسعی یعی خواند یا بجای کعصف کعفص یا بجای جنستان جینستان خواند بزیادت یا و اگر در میان کلمه وقف کند وقفی پیدا بی عذر انقطاع نفس چنانکه گوید (ان اقد) و وقف کند بی عذری و انگاه گوید (فیه فی التابوت) یا بر (وَمَا آذْرِي) وقف کند انگاه گوید (گَمَاهِيه) نماز فاسد شود بمذهب اصحاب ابوحنیفه و اگر آن کلمه را باز درست بگوید نماز از فساد بصحت بیاید و اگر در نماز تنحنح کند یا بسرفد بی عذری نماز فاسد شود بمذهب ابوحنیفه و اگر امام در قرائت فروماند مقتدی را روا باشد که یک بار او را تلقین کند و اما اگر بسیار شود نماز فاسد شود بمذهب ابوحنیفه اما اگر هر دو منفرد باشند نماز هر دو فاسد شود اگر قبول کند و

اولی آنست مر امام را که چون فرو ماند یا برکوع رود یا بآیتی دیگر نقل کند و تندرست را در پس معذوران و خواننده را در پس اقی و پوشیده را در پس برهنه نماز روا نباشد و لکن متوضی را در پس متیمم و پای شسته را در پس مسح کننده بر موزه و ایستاده را در پس نشسته نماز روا باشد و لکن ایستاده و نشسته را در پس کسی که نماز باشارت کند بی رکوع و سجود نماز روا نباشد و بمذهب ابوحنیفه و مالک و احمد فریضه گزار را در پی نافله گزار اقتدا درست نباشد و همچنین کسی فریضه دگر گزار در پس فریضه گزار روا نباشد و لکن نافله گزار را اقتدا بفریضه گزار درست باشد و بمذهب شافعی اقتداء این جمله بیکدیگر درست باشد و بمذهب مالک تنها اگر مقتدی در نماز پیشتر از امام ایستد مادام که پشتش مقابل روی امام نباشد روا بود و بمذهب احمد نیز تنها نماز یک کس تنها در پس صف یا بر یسار امام روا نباشد و اگر بعد از فراغ نماز معلوم شود که امام را طهارت نبوده است بر مقتدی باز گردانیدن آن نماز لازم باشد و بمذهب شافعی لازم نباشد و امامت مجسمی و قدری که بخلق قرآن قائلند درست آنست که درست نباشد و الله اعلم بالصواب.

نمازها و فریضه

باب دوم در فرائض نماز بدانکه در شبانروزی بر هر مسلمانی عاقل و بالغ هفده رکعت نماز فریضه است چون مقیم باشد و چون مسافر بود یازده رکعت باجماع جمله اهل علم اقا نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت یکسان فریضه است و اقا نماز پیشین و نماز دیگر بر مقیم چهار رکعت و بر مسافر دو رکعت فریضه است و اقا فریضه نماز شام سه رکعت بر مقیم و بر مسافر یکسانست و اقا نماز خفتن بر مقیم چهار رکعت و بر مسافر دو رکعت فریضه است اینست اعداد نمازهای فریضه پنجگانه که بهیچ عذری و حالی از مسلمان عاقل و بالغ این فرائض ساقط نمی شود مگر بعد از حیض و نفاس ساقط میشود و قضاء این نمازها بر انسان واجب نیست و بیک قول امام شافعی رحمه الله ترک کننده یکی ازین پنج نماز را تا گذشتن وقت ضرورت بقصد و عمد بی عذری کشتن لازم است و بیک قول دیگر بترک چهار نماز کشتن لازم است بعد ازان که بگویندش که از ترک نماز توبه کن اگر اصرار کند و گوید نماز فریضه

است لکن من نمی گزارم حینئذ بکشندش بعضی گفته اند بشمشیر گردنش بزنند بعضی گفته اند که بر سر شمشیر در پهلویش می خلند تا آنکه که توبه کند یا کشت شود و چون کشته شود بشویندش و کفن کنند و نماز گزارند و در گورستان مسلمانان دفن کنند الا آنکه بجهت زیادت عقوبت را گوش را ناپیدا کنند و اما بمذهب ابوحنیفه رحمه الله تارک نماز را نشاید کشتن و لکن امام باید که تعذیرش کند یعنی کمتر از حد و در حبس بزند و بر توبه الزام کند و بیک قول احمد تارک کافر میشود بترک و اصرار لاجرم باین قول نشویندش و نماز نکنند و دفن نکنند و قول دیگرش موافق قول شافعی است رحمهم الله و اگر کسی نماز پنجگانه می گزارد و لکن نمی داند که فریضه است یا غیر فریضه درست آنست که هیچ نمازش روا و محسوب نباشد و قضاء هر نماز که کرده بود بروی واجب باشد و اما اگر می داند که بعضی از نمازها فریضه است و بعضی سنت و لکن فریضه را از سنت نمی شناسد بعضی گفته اند که اگر در همه فرض نیت کند روا باشد و لیکن باجماع در نماز جماعت امامت چنین کس روا نیست و همچنین درست آنست که جهل فرائض و ارکان هر نمازی و هر رکعتی از نماز موجب فساد نماز است پس هیچ مسلمانی را نشاید که در آموختن فرائض و ارکان نمازها تقصیر و تهاون و کاهلی کند.

نماز جمعه

فصل: و اما فریضه دگر نماز جمعه است که روز آدینه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ آزاد مقیم تن درست فریضه است که در وقت نماز پیشین سعی کند و بجمعه حاضر آید و فرضیت و انعقاد نماز جمعه را بعد ازین قیود مذکور شروط دیگر هست یکی وقت ظهر که بمذهب ابوحنیفه و شافعی رحمهما الله جمعه جز در وقت ظهر منعقد نشود و بمذهب مالک در وقت عصر و بمذهب احمد پیش از وقت ظهر بیک ساعت جمعه رواست و شرط دوم جماعت است و اقل آن بمذهب ابوحنیفه رحمه الله سه کس است جز امام و بمذهب شافعی و مالک و یک قول از احمد رحمهم الله چهل کس و بیک قول احمد پنجاه کس شرط انعقاد جمعه است که بکمتر ازین بمذهب ایشان جمعه منعقد نشود و این چهل یا پنجاه باید که مردان مسلمان عاقل بالغ

مقیم آزاد باشند تا جمعه منعقد شود بمذهب ایشان الا آنکه بمذهب ابوحنیفه امامت و خطابت بنده و مسافر و بیمار درست است و مالک موافق اوست در مسافر و در بنده و بیمار موافق شافعی و احمد در عدم جواز و اما شرط سیم مصر جامع است بمذهب ابوحنیفه وصف مصر جامع درست آنست که در اولوالامر یا والی که نایب او باشد در حکم و مفتی و قاضی که تنفیذ احکام شرع کند موجود باشند و بعضی از کبار متأخران از اصحاب ابوحنیفه فتوی داده اند بجواز جمعه در دیهی بزرگ که بزرگترین مسجدی از مساجد آن دیه جمعیت ایشان را بجهت جمعه احتمال نکند و آنچه بعضی از سرگذاف نقل می کنند از اشراط نهر جاری و سوق قایم و طبیب حاذق و مر مصر جامع را افتراست بر مذهب ابوحنیفه و این نقل اصلاً صحیح و معتبر نیست و شرط چهارم مر جمعه را بودن اولی الامر یا نایب او یا اذن ایشانست بمذهب ابوحنیفه و بیک قول احمد نیز اذن اولی الامر شرط است و شرط پنجم اقامت جمعه است در میان بناها بمذهب شافعی و بنزدیک دیگران این شرط معتبر نیست تا بیرون عمارت از شهر بادیه بمیلی که بمقدار چهار هزار خطوه است بنزد امام شافعی اداء جمعه جائز است و شرط ششم خطبه است پیش از نماز و اقل آن بمذهب ابوحنیفه و یک روایت از مالک ذکر خدای تعالی است و بمذهب دیگران آن مقدار که او را خطبه خوانند از تحمید و صلوات و موعظت فریضه است الا آنکه بمذهب شافعی فریضه دو خطبه است ایستاده فاصل میان ایشان اندک نشستن و بیک روایت از احمد نیز ایستادن در خطبه فرض است و لکن نشستن بینهما سنت است قولاً واحداً و بیک قول از شافعی دعا بر مؤمنان و قرائت قرآن فریضه است و در تحمید و صلوات لفظ الحمد لله و الصلوة معتبر است که بغیر لفظ حمد و صلوة جایز نباشد و ترتیب نیز که اول حمد پس صلوة پس قرائت و دعا هم فریضه است و موالات نیز بیک قول در خطبه هم فرض است و بمذهب دیگران دو خطبه خواندن ایستاده با قرائت و دعا و نشستن میان ایشان سنت است نه فریضه و در جمعه دو اذان مسنون است: یکی پیش از بر آمدن خطیب و دوم چون خطیب بمنبر بر آید و باذان اول وجوب سعی بجمعه و ترک بیع و شرا متعین میشود و چون خطیب بمنبر بر آید پیش از نشستن روی بجماعت کند و بمذهب غیر ابوحنیفه بر جمع سلام

گوید و جماعت جواب سلامش باز دهند آنگاه بنشینند تا اذان دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هر دو خطبه قامت گویند و خطیب فرود آید و دو رکعت فرض جمعه قائم مقام نماز ظهر بگزارد و نیت در نماز جمعه چنین کند که (اؤدی فرض الجمعة لله تعالی) و بمذهب شافعی و احمد سنت آنست که خطیب خود امامت کند و بمذهب ابوحنیفه و مالک امامت غیر خطیب خارج سنت نیست و چون بجمعه رود مستحب آنست که بهترین جامها پوشد و بوی خوش کند و بآهستگی سر در پیش افکنده در مسجد رود و در مسجد پای برگردن مردم ننهد و اگر امام را در تشهد یابد بمذهب ابوحنیفه دو رکعت جمعه تمام کند و بمذهب غیر ابوحنیفه چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را در رکوع رکعت دوم یابد باجماع دو رکعت نماز جمعه تمام کند و چون خطیب بر منبر رود هیچ سخن نشاید گفت و اگر خطبه را می شنود قرائت و تسبیح و تهلیل هم نشاید و بمذهب ابوحنیفه هیچ نماز نیز نشاید گزاردن مگر در آن وقت که خطیب بذکر و دعاء ظلمه مشغول شود و بمذهب دیگران چون بجمعه در آید و خطیب بر منبر باشد دو رکعت تحية المسجد نا گزارده بنشیند و اما آنچه درین زمان می کنند که چون خطیب بر منبر بر می آید مؤذنان بحنجره صلوات می دهند و در وقت خطبه مجاوبه خطیب می کنند و صلوات و آمین بصوت و حنجره و غیر آن می کنند جمله منکر و حرام و بدعت است و در روم علی الخصوص بین الخطبتین معرف بدعا مشغول شود منکر تر و بدتر از همه است و مستحب است از بامداد بجمعه رفتن بعد از غسل جمعه و هر چند زود تر رود ثواب بیشتر باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (اذا كان يوم الجمعة وقف الملائكة على باب المسجد يكتبون الاول فالاول ومثل المهجر كمثل الذي يهدي بدنة ثم كالذي يهدي بقرة ثم كبشاً ثم دجاجة ثم بيضة فاذا خرج الامام طروا صحفهم ويستمعون الذكر) یعنی چون روز جمعه باشد ملائکه بر در مسجد ایستاده باشند و می نویسند هر کرا که پیشتر بمسجد جمعه آید کسی که اول بامداد پگاه بجمعه آید مانند کسی باشد که در راه حج اشتری براند تا آنجا بمکه قربان کند و آنکه بعد از وی آید همچون کسی که گاوی براند تا آنجا قربان کند و آنکه بعد از وی آید همچون کسی که گوسفندی راند تا آنجا قربان کند و آنکه بعد از وی آید همچون

کسی که مرغی برد تا آنجا صدقه کند و آنکه بعد از وی رود همچون کسی که بیضه مرغی بحج باخود برد تا آنجا صدقه کند پس چون امام بدر آید تا خطبه خواند آن فریشتگان مر آن صحیفهء اعمال را در پیچند و بشنیدن خطبه مشغول شوند پس جهد باید کرد تا زودتر بجمعه رود و باید که پای برگردن مردم نهد که دران وعید آمده است.

ارکان نماز

فصل: واما فرائض هر نماز بمذهب ابوحنیفه شش پیش نیست اول تکبیر افتتاح و آن (الله اکبر) گفتن است و اگر گوید الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا ترجمه تکبیر بزبانی دیگر غیر عربی بگوید بمذهب ابوحنیفه روا باشد و بمذهب باقی ائمه تکبیر افتتاح جز بکلمه (الله اکبر) یا (الله الاکبر) روا نباشد^(۱) و فریضه دوم قیام است اگر قادر باشد و اگر قادر نباشد نشستن و بر رکوع و سجود گزاردن قائم مقام ایستادن باشد و اگر نتواند خفتن و باشارت روی بقبله نماز کردن قائم مقام ایستادن است و فریضه سیم قرائت است و آن بمذهب ابوحنیفه يك آیت از قرآن است بحکم (... فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ... الآية. المزل: ۲۰) و اما قرائت فاتحه واجب است بمذهب او که ترکش بعمد موجب نقصان و بسهو موجب سجده سهواست و بمذهب شافعی و مالک و احمد قرائت فاتحه فرض عین که ترکش بی عذری بسهو و عمد موجب فساد نماز است و بنزدیک بعضی علما دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور بآن واجب است اگر چه بنزدیک جمهور علما واجب نیست پس از جهت خروج از محل خلاف دانستن آن مهم آمد اکنون معنی آنست که (بسم الله الرحمن الرحيم) بنام خدای سزای پرستش که سخت بخشاینده است بوجود و حیات بخشیدن در ابتدا و بخشاینده است نیز بباقی و زنده داشتن بقدرت و حکمت بواسطه روزی رسانیدن و از آفات نگاه داشتن ابتدای تلاوت و آفرین گفتن او میکنم و می گویم (الحمد لله رب العالمين) هر حمد و آفرینی که از ازل تا ابد معلوم و موجود بود و هست و خواهد بود جمله مر خدای یگانه مسما و موصوف بهمه اسما و صفات کمال راست که جامع همه کمالات است و آفریننده و پرورنده و تربیت کننده همه عالمها و عالمیان است بوجود بخشی و پروردگاری و نیکو

(۱) دریک روایت ابوحنیفه ازین اجتهاد خود رجوع کرده است.

کننده گی حال ایشان بهر چه بآن محتاج خواهند بود (الرحمن الرحیم) که رحمن است سخت بخشاینده بار دگر در آخرت بعد از فنا شدن و بعدم رفتن و بخشاینده است نیز بشفقت و تربیت بر مؤمنان به بهشت در آوردن و خلاص بخشیدن از دوزخ (مالک یوم الدین) چه پادشاه و حاکم و متصرفست در عین روز جزا که اگر خواهد بقدرت در کم از لمحه حاضرش گرداند و اگر خواهد بحکمت در توقفش دارد نامدتی (ایاک نعبد) اکنون ترا می پرستیم خداوندا و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست (وایاک نستعین) و از تو یاری میخواستیم و بس در عبادت و قبول آن (اهدنا الصراط المستقیم) ما را راه نمای خداوندا بر راه راست در اعتقاد و اقوال و افعال و اخلاق که آن راه میانه باشد میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر (صراط الذین انعمت علیهم) راه آن کسانی که بنعمت دوستی و رضا و نبوت و رسالت و ولایت و صلاحیت و شهادت بر ایشان رحمت و انعام کرده و بسوگ آن راه ایشانرا بخود نزدیک گردانیده (غیر المفضوب علیهم ولا الضالین) نه راه کسانی که در ابتدا در معرض غضب تو آمده اند و بآن سبب بر کفر اقدام نموده و نه بر راه آن کسانی که بعد از وجود در راههای منحرف و سبیل مختلف سلوک کرده اند و از راه عدل و احسان و حقیقت اسلام و ایمان گم راه شده (آمین) چنین باد. و فریضة چهارم رکوع است. و پنجم دو سجده است. و ششم قعه در آخر نماز بمقدار تشهد و باقی افعال نماز بنزد ابوحنیفه غیر این شش فریضة بعضی واجبست و بعضی سنت و بعضی مستحب و بدان که فریضة آنست که کردنش موجب ثوابست و نا کردنش بسهو و عمد بیعذری موجب فساد عمل باسبب عقاب در آخرت و انکارش موجب کفر و اما واجب آنست که فعلش موجب ثوابست و ترکش بعمد موجب نقصان و بسهو موجب سجده سهو و انکارش موجب کفر نباشد و لکن موجب فسق باشد و سنت آنست که فعلش موجب ثواب باشد و بترکش عتابی از جهت حق تعالی نباشد و لکن موجب شرمساری بود از مصطفی صلی الله علیه وسلم و مستحب را اتیان موجب ثواب باشد و لکن بترک هیچ چیزی متعلق نبود و اما بمذهب مالک و احمد و قولی از شافعی فرائض نماز هفده است اگر نیت شرط باشد نه فرض و بقولی که فرض باشد هژده و بقولی از و بیست و یک اول نیت و دوم تکبیر افتتاح یا الله اکبر یا الله الاکبر که بجز

ازین روا نباشد و سیم قیام مع القدرة و چهارم قرائت فاتحه بهر حرفی و ترتیبی و مدتی و تشدیددی که دروست و پنجم رکوع و ششم قرار گرفتن دران و هفتم از رکوع بقیام آمدن و راست ایستادن دران و هشتم قرار گرفتن دران قیام و نهم سجود پیشانی و هر دو دست و هر دو زانو و انگشتان پای را متمکن بر زمین بجای نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین پیشانی برسد و دهم قرار گرفتن در سجود و یازدهم از سجده اول بقعه رفتن و دوازدهم قرار گرفتن دران و سیزدهم سجده دوم و چهاردهم قرار گرفتن دران و پانزدهم قعه در آخر نماز و شانزدهم خواندن تشهد دران و هفدهم صلوات بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم دادن و هژدهم سلام اول و بعضی اصحاب شافعی نیت بیرون آمدن را از نماز و ترتیب را چنانکه گفته شد و موالات را میان این ارکان چنانکه مثلاً در سجود توقف بسیار نکند تا فاصله نماند میان او و رکنی دیگر از فرائض شمرده اند و باین سه فرض دیگر بیست و یک می شود والله اعلم.

فصل: و دیگر فریضة از فرائض نماز جنازه است و آن فرض علی الکفایة

است اعنی بگزاردن یک کس یا دو یا سه یا چهار کس این فریضه از مسلمانان دیگر ساقط شود و نماز جنازه چهار تکبیر است باجماع ائمه اربعه رضوان الله علیهم اجمعین بمذهب ابوحنیفه در تکبیر اول دست بر آرد چنانکه در تکبیر افتتاح هر نمازی و در تکبیرات دیگر دست بر نیارد نیت چنین کند که (اصلی اربع تکبیرات صلوة الجنایة و اهباً ثوابه للمیت) و بعد از تکبیر اول این دعا بخواند که (اللهم لك الحمد انت الدائم الذی بقی و ما سواک یفنی کل شیء هالك الا وجهک لك الحکم و الیک المآب) و بعد از تکبیر دوم بگوید (اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و صفیک و نجبک و خیرتک من خلقک افضل ما صلیت علی احدٍ من العالمین) و بعد از تکبیر سیم بگوید (اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احييته منا فاحیه علی الإیمان و من توفيته منا فتوفه علی الإسلام) و اگر مرده گودک باشد بگوید (اللهم اجعله لنا فرطاً اللهم اجعله لنا ذخراً اللهم اجعله لنا شافعاً مشفقاً) و بعد از تکبیر چهارم سلام دهد بر سیمین و بر یسار بی آنکه چیزی بخواند و اقا بمذهب دیگران در همه تکبیرها دست بر

آوردن سنت است وارکان او نه است بنزد ایشان یکی نیت و چهار تکبیر و ششم سوره
 وهفتم بعد از تکبیر اول فاتحه خواندن و هشتم صلوات بعد از تکبیر دوم و نهم دعا بر می
 و جمله مؤمنان کردن و بعد از تکبیر چهارم بمذهب شافعی این دعا گفتن که (اللهم
 لا تحرمنا اجره ولا تفتننا بعده) مستحب است و کیفیت صلوات و دعا چنانکه گفته شد
 و اگر این دعا زیادت کند که (اللهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللهم نقه من الخطايا كما
 تنقى الثوب الابيض من الدنس) نیکو باشد و اولی بامامت سلطانست و بعد از آن قاضی
 و بعد از آن امام مسجد حی و بعد از آن پدر یا هر که او اجازت کند و بعد از آن پسر یا هر
 که او اجازت کند و بعد از آن پدر پدر یا هر که او اجازت کند و بعد از آن برادر یا هر
 که او اجازت کند و بعد از آن هر که با او نزدیکتر باشد و باتفاق چون آدمی بمردن نزدیک
 شود روی او را بسوی قبله کردن مستحب است الا آنکه اولیتر بمذهب ابوحنیفه
 مالک و احمد و یک قول از شافعی آنست که بر پهلوی راستش خوابانند روی بقبله
 بیک قول شافعی بر قفاش خوابانند چنانکه روی و زیر قدمهاش بسوی قبله باشد
 تلقین کلمه شهادت کردن میت را در آن وقت سنت است و خواندن (یس) مستحب
 و چون تسلیم کند چشمهاش فرو خوابانیدن و زنجش باشد بستن و تعجیل تجهیز و دفن
 میت مستحب است و غسل میت فرض علی الکفایه است و بمذهب ابوحنیفه برهنه
 شویندش بر تختی و لکن عورتش بپوشانند و وضو سازند جز مضمضه و استنشاق
 و آب جوشانیده بسدر و آشنانش غسل کنند و نخست سر و ریشش را بخطمی شویند
 لکن شانه نزنند و از ناخن و شاربش نبرند و حتنه نکنند و اول بر جانب دست چپش
 خوابانند و جانب راستش را بشویند چنانکه معلوم شود که آب بهمه زیر و زبرش رسیده
 از فرق تا قدم آنگاه بر پهلوی راستش خوابانند و آب بر جانب چپش ریزند چنانکه آب
 بهمه زیر و زبرش برسد آنگاه بنشانندش و دست بر شکمش مالند اگر چیزی بدر آید آنرا
 بشویند و غسل را اعادت نکنند پس بخرقه او را خشک کنند و حنوط در سر و ریشش
 مالند و کافور بر پیشانی و بینیش کنند و اما بمذهب شافعی اول استنجاش کنند باحتیاط
 و دست بقوت بر شکمش مالند تا فضلات بکلی زایل شود آنگاه خرقة بردست پیچد و یک
 عورتش را بآن استنجا کند و آنگاه آن خرقة را بدل کند و عورت دیگرش را بشوید و

گر بر اندامش نجاستی رسیده باشد زائل کند و باید که مرده را برهنه نکند و در پیراهنش شوید و اگر محتاج شود از دو طرف تیریز را بشکافد و دست از آنجا درون برد و نگاه وضویش سازد تا مضمضه و استنشاق و دندانهایش را بخرقه تر بمالد بجای مسواک و آب در بنهایش کند و موی ریشش بشانه فراخ برفق شانه زند آنگاه بران منوال که گفته شد غسلش دهد و اندامش را بخرقه خشک کند آنگاه در کفنش پیچد و کفن بیت اقل واجب یک جامه است که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه جامه است سپید پنبه یا کتان غیر حریر یکی پیراهن و یکی ازار و یکی ردا و زن را پنج جامه است بزیادت مقنعه و جامه که نساها سر بآن بندند و اما بمذهب خراسانیان از صحاب شافعی سه لفافه است که باید که هر یکی را بر بالای یکدیگر گسترانند و حنوط در میان هر یک بپاشند و میت را در آنجا پیچند بعد ازان که جمله منافذش را از چشم و بینی و دهان و گوش و غیر آن پنبه بکافور آمیخته آکنده باشند و میان دو پنبه گاهش را پنبه محکم آکنده و بمذهب ابوحنیفه منافذ را پنبه آکندن مستحب نیست بلکه پنبه بکار بردن باید و نزدیک او اول ازارش پوشانند آنگاه قمیص از کتفها تا قدمها و آنگاه ردا که لفافه اش نیز خوانند بر بالای آن از فرق تا قدم پس بر جنازه اش نهند و بمذهب ابوحنیفه متبعان جنازه از پس جنازه روند از جهت زیادت عبرت را و بمذهب دیگران در پیش روند بجهت تحقیق شفاعت را و سنت آنست که جنازه را بتعجیل برند و میت را در لحد نهند روی بسوی قبله و در زیر سرش خشتی نهند و بمذهب شافعی بعد از دفن تلقینش کنند باین صفت که (یا عبد الله ابن امة الله اذ کر ما خرجت علیه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وانک رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیاً و بالکعبة قبله و بالمسلمین اخواناً) (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ * ابرهیم: ۲۷) و بمذهب ابوحنیفه و احمد این تلقین سنت نیست.

شهید

فصل : شهید بمذهب ابوحنیفه هر مؤمن که در معرکه کشته شود بر دست کافران و هر مؤمن که جهت خلاص مال یا خلاص نفس جنگ کند کشته شود بر دست

مسلمان یا کافر و هر مسلمانرا مسلمان یا کافر بظلم بکشد جمله برابرند در آنکه ایشا نشویند و بهمان جامها دفن کنند مگر پوستین و جامهٔ پنبه آکنده و موزه و سلاح که ایشان بیرون کنند و دیگر با باقی جامها شان دفن کنند و لکن بر همه نماز جنازه کرده واجب است و اما بمذهب شافعی و مالک هر که در معرکه کشته شود بر دست کافر او را نشویند و نماز جنازه نیز نکنند و بهمان جامهاش دفن کنند و غیر او را نشویند و نماز جنازه کنند اما بمذهب ابوحنیفه و احمد اگر بعد از زخم خوردن بخورد و آشامد بخیمه و خانه زنده نقل کرده شود یا بیشتر روز زنده ماند یا وصیت کند بامر دنیوی شویندش و نماز کنند و بمذهب ابوحنیفه ایمان و عقل و بلوغ شرط شهادت است.

فضائل هفتاد هزار کلمهٔ توحید

فصل: و بهترین چیزی و صدقه و بری که خویشان و دوستان میت از برای ا
 کنند آنست که هفتاد هزار بار کلمهٔ لا اله الا الله بنیت خلاص او از آتش دوزخ بگویند خواه یک کس گوید و خواه جماعتی که شیخ محی الدین ابن العربی قدس الله سر فرموده است که اگر کسی از برای خود یا دیگری این ذکر باین نیت بگوید هر آینه آنکس که از برای او این ذکر گفته شده باشد از دوزخ امان یابد و درین باب خبر نبوی وارد است که شیخ محی الدین می گوید که ابو العباس قسطلانی مرا خبر کرد درین معنی و گفت که شیخ ابوالربیع کیف مالقی رحمه الله این ذکر هفتاد هزار بار گفتا بود و لکن نه بنام کسی معین و آنرا نیز بکسی نبخشیده بود تا روزی بر مائدهٔ طعامی حاضر بود با جماعتی و بایشان گودکی صاحب کشف بران مائده حاضر بود دران میان که آن گودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست و از خوردن امتناع کرد گفتندش چرا می گویی گفت اینک دوزخ را مشاهده میکنم و مادر خود را در روی در عذاب می بینم ازان میگیریم شیخ ابوالربیع گفت در باطن خود گفتم خداوندا تو می دانی که من این هفتاد هزار بار کلمهٔ لا اله الا الله گفته ام آنرا بجهت آزادی مادر این گودک از آتش دوزخ معین گردانیدم گفت چون من این نیت در باطن خود تمام کردم آن گودک بخندید و بشاشت نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ خلاص یافت الحمد لله پس طعام خوردن مشغول شد باجماعت شیخ ابوالربیع می گوید که مرا صحت خبر

و اما بمذهب شافعی سجده سهو سنت است نه واجب و در ترک قنوت وتر و تکبیرات عید و بلند خواندن در پست خواندنی و پست خواندن در بلند خواندنی و قرائت در قعه ترک سوره سجده سهو نباید کردن و لکن در زیادت فعلی از جنس نماز بسهو سجد لازم است و در ترک تشهد اول و نشستن در وی و ترک قنوت در نماز صبح و در وتر در نیمه آخرین ماه رمضان و ترک صلوات بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول ترک صلوات بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن بسهو یا سلام داد بسهو یا قرائت در رکوع و سجود درین جمله بمذهب شافعی سجده سهو باید کردن و اگر مقیم قعه اول نا نشسته بسهو برخیزد و دران میان یادش آید اگر بقعود نزدیکتر باشد بنشیند و بعد از فراغ سجده سهو کند و اگر بقیام نزدیکتر باشد برخیزد و در آخر سجده سهو کند و اگر از قیام یا نزدیکی بقیام بقعود باز گردد بعد نمازش باطل شود و اگر در شک افتد که سه رکعت گزارده است یا چهار و این واقعه اولین بار است که اور افتاده است بمذهب ابوحنیفه نماز از سر گیرد و اگر بارها افتاده است رکعتی دیگر بعد از قعه سازد و سجده سهو کند و بمذهب شافعی در هر دو صورت رکعتی دیگر آوردن و سجده سهو کردن کفایت باشد و سجده سهو بمذهب ابوحنیفه بعد از دو سلام کند و بعد از آن تشهد تمام بخواند و دیگر دو سلام بر زمین و یسار بدهد و بمذهب شافعی پیش از سلام دو سجده کند و تشهد ناخوانده دو سلام بدهد و بمذهب مالک اگر سهو از زیادت باشد پیش از سلام و اگر از نقصان بعد از سلام و در ترک هر سنتی بسهو سجده سهو لازم است و در مستحبات لازم نیست بمذهب او و بمذهب احمد اگر امام سلام دهد و هنوز چیزی از اعمال نماز مانده باشد یا امام را شک افتد که چند رکعت گزارد درین دو صورت سجده بعد از سلام کند و بعد از آن تشهد و سلام دگر بدهد و در غیر این دو صورت در همه سهوها پیش از سلام سجده کند و بی تشهد سلام دهد الا آنکه در ترک همه تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک تسبیحات و تسمیع و تحمید و میان دو سجده (رب اغفر لی) دو بار گفتن و ترک تشهد اول یا صلوات در دوم در ترک این جمله بعد نماز باطل میشود و بسهو سجده سهو لازمست بمذهب او و اگر در نماز دو سهو یا سه سهو کند همین دو سجده سهو کفایت باشد و اگر در سهو

سهو کند بهمین دو سجده سهو پسندیده کند و الله اعلم.

واجب ششم سجده تلاوت است و آن بمذهب ابوحنیفه و شافعی و احمد چهارده است الا آنکه بمذهب شافعی و احمد در سوره حج دو سجده است و در ص سجده نیست و بمذهب ایشان سجده تلاوت سنت است نه واجب و بمذهب ابوحنیفه در ص سجده هست و در حج یک سجده اولین بیش نیست اول سجده در آخر (اعراف) است و دوم در (رعد) و سیم در (نحل) و چهارم در (اسراء) و پنجم در (مریم) و ششم در (حج) و هفتم در (فرقان) و هشتم در (نمل) و نهم در (الم تنزیل) و دهم در (ص) و یازدهم در (حم السجده) و دوازدهم در آخر (والنجم) و سیزدهم در (انشقاق) و چهاردهم در آخر (علق) و بمذهب مالک یازده سجده است و در (حج) یک سجده است و در (مفصل) هیچ نیست و در (ص) هست و آن بر خواننده شنونده در نماز و غیر نماز در حال و اگر فوت شود قضا لازم است بمذهب ابوحنیفه و اگر در نماز بآیت سجده رسد و برکوع رود سجده تلاوت ساقط گردد و در فرض رکوع مندرج شود و اگر در نماز آیت سجده از کسی شنود که باو در نماز شریک نیست بعد از فراغ از نماز سجده کند و اگر در یک مکان یک آیت سجده مکرر کند یک سجده کفایت باشد و اگر مکان مختلف شود بتکرار آیت سجده مکرر واجب باشد.

و واجب هفتم وتر است و آن بمذهب ابوحنیفه سه رکعت واجب است بیک سلام و دو قعده همچون نماز شام و بمذهب شافعی وتر سنت است از یک رکعت تا سیزده رکعت و اقلش سه رکعت است در افضلیت و فاضلتر آنست که هر دو رکعتی تشهد و سلامی باشد و نیت هر دو رکعتی سنت کند و در آخر یک رکعت کند به نیت وتر و بآن یک رکعت مجموع وتر باشد و اگر همه را تا سه رکعت را بیک سلام کند روا باشد و بنزد خراسانیان از اصحاب شافعی این پیوسته گزاردن و در مجموع نیت وتر کردن فاضلتر است و لکن بیک تشهد و یک قعده و بمذهب احمد وتر یک رکعت بیش نیست و بمذهب مالک سه رکعت بدو سلام و بقنوت بعد از رکوع و اقامت او بعد از نماز خفتن است تا وقت صبح و بعد از آن قضا باید کرد و بمذهب ابو

حنیفه هر چند وقت او بعد از نماز خفتن است لکن او تبع او نیست همچون سنت خفتن تا اگر فرض نماز خفتن را اعادت واجب شود و بتبعیت او سنت را اعادت کند و ترا اعادت نسباید کرد بمذهب او و اما خواندن (سورة الاعلی) و (قل یا ایها الکافرون) و (اخلاص) در اول و دوم و سیم او مسنون است.

و اما واجب هشتم قنوت است در همه وتر در همه سال در رکعت سیم بعد از قرائت فاتحه و سورة پیش از رکوع هر دو دست بر آرد تا نرمة گوش تکبیر گویا چنانکه در تحریمه و آنگاه دستها فرو آویخته بیک روایت و گرفته بیک روایت دیگر قنوت خواند بمذهب ابو حنیفه و بمذهب شافعی قنوت سنت مؤکده است در نماز صبح در رکعت دوم بعد از رکوع و در وتر در نیمه آخرین ماه رمضان و بمذهب مالک در همه ماه رمضان قنوت مسنون است و قنوت بمذهب ابو حنیفه این دعاست که (اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نستهدیک و نوئمن بک و نتوب الیک و نتوکل علیک و نثنی علیک الخ کله نشکرک و لانکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نحفد نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق اللهم اهدنا فیمر هدیت و عافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لنا فیما اعطیت و قنا ربنا شره قضیت فانک تقضی و لایقضی علیک و انه لایدل من والیت و لا یعز من عادیت تبارکت ربنا و تعالیت فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللهم و نتوب الیک و صلّ اللهم علی سیدنا محمد و آله و سلم) و نادانستن قنوت بنزدیک بعضی ائمه عذر نیست و بنا آموختن مؤاخذ و معاقب باشد و اگر نداند و یا نتواند آموختن سه بار بگوید (اللهم اغفر لی) بگوید. (... رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ البقرة: ۲۰۱) بکتر ازین واجب ساقط نشود.

نماز عیدین

و اما واجب نهم نماز عیدین است بمذهب ابو حنیفه و یک روایت از احمد و بنزد بعضی از اصحاب ابو حنیفه و اصحاب شافعی نماز عیدین فرض علی الکفایه است و بنزد بعضی اصحاب ابو حنیفه فرض عین است همچو جمعه و لکن صحیح

جواب است بمذهب ابوحنیفه و وقت او بعد از طلوع آفتاب است تا وقت استواء و اگر
بید فطر بعد از زوال محقق شود بمذهب ابوحنیفه روز دیگر نماز عید بگزارند و نماز
بید اضحی در جمله ایام تشریق رواست و اما بمذهب شافعی و مالک نماز عید سنت
توکنده است و واجب یا سنت در نماز عید دو رکعت است با تکبیرات زوائد بی اذان
اقامت و تکبیرات زواید بمذهب ابوحنیفه شش تکبیر واجب است سه تکبیر در
رکعت اول در عقب تکبیر احرام و دعاء افتتاح پیش از تعوذ و فاتحه و سوره و سه
تکبیر بعد از فاتحه و سوره در رکعت دوم پیش از تکبیر رکوع و سه تکبیر دیگر اصلی
بعد تکبیر افتتاح و دو تکبیر در رکوع و این نه تکبیر در نماز عید بمذهب ابوحنیفه
واجب است و این قول عبد الله ابن مسعود و حذیفه و عقبه بن عامر و ابو موسی اشعری و
بوهریره و ابو سعید و براء بن عازب و ابو مسعود انصاری است رضی الله عنهم اجمعین.
اما بمذهب شافعی در نماز عید پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده زواید و در
رکعت تکبیرات مسنون است پیش از قرائت نه واجب و این بروایت عائشه
رضی الله عنها و مذهب اوست و اما بمذهب مالک و احمد تکبیرات زواید پانزده
است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح و ثناء افتتاح پیش از تعوذ و قرائت فاتحه
و سوره و پنج در رکعت دوم بعد از تکبیر نهوض و تعوذ و قرائت فاتحه و سوره و این
مذهب ابن عباس و فقهاء مدینه است و باتفاق ابوحنیفه و شافعی و احمد در تکبیرات
بید دست بر آوردن مسنون است و میان هر تکبیری بمذهب ابوحنیفه خاموش باشد و
مذهب دیگران (سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر الله اکبر کبیراً و
لحمد لله کثیراً و سبحان الله بکرة واصیلاً) خواندن و صلوات دادن مستحب است
بمذهب شافعی و احمد قرائت سوره (ق) در اول (والقمر) در دوم مسنون است و بمذهب
ابوحنیفه و مالک تعیین سوره مسنون نیست و بعد از فراغ از نماز دو خطبه خواندن سنت
است نه واجب و در خطبه اول عید فطر باید که مردم را صدقه فطر دادن بیاموزد.

صدقه فطر

و وقت وجوب صدقه فطر بمذهب ابوحنیفه و مالک طلوع فجر روز عید است
بمذهب شافعی و احمد غروب آفتاب روز آخرین ماه رمضان و باتفاق پیش از نماز

عید فطر میباید داد و اگر فوت شود آن وقت بعد از آن روا باشد و لکن مسنون و مستحب نباشد و آن واجب بر هر مسلمانی است بمذهب ابوحنیفه که غنی باشد نه آنکه زکات بروی واجب باشد بل آنکه چون مال او را حساب کنند آنچه زیادت از مسکن و ملبس و خدمتکار و یک مرکوب و قوت دو ماهه بقولی و یک ساله بقولی دیگر اگر مقدار دویست درهم یا بیست دینار [۱] باشد بروی صدقه فطر واجب شود و اگر زیادت آنچه ذکر کرده شد بمقدار نصاب نباشد صدقه فطر بروی واجب نباشد و چون واجب شود از خود بدهد و از جهت فرزندان نارسیده خود که در مؤنت وی باشد [اگر چه مالک نصاب نباشند] و از بندگان خود و از مکاتب و ام ولد خود اگر چه کافر باشند نیم صاع گندم یا صاعی جو یا خرما یا مویز و اگر قیمت دهد روا باشد بمذهب ابوحنیفه و بمذهب او صاع هشت رطل عراقی است و این رطل صد و سی درهم شرعی است [۲] و بنزد غیر او پنج رطل و ثلث رطل و آن صاع بوزن دراهم ششصد و نود و سه درم سنگ و ثلث درم سنگی است [۳] و اگر صدقه فطر را بکسی دهد روا باشد بلکه بنزد بعضی فاضلتر باشد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد هر که را زیادت از قوت یک روزه او را و عیال او صاعی قوت باشد که آن صاع زیادت از کسوه او و عیالش و مسکن او و خادم او باشد صدقه فطر بروی لازم است ازین هر چیزی که گفته شد یک صاع تمام و اداء قیمت [۴] بنزد ایشان روا نباشد و اگر زیادت ازینها صاعی فاضل از آنچه گفته شد مالک باشد فطره هر که نفقه او بروی لازم است برو واجب باشد و پیش از نماز باید که فطره بدهد و از آنچه قوت اوست باید که فطره از آن چیز دهد بمذهب ابوحنیفه فطره زن بر شوهرش لازم نیست و بمذهب دیگران فطره زن بر شوهر لازمست و فطره خلقة است پس معنی صدقه فطر آنست که صیانت نفس میکند چنانکه زکوة صیانت مال میکند و در عید فطر پیش از نماز افطار کردن فاضلتر است و در عید اضحی بعد از

(۱) دینار = مثقال حنفی است که ۴,۸ گرم است. ۲۰ مثقال حنفی ۹۶ گرم است. لیرای عثمانی یک و نیم مثقال است. یک درهم شرعی ۳,۳۶ گرم است. ۲۰۰ درهم ۶۷۲ گرم است.
 (۲) در مذهب شافعی یک صاع ۶۹۳ و ثلث درهم و یا ۱۶۸۰ گرم باشد زیرا که یک درهم ۲,۴۲ گرم است.
 (۳) در مذهب حنفی یک رطل عراقی ۱۳۰ درهم و یا ۹۰ مثقال است که یک مثقال ۴,۸ گرم باشد و یک رطل ۴۳۲ گرم باشد که نیم صاع ۱۷۲۸ گرم شود. (۴) قیمت زرو نقره را گویند نه مال دگر را

نماز عید و چنانکه پیش از عید فطر فطره لازم است بجهت حفظ و صیانت خلقت خود
فرزندان خود از حوادث دو جهانی.

قربان

همچنین در عید اضحی بعد از نماز عید بجهت فدای نفس گوسفندی از
یک نفس و اشتری یا گاوی از هفت نفس قربان می باید کرد و این قربان کردن بر
هر که صدقه فطر واجب باشد بمذهب ابوحنیفه بروی واجب است و بمذهب
یگران سنت مؤکده است مرغنی را و در اضحیه روا نباشد کمتر
از گوسفندی که او شش ماهه تمام یا بزی یکساله که پای در دوم نهاده باشد
یا گاوی دو ساله پای در سیم نهاده یا اشتری پنج ساله در ششم در آمده و روا
نباشد لنگی که نتواند بقربانگاه رفتن و نه کور و نه یک چشم و نه لاغری که
راستخوانش مغز نمانده باشد و نه گوش و نه دم بریده بمقدار ثلثی و روا باشد
گوسفند بی شاخ و خصی کرده و شاخ شکسته و بهتر گوسفند سپید باشد و گوسفند از
یک کس تنها بهتر از شرکت در اشتر و گاو اولتر آنست که اضحیه را بدست خود
کشد یا در کشتن حاضر باشد و پیش از تسمیه عند الذبح نیت قربت کنند بخدای
عالی و از گوشت قربانی اولتر آنست که ثلثی خام صدقه دهند و ثلثی پخته و ثلثی
بگناه دارند برای خوردن خود و عیال خود و اولی آنست که روز عید بعد از نماز عید
قربان کنند و پیش از نماز محسوب نباشد و اگر روز عید فوت شود در ایام تشریق روا
بود و بعد از آن روا نباشد پس خطیب باید که در عید اضحی در خطبه اول مردم را
ضحیه پیاموزد و شرایط آن بیان کند

و همچنین تکبیرات عرفه و عید و ایام تشریق در پس هر نمازی جماعت باواز
کند تعلیم کند و اول تکبیرات بمذهب ابوحنیفه از نماز بامداد روز عرفه است تا نماز
دیگر روز عید که مجموع هشت نماز باشد و بمذهب ابویوسف و محمد از اصحاب او
بمذهب احمد و یک قول از شافعی تا نماز عصر آخر ایام تشریق که سیزدهم ذی الحجه
باشد و اما مشهور از اقوال شافعی و بمذهب مالک از ظهر عید اضحی ابتداء تکبیر کنند
صبح روز سیم از ایام تشریق که سیزدهم ذی الحجه باشد و این تکبیرات و تکبیرات
عید جمله واجب اند بمذهب ابوحنیفه و همچنین اضحیه و صدقه فطر از واجبات اند و

بمذهب ابوحنیفه این تکبیرات عرفه و نحر و ایام تشریق بر کسی واجب است که مقیم است در شهر و نماز فرض بجماعت یا بی جماعت کند جماعت مندوب نه مکروه همچون جماعت زنان و نوافل و اما بر متنفل و مسافر واجب نیست و نشاید گفتن باواز بلند و بمذهب دیگران باید گفتن در همه و اما در عید اضحی بمذهب ابوحنیفه در طریق مصلی تکبیر بلند گفتن مسنون است تا آنگاه که امام بنماز بدر آید و بمذهب دیگر ائمه از مغرب آخر رمضان تا شروع امام در نماز عید تکبیر مشروع است و اما در اضحی بنزدیک بعضی از اول عشر ذی الحجه در راهها و بازارها تکبیر بلند گفتن مشروع است و صفت تکبیر درست آنست (الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد) و اگر بگوید (الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و صلی الله علی محمد و علی آل محمد و سلم) بعد ازان نیکو باشد [در کتاب عمده که متصل این کتاب است به صفحه شصت و پنجم را مراجعت فرمایند]

سنتها و مستحبها نماز

باب چهارم درستها و مستحبها نمازها: بدانکه بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه هر چه غیر این شش فریضه و این واجبهاست در نمازها جمله سنت یا مستحب است و تفصیل آن در باب پنجم ذکر کرده شود انشاء الله تعالی و اما بمذهب شافعی رضی الله عنه سنتها در هر نمازی سی و پنج است اول و دوم و سیم دست بر آوردن در تکبیر احرام و وقت رکوع و وقت بازگشتن از رکوع بقیام و بمذهب ابوحنیفه دست بر آوردن وقت رکوع و قیام از رکوع سنت نیست بلکه نزدیک بعضی از اصحاب او دست بر آوردن درین دو جای مبطل نماز است ازان جهت که عمل کثیر است پس ترک مسنونتی مختلف فیه مع الجواز اجماعاً اولیتر از اتیان او مع الفساد عند بعض العلماء لاحتمال الحق مع القائل بالفساد فی الواقع و سنت چهارم دست راست را بر دست چپ نهادن در قیام و سنت پنجم نظر کردن در حال قیام بموضع سجود و بی نظر کردن بسوی یمین و شمال و بیشتر از موضع سجود و ششم خواندن دعاء استفتاح اعنی (وَجْهَتْ وَجْهِي ...) بمذهب شافعی و (سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ ...) بمذهب ابوحنیفه و احمد و بمذهب مالک دعاء استفتاح و تعوذ و بسمله هر سه سنت نیست و هفتم (اعوذ بالله من

شیطان الرجیم) خواندن در رکعت اول و هشتم (آمین) گفتن در آخر فاتحه و نهم ترتیل در آت و دهم قرائت سوره بعد از فاتحه و آن بمذهب ابوحنیفه واجب است و یازدهم بلند خواندن در صبح و مغرب و عشا و پست خواندن در ظهر و عصر و دوازدهم تکبیر گفتن در هر حال انتقالی از هیأتی بهیأتی دیگر غیر تکبیرة الاحرام و سیزدهم (سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد) گفتن مر امام و مأوم و منفرد را بمذهب شافعی و بمذهب ابوحنیفه تنها مر امام را و (ربنا لك الحمد) تنها مر مأوم را و هر دو منفرد را و چهاردهم در رکوع (سبحان ربی العظیم) گفتن از سه بار تا ده بار و پانزدهم در سجود (سبحان ربی لأعلی) سه بار یا زیادت تا ده بار گفتن در هر سجده و شانزدهم هر دو کف دست را کشاده بر زانو نهادن و پشت را با سر و گردن هموار داشتن در رکوع و هفدهم در وقت سجود نخست زانوها را آنگاه کفها دست را بر زمین نهادن و هژدهم بینی را پیش از پیشانی بر زمین نهادن و نوزدهم آرنجها را در رکوع و سجود از پهلوها جدا داشتن و بیستم شکم را از زانوها جدا داشتن و بیست و یکم دعاء (رب اغفر لی و ارحمنی و اجبرنی یستر لی الهدی) در قعدة که میان دو سجده است خواندن و بیست و دوم بعد از دو سجده پیش از رفتن بقیام اندکی نشستن بجهت استراحت را و بمذهب ابوحنیفه و مالک ایندعای و جلسه استراحت سنت نیست و نشاید خواندن و کردن و بیست و سیم در جمله نشستها جز قعدة آخرین کف و پهلو پای چپ را با بعضی از ساق در زیر شستگاه گسترده و بران نشستن و انگشتان هر دو پای را بسوی قبله داشتن و بیست و چهارم در قعدة آخرین و رک چپ اعنی سرون را بر زمین نهادن و بمذهب ابوحنیفه و رک در قعدة آخرین نیز بر زمین نهادن سنت نیست بلکه سنت افتراش است در همه قعدا بمذهب مالک در هر دو قعدة و رک را بر زمین نهادن سنت است و بیست و پنجم انگشتان دست راست را جز مسبحة بهم گرفتن چنانکه محاسب عقد پنجاه و سه گیرد و نچنان دست را بر زانو نهادن و بیست و ششم انگشتان چپ را کشاده بسوی قبله داشتن و بیست و هفتم در تشهد چون به (الا الله) رسد بانگشت مسبحة دست راست اشارت کند بسوی یمین و بمذهب ابوحنیفه انگشتان هر دو دست را کشاده راست بسوی قبله داشتن بی حرکت و اشارت مسبحة سنت است و بمذهب مالک سنت آنست که آرنج

راست را در بن ران سخت کند و طرف بیرونی دست را از بالای ساعد تا کنار خنصر ران تا زانو نهد همچنان عقد پنجاه و سه گرفته و انگشت مسبحة را بسوی قبله بالا دار متحرک و بیست و هشتم تشهد اول و بیست و نهم صلوات بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم دادن و سنت سی ام صلوات بر آل او در تشهد آخرین و بمذهب ابوحنیفه آن صلوات اول سنت نیست و سی و یکم دعا بعد از تشهد در قعدة آخرین و سی و دوم قنوت خواند (اللهم اهدنا... الخ) در نماز صبح بعد از رکوع و بمذهب دیگران آن قنوت در نماز صبح سنت نیست و سی و سیم سلام دوم دادن و سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از فرشتگان و مؤمنان کردن در هر دو سلام و پنجم در وقت هر قیامی بر بیخها دستها قوت کردن و بمذهب ابوحنیفه بر پیش کفها پای قوت کردن سنت است اگر محتاج شود بر کفها دست انگشتان مستقبل قبله قوت کند و باقی هر چه غیر این فریضها و واجبهها و سنتهاست و در باب پنجم بترتیب گفته میشود جمله مستحب است.

نمازها و سنت

فصل: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (من صابر علی اثنتی عشرة رکعة من السنة) و فی روایة (فی الیوم واللیلة بنی الله له بیتاً فی الجنة اربع رکعات قبل الظهر و رکعتین بعدها و رکعتین بعد المغرب و رکعتین بعد العشاء و رکعتین قبل الفجر) یعنی هر که حریص باشد و مداومت کند بر گزاردن دوازده رکعت از سنت در شبانروزی خدای تعالی از برای او خانه در بهشت بنا کند چهار رکعت پیش از فرض نماز پیشین و دو رکعت بعد از او و دو رکعت بعد از فرض نماز شام و دو رکعت بعد از فرض نماز خفتن و دو رکعت پیش از فرض نماز بامداد پس سنتها راتبه که ترک هیچ یک ازیشان نشاید کردن این دوازده رکعت است الا آنکه بمذهب شافعی پیش از فرض نماز پیشین دو رکعت مسنون است بنا بر حدیثی که در آن وارد است و پیش از فرض عصر نیز چهار رکعت آمده است و بعد از مغرب چهار رکعت دیگر آمده است غیر آن دو رکعت اما نه در تأکید و قوت این دوازده رکعت مذکور تا بحدی که بعضی علما گفته اند که اگر کسی بکلی بترک این دوازده رکعت اصرار کند امام را رسد که باو مقاتله کند و دو

عت سنت فجر در تأکید قوی تر است از جمله بلکه بعضی از اصحاب ابی حنیفه اورا واجبات شمرده اند و بعد ازین دو چهار پیش از ظهر مؤکد تر از دیگرهاست و بعد از آن دو رکعت بعد از مغرب و بعد ازیشان دو رکعت بعد از ظهر و بعد از آن دو رکعت فتن و بعد ازینها چهار عصر.

نماز تراویح

فصل: واما نماز تراویح بیست رکعت بجماعت در وقت نماز خفتن پیش از بر مسنون است و بمذهب ابوحنیفه بر سر هر دو رکعتی سلام دادن و میان هر دو سلامی استراحتی بمقدار دو رکعت مسنون است و نیت در تراویح بمذهب ابوحنیفه چنین باید کرد که (اصلی التراویح) یا (اصلی سنة الوقت لله تعالی) یا (اصلی قیام رمضان) و بمذهب دیگران تطوع باید نیت کرد و اگر درین استراحت که میان هر دو سلامی می کند و این نماز را تراویح برای آن میخوانند این تسبیحات را سه بار سه بار گوید نیکو باشد (سبحان ذی الملك والملکوت سبحان ذی العزة والقدرة والكبرياء و جبروت سبحان الملك الحی الذی لا یموت سبح قدوس رب الملائكة والروح) و مستحب آنست که در تراویح یک ختم قرآن تمام کرده شود و الا در هر رکعتی ده آیت برون فاتحه خوانده آید و در آخر وتر بجماعت بگزارند.

نماز مسافر

فصل: در نماز مسافر و رخصتهاء او بدان و فقك الله که باجماع همه مسلمانان بر مسافر سه نماز که چهارگانه است دو رکعت بیش فریضه نیست و لیکن در سفر و مدت او اختلاف کرده اند بعضی مراحل را اعتبار کرده اند و بعضی امیال و راسخ را و بعضی سفر مباح را و بعضی مطلق سفر را بمذهب ابوحنیفه مدت سفر سه سبانه روزه راه است برفتار اشتر و پیاده رفتاری میانه بعضی اصحاب او تقدیر کرده اند پانزده فرسنگ هر فرسنگی دوازده هزار خطوه و بعضی هژده فرسنگ [۱] و بمذهب او بر سفری که باشد مباح و غیر مباح در چهارگانه را دو گزاردن و روزه کشادن در

(مسافه سفر ۱۸ فرسنگ (فرسخ) است يك فرسخ = ۳ میل = ۵۷۶۰ متر. میل = ۴۰۰۰ ذراع، ذراع = ۲ اصبع (انگشت)، يك اصبع = ۲ سم، يك میل = ۱۹۲۰ متر، مسافه سفر در مذهب حنفی = ۵۴ میل = ۱۰۳۶۸ متر. علامه شامی محمد امین ابن عابدین در رد المحتار میگوید که میل چهار هزار گز و گز بیست و چهار انگشت است. درینجا مراد از خطوه ذراع است در جاهای دیگر يك ذراع يك خطوه و نیم خطوه است

حال مشقت و غیر مشقت و مسح موزه سه شبانروز کشیدن رواست و بمذهب دیگر
 چهل و هشت میل مدت سفر است هر میلی چهار هزار خطوه و جز سفر مباح جمع و قصر
 و افطار و مسح سه روز نیست بمذهب ایشان و تفسیر سفر مباح آنست که قصدش
 مبنی بر معصیت نباشد همچون راه زدن و مال مردم بغصب و ظلم ستدن و بنده از خواج
 گریختن و آزدن مادر و پدر و مثل آن اما اگر قصدش سفر مباح بوده باشد و لکن
 اثناء سفر معصیتی کند مانع جمع و قصر و افطار و مسح سه روز نباشد باتفاق و چو
 از خانها متصل بشهر مفارقت کند حکم سفر ثابت شود و بمذهب ابوحنیفه تا بمقصد
 نرسد یا در جای که محل اقامت باشد نیت اقامت پانزده شبانروزه نکند حکم مسافرت
 از وی منقطع نشود و بمذهب دیگران اگر نیت اقامت کند چهار شبانروز غیر روزها
 آمدن و بیرون آمدن مقیم شود و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد در سفر مباح که
 مقدار چهل و هشت میل باشد [۱] جمع کردن میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا
 باشد هر دو فرضی را در یک وقت بیک اذان و دو اقامت بگزارد و اگر خواهد نماز ظهر
 را بعصر برد بشرطی که در بعضی از وقت ظهر نیت کند که ظهر را بعصر می برم و اگر
 خواهد عصر را باظهر در وقت ظهر بقصر و جمع بگزارد و همچنین در مغرب و عشا و بای
 که در هر نمازی نیت قصر و جمع کند چون جمع و قصر خواهد کرد و میان دو فریضه
 هیچ فاصله باید که نباشد مگر تیمم و اقامت و وضو اگر محتاج باشد و همچنین بنزد
 غیر ابوحنیفه جمع میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا بعد باران سخت جایز است
 چون جمع کند سنتها را اولتر آنست که ترک نکند و اگر ترک کند روا باشد و اگر
 بگزارد در جمع میان ظهر و عصر سنتها را بر هر دو تقدیم کند و در مغرب و عشا تأخیر
 کند و وتر در آخر بگزارد و بمذهب ابوحنیفه و مزنی از اصحاب شافعی جمع جز روز
 عرفه و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلاً جایز نیست و چون نمازها را قصر کند نه جمع
 سنتها را قصر نکند و لکن اگر خواهد بگزارد و اگر خواهد ترک کند و قضاء فوائت را
 تمام باید کرد نه قصر.

(۱) در فقه علی المذاهب الاربعة و در حاشیه مقدمه الحضرمیه فی الفقه الشافعی آورده که (مسافه سفر در
 مذهب شافعی و مالک و احمد ۱۶ فرسخ = ۴۸ میل) = ۸۰۶۴۰ متر است درین سه مذهب یک ذراع = ۴۲
 سانتی متر، میل = ۴۰۰۰ ذراع = ۱۶۸۰ متر.

باب پنجم در کیفیت أداء صلوات و آداب او ظاهراً و باطناً و اورادی که در عقب هر نمازی مسنون است و نوافلی که بآن اوراد مقرون است و ذکر نماز صبحی و اشراق و نماز تسبیح و قیام شب و دعوات و اوقات آن. هر بنده که طالب و سالک راه حق باشد باید که استعداد نماز بوضو کامل پیش از درآمدن وقت نماز کند و وضو ساختن را در وقت نیندازد که یکی از اوصاف مراعات (حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ... * الآية لبقرة: ۲۳۸) اینست و چون وضو ساخته باشد و منتظر در آمدن وقت مستقبل قبله شسته همچنان باشد که بنماز مشغول شده پس چون وقت در آید زود بسنت راتبه مشغول شود تا پراکندگی که بخاطرش راه یافته باشد بسبب اشتغال امر معاش یا گفت و شنید خلق با زن و فرزند در أداء سنت بجمعیت مبدل شود آنگاه از سر صفا و جمعیت بأداء فریضه تواند پرداخت و سر آنکه پیش از همه نمازها الا مغرب سنتی راتبه است آنست که مغرب وقت فراغت از اشتغال و ظاهراً مؤمن چون فراغت یابد در وقت غروب آفتاب حکم (... وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا... * الآية. طه: ۱۳۰) را نقیاد نموده باشد و بتسبیح و تحمید و تهلیل متوجه شده و بآن توجه صفا و جمعیت حاصل کرده لاجرم چون مغرب در آید از سر فراغت بفرض مغرب پردازد پس در آن وقت باداء سنت احتیاج نباشد بخلاف دیگر صلوات و چون سنت ظهر چهار رکعت گزارده باشد تجدید توبه کند پیش از شروع در فرض از هر گناهی و تقصیری که در آن روز از وی در وجود آمده باشد ظاهراً و باطناً بعلم و بی علم او آنگاه بظاهر روی بقبله رود و بساطن در دل آرد که روی از همه گردانیده درین حال بمعبود خود متوجه میشوم پس درین حال (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذَّيِّ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * الانعام: ۷۹) مناسب حال خود بخواند بعد از آنکه در حال استقبال بقبله (... رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ * المؤمنون ۹۷-۹۸) و (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * الناس: ۱) خوانده باشد آنگاه بفرض بجماعت شروع کند و نیت را مقارن تکبیر افتتاح دارد چنانکه گفتن تکبیر در دلش باشد که فرض نماز پیشین می گزارم و پیوسته باین لفظ که (اُوْدَىٰ فِرْعَوْنَ لِلَّهِ تَعَالَىٰ مَأْمُومًا) یا (اِمَامًا) الله اکبر گوید و میان (با) و (راء) اکبر مد نکشد و در وقت تکبیر باید که هر دو دست

را برابر هر دو نرمه گوش بر آرد چنانکه کفهاست دستهاش برابر دوشها و هر دو ابهامش نزدیک نرمه گوشها و سر انگشتهای بالا گوشها باشد و انگشتان را بهم پیوسته داشتن درین وقت اولیتر است و دستها را با تکبیر بزیر آرد و دستها را نیفشاند در آن وقت که منافی و قار باشد و در آن حال باید که حاضر باشد که بحضرت که متوجه است و با که مناجات می کند که آن حضورش دافع وساوس شیطان و حدیث نفس گردد آنگاه بدست راست بند دست چپ را بگیرد چنانکه مسبّحه و وسطی بر ساعد دست چپ کشیده و بسته انگشت دیگر بند دست چپ را گرفته باشد و بزیر سینه بالاعناق نهاد و بمذهب ابوحنیفه بزیر ناف نهادن فاضلتر است و معنی در اول کاملتر است و اثر در دفع وسوسه مرصاحب صفا را تمام تر و بمذهب مالک هر دو دست را بر هر دو جانب پهلوها فرو آویخته دارد آنگاه (... وَجْهَتْ وَجْهِي... * الْآيَةُ. الْاِنْعَام: ۷۹) باز بخواند بعد ازان بگوید (سبحانك اللهم و بحمدك و تبارك اسمك و تعالی جدك و لا اله غیرك) و بمذهب ابوحنیفه بعد از تکبیر همین گوید (سبحانك اللهم...) تا آخر پیش نخواند آنگاه پس از اعوذ و بسمله فاتحه و سوره بخواند و بمذهب مالک بعد از تکبیر افتتاح (الحمد لله رب العالمین) خواند بی آیت توجه و دعا و تعوذ و بسمله و بمذهب ابوحنیفه و احمد بسمله پست گوید در همه رکعات و بمذهب شافعی بلند گوید و در دیگر رکعات نیز بمذهب شافعی اولیتر آنست که تعوذ پست کند و بطریق وجوب بسمله را مقرون بفاتحه بلند خواند در نماز هاء بلند خواندنی و در حال قیام باید که سر در پیش اندازد بهیأت هیبت و تعظیم و نظر بموضع سجود دارد و از آنجا بهیچ طرفی تجاوز نکند اصلاً و هیچ شکنی در وقت استادن در زیر زانوها و خم رانها و پهلوها نگذارد بلکه تن را راست دارد و چنان ایستد که گویا بهمگی تن بسوی زمین نگرانستی که خشوع قیام اینست و هر هیأتی را خشوعی است مناسب وی هر دو پای را از یکدیگر بمقدار چهار انگشت دور دارد و بر هر دو پای قوت یکسان کند و در نماز یک پای بر ندارد و قوت بر یکی بیشتر نکند و در قیام بل در هیچ هیأتی و رکنی حرکت نکند و سر و هیچ عضو خود را نجنباند و دستها در آستینها نا کرده در نماز نرود و بازوها از پهلوها جدا دارد و در وقت قرائت فاتحه و سوره دلرا با زبان راست دارد و هر چه بر زبانش رود دلش را

معنی آن حاضر دارد زیرا که اگر چنین نباشد داخل باشد در نهی (... لا تَقْرَبُوا
 لَصَلَاةٍ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ... * الآية. النساء: ۴۳) زیرا که سکر عبارت
 از بی خبری است از هر چه گوید و کند و چون او از حرکتی و سکنتی و معنی هر
 یستی و ذکری و تسبیحی بی خبر باشد معنی سکر و اسم سکران من حیث الحقیقة
 روی درست تواند بود لاجرم از حقیقت صلوة و قرب او ممنوع و محروم بود اگر معنی
 بداند دلرا چنان حاضر کند که گویا او می خواند و حق تعالی حاضر میشوند یا حق
 تعالی میخواند و او میشوند که اگر چنین نباشد معنی این حدیث که (المصلی بناجی
 ربه) در حق وی ثابت نباشد و حینئذ آن صلوة او در حساب نباشد هر چند در ظاهر شرع
 از گردش بیفتد پس چون قرائت تمام کند اندک فاصله میان قرائت و رکوع بکند آنگاه
 بر رکوع رود تکبیر گویان چنانکه اول تکبیر باول حرکت بسوی رکوع و آخرش بتمام
 هیأت رکوع مقارن افتد و سر و حکمت تکبیر در هر انتقالی آنست که چون حق تعالی
 مر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در شب معراج بمقام (... قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى *
 الآية. النجم: ۹) رسانید و بدو نمود آنچه نمود از آنچه آنجا بروی منکشف گردانید آن
 بود که نسبت این صورت تو که محمدی بآدم محقق است هر چند آدم را از روی معنی
 نسبت بتست که (اَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ نوری) و هر چند ما اصل این هیئت آدمی را که
 نسبت این صورت تو بوی است از خاک آفریده ایم لکن او را جامع مراتب و حقایق و
 هیأت هر چه از خاک آفریده ایم از جماد و نبات و حیوان و خصوص حقیقت و هیئت
 انسانی خودش گردانیدیم پس نماز را که جامع همه عبادتهاست بر همه اعضاء تواز
 جهت کمال جمعیت تو فریضه کردیم تا بهمه صورتها که در تو هست از جماد که
 هیئت او افتادگیست همچو سجده و از نبات که صورت او همچون قعود است از جهت
 عدم تمکن از حرکت و از حیوان که هیئت او بر مثال رکوع است و این صورت
 خصوصی تو که قیام است حق بندگی و عبادت ما تمام بگزاری و همچنان بندگی
 کنان ازین هیئت خصوصی که قیامت بترتیبی که اول آمده بما رجوع کنی پس در
 هر صورتی و هیئتی ازین صور و هیئات مختلف که تراست چون بعبادت حضرت الهیت
 ما متوجه میشوی و مناجات مرا باین نماز متصدی میکردی نظر بر اصل و منشأ این

هیئت خود می اندازد با زبان حال قضیه (ما للتراب ورب الارباب) بگوش جان تولا با فروخواند و لا محاله که آن دم خود را در غایت نقص و قصور و پستی بینی و حضرت الهیت ما را در غایت عظمت و کمال علویابی و امر مطاع ما ترا بر توجه و مناجات الزام خواهد کرد لاجرم بضرورت در هر توجهی بحال و قول و فعل بر تولا زم میشود گفتن (الله اکبر) یعنی الله تعالی بزرگتر از انست که باین هیأت که در غایت نقصان پستی است از عهده اداء حق بندگی و عبادت و حق عظمت و علو امر او بیرون توان آمد پس اول درین هیئت خصوصی که قیام است باین وظیفه قیام می نمایی آنگاه حق انصاف اعتراف بقصور خود و عظمت معبود خویش گزارده چون برکوع که هیأت حیوانی است نقص خودت در نظر آید لاجرم در میدان هیأت نیز باید گفتن که (الله اکبر) بهمان معنی و چون از برای فصل که وصل ما بروی مترتب میشود از انجا باز بهمین صورت خودت که قیامت و هیئت کمال و تمام است باز میگردی و وظیفه آن هیئت حمد ست و شکر بر نعمت تعبدی مر قبول امانت و اداء این عبادت جامع را که بوی مخصوص است لاجرم دیگر بار حمد بر تو متعین میشود و چون حضرت الهیت ما را اولاً و آخراً شنونده حمد خود و غیر خود یابی لاجرم بگفتن (سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد) هم خود قیام نمای و هم امت را تحریص کن و چون رجوع از نقص بکمال موهم عجب می تواند بود لاجرم باصل خودت که خاکست برای دفع و ازاله این وهم را رجوع کن که وجوب سجده اول ازین جهت بر تو متعین خواهد شد و دران حال (الله اکبر) مناسب تر افتد و از انجا چون به هیئت نباتی روی از سر عجز و پای تنگی خود نظر بر جریان قدرت و تفرّد امر ما افکن و بگو (الله اکبر) و از انجا بهیئت و صورت جمادی که سجده است متوجه عبادت معبود خود گشته از سر افتادگی و بیچارگی بگوی (الله اکبر) و چون ترا که قیام هیئت خصوصی انسانی است اصلی است و ظاهر و این هیأت دیگر همه فرع و تبع و در و مندرج لاجرم گفتن (الله اکبر) در قیام اول فرض و اصل آمد و در باقی نفل که تبع و فرع فرض است و چون ما این نماز پنچگانه را بتبعیت تو که محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم بر امت تو فرض گردانیدیم این یک تکبیر فرض و چهار نفل را بر ایشان نیز لازم و مشروع کردیم تا بهمان هیأت که توبحق

عبادت ما قیام نمودی و قرب حضرت ما یافتی ایشان نیز بحکم متابعت قیام نمایند و
قرب ما بیابند و سر تسبیحات هر هیأتی ازینجا فهم توان کرد و هر رکعتی را سر و حکم
همین است الله اعلم. و در رکوع باید که پشت را با گردن و سر راست و برابر دارد و در
زیر زانوها هیچ شکستی نگذارد و هر دو کف دست را بر هر دو زانو نهد انگشتان
کشاده و در رکوع بگوید (سبحان ربی العظیم) از سه بار که کمترین عدد کمالست تا
ده بار که تمامترین عدد کمالست و در حال رکوع باید که نظر بقدمها خود کند که آن
بخشوع نزدیکتر است و دل وی در رکوع باید که بذلت و انکسار خود و عظمت
پروردگار حاضر باشد تا تسبیح (سبحان ربی العظیم) از سر حضور مناسب حال گفته
باشد پس سر از رکوع بردارد (سمع الله لمن حمده) گویان و حاضر بمعنی آن و چون
تمام ایستاد بمذهب شافعی بگوید (ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض وملء
ما شئت من شیء بعد اهل الشناء والمجد حق ما قال العبد وکلنا لك عبد لا مانع لما
اعطیت ولا معطى لما منعت ولا ینفع ذا الجد منك الجد) و بمذهب ابوحنیفه بر (سمع
الله لمن حمده) بعد از رکوع اقتصار کند و زود بسجده رود و درین قیام باید که پشت را
تمام راست کند آنگاه تکبیر گویان بسجده رود. و در سجده باید که سرش در میان
دو دستش باشد و دستهایش برابر دوشهایش بی هیچ میلی و نخست زانوها بر زمین
نهد در سجده آنگاه دستها آنگاه بینی و پیشانی را و در سجود بگوید از سه بار تا ده بار
(سبحان ربی الاعلی) چشمها کشاده و بمذهب شافعی اگر بگوید که (اللهم لك
سجدت و بك آمنت ولك اسلمت سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره فتبارك
الله احسن الخالقین) نیکو باشد و بمذهب ابوحنیفه زیاده از (سبحان ربی الاعلی) هیچ
چیز دیگر نگوید در سجده آرنجها را از پهلوها جدا دارد و انگشتها را همه متوجه قبله
دارد و انگشتهای دست را با ابهامها بهم گرفته بر زمین نهد و ساعدها را از زمین برداشته
دارد و در سجود باغایت خواری و افتادگی و نیستی حال و مرتبت و هیأت خود و علو و
رفعت امر معبود خود و قصور خود باین کمال نقصان و نیستی و خواری از اداء حق آن
کمال علو و بزرگواری بدل حاضر شود با گفتن (سبحان ربی الاعلی) مناسب افتد
آنگاه سر از سجده بردارد تکبیر گویان و بر هر دو جانب قدم از پای چپ نشیند

انگشتهاء قدم راست را بسوی قبله بر زمین نهاده و پاشنه را بالا داشته و هر دو دست را بر هر دو ران نهاده بی تکلف کشادن و پیوستن انگشتان بهم و درین نشستن بمذهب شافعی بگوید (رب اغفر لی وارحمنی واهدنی واجرنی وعافنی واعف عنی) و بمذهب ابوحنیفه هیچ دعای نا گفته زود بسجده دوم رود و در قعده اقعا مکروهست و اقعا اینجا آنست که هر دو پاشینه پای را بر هر دو طرف نشستگاه نهد آنگاه تکبیر گویان بسجده دوم رود و بعد از سجده دوم چون خواهد که بقیام رود تکبیر گویان بمذهب شافعی اندک جلسه بجهت استراحت را کردن سنت است و بمذهب دیگران جلسه استراحت سنت نیست و رکعت دوم را از ظهر بهمین هیئت و صفت بگذارد آنگاه بتشهد اول نشیند تکبیر گویان بهمین هیأت که گفته شد و آنگاه (التحیات) بخواند بمذهب ابوحنیفه و احمد باین صفت که (التحیات لله و الصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده ورسوله) و این روایت عبد الله بن مسعود است از مصطفی صلی الله علیه وسلم و در تشهد اول بمذهب ابوحنیفه هیچ برین زیادت نکند از صلوات و غیر آن و اگر چیزی زیادت کند بسهو سجده سهو لازم شود و اما بمذهب شافعی که روایت ابن عباس است تشهد باین صفات است که (التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله سلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته سلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله) و بمذهب او در تشهد اول (اللهم صل علی محمد) می باید گفت و معنی التحیات آنست که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در شب معراج در مناجات فرمود که ملک و حیات و بقاء بی ابتدا و انتها مرخدای تعالی راست و بس و نعوت و صفاتی که همه برکتها نشان ایشانست اوراست و بس و هر دعایی و توجهی یا عبادتی که از هر عابدی صادر میشود مستحق همه حضرت خدای اوست و بس تعالی و تقدس و اخلاق و اوصافی که اثر کمال رحمت و رأفت ایشان از غایت ملایمت و خوشیء وقت و جان و دل متوجهان حضرتش ببشارت قبول خوش و آسوده گرداند اخلاق و اوصاف خدای تعالی است و بس پس حق تعالی باز بمحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم می گوید

ر مقابلۀ این ثنا و جواب او که هر پاکی و بی عیبی از همه نقصانها که عرصۀ وجود گنجائی آن دارد از حضرت قدوسی ما پرتونثار باد و هر بخشش و بخشایش کمال مستی و لطف و رحمت و افزونی علم و معرفت نیز که از حضرت الٰهیت ما که مبدأ و منشأ همه کمالات است ازلاً و ابداً معین گشت و خواهد شد نثار روزگار تو باد ای بر گزیده و بلند شده بتحقق برفعت و بزرگی ما یا ای خیر کننده مر بندگان ما را از ما و سماء و صفات لایق حضرت ما پس آنگاه مصطفی صلی الله علیه وسلم در معرض قبول ین انعام از غایت حرص بر کمال هر یک از متابعانش می فرماید که این نثار پاکی و بی عیبی را چنانکه من سزاوارم هر که او متابع منست و هم صلاحیت قبول این نثار دارد این ثنا بر ما و بر همه صالحان مرین نثار را نثار باد و چون اول علامتی مر حصول این صلاحیت را ظاهراً و باطناً کلمۀ شهادت است پس بر هر مؤمنی مسلمان لازم شد که در هر نمازی که معراج اوست بحق این صلاحیت خود را عرضه کند و بعد از گفتن و حکایت کردن ازان حال بگوید (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله) و آن عهد را تازه کند و باین گفتار خود را در معرض قبول و استحقاق این نثار آرد و باظهار صلوات بعد ازان مر متابعت خود را که این صلاحیت بر آن موقوفست اثبات کند و اما بمذهب مالک تشهد باین صفت است که (التیحات والزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده ورسوله) پس چون تشهد اول تمام کند بر خیزد و دو رکعت دیگر بگزارد بهمین طریق و هیأت که گفته شد و در هر رکعتی ازین دو رکعت فاتحه تنها خواند بمذهب ابوحنیفه تطوعاً و بمذهب دیگران فرضاً و درین قعدۀ آخرین بر ورک چپ نشیند و پای راست را چنانکه در قعدۀ اول گفته شد انگشتان بسوی قبله و پاشنه بالا دارد بمذهب شافعی و بمذهب ابوحنیفه چنانکه در قعدۀ اول گفته شد والتحیات علی اختلاف المذاهب هر کدام اختیار کرده باشد بخواند و چون بمذهب شافعی از دست راست سه انگشت را با ابهام بهم گرفته باشد و مستبحه را بران راست نهاده بکلمۀ الا الله رسد سر مستبحه را همچنان بران نهاده بجانب یمن حرکت دهد بجهت تحقیق اثبات را نه بجهت تحقیق نفی را و در

عقب تشهد بگوید (اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما صليت وباركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد) و در حال صلوات گفتن مصطفی را صلی الله علیه وسلم چنان انگارد که حاضر است پیش وی می شنود و می بیند که تحقیق وی اورا صلوات می دهد و ثنا می گوید و بمذهب ابو حنیفه بعد ازان این دعا بخواند (اللهم اغفر لی ولوالدی ولجميع المؤمنين والمؤمنات و المسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات وتابع بیننا و بینهم فی الخیرات ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار) و اما بمذهب شافعی مستحب است دعاء خود و مادر و پدر خود و مؤمنین و مؤمنان کردن و بعد ازان گفتن که (اللهم انی اعوذ بك من عذاب القبر و عذاب الدین و اعوذ بك من الجبن و الکسل و اعوذ بك من فتنة المحیا و الممات و اعوذ بك من فتنة المسيح الدجال و اعوذ بك من عذاب النار) و گفتن (اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اعلم به منی انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت انک على کل شیء قدير) در احادیث صحاح آمده است و اگر امام باشد بر اندک دعا اقتصار اولی تر آنگاه سلام دهد بر یمین بعد از آنکه در دل نیت بیرون آمدن از نماز کرده باشد و نیت سلام بر ملائکه و مؤمنان حاضر و غایب کرده و این نیت بیرون آمدن از نماز و سلام اول بدین صفت که (السلام علیکم) بمذهب شافعی فریضه است و بمذهب ابو حنیفه سنت و گفتن (ورحمة الله) در سلام اول و ثانی سنت است باتفاق پس سلام دیگر بر جانب دست چپ بدهد و بمذهب مالک یک سلام بیش ندهد و دران نیز اشارت بسوی قبله کند نه بطرف یمین و شمال آنگاه همچنان مستقبل قبله سه بار بگوید (استغفر الله) آنگاه بگوید (اللهم انت السلام و منك السلام والیک یرجع السلام فحینا ربنا بالسلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام اللهم اعنا علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و توفیق طاعتک اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطى لما منعت ولا ینفع ذا الجدمنک الجنة) آنگاه سی و سه بار (سبحان الله) و سی و سه بار (الحمد لله) و سی و سه بار (الله اکبر) بگوید و تمام صد را (لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير) یکبار بگوید آنگاه بگوید (لا اله الا الله اهل النعمة والفضل والثناء الحسن

لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون) آنگاه فاتحه بخواند پس آنگاه بگوید (اللهم انى اقدم اليك بين يدي كل نفس ولحظة ولمحة وطرفة يطرف بها اهل السموات والارض وكل شئ هو فى علمك كائن وقد كان اقدم بين يدي ذلك كله اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم.) (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * البقرة: ۲۵۵) آنگاه بخواند (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... * الآية. آل عمران: ۱۸-۱۹) آنگاه بخواند (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ * آل عمران: ۲۶-۲۷) آنگاه (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * التوبة: ۱۲۸-۱۲۹) آنگاه دستها بردارد و دعا بگوید (اللهم صل على محمد و على آل محمد و تقبل منا كما تقبلت من عبادك الصالحين واغفر لنا ولوالدينا ولمشايعنا و لجميع المؤمنين والمؤمنات ربنا آتنا فى الدنيا حسنة وفى الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و احشرنا مع الصالحين والابرار صل اللهم على سيدنا محمد وآله والصفوة من عبادك اجمعين) و چون تمام کند دستها بروى فرو آرد پس بسنت ظهر مشغول شود و اگر خواهد دو رکعت و خواهد چهار رکعت بگزارد و بعد ازان اگر فراغتى دارد ميان ظهر و عصر را بنماز يا قرائت يا ذكر احيا کند که دران فضيلت بسيار است و وقت را که از گوهرهاى قيمتى نفيس ترست غنيمت شمرده و قدر شناخته و شکر گزارده باشد و اگر بشغلى ديگر مشغول شود يا قيلوله کند بايد که پيشتر از وقت عصر برخيزد و فراغت حاصل کرده اداء نماز عصر را آماده شود و اگر مدتى بر غسل يا تجديد وضوء بجهت هر نمازى مواظبت نمايد اثر آن بروشنائى باطن و رغبت در عبادت در خود ظاهر يابد و چون

وقت عصر در آید باید که او را متوجه قبله یابد پس بسنت عصر چهار رکعت مشغول شود
اگر درین سنت عصر در رکعت اول بعد از فاتحه (اذا زلزلت) و در دوم (والعادیات)
در سیم (القارعة) و در چهارم (الْهِیْکُمْ) خواند نیکو باشد آنگاه فرض عصر را بجماعت
بگذارد و اگر فرض عصر را چندان تأخیر کند که از خلاف بیرون آید بهتر باشد آنگاه
بعد از اداء فریضه عصر بجماعت آنچه در ظهر گفته شد از او را در عقب فرض عصر نیز
همه را بخواند و اگر درین وقت در اثناء او را بعد از تهلیلات و پیش از فاتحه و دعا
تقدیم آیه الکرسی و نود و نه نام بخواند بهتر باشد و در خواندن (سورة الفتح) بعد از عصر
خبری یا اثری از رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه و کبار تابعین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین درست نشده است بلکه آن از استحسان مشایخ متأخر است ولیکن در
خواندن (عمّ یتساءلون) بعد از عصر در اخبار غریب فضیلت آمده است خواندن هر دو و
آخر حشر و (قل هو الله) و (معوذتین) و (فاتحه) و اول البقرة از فضل بسیار خالی
نباشد و بعد از عصر تا غروب آفتاب وقت نماز نیست الا تحية المسجد و شکر الوضوء
بسیک قول از شافعی لکن آن وقت را باذکار و استغفار خصوصاً بصد بار (لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی
کل شیء قدير) مستغرق کردن فضل بسیارست و اگر حاجتی باشد بآن مشغول شود
درین وقت الا وقت آفتاب زرد شدن باید که متفرغ شده و بتسبیح و تهلیل و استغفار
مشغول شده متوجه قبله نشیند و چون غروب آفتاب نزدیک شود بمسبعتات عشره که
تعلیم حضر است مر ابراهیم تمیمی را شروع کند هفت بار (فاتحه) و (معوذتین) و (قل
هو الله احد) و هفت بار (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * الْكَافِرُونَ : ۱) و هفت بار (آیه
الکرسی) تا (وهو العلی العظیم) و هفت بار (سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و
الله اکبر) و هفت بار (اللهم صل علی سیدنا محمد النبی الامی و علی آله وسلم) و هفت
بار (اللهم اغفر لی ولوالدی و لمن توالد و لجميع المؤمنین و المؤمنات) و هفت بار (اللهم
فَعْمَلْ بِنَا وَبِهِمْ عَاجِلًا وَآجِلًا فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ وَلَا تَفْعَلْ بِنَا يَا
سَوْلِيْنَا مَا نَحْنُ لَهُ أَهْلٌ أَنْكَ غَفُورٌ حَلِيمٌ جَوَادٌ كَرِيمٌ رَوْفٌ رَحِيمٌ) آنگاه چون آفتاب تمام
غروب کند زود بفرض مغرب بجماعت مشغول شود و چون از فرض مغرب فارغ گردد

سپه بار (استغفر الله) و (اللهم انت السلام) تا آنجا که (ولا ینفع ذا الجدة منك الجدة) بگوید و زود دو رکعت سنت مغرب بگذارد آنگاه بتسبیحات و تهلیلات و فاتحه و دعاء تقدیم آیه الکرسی و آنچه در عقب ظهر و عصر گفته شد پردازد زیرا در نقل آمده است که فرشتگان روز منتظر می باشند تا آن دو رکعت سنت مغرب را با فرض منضم ثبت کرده باسمان پرند و بعد از سنت مغرب و اداء وظیفه که در عقب هر نمازی ذکر کرده شد همچنان مستقبل قبله بگوید (مرحبا بالملکین الکریمین الکتابین اکسانی صحیفتی یرحمکما الله انی اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله و اشهد ان الجنة حق و النار حق و الحوض حق و الشفاعة حق و الصراط حق و المیزان حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یربعث من فی القبور اللهم انی اودعک هذه الشهادة لیوم حاجتی الیها اللهم احطط بها وزری و اغفر بها ذنبی و ثقل بها میزانی و اوجب لی بها امانی و تجاوز عنی یا ارحم الراحمین) و جهد باید کردن تا میان مغرب و عشا را بنمازی یا قرائت قرآن احیا کند چه مصطفی را صلی الله علیه وسلم پرسیده اند از معنی آیت (تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...#الآیة. السجدة: ۱۶) فرموده است که نماز ست میان مغرب و عشا و دران فضل عظیم بسیار است و بعد ازین دعا که گفته شد دو رکعت نماز بگذارد که آنرا **صلوة الفردوس** گفته اند دریشان **سورة (البروج) و (الطارق)** خواند و بعد ازان دو رکعت دیگر گزارد در اول ده آیت از اول البقرة و (وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ...#الآیة. البقرة: ۱۶۳) باتمام دو آیت و پانزده بار (قل هو الله احد) و در دوم آیه الکرسی تا خالدون و (آمن الرسول) تا آخر و پانزده بار (قل هو الله احد) و بعد ازان اگر خواهد بیست رکعت نماز کند که آنرا (صلوة الاوابین) میگویند و اگر خواهد بقرائت قرآن مشغول شود و خاطر را جمع کند که درین وقت از هواجس و حدیث نفس محافظت کند و چون (نماز خفتن) در آید اگر خواهد پیش از فرض چهار رکعت سنت بگذارد و بعد از فرض بجماعت دو رکعت بگذارد و بعد ازان بمنزل رود و در منزل چهار رکعت نماز گزارد بسورة (سجده) و (یس) و (دخان) و سورة (الملک) و اگر تخفیف خواهد ب(آیه الکرسی) و (آمن الرسول) و اول (حدید) و آخر (حشر) و گویند مصطفی صلی الله علیه وسلم برین چهار رکعت مواظبت فرموده است و اگر بعد ازان یازده رکعت بگذارد و دران سیصد آیت از

قرآن بخواند نیکو باشد و از (وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ * الطَّارِقِ : ۱) تا آخر سیصد آیت است و اگر هزار آیت خواند که از (سورة الملك) تا آخر این مقدار است خیر عظیم باشد و اگر اعتماد بر شب خماستن دارد وتر را تأخیر کند تا بعد از نماز شب گزارد الا احتیاط آنست که وتر پیش از خواب گزارد و بعد از دو رکعت نشسته که قایم مقام یک رکعت ایستاده تواند بود به (اِذَا زُلْزِلَتْ *) و (الْهَيْكُم *) بگزارد تا وترش از وجهی بآن مشفوع شود و بعد از تهجد باز وتر بگزارد و چون خوابش غلبه کند بخسبد و لکن بر آن نیت که میانه شب که فاضلترین اوقات تهجد است تا آخر شب برخیزد و تهجد بگزارد و باید که بر پهلوی راست روی بقبیله خسبد و بگوید (باسمک اللهم وضعت جنبی و بک ارفعه اللهم انی وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک و الجأت ظهری الیک رغبةً و رهبةً الیک لا ملجأ و لا منجأ منک الا الیک آمنت بکتابک الذی انزلت و نبیک الذی ارسلت اللهم فنی عذابک يوم تبعث عبادک اللهم انی سلمت نفسی الیک فان امسکتها فاغفر لها و ارحمها و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین اللهم انی اعوذ بک من غضبک و سوء عقابک و شر عبادک و شر الشیطان و شرکه) آنگاه فاتحه و چهار آیت از اول البقرة و (ان فی خلق السموات... * الآية. البقرة: ۱۶۴) تا (يعقلون) و آیه الکرسی و (آمن الرسول) و (شهد الله) و (قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ... * الآية. آل عمران: ۲۶) و (ان ربکم الله) تا (المحسنین) و (قل ادعوا الله) تا آخر و اول (حدید) و آخر (حشر) و از (انا اعطیناک) تا آخر قرآن الا آنکه (قل هو الله احد) راده بار بخواند و بر کفها دمد و بر روی و بر همه تن بمالد و اگر چنانکه سورة سجده را در نماز بخوانده باشد اکنون نخواند و ذکر گویان با حضور دل یا صلوات گویان در خواب رود زیرا که خواب برادر مرگ است و (کما تعیشون تموتون و كذلك تبعثون) و چون حاضر خسبد خوابها درست و نیکو بیند و چون بیدار شود ذا کر و حاضر بیدار شود و بعبادت مشغول شدن توفیق یابد و جهد کند تا نماز تهجد که کمترش چهار رکعت است و میانه هشت و تمام دوازده غیر وتر از وی فوت نشود چون طالب و سائلک راه حق باشد و در اول بیدار شدن از خواب باید که طالب صادق اندیشه خود را اعتبار کند که حق و طلب مراضی اوست یا غیر آن که برخاستنش از گور در قیامت بر آن نسق خواهد بود اگر در فکر و اندیشه جز حق را نیابد شکرانه آن توجه و طاعت قولا و فعلا قیام نماید و الا

بتدارک توبه و انابت و استغفار بتضرع و انکسار مشغول گردد پس چون سر از بالین بر دارد بگوید (الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور) و عشر آخر آل عمران بخواند و قصد وضو کند و اگر غسل تواند کردن بهتر باشد و چون متوجه قبله شود برای نماز را اول بگوید (الله اکبر کبیراً والحمد لله کثیراً و سبحان الله بكرة واصیلاً) و ده بار (سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر) آنگاه این دعا که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم منقولست در صحیحین که چون تهجد بر خاستی این دعا بخواندی (اللهم ربنا لك الحمد انت قیوم السموات والارض ومن فیهن ولك الحمد وانت نور السموات والارض ومن فیهن ولك الحمد وانت ملك السموات والارض ومن فیهن ولك الحمد وانت الحق ووعدك الحق ولقاؤك حق وقولك حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعلیک توكلت والیک انبت وبك خاصمت والیک حاکمت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت اللهم رب جبرائیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما كانوا فیہ یختلفون اهدنی لما اختلف فیہ من الحق باذنك انت تهدی من تشاء الی صراط مستقیم) پس دو رکعت تحیة الطهارت بگزارد بنیت تطوع در اول بعد از فاتحه (... ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً * النساء : ۶۴) و در دوم بعد از فاتحه (ومن یعمل سوءاً او یظلم نفسه ثم یتغفر الله یجد الله غفوراً رحیماً * النساء : ۱۱۰) بعد ازان دو رکعت سبک بـ (آیه الکرسی) و (آمن الرسول ... * الآیه. البقرة : ۲۸۵-۲۸۶) بعد ازان دو رکعت بقیام بسیار و بعد ازان دو رکعت درازتر ازان و بعد ازان دو رکعت خفیف تر ازین و بعد ازین دو خفیف تر تا تمام دوازده رکعت و آنگاه وتر بگزارد و بعد ازان اگر خواهد همچنان مستقبل قبله تا بر آمدن صبح بذکر یا قرائت قرآن یا فکر و محاسبه نفس بهر چه در آن روز از اعمال خیر و شر از وی صادر شده باشد و ندامت و توبه و شرمساری نمودن از تقصیرات آن روز بتضرع و زاری و ذلت و خواری شب را بصبح رساند و اگر خوابش غلبه کند بخسبید بر همان هیأت و طریق که اول خفته بود از دعا و قرائت و بریمین خفتن بشرط آنکه پیش از صبح بیدار شود و برخیزد که در

خبرست که (من نام حتی اصبح بال الشيطان فى اذنيه) يعنى هر که بخسبد تا صبح ب
آيد و وى را خفته يا بد شيطان در گوشهاش بول کند تا بانک نماز يا آواز مرغ يا غير آن
از امارات صبح نشنود و چون پيش از صبح بر خيزد بهمان طريق که اول گفته شد غير
دعاى تهجد بعد از دو رکعت تحية الطهارت بذکر يا قرائت مستقبل القبلة يا نماز قضا يا
نافله مشغول باشد تا اول صبح صادق حينئذ دو رکعت سنت فجر به (قل يا ايها
الکافرون) و (قل هو الله احد) بعد از فاتحه سبک بگزارد آنگاه ايندعا که از مصطفى
صلى الله عليه وسلم مواظبت بر آن ميان سنت و فريضة فجر منقولست بعد از آنکه چند
بار اين کلمه استغفار را که (استغفر الله لذنبى سبحان الله بحمد ربى) گفته باشد بخواند
(اللهم انى اسألك رحمةً من عندك تهدي بها قلبى وتجمع بها شملى وتلم بها شعئى وترد
بها الفتى وتصلح بها دينى وتقضى بها دينى وترفع بها شاهدى وتحفظ بها غايى وترزى
بها عملى وتبيض بها وجهى وتلهمنى بها رشدى وتعصمنى بها من كل سوء اللهم اعطنى
ايماناً صادقاً و يقيناً ليس بعده كفر ورحمةً انال بها شرف كرامتك فى الدنيا والاخرة اللهم
انى اسألك الفوز عند القضاء و منازل الشهداء و عيش السعداء و النصر على الاعداء و مرافقة
الانبياء اللهم انى انزل بك حاجتى و ان قصر رأبى و ضعف عملى و افتقرت الى رحمتك
فاسألك يا قاضى الامور و يا شافى الصدور كما تجير بين البحور ان تجيرنى من عذاب السعير
و من دعوة الثبور و من فتنة القبور اللهم و ما قصر عنه رأبى و ضعف فيه عملى و لم تبلغه نيتى
و امنيتى من خير و عدته احداً من عبادك او خير انت معطيه احداً من خلقك فانى ارغب
اليك فيه و اسلكه يا رب العالمين اللهم اجعلنا هادين مهدين غير ضالين ولا مضلين حرباً
لاعدائك و سلماً لا وليائك نحب بحبك الناس و نعادى بعداوتك من خالفك من خلقك اللهم
هذا الدعاء و منك الاجابة و هذا الجهد و عليك التكلان انا لله و انا اليه راجعون و لا حول و لا
قوة الا بالله ذى الجبل الشديد و الامر الرشيد اسألك الأمان يوم الوعيد و الجنة يوم الخلود مع
المقربين الشهداء و الرُكع السجود و الموفين بالعهد انك رحيم و دود و انت تفعل ما تريد
سبحان من تعطف بالعزيز و قال به سبحان من لبس المجد و يكرم به سبحان الذى لاينبغى
التسبيح الا له سبحان ذى الفضل و النعم سبحان ذى الجود و الكرم سبحان الذى احصى
كل شىء بعلمه اللهم اجعل لى نوراً فى قلبى و نوراً فى قبرى و نوراً فى سمعى و نوراً فى

بصری و نوراً فی شعری و نوراً فی بشری و نوراً فی لحمی و نوراً فی دمی و نوراً فی عصبی و نوراً فی مخی و نوراً فی عظامی و نوراً من بین یدتی و نوراً من خلفی و نوراً عن یمنی و نوراً عن شمالی و نوراً من فوقی و نوراً من تحتی اللهم زدنی نوراً و اعطنی نوراً و اجعل لی نوراً و اجعلنی نوراً) آنگاه قصد مسجد کند برای نماز جماعت را و در وقت بیرون آمدن از منزل گوید (... رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ... * الآية. الاسراء: ۸۰) و در راه گوید (اللهم انى اسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشاي هذا اليك لم اخرج اشراً ولا بطراً ولا ريباً ولا سُمة خرجت اتقاء سخطك وابتغاء مرضاتك اسألك ان تنقذني من النار وان تغفر لي ذنوبي انه لا يغفر الذنوب الا انت) و چون در مسجد یا سجاده در آید بگوید (بسم الله والحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله اللهم اغفر لي وافتح لي ابواب رحمتك) آنگاه بفريضه بجماعت شروع کند و در فرض صبح از چهل آیت تا صد آیت در هر دو رکعت بخواند و در پیشین و پسین و خفتن از ده تا بیست و در شام از سه تا ده و چون سلام فريضة نماز صبح دهد سه بار (استغفر الله) بگوید و (اللهم انت السلام) چنانکه گفته شد تا آنجا که (ولا ينفع ذا الجد منك الجد) آنگاه ده بار بگوید (لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير) و سی و سه بار (سبحان الله) و سی و سه بار (الحمد لله) و سی و سه بار (الله اكبر) و یک بار (لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير) آنگاه بگوید (لا اله الا الله اهل النعمة والفضل والثناء الحسن لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده واعز جنده فلا شيء بعده. لا اله الا الله صاحب الوجدانية الفردانية القديمة الازلية الابدية ليس له ضد ولا ندم ولا شبه ولا شريك ولا ولد ومحمد رسول الله بامرهِ ووحية لا اله الا الله جل جلاله لا اله الا الله جل ثناؤه لا اله الا الله تقدست اسماؤه لا اله الا الله تعالى كبرياؤه) و سه بار (لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلى العظيم سبحان رب السموات السبع ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين وتبارك الله احسن الخالقين) و يكبار (لا اله الا الله ايماناً بالله

لا اله الا الله اماناً من الله لا اله الا الله امانة عند الله لا اله الا الله كل نعمة من الله لا اله الا الله لا يصرف السؤ الا الله لا اله الا الله لا حول ولا قوة الا بالله لا اله الا الله حقاً لا اله الا الله تعبداً ورقاً لا اله الا الله ايماناً وصدقاً لا اله الا الله الملك الحق المبين محمد رسول الله الصادق الوعد الامين) آنگاه سه بار بگويد (سبحان ربي العلى الاعلى الوهاب) آنگاه بگويد (الحمد لله الذى تواضع كل شىء لعظمته الحمد لله الذى خضع كل شىء لعبوديته الحمد لله الذى استسلم كل شىء لغزته الحمد لله رب العالمين الحمد لله قبل كل احد الحمد لله بعد كل احد الحمد لله على كل حال الحمد لله الذى اظهر الجميل ستر على القبيح ولم يهتك الستور الحمد لله الذى احيانا بعد ما اماننا واليه النشور (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ* يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ* الروم: ١٧ - ١٩) آنگاه بگويد (اصبحنا واصبح الملك لله العظمة والكبرياء لله والجبروت والسلطان لله والقدرة والخلق والامر والليل والنهار وما سكن فيهما لله الواحد القهار اصبحنا على فطرة الاسلام وكلمة الاخلاص وعلى دين نبينا محمد صلى الله عليه وسلم) و سه بار بگويد (رضينا بالله رباً وبالاسلام ديناً وبمحمد صلى الله عليه وسلم نبياً) آنگاه بگويد (بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذى لا يضر مع اسمه شىء فى الارض ولا فى السماء وهو السميع العليم اللهم بك اصبحنا وبك امسينا وبك نحى وبك نموت واليك النشور اللهم انى اصبحت لا استطيع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو اصبحت مرتهاً بعملى واصبح الامر بيد غيرى فلا فقير افقر منى اللهم لا تشمت بى عدوى ولا تسؤلى صديقى ولا تجعل مصيبتى فى دينى ولا تجعل الدنيا اكبر همى ولا مبلغ علمى ولا تسلط على من لا يرحمنى اللهم هذا خلقٌ جديد فافتح على بطاعتك واختمه لى بمغفرتك ورضوانك وارزقنى فيه جنة تقبلها منى وتزكيتها وتضعفها لى ما عملت فيه من سيئة فاغفر لى اللهم اتى اعوذ بك من بغات الامور وفجأة الاقدار وطوارق الليل والنهار واعوذ بك من حدة الحرص وشدة الطمع وسؤ الغضب والكبر والحسد اعوذ بك من ان اشرك بك ظاهراً وباطناً وان اقول ما ليس بحق وان انصر ظالماً واخذل مظلوماً اعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقابك و

اعوذ بك منك لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك جل وجهك وعز جارك و
 عظمت نعمائك ولا اله غيرك اللهم انت ربى لا اله الا انت خلقتنى وانت هديتنى وانت
 نطعمنى وانت تسقينى وانت تميتنى وانت تحيينى لارب لى سواك ولا اله الا انت وانا
 عبدك وابن عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء
 بنعمتك على وابوء بذنوبى فاغفر لى فانه لا يغفر الذنوب الا انت اسألك حبك وحب من
 يحبك وحب عمل يقربنى الى حبك واسألك حبك فى الغيب والشهادة وكلمة العدل فى
 الرضاء والغضب والقصد فى الغنى والفقر واسألك لذة النظر الى وجهك وشدة الشوق
 الى لقائك اللهم يا رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما تُعطينى منهما من تشاء وتمنع منهما من
 تشاء ارحمنا رحمة تُغنينا بها عن سؤال يا من اظهر الجميل وستر على القبيح يا من لم يؤخذ
 بالجريرة ولم يهتك الستر يا كريم الصفح يا عظيم المن يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا
 باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل نجوى يا منتهى كل شكوى يا مبتدى النعم قبل
 استحقاقها يا رباها يا سيداه يا غاية رغبته اسألك يا الله يا الله يا الله اسألك الرضاء بالقضاء
 والصبر على البلاء والشكر على النعماء والاخلاص فى الاعمال كلها (الْم * اللَّهُ لَا إِلَهَ
 إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ * آل عمران : ١-٢) (وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ... * الآية. طه
 : ١١١) (... رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا... * الآية. المؤمن : ٧) (كَهَيْعَصَ
 (حَمَّ عَسَقَ) (طَبَسَ) (يَسَ) (الرحمن) (نَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * القلم : ١) مرحبا بالصباح
 المبارك وبالملكين الكريمين الكاتبين اكتبنا يرحمكما الله (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * الحشر : ٢٢) الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ

| | | | | | |
|-------------|-------------|--------------|-------------|-------------|----------------|
| السَّلَامُ | الْمُؤْمِنُ | الْمُهَيِّمُ | الْعَزِيزُ | الْجَبَّارُ | الْمُتَكَبِّرُ |
| الْخَالِقُ | الْبَارِئُ | الْمُصَوِّرُ | الْغَفَّارُ | الْقَهَّارُ | الْوَهَّابُ |
| الرَّزَّاقُ | الْفَتَّاحُ | الْعَلِيمُ | الْقَابِضُ | الْبَاسِطُ | الْخَافِضُ |
| الرَّافِعُ | الْمُعِزُّ | الْمُذِلُّ | السَّمِيعُ | الْبَصِيرُ | الْحَكَمُ |
| الْعَدْلُ | اللَّطِيفُ | الْخَبِيرُ | الْحَلِيمُ | الْعَظِيمُ | الْغَفُورُ |
| الشُّكُورُ | الْعَلِيُّ | الْكَبِيرُ | الْحَفِيفُ | الْمُقِيتُ | الْحَسِيبُ |

| | | | | | |
|--------------|-------------------|-------------------------------|-------------|----------------|----------------|
| الْجَلِيلُ | الْكَرِيمُ | الرَّقِيبُ | الْمُجِيبُ | الْوَاسِعُ | الْحَكِيمُ |
| الْوَدُودُ | الْمَجِيدُ | الْبَاعِثُ | الشَّهِيدُ | الْحَقُّ | الْوَكِيلُ |
| الْقَوِيُّ | الْمَتِينُ | الْوَلِيُّ | الْحَمِيدُ | الْمُخْصِي | الْمُبْدِي |
| الْمُعِيدُ | الْمُخْبِي | الْمُهِيتُ | الْحَيُّ | الْقَيُّومُ | الْوَاجِدُ |
| الْمَاجِدُ | الْوَاحِدُ | الْأَحَدُ | الصَّمَدُ | الْقَادِرُ | الْمُقْتَدِرُ |
| الْمُقَدِّمُ | الْمُؤَخِّرُ | الْأَوَّلُ | الْآخِرُ | الظَّاهِرُ | الْبَاطِنُ |
| الْوَالِي | الْمُتَعَالِي | الْبَرُّ | التَّوَابُ | الْمُسْتَقِيمُ | الْعَفْوُ |
| الرَّؤُفُ | مَالِكُ الْمَلِكِ | ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ | الْمُقْسِطُ | الْجَامِعُ | الْمُتَّقِدِرُ |
| الْغَنِيُّ | الْمُغْنِي | الْمُعْطِي | الْمَانِعُ | الضَّارُّ | النَّافِعُ |
| النُّورُ | الْهَادِي | الْبَدِيعُ | الْبَاقِي | الْوَارِثُ | الرَّشِيدُ |

الصَّبُورُ

الذي (... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ* الشورى: ١١) (... نِعَمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ* الانفال: ٤٠) (... وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ* ابراهيم: ٢٧) ويحكم ما يريد الله بحق اسمائك الحسنی و صفاتك العلی نسألك ان تصلى علی محمد و علی آل محمد اللهم صل علی محمد فی اول كلامنا و صل علی محمد فی آخر كلامنا و صل علی محمد ما اختلف الليل والنهار اللهم صل علی محمد كلما ذكره الذاكرون اللهم صل علی محمد كلما غفل عن ذكره الغافلون اللهم صل علی محمد عدد ما علمت و زنة ما علمت و ملء ما علمت اللهم صل علی محمد البشير النذير السراج المنير الذي جاء بالحق و صدق المرسلين اللهم صل علی محمد فی الاولين و صل علی محمد فی الآخرين و صل علی محمد الی يوم الدين اللهم صل علی روح محمد فی الارواح اللهم صل علی جسد محمد فی الاجساد اللهم اجعل شرائف صلواتك و نوامی بركاتك و افضل كرامتك و رأفتك و رحمتك و تحيتك و محبتك علی سيدنا محمد سيد المرسلين و قائد الغر المحجلين و رسول رب العالمين اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارك علی محمد و علی آل محمد كما صليت و باركت علی ابراهيم و علی آل ابراهيم انك حميدٌ مجيدٌ اللهم كما صليت عليه فصل علی جميع رسلك و انبيائك و كافة اوليائك و ملائكة ارضك و

سمائك خصوصاً على ابنا آدم وامننا حواء وعلى جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل و
حملة العرش والكروبيين ورضوان الله على امير المؤمنين ابى بكر التقى و امير المؤمنين
عمر النقى و امير المؤمنين عثمان الزكى و امير المؤمنين على الوفى الوصى ابن عم التبى و
على السبطين السيدين السندين الامامين الهمامين الحسن والحسين وعلى عميه الحمزة و
العباس وعلى ازواجه وعترته الطاهرين وعلى جميع الصحابة من المهاجرين والانصار و
تابعيهم باحسان الى يوم الدين). آنگاه هر دو دست بردارد تا بالاى سينه كفها و
انگشتان كشاده از سر حضور و خشوعى هر چه تمامتر روى باسماں کرده سه بار بگويد
(آلهنا وسيدنا ومولانا) آنگاه بگويد (اجعل صباحنا صباح الصالحين وابداننا ابدان
العابدين العارفين وقلوبنا قلوب الخاشعين و ألسنتنا ألسنة الذاكرين اللهم اغننا بالعلم و
زينا بالحلم و اكرمنا بالتقوى و حملنا بالعافية باولى العافية عفوك عفوك عن النار
اللهم انا نسألك ايمانا دائما و نسألك يقيناً و نسألك قلبا خاشعاً و بدنأ صابراً و لساناً
ذاكراً و نسألك العافية عن كل بلية و نسألك تمام العافية و نسألك دوام العافية و نسألك
الشكر على العافية و نسألك الغنى عن الناس اللهم انا نسألك حب الطاعات و بغض
المنكرات و نسألك موجبات رحمتك و عزائم مغفرتك و السلامة من كل اثم و الغنيمة من كل
بر اللهم لا تدع لنا ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا حاجة من حوائج الدنيا والآخرة فيها
رضى لك الا قضيتها اللهم تقبل منا ما كان صالحاً و اصلح ما كان فاسداً و تجاوز عما كان
سيئاً تقبل منا كما تقبلت من عبادك الصالحين و اغفر اللهم لنا و لوالدينا و لأقربائنا و
لمشايخنا و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم و الاموات
(... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَاَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ * آل عمران: ١٤٧) (... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُونَا بِالْإِيْمَانِ وَلَا
تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِيْنَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيْمٌ * الحشر: ١٠) (... رَبَّنَا آتِنَا مِنْ
لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا * الكهف: ١٠) (... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ
فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * البقرة: ٢٠١) و احشرنا مع الصالحين و الابرار صل
اللهم على سيدنا محمد وآله و الصفوة من عبادك اجمعين) آنگاه هر دو دست را بروى
فرو آورد آنگاه سه بار صلوات دهد و همچنان مستقبل قبله بگويد (السلام عليك يا رسول

اللهم السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا نجي الله السلام عليك يا صفوة الله السلام
عليك يا خيرة الله السلام عليك يا بشير السلام عليك يا نذير السلام عليك يا سراج المنير
السلام عليك يا رحمة للعالمين السلام عليك يا قائد الغر المحجلين السلام عليك يا شفيع
المذنبين صلى الله عليك جزاك الله عنا خيرا افضل ما جزى الله نبيا من انبيائه عن امت
خيرا اللهم آت محمدا الوسيلة والفضيلة والدرجة العالية الرفيعة وابعثه المقام المحمود
اللواء المعقود والحوض المورود الذي وعده بالحق انك لا تخلف الميعاد) آنگاه بگويد
(السلام عليكم يا اصحاب رسول الله السلام عليكم يا اولياء الله شرقا وغربا برا وبحرا
اللهم احينا على ملتهم وتوفنا على سيرتهم واحشرنا في زميرتهم واجعلنا منهم ومنهم
برحمتك يا ارحم الراحمين) آنگاه فاتحه و اول البقرة تا (... هُمُ الْمُفْلِحُونَ * البقرة: ۵
بخواند (وَالْهُكْمُ لِلَّهِ وَاحِدٌ... * الآية. البقرة: ۱۶۳) تا (... يَغْلِبُونَ * البقرة: ۱۶۴) تمام
دو آيت آنگاه (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ * البقرة: ۱۸۶) آنگاه (... رَبَّنَا آتِنَا فِي
الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * البقرة: ۲۰۱) آنگاه دعاء تقديم آية
الكرسى (اللهم انا نقدم اليك) و آية الكرسى تا (... خَالِدُونَ * البقرة: ۲۵۷) تمام سه
آيت بخواند آنگاه (لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ... * الآية. البقرة: ۲۸۴) تمام البقرة آنگاه اول
آل عمران تا (... كَيْفَ يَشَاءُ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * آل عمران: ۶) آنگاه (شَهِدَ
اللَّهُ... * الآية. آل عمران: ۱۸) تا (... الْإِسْلَامَ... * الآية. آل عمران: ۱۹) وبعد ازان
بگوید (انا اشهد بما شهد الله به واستودع الله هذه الشهادة ليوم حاجتي اليها اللهم احطط
بها وزري وثقل بها ميزاني واوجب لي بها اماني وتجاوز عني) آنگاه بگوید (قُلِ
اللَّهُمَّ... * الآية. آل عمران: ۲۶) تا (... بِغَيْرِ حِسَابٍ * آل عمران: ۲۷) آنگاه اول
الانعام تا (... تَكْسِبُونَ * الانعام: ۳) تمام سه آيت آنگاه بگوید (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ
الْغَيْبِ... *) تا (... تَعْمَلُونَ * الانعام: ۵۹-۶۰) تمام دو آيت آنگاه (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ
... * الآية. الاعراف: ۵۴) در اعراف تا (... الْمُحْسِنِينَ * الاعراف: ۵۶) تمام سه آيت
آنگاه (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ... *) تا آخر توبه (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * التوبة: ۱۲۸-۱۲۹) را هفت بار يا ده بار

بخواند آنگاه (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ...*) تا آخر بنی اسرائیل دو آیت و بعد از تمام (... وَ كَبِرُهُ
 تَكْبِيرًا* الاسراء: ۱۱۰-۱۱۱) نیت انقیاد امر کرده بفاصله اندک بگوید (الله اكبر الله
 اكبر لا اله الا الله والله اكبر الله اكبر والله الحمد) آنگاه اول الكهف (اِنَّ الَّذِيْنَ
 اٰمَنُوْا...*) الآية. الكهف: ۳۰) تا آخر تمام سه آیت آنگاه (وَ ذَا النُّوْنِ اِذْ ذَهَبَ
 مُغَاضِبًا...*) در انبیا تا (... الْمُؤْمِنِيْنَ* الانبياء: ۸۷-۸۸) تمام دو آیت آنگاه بخواند
 (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِيْنَ تُمْسُوْنَ...*) تا (... تَنْتَشِرُوْنَ* الروم: ۱۷-۲۰) تمام چهار آیت
 در سورة الروم آنگاه تمام (يَسَّ) و اول (وَ الصَّافَّاتِ...*) تا (... لَا زِيْبٍ* الصافات: ۱-۱۱)
 و آخر و الصافات (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ* وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ* وَ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ* الصافات: ۱۸۰-۱۸۲) آنگاه اول (اِنَّا فَتَحْنَا...*) تا
 (... عَزِيْزًا* الفتح: ۱-۳) و آخرش از (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ...*) الآية. الفتح: ۲۷) آنگاه
 اول حديد تا (... الصُّدُوْر* الحديد: ۱-۶) و آخر حشر از (لَوْ اَنْزَلْنَاهُ...*) الآية. الحشر:
 ۲۱-۲۴) آنگاه (... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
 ...*) تا (... قَدْرًا* الطلاق: ۲-۳) آنگاه (قُلْ اَوْحَى...*) تا (... شَطَطًا* الجن
 : ۱-۴) آنگاه (وَ الضُّحَى...*) و (اَلَمْ نَشْرَحْ...*) و (اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ...*) و (اِذَا
 زُلْزِلَتْ...*) و (اَلْهَيْكُمُ...*) و از (اِنَّا اَعْطَيْنَا...*) تا تمام ختم الا آنکه (قُلْ هُوَ
 اللَّهُ اَحَدٌ*) را ده بار بخواند و بعد از آن صد بار بگوید (سبحان الله العظيم وبحمده) و
 هفتاد بار (يا حي يا قيوم يا لا اله الا انت) صد بار (اللهم صل على سيدنا محمد النبي
 الامي و على آله وسلم) و هفت بار بگوید (اجرنا من النار يا مجير) و بعد از آن از جای
 نماز بر نخیزد تا آفتاب بر آمدن و مستقبل قبله باشد بدکریا قرائت قرآن مشغول تا نزدیک
 طلوع آفتاب آنگاه بمسبعت عشره چنانکه در ورد پیش از غروب آفتاب گفته شد
 اکنون پیشترک از طلوع مشغول شود پس چون آفتاب بمقدار نیزه طلوع کند دو رکعت
 نماز گزارد آیه الكرسي و (اٰمَنَ الرَّسُوْلُ...*) الآية. البقرة: ۲۸۵-۲۸۶) و (اللَّهُ نُورُ
 السَّمٰوٰتِ...*) الآية. النور: ۳۵) بعد از فاتحه و نیت این دو رکعت چنین کند که
 (اصلى لله تعالى ركعتين شكر النعمة فى اليوم والليلة) و بتوفیق اداء این دو رکعت از سر
 حضور و جمعیت فایده رعایت این وقت معلوم شود و بعد ازین دو رکعت باز این دعا

بخواند که (اللهم انی اصبحت لا استطيع دفع ما اکره...) تا آنجا که (... ولا تسلط علیّ... لا یرحمنی) و بعد ازان بگوید (اللهم انی اعوذ بک من الذنوب الّتی تزیل النعم وتوجع النقم) و بعد ازان دو رکعت دیگر بنیت استعاذت از شر روز و شب بگزارد بمعوذتین در عقب آن این کلمات استعاذت بگوید (اعوذ باسمک و کلمتک التامة من شر السامة الهامة و اعوذ باسمک و کلمتک التامة من شر عذابک و شر عقابک و اعوذ باسمک و کلمتک التامة من شر ما یجرى به اللیل والنهار ان ربی الله) (... لا اله الا هو علیه توکلت و هو ربّ العرش العظیم* التوبة: ۱۲۹) آنگاه دو رکعت دیگر بنیت استخارت هر عملی که در روز خواهد کردن غیر صلاة الاستخارة که بعد ازین خواهیم گفتن بگزارد و در عقبش بگوید (اللهم خر لی و اختر لی و لا تکلنی الی اختیاری و اجعل الخیرة فی کل قول عمل اریده فی هذا الیوم و اللیلة) و بعد ازان دو رکعت دیگر ب(واقعة) و (اعلی) بگزارد و بعد ازین دو رکعت این دعا بگوید (اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد و اجعل حبّک احبّ الاشیاء الّتی و خشیتک اخوف الاشیاء عندی و اقطع عنی حاجات الدنیا بالشوق الی لقائک و اذا اقررت اعین اهل الدنیا بدنیاهم فافرر عینی بعبادتک و اجعل طاعة فی کل شیء متی یا ارحم الراحمین). آنگاه اگر طالب متفرغ باشد بعبادت بنماز تلاوت مشغول باشد تا وقت نماز ضحی که میانه طلوع آفتاب و استوا وقت آنست و آن تا آن وقت بشغلی که باشدش از مهمات مشغول باشد.

نماز ضحی

و چون وقت ضحی در آید از چهار تا هشت تا دوازده رکعت نماز بگزارد هر دو رکعتی سلامی و بر سر هر سلامی استغفار خود و مادر و پدر و مؤمنین و مؤمنات بکنند اگر ایندعا بخواند که (اللهم یا حی یا قیوم یا دائم یا ذا الجلال و الاکرام برحمتک استغیث لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و اصلح لی شأنی کله اللهم آت نفسی تقواها زکها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها اهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت و اصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت اکلانی کلاءة الولید انک فعال لیرید) نیکو باشد و بعد ازان بهر شغلی دینی و دنیاوی که دارد مشغول شود و چون از خا

بیرون آید دو رکعتی بگزارد و همچنان چون در آید دو رکعتی باز گزارده بعد از آنکه سلامی بر اهل خانه کرده باشد ننشیند و در وقت بیرون آمدن از خانه و در آمدن در وی در پی آن دو رکعتی که در هر دو بگزارد دعایی که در آن باب منقولست بخواند اما در خروج ام سلمه روایت می کند که (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج من بیته قال (بسم الله توکلت علی الله اللهم انا نعوذ بك ان نذل او نضیل او نظلم او نُظلم او نجهل او یُجهل علینا) و اما دعاء دخول بیت ابو مالک اشجعی روایت میکند از مصطفی صلی الله علیه وسلم که (اذا ولج الرجل بیته فلیقل اللهم انی اسألك خیر المولج و خیر المخرج بسم الله وَ لَجْنَا وَ بَسْمِ اللّٰهِ خَرَجْنَا وَ عَلٰی اللّٰهِ رَبِّنَا تَوَكَّلْنَا ثُمَّ لَيْسَلَمُ عَلٰی اَهْلِهِ).

نماز استخاره

فصل فی صلوة الاستخارة باید که هر کاری که خواهد کرد در اول آن نماز استخاره دو رکعت بگزارد و اولی تر آنست که نیت استخاره کند و درو (قل یا ایها الکافرون!) و (قل هو الله احد!) خواند و چون سلام دهد این دعا بخواند (اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسألك من فضلک العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر... و آن کار را در دل آرد و اگر بزبان نیز بگوید بهتر باشد (خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری عاجله و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیہ و ان کنت تعلم انّ هذا الامر شر لی... و آن کار را که دارد اینجا نام برد یا در دل آرد (فی دینی و معاشی و عاقبة امری عاجله و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضی به) جابر روایت می کند که (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة كما يعلمنا سورة من القرآن) و این نماز و دعا را روایت می کند و شرط استخاره آنست که اول خاطر را بآن کار که خواهد جمع کند و عزیمت را در فعل و ترک برابر دارد آنگاه نماز گزارد و دعا بخواند و بعد از فراغ از نماز و دعا بنگرد اگر عزمش بر فعل زیاده شده باشد و قوی گشته آن فعل را امضا کند و اگر عزمش بر فعل از آنچه پیش از نماز بود کمتر شده باشد ترک آن کار کند و الله الهادی.

فصل فی صلوة التسبیح نماز تسبیح باید که چهار رکعت گزارد شب بدو سلام و روز بیک سلام و در وی قرائت سوره معین نیامده است و لکن بعض اکابر در هر رکعتی فاتحه و ده بار (قل هو الله احد*) خوانده اند بهفتاد و پنج بار تسبیح (سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر) و لکن این نماز تسبیح بدو روایت آمده است یکی آنکه ابوداود روایت می کند و می گوید که در نماز تسبیح روایتی ازین صحیح تر نیافتم و این چنانست که بعد از تکبیر افتتاح و دعاء توجه و استفتاح و قرائت فاتحه و سوره پانزده بار این تسبیح مذکور بگوید آنگاه بر کوع رود و بعد از سه بار (سبحان ربی العظیم) ده بار این تسبیح بگوید و آنگاه بقیام رود و دران قیام ده بار این تسبیح بگوید آنگاه بسجود رود و بعد از سه بار (سبحان ربی الاعلی) ده بار تسبیح بگوید و سر بر دارد و دران قعده ده بار تسبیح بگوید و باز بسجده رود و بعد از سه بار (سبحان ربی الاعلی) ده بار تسبیح بگوید آنگاه پیش از آنکه بقیام رود در جلسه استراحت ده بار تسبیح گوید آنگاه بر رکعت دوم برخیزد و در رکعت دوم همچنین کند در هر رکعتی هفتاد و پنج تسبیح باشد و در مجموع نماز سیصد تسبیح و اما بروایت دوم که روایت عبد الله ابن المبارک است آنست که بعد از تکبیر افتتاح (سبحانک اللهم) تمام بخواند آنگاه پانزده بار پیش از قرائت فاتحه و سوره تسبیح گوید و بعد از فاتحه و سوره ده بار دیگر بگوید و در جلسه استراحت و قعده تشهد هیچ تسبیح نگوید الا بروایتی دیگر بعد از تمام بگوید (سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم) زیادت کند در جمله مواضع تسبیح و چون از نماز فارغ شود بگوید (اللهم صل علی محمد و شرف بنیانه و ثقل میزانه و عظم برهانه اللهم انی اسألك توفیق اهل الهدی و اعمال اهل الیقین و مناصحة اهل التوبه و عزم اهل الصبر و جدّ اهل الخشیة و تعبد اهل الورع و عرفان اهل العلم حتی اخافك و اسألك اللهم مخافة تحجزنی عن معاصیک و حتی اعلم بطاعتك عملاً استحق به رضاك و حتی اناصحك فی التوبه خوفاً منك و حتی اخلص لك النصیحة حیاً لك و حتی اتوكل علیك فی الامور حسن ظنی بك سبحان خالق النور ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انك علی كل شیء قدير) و این نماز اگر در شب یکبار و در روز یکبار

تواند گزارد فضیلت بسیار یابد و الا در هفته یکبار و الا در ماهی یکبار و الا در سالی یکبار و طالب صادق نگذارد که از هفته زیادت از او فوت شود.

نماز رغائب

فصل فی صلوة الرغائب و اما صلوة الرغائب در بعضی احادیث غریب آمده

است که شب جمعه اول از ماه رجب میان مغرب و عشاء دوازده رکعت نماز بخش سلام می باید گزارد در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار (انا انزلناه) و دوازده بار (قل هو الله احد) و چون فارغ شود هفتاد بار بگوید (اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله وسلم) آنگاه سر بسجده نهد و هفتاد بار (سبح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح) بگوید آنگاه سر از سجده بردارد و هفتاد بار بگوید (رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم) آنگاه باز سر بسجده نهد و هفتاد بار دیگر (سبح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح) بگوید و همچنان سر بسجده نهاده هر حاجتی که دارد بخواهد که باجابت مقرون شود.

[تذییل- این همه اوراد و ریاضتها در راه انابت که راه ولایت است جاری و معمول بها است و طرق همه مشایخ علیه راه ولایت است در طریق نقشبندیه که راه نبوت است بجای این اوراد و مجاهدات مجرد صحبت شیخ کامل مکمل بشرط امثال فرایض و واجبات و سنن رواتب و با انتهای از بدعتها و محرّمات و مکروهات و با رعایت آداب و شرائط راه صحبت مرشد کامل و مکمل راه بین و راه دان کافی است و برای مبتدیان بهتر و نافعتر است امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نقشبندی سرهندی قدس سره در مکتوب دو صد و هشتاد و ششم از جلد اول می فرماید که (...)

معظم شرائط راه مخالفت با نفس است و آن موقوف بر رعایت مقام ورع و تقوی است که عبارت از انتهای از محارم است ... اجتناب از محرّمات موقوف شد بر اجتناب از فضول مباحات ... ترقی و عروج وابسته بورع است ... این اجتناب سراسر مخالفت نفس است چه شریعت برای رفع هوای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است ... پس هر طریقی که مخالفت نفس دران بیشتر است اقرب طرق است ... در عزیمت هر دو جزو اجتناب محرّم و فضول مرعی است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرّم است

و بس ... در اکثر طرق سماع و رقص است که بعد از تمحل بسیار کار برخصت می رسد عزیزمت را دران چه مجال و همچنین ذکر جهری که بیش از رخصت دران متصور نیست (... نیز در مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول میفرماید که (... نفل را باندازه فرض هیچ اعتدادی نیست کاشکی حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط بلکه نفل را باندازه سنت نیز همین نسبت است اگر چه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره و دریاست ... اکثر خلائق چون ازین معنی نصیب ندارند فرائض را خراب ساخته در ترویج نوافل میکوشند صوفیه خام ذکر و فکر را از اهمّ مهام دانسته در اتیان فرائض و سنن مساهلات مینمایند و اربعینات و ریاضات را اختیار نموده ترک جمعه و جماعت می کنند نمیدانند که اداء یک فرض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر است آری ذکر و فکر با مراعات آداب شرعیه بهتر و مهمتر است ...) در مکتوب بیست و نهم از جلد اول می فرماید که (... ادای فرضی از فرائض ... به از ادای نوافل هزار ساله است اگر چه به نیت خالص ادا شود هر نفلی که باشد امیر المؤمنین حضرت (عمر) فاروق رضی الله تعالی عنه ... فرمودند [در حق آنکس که همه شب بر نوافل مشغول بود بدین سبب جماعت نماز بامداد از وفوت شد آنکس] اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت می گزارد بهتر می بود. پس رعایت ادبی و اجتناب از مکروهی ... بمراتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد.)

فصل فی قرائة القرآن باید که مر طالب سالک را در هر شبانروزی سبعی از قرآن ورد باشد که هرگز از وی فوت نشود از حفظ یا از مصحف از سر حضور و تدبر که هر که مدتی بر قرائت قرآن مداومت نماید از سر حضور و تدبر و نفی خواطر و هواجس کند بحضور و الفاظ و معانی قرآن با حضور دلش از معنی بعظمت و کمال متکلم و استشعار قلب و نفس از ان عظمت ترقی کند و حینئذ اعراضش از عالم حس و احساس بسبب آن استشعار دست دادن گیرد عاقبة الامر فتحی و کشایشی اورا روی نماید که هرگز از و غایب نشود و از و مفارقت نکند و هر چند این فتح دیر و دشوار دست دهد اما چون حاصل شود کاملتر و ثابت تر از دیگر فتحها باشد زیرا که اثر جمعیت

رانی دروی ساری است لاجرم از احتجاب محفوظ می باشد پس طالب جهد کند تا هر چه ممکن شود وسع بذل کند در قرائت قرآن از سر حضور و نفی خواطر دران اما شرط آنکه حضورش با الفاظ و اقوال مفسران و معنی حکایات و قصص و مذاهب فقهاء و فل لغت و عربیت نباشد بلکه بمعانی صفات متکلم و اعتبار هر لفظی ازان جهت که کلام الله تعالی است حاضر باشد و بآنچه مقصود است از فرستادن قرآن مشغول شود و نمود را در تلاوت بر مثال شجره موسی پندارد که ازو (انی انا الله) و دیگر خطابها شنید موسی علیه السلام و متکلم حق را انگارد تا از فهم کلام برخوردار یابد و خود را آن م از جمله میلهها و هواها خالی گرداند و بکلی متوجه سماع کلام معبودش شود و حلق مخارج حروف را آلت فهم و سماع خود شمرد نه آلت کلام معبودش تعالی و تقدس و باید که وردش با احزابی باشد که صحابه و تابعین کرده اند که روز اول سه سوره اول خواند و روز دوم پنج سوره دیگر و سوم هفت سوره دیگر و چهارم نه سوره و پنجم یازده سوره و ششم سیزده سوره و هفتم از سوره (ق) تا آخر قرآن و باید که حروف را مبین و روشن جدا جدا بترتیل خواند و حق هر مخرجی از مخارج حروف را در هر حرفی ادا کند و چون خواهد که آغاز قرائت قرآن کند روی بقبله آرد و بگوید (...)

عُوذُكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ * المؤمنون: ۹۷-۹۸) آنگاه بعد از قرائت معوذتین این دعا بخواند (اللهم بالحق انزلته وبالحق نزل [۱] اللهم عظم غبتي فيه واجعله نوراً لبصري وشفاءً لصدري وبيضاً به وجهي و ارزقني تلاوته و فهم معانيه برحمتك يا ارحم الراحمين) و چون ورد تمام کند بگوید (صدق الله العظيم و صدق رسوله الكريم وانا بذلك من الشاهدين اللهم انفعنا بالقرآن واهدنا بالقرآن وانصرنا بالقرآن) و آنچه از رسول صلی الله علیه وسلم منقولست آنست که چون از قرائت فارغ شدی گفستی (اللهم ارحمني بالقرآن واجعله لي اماماً و نوراً و هدياً و رحمة اللهم ذكرني منه ما نسيت و علمني منه ما جهلت و ارزقني تلاوته آناء الليل و اطراف النهار واجعله حجة لي يا رب العالمين) و اگر چه حافظ باشد بیرون نماز در مصحف خواندن بهتر باشد زیرا که جمع بود میان دو عبادت یکی تلاوت و دوم در مصحف نظر کردن و الله الموفق

زکوة

رکن سیم در زکوة و آن مبنی بر چهار بابست:

- باب اول: در سر و حکمت وجوب زکوة و جمله ارکان اسلام و مناسبت زکوة که عبادت مالی است با کلمه شهادت و سر اشتراک ایشان در رکنیت.
- باب دوم: در شروط و فرائض زکوة و مصارف آن.
- باب سیم: در سنن و آداب آن.
- باب چهارم: در بیان آنچه زکوة در وی فریضه است و ذکر کمیت آن.

باب اول در سر و حکمت وجوب زکوة و جمله ارکان اسلام و مناسبت زکوة که عبادت مالی است با کلمه شهادت و سر اشتراک ایشان در رکنیت بدان وفق الله که آفرینش بندگان برای معرفت و توحید و عبادت معبود است تعالی و تقدس و نص (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * الذاریات: ۵۶) بطریق صریح و اشارت برین هر سه معنی دلالت دارد زیرا که تا معرفت به هستی معبود و اتصاف او با اوصاف کمال و بگانگی و شایستگی مر عبادت را اجمالاً و تفصیلاً و افتقار و حاجت بدو محقق نشود هرگز تا نفس بعبادت تن در ندهد و بحکم آنکه اصل طینت آدمی اولاً از خاک بود کما قال تعالی (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ... * الآية. المؤمن: ۶۷) و ازین جهت جهل و ثقالت که منشأ کسل و بطالت اوست و میل بالطبع بسوی پستی از خصایص هستی او آمد و ثانیاً از حمأ مسنون بغلبة جزء آبی برو کما قال تعالی (... مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ * الحجر: ۲۶) و ثالثاً از طین لازب بظهور اثر هوای در و کما قال

معالی عز من قائل (... إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ * الصّافات : ۱۱) و ازین دو وجه طغیان و زلت و نسیان از لوازم اوست و رابعا از صلصال کالفخار باتصال اثر آتش بدو
 کما قال تعالی (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * الرحمن : ۱۴) و ازین سبب
 بوصف کبر و تبش متصف است لاجرم چون جان که از عالم بالا و جنس ملاً اعلی
 است کما قال الله تعالی (... وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي * الآية. الحجر : ۲۹) و قال
 علیه السلام فی جملة حدیث (فینفخ فیہ الروح) یعنی فی الملک که اشتغال علی الدوام
 و توجه بمعبود و تذکر عهود و انقیاد و افتقار و تواضع و وقار (... لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ
 لَا يَسْتَخْسِرُونَ * يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ * الانبیاء : ۱۹-۲۰) و (... لَا يَغْضُونَ
 اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ * التحريم : ۶) خاصیت او بود بحکم انتساب بایشان
 باین بنیت تعلق گرفت از عالم خود دور افتاد و بحکم اثر آنمرتبه هم رنگ او شد و از
 خاصیتها اصلی خود محجوب گشت و باین تعلق جان بتن بوساطت روح حیوانی و
 غلبه خصایص او بروی نفس اماره متعین و بر کار شد و آثار جان و دل در و مغلوب و
 پنهان گشت و عقل معاش که نایب عقل مجرد است بمشارکت وهم مدد کننده نفس
 اماره شد در تحصیل مطالبش و باین سبب این نفس اماره بغلبه خصایص بنیت برو
 بجملة آن اوصاف و خواص اصلی بنیت از جهل و ثقالت و کسل و بطالت و طغیان و
 زلت و نسیان و کبر و تبش و امثال آن متصف آمد و بسبب زیادت صفتها و خاصیتها
 نباتی و حیوانی که سبب گشتن در اطوار و حالات مختلف (وَ قَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا *
 نوح : ۱۴) بر بنیت طاره شده بود آن میل هستی که نفس اماره را از بنیت اکتساب کرده
 بود بصور دیگر از اوصاف رذیله چون حرص و تهمت و غضب و شهوت و طلب لذت
 اکل و شرب و جماع زیادت از ضرورت و حاجت ظاهر شد و دیگر بار آن میل نفسی
 که خاصیت هستی بنیت است از نفس بواسطه تصرف عقل معاش که محکوم وهمست
 بصورت حب مال و جاه و زن و فرزند و خان و مان و انصار و اعوان و ضیاع و عقار و
 امثال آن ظاهر گشت و صفت بخل و حسد و حقد و بغض در نفس ازان پیدا آمد و چون
 حصول غرض نفس و محبوب او از لذت و شهوت و جمع مال و توابع آن جز بواسطه
 اسباب ظاهر و باطن در نظر او ممکن نیست لاجرم توجهش باین اسباب که ارباب

مستفراق اند لازم آمد پس حینئذ شرک پیدا و پنهان ازینجا متولد گشت پس چون ناگاه حکم اختصاصی (... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ... * الآية. الاعراف: ۱۵۶) و اثر عنایت بی علت (... اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ... * الآية. الشوری: ۱۳) بواسطه دعوت انبیا و رسل بسبب حبل نورانی توحید و هدایت و آگاهی که آن حبل نورانی را از نفی و اثبات که اثر امر و نهی اند ترکیب کرده اند خواست که جانی را از زندان طبیعت بر آرد آن جان چون بآن حبل نورانی تمسک کرد باطن ایمان که نور دل و جانست بدان تمسک محقق گشت آنگاه جان طرفی از آن حبل نورانی را بنفس و عقل رسانید و ایشانرا گفت (یا صاحبی السجینِ ءأزبأبٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرًا امَّ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * یوسف: ۳۹) و چون نفس و عقل هم بنور آن حبل حکم او را انقیاد نمودند و گردن بنهادند اسلام و دین که انقیاد است و خضوع مرأمر و نهی را متعین شد اثر آن انقیاد نفس و عقل بحکم آن حبل و تعلق بدو اول بزبان رسید که ترجمانست تا زبان بگفتن (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله) از عهده اداء حقوق آن حبل بیرون آمد و شرک پیدا و پنهان و متابعت شیطان را از خود نفی کرد و توحید معبود را و لزوم وساطت محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم در طریق تمسک بآن حبل اثبات کرد آنگاه آن اثر بمجموع اجزای آن بنیت رسید اقامت نماز از سر حضور که صورت تمسک است بجملة اعضا بآن حبل بحکم (أَقِيمُوا الصَّلَاةَ) اثر آن جهل و ثقالت و کسل و بطالت خاکی و طغیان آبی و زلت و نسیان طینی و کبر و تبش صلصالی را از وی نفی کرد و نیک جهد شدن و روی از همه گردانیدن و بجملة هیأتها که دروست از جماد و نبات و حیوان و انسان از سر حضور و آگاهی و انقیاد و خضوع و خشوع و تواضع و وقار که آداب نماز اند بحضرت معبود یگانه توجه نمودن مر توحید و معرفت و عبادت معبودش را اثبات کرد و باز بأداء زکات بنیت صادق این تمسک او بحبل توحید و هدایت و آگاهی مران میلش را بسوی پستی محبت مال و نجاست شرک آنکه مر بقا و حیات و رزق خود را باین مال و ثببات او متعلق می دانست و اعتماد کلی بر آن میداشت و بخل او را باز اینجهت نفی می کند و از آتش پاک منی گرداند که از جهت این پاکی مرین عبادت را زکوة نامست و مر وثوق و اعتماد او را بر رزاق حقیقی یگانه و

سلامش را ثبت می گرداند و باز بآداء صوم این تمسک بحبل نورانی ایمان و آگاهی
 مر آن میلش را بسوی پستی طلب خوردن و آشامیدن و شهوت راندن و حرص و تهمت را
 زوی نفی می کند و خاصیت ملأ اعلی و تشبه و تخلق را بخلاق تعالی در اثبات می
 کند و دیگر بار بآداء حج این تمسکش بحبل ایمان و اسلام و آگاهی مر آن میل او را
 بسوی پستی تعلق و عشق بخان و مان و املاک و اسباب و ضیاع و عقار و جاه میان
 معارف و اعوان و انصار و شرک و تعلق حصول و مطالب ضروری و غیر ضروری او را بوجود
 اینها و صفت حقد و حسد و بخل و بغض را ازوی نفی می کند و صدق توجهش را
 بمعبود بصورت جد و اجتهاد و رکوب احوال و اخطار بجهت طلب رضاء آفریدگار و لقاء
 کعبه که شرف اختصاص و اضافت بیتی دارد اثبات می کند پس جمله این ارکان
 پنجگانه مسلمانی در حکم تمسک باین حبل و نفی او مر ذایل را و اثبات او مر فضایل
 را برابر آمدند و در توسط حصول مقصود که توحید و معرفت و عبادت معبود است بواسطه
 آن نفی و اثبات متساوی پس از تقریر این باب که لباب معارف است سر و حکمت
 ارکان پنجگانه اسلام و مناسبت ترتب از چهار بر کلمه (لا اله الا الله محمد رسول الله)
 بنزد طالب متصف بجد و مستعد محقق شود انشاء الله وحده وفقنا الله تعالی علی
 تحقیقها و سلوک طریقها و فهم اسرارها و معانیها جلیها و دقیقها و الحمد لله رب
 العالمین.

باب دوم در شروط و فرائض زکوة و مصارف او: شرائط وجوب زکوة
 بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه شش است اول اسلام و دوم حریت و سیم عقل و
 چهارم بلوغ و پنجم خالی بودن ذمت از وام بمقدار نقصان نصاب خواه که وام حق
 تعالی باشد [۱] و خواه وام خلیق تا بر کافر و بنده و دیوانه و کودک نابالغ و وامدار
 بمذهب او زکوة واجب نیست و شرط ششم گذشتن یک سال تمامست بر اصل
 نصاب لیکن نقصان میانه سال مانع وجوب زکوة نیست چون اول و آخر سال نصاب
 تمام بوده باشد و اما بیک قول از شافعی و مذهب مالک شرط عقل و بلوغ و خالی بودن
 از وام معتبر نیست تا بر دیوانه و معتوه و غیر بالغ و وام دار اصل زکوة فریضه است و

(۱) دین له مطالب من جهة العباد سواء كان لله كزكاة و المطالب هنا السلطان ارباب الاموال كالوكلاء عن

احمد در اعتبار شرط خالی بودن از وام با ابوحنیفه و قول قدیم شافعی است و در عدم اعتبار شرط عقل و بلوغ با شافعی و مالک رحمهم الله و اما اداء زکوة مال دیوانه و کودک نا بالغ بر اولیاء یا اوصیاء ایشان واجب است بمذهب ایشان و در مال جنین که در شکم باشد تردد است در وجوب نزد شافعی و مالک نصاب کامل سبب فرضیت زکوة است نه شرط او.

فصل در فرائض زکوة: یکی فریضة نیت است بدل که فریضة زکوة ادا می کنم در وقت جدا کردن مال بجهت زکوة دادن یا در وقت تسلیم به قبول کننده یا وقت تسلیم بوکیل اداء زکوة یا وقت تسلیم بعامل زکوة. و فریضة دوم اداء زکوة است از جنس نصاب مگر در کم از بیست و پنج اشتر و این بمذهب شافعی و مالک است اما بمذهب احمد در غیر زر و نقره موافق مذهب ایشانست و در زر و نقره با ابوحنیفه که بمذهب او در همه اموال بقیمت زکوة دادن رواست و زکوة از جنس دادن فریضة نیست.

و فریضة سیم رسانیدن زکوة بمصرف یا بامام یا بساعی که عامل است یا رسانیدن بنفس خود یا بوکیل خود بیکی ازین اصناف هشتگانه که در قرآن مذکور اند بمذهب ابوحنیفه و مالک و احمد و اما بمذهب شافعی رسانیدن بمجموع این اصناف هشتگانه یا آنچه ازین هشت صفت در بلاد مزگی موجود باشند و حق هر صنفی را جدا کردن و بر سه کس ازان صنف قسمت کردن لازم است اگر بنفس خود بمصرف رساند اول آن اصناف فقرا اند که مالک هیچ چیز غیر کسوه و نفقه نیم روزه نباشند و قوت کسب کردن ندارند و دوم مساکین اند که مالک چیزی کمتر از نصاب باشند غیر اثاث و لابد خانه و بر کسب قادر باشند لکن دخل ایشان کمتر از خرج باشد و بنزدیک بعضی علما فقرا آنها اند که مالک هیچ چیز نیستند و قوت کسب کردن ندارند و سؤال نکنند و مساکین آنها اند که بر درها گردند و سؤال کنند و سیم عاملان اند که از جهت امام یا سلطان منصوب باشند تا زکوتها و عشرها و خراجها جمع کنند و چهارم مؤلفه قلوب از برای آن تا دلهای ایشان بر قبول و قوت اسلام و احکام او جمع شود و نیز

جهت آنکه ایشان سروران قوم خود باشند تا ایشان بواسطه آن جمعیت خاطر خود قوم خویش را بر قبول اسلام و احکام او ترغیب کنند و این قول بمذهب ابوحنیفه بکلی بعد از عهد مصطفی صلی الله علیه وسلم ساقط اند و بنزدیک دیگران در بعضی بلاد موجود اند و پنجم بندگان مکاتب اند که با مالکان شان قرار نهاده باشند و آزادی خود را بأدای مالی معین متعلق گردانیده که چون دران مدت آن مال را ادا کنند آزاد شوند و ششم وام داران و کسانی که بسبب دینی یا اتلاف مالی یا جنایتی ضمان و فرامت در ذمت ایشان لازم شده باشد و هفتم غازیان و حاجیان و هشتم غریبان که در غربت محتاج شده باشند هر چند در طرف خود توانگر باشند. و چون بامام یا ساعی رسانیده باشد بعد از ان مرعات این قسمت بروی نباشد و این حکم در اموال باطنه چون زر و سیم و ظاهره چون سوایم و غیر آن یکسانست و روا نباشد بهاشمی زکوة دادن و بمذهب شافعی و مالک و یک روایت از احمد بکسی نیز روا نباشد که از بنی مطلب باشد و مطلب و هاشم که جد مصطفی است صلی الله علیه وسلم هر دو برادرانند فرزندان عبید مناف و شافعی رحمه الله از نسل مطلب است و بمذهب ابوحنیفه و یک روایت از احمد بکسی که از نسل مطلب باشد زکوة دادن رواست و به زاد کردگان بنی هاشم و فرزندان این موالی بیک روایت از احمد هم روا نباشد و بمذهب دیگر علما روا باشد و به پدر و جد چندانکه بالا می رود و بفرزند و فرزند فرزند چندانکه زیر می آید هم روا نباشد و بزنی روا نباشد و زن اگر بشوهر زکوة دهد که درویش باشد بمذهب ابوحنیفه و یک روایت از احمد هم روا نباشد و بمذهب شافعی و یک روایت از احمد روا باشد و بکافر و ذمی نیز زکوة دادن روا نباشد و به بنده و مکاتب خود هم روا نباشد مگر که عامل باشند و بمذهب شافعی بکسی که او بر کسب بمقدار نفقه قادر باشد هم روا نباشد و بمذهب ابوحنیفه روا باشد و بتوانگر زکوة دادن روا نیست و توانگری که مانع گرفتن زکوة باشد بمذهب ابوحنیفه ملك نصابی تمام است که سبب وجوب زکوة باشد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد توانگری که مانع جواز اخذ زکوة باشد غیر توانگری است که موجب زکوة باشد الا آنکه بمذهب شافعی و مالک هر که مقدار کفایت از نفقه و کسوه دارد غیر مال زکوتی اعتبار بحال

وی یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد زکوة دادن بوی روانیست و الا رواست. و بمذهب احمد سه روایت است یکی با شافعی و مالک الا آنکه بمذهب احمد اگر کسی مالک نصاب زکوتی نباشد و قوت کسب دارد لکن نفقه او را کفایت نیست او را روا باشد گرفتن زکوة روایت دومش آنست که ملک پنجاه درهم یا قیمت او از زر مانع جواز اخذ زکوة است و سیم چهل درهم یا قیمت او از زر که اوقیه زراست مانع جواز گرفتن زکوة است و بمذهب ابوحنیفه اگر بکسی زکوة داد برگمان آنکه او درویش است و او توانگر یا هاشمی پیدا شد یا در تاریکی داد و پدر یا فرزندش پیدا شد روا باشد و زکوة از گردنش ساقط شود و اگر کافر پیدا شد یا بنده او یا مکاتب او روا نباشد و شافعی و احمد بیک روایت از هر دو در توانگر ظاهر شدن موافقند با ابوحنیفه در جواز و افتادن از گردن و در باقی قولاً واحداً از گردن نیفتد بنزد ایشان و زکوة واجب را مکروهست نقل کردن بشهر دیگر و آنجا بمستحقان دادن و بیک قول شافعی خود واجبست دادن بدرویشان همان شهر که واجب شده است مگر بعضی از اصناف این هشتگانه درین شهر موجود نباشد واجب باشد که بجایی که داند که انجا آن صنف موجود اند نقل کند و بایشان رساند **فصل** و زکوة بمذهب شافعی در غیر دیون علی الفور واجب است تا اگر بعد از گذشتن تمام سال بر نصاب کامل تمکن اداء زکوة یابد که قادر شود بر رسانیدن بساعی یا امام یا مستحق و در ادا تأخیر کند عاصی باشد و اگر نصاب هلاک شود زکوة از گردنش ساقط نگردد و بمذهب ابوحنیفه علی التراخی واجبست تا بتأخیر ادا بعد از تمکن بمذهب وی عاصی نباشد و بهلاک کردن نصاب زکوة از گردنش ساقط نگردد و در زمان تسلیم زکوة بدرویش گفتن بوی که این فریضة زکوة است لازم نیست آن بنیت دل تو تعلق دارد فیما بینک و بین الله تعالی.

باب سیم در سنن و آداب آن و آن دو فصل است اول در آداب زکوة دهنده و دوم در آداب ستاننده.

فصل اول باید که مرد مؤمن چون دانست که زکوة پاک کننده اوست از اوصاف رذیله مثل بخل و حب دنیا که او منشأ همه گناههاست و از نجاست شرک پیدا

و پنهان که در رؤیت اسباب است و تعلق بر آمدن حاجات بدان لاجرم باید که اول در اداء زکوة رغبتی و حرصی و شریقی تمام بکاربرد و در رسانیدن آن بمصرف تعجیل نماید و فرصت را غنیمت شمرد و معنی این حدیث را که (اِغْتَنِمُ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ وَفِرَاغِكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَغَنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَشَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ) نصب العین دارد و دوم باید که خود را از ریا و سمعه که در گور بصورت کژدمان مصور میشوند و بنده را در گور معذب دارند صیانت کند و مستحضر شود که چون یکی از موجبات و معانی زکوة بر من پاک کردن منست از نجاست شرک پیدا و پنهان پس من در عین حالت تطهیر خود را بنجاست شرکی ازان قوی تر که تأثیر نظر خلاق است چگونه آلوده کنم پس از جهت دفع شر این غایله هر چند پنهان تر دهد بهتر باشد مگر بنیت آنکه دیگری بوی اقتدا کند یا اجابت سؤال سائلی کند که داند که از سر اضطرار سؤال می کند و سیم آنکه خود را در حق آنکه زکوة بوی می دهی محسن و منعم و مفضل نشمری بلکه او را در حق خود محسن و منعم دانی تا ایمانت درست باشد زیرا که بوی یکی فانی می دهی و ده باقی می ستانی اگر تو و امثال تو نباشد حق تعالی بخودی خود متکفل روزی و یست و او قادرست که بی هیچ واسطه روزی او بوی رساند پس بحقیقت فضل و احسان و انعام او راست بقبول نه ترا بعطا پس چون این قضیه را مستحضر شدی از منت نهادن که تکبر است بر درویش بآن عطا و استخدام بوی بآن سبب و آزادی او را بفقر سرزنش کردن و در وقت سؤال روی بروی ترش کردنست خود را صیانت کرده باشی و از حکم این نهی و وعید بدرآمده که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى... * الآية. البقرة: ۲۶۴) و نشان استحضر باین معانی که گفته شد آنست که چون درویش را بینی از سر تواضع و تازه روی و سخن خوش با او پیش آیی و او را عزیز داری و در زمان تسلیم حق زکوة بوی دست خود را زیر دست درویش داری چنانکه دست او بالا باشد و دست تو زیر دست وی تا حق تواضع بجای آورده باشی و چهارم آنکه آن چیز که بدرویش دهی آنرا خوار و اندک شمردی در مقابله آنچه تو از حضرت حق در مقابله آن توقع می داری از رحمت و مغفرت و رضای حق تعالی تا از سر عجب برهی و پنجم آنکه آنچه از مال تو بهتر است

و محبوب تر بنزدیک تو آنرا بدرویش دهی و دران معرض قرآن و حدیث را بیاد آری
 اما قرآن قوله تعالی (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ... * الآية. آل عمران: ۹۲) و
 اما حدیث قوله صلی الله علیه وسلم (الصدقة تقع فی ید الرحمن قبل ان تقع فی ید
 الفقیر) چه علامت قبول و تلقی تو مرأمر حق را برضاء و شادمانی این معنی است که
 گفته شد و ششم آنکه بر آن بسنده نکنی که حق زکوة باصناف هشتگانه می رسانم
 بلکه کسانی طلب کنی که انفاس و اوقات ایشان عزیز باشد و بورع و تقوی و تجارت
 آخرت و تفرع بعبادت موصوف باشند تا مال تو اعانت کند در طلب مرضاة حق و قرب
 بوی و از درجه ادنی باعلی ترقی کند و هفتم آنکه اگر ترا خویشان محتاج باشند که
 نفقه ایشان بر تو واجب نباشد بایشان دهی تا جمع شود میان دو عبادت زکوة فرض و
 صله رحم و همچنین همسایه درویش را که نظر او بمال و نعمت تو افتاده باشد او را بر
 دیگران مقدم داری و هشتم آنکه هر که خود را پنهان تر دارد و فقر خود را از خلق و نظر
 ایشان صیانت کند و اقل این درجه آنست که کس از وی هیچ شکایت فقر و بی
 نوایی نشنیده باشد از حال ایشان استکشاف کن و بایشان تقرب طلب و آن حق ایشان
 را بایشان رسان و نهم آنکه صاحب عیالی یا در خانه مانده بسبب بیماری طلب کنی
 و حصه وی بوی رسانی که بوی رسانیدن اولی تر است و دهم آنکه در مشافهه درویش
 را سؤال نکنی و نگوئی که زکوة قبول میکنی یا این زکوة مالست قبول کن که باشد که
 شرمنده شود و حجالت پذیرد بلکه حال او را از غیروی پیش از ادا تفحص کن و آنگاه
 بوی رسان.

فصل دوم در آداب گیرنده زکوة ادب اول باید که بداند و مستحضر شود که

خدای تعالی خلق را برای عبادت و معرفت آفریده است چنانکه گفته شد پس هر که
 بآن متوجه تر و از غیر آن معرض تر او در درجه مقصودی از آفرینش بالا تر است و هر که
 ازان بغیر آن مشغولتر او در پایه آنکه آلت باشد در حصول مقصود نازلتر است و بحکم
 آنکه حق تعالی میفرماید که (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَّيْالٍ كَلُونَ الطَّعَامَ ... * الآية. الانبیاء
 ۸) مال را آلت و وسیلت قیام صورت که تحقیق مقصود بر آن موقوف است گردانیده

است پس اعتبار ب ضبط و جمع و حفظ و رعایت و طلب آلت و وسیلت از کمال توجه بمقصد و طلب و جمع همت بدو مشغول و محجوب کرده است و فقرا را از برای طلب و جمع همم بمقصد بر گزیده و بدان کرامت مخصوص گردانیده و کفایت مؤت ضروری ایشانرا که خورش و پوشش است و قیام صورت که آلت حصول مقصد عبادت و معرفت و توحید است بآنست باغیا که بتحصیل و ادراک آلت و وسیلت مستغرقند حوالت کرده و اغیا را بر رسانیدن آن بفقرا امر جزم فرمود و کمال ایشان را بدان باز بسته گردانیده پس لاجرم بر هر فقیری لازم باشد که او بوظیفه خود که کمال توجه است بتحقیق مقصد و همتهاء متفرق را بطلب معبود یگانه جمع کردن تمام نماید و هیچ دقیقه و وظیفه از دقایق طلب و تحقیق معرفت و توحید و عبادت که بحال آنرا متصدی شده است مهمل نگذارد تا از عهده حق مرتبه و مقام خود بیرون آمده باشد و اگر نه چنین باشد آنچه بر اغیا واجب است حق او نباشد پس در وقت قبول صدقه بحق این مطالب از نفس خود قیام نماید و مقدار کفایت مؤت زیادت نطلبد و قبول نکند و ادب دوم آنست که هر چند روزی دهنده معبود خود را می باید دانست و لکن بحکم آنکه زکوة دهنده واسطه خیر بوده است و از دست وی نعمت رسیده او را شکر گوید و دعا کند باین صفت که (طهر الله تعالی قلبك فی قلوب الابرار و زکی عملك فی عمل الاخیار و صلی علی روحك فی قلوب الشهداء) و ادب سیم آنکه اگر آنچه بوی دهند در غالب ظن او آن از وجه حلال نباشد ازان پرهیز کند و نگیرد که بحکم (... وَمَنْ يَسْتَقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ... * الآية.

الطلاق: ۲-۳) چون ترک حرام کند عن قریب روزی او از وجه حلال بوی رسد از انجا که گمان نبرد و ادب چهارم آنکه از وجه حلال زیادت از قدر کفایت و ضرورت نپذیرد و تا خود را از مستحقان هشتگانه تمام نیابد قبول نکند و ادب پنجم آنکه خود را از تواضع زیادت مرغنی زکوة دهنده را بجهت غنا و اعطاء او صیانت کند تا داخل نشود درین وعید که (من تواضع غنياً لغناه احبط الله عمله).

باب چهارم در بیان آنچه زکوة دران واجب است و ذکر کمیت آن و چون

مالهائ زکوتی سه قسم است نقود و انعام و آنچه از زمین بیرون آید لاجرم این باب مشتمل بر سه فصل آمد.

فصل اول در نقود و آن بر دو قسم است یکی آنکه هیچ تصرفی در وی

بتجارت نکنند بلکه نهاده باشد و دوم آنکه بتجارت مشغول باشد اما قسم اول زر است و نقره و در غیر ایشان از جواهر بحری و معدنی زکوة واجب نیست مگر بتجارت مشغول باشد و حینئذ دریشان بقیمت زر و نقره زکوة واجب باشد اما نصاب زر بیست دینار است خالص و در کمتر از آن ابتداء هیچ واجب نیست و در بیست دینار نیم دینار واجب است که ربع عشر نصاب باشد و چون زیادت شود بمذهب ابوحنیفه آن زیادت تا چهار دینار نشود بحساب ربع عشر در وی چیزی واجب نباشد و بمذهب شافعی و مالک و احمد هر اندک که زیادت شود در وی بحساب ربع عشر زکوة واجب گردد و در نقره کم از دویست درم^[۱] هیچ واجب نیست و در دویست درم نقره خالص پنج درم واجبست و در زیادت تا چهل درم عفو است بمذهب ابوحنیفه و بمذهب غیر او هر اندک که باشد بحساب ربع عشر دران زکوة واجب باشد و همه انواع زر و نقره یکسانست در وجوب از مضروب و غیر مضروب و در حلئ مردان زکوة واجب است و در حلئ زنان بمذهب ابوحنیفه و یک روایت از احمد هم زکوة واجب است و بمذهب شافعی و مالک و روایت دیگر از احمد رحمهم الله هر چه لبس و استعمال از حرام است از زر و نقره زکوة در وی واجبست و هر چه استعمالش مباح است دران زکوة واجب نیست و نصاب زر را با نقره و نقره را با زر جمع و ضم کنند و بیکدیگرشان تمام کنند بمذهب ابوحنیفه و مالک و یک روایت از احمد و بمذهب شافعی و روایتی از احمد جمع نکنند و با زر ضم بمذهب ابوحنیفه بقیمت کنند نه با جزا چنانکه صد درم را با هشت دینار که قیمتش صد درم باشد یا ده دینار را بهشتاد درم که

(۱) ۱۰ درهم (درم) شرعی = ۷ مثقال ۱ مثقال حنفی = ۲۰ قیراط = ۴,۸ گرم ۲۰ مثقال = ۹۶ گرم ۱ درهم حنفی = ۳,۳۶ گرم ۲۰۰ درهم = ۶۷۲ گرم ۱ مثقال شافعی = ۲۴ قیراط = ۲,۴۵ گرم ۱ درهم شافعی = ۲,۴۲ گرم در مذهب حنفی ۱ قیراط شرعی = ۵ جو = ۰,۲۴ گرم در مذهب شافعی ۱ قیراط شرعی = ۳ جو =

بقیامت ده دینار باشد جمع کرده زکوة باید داد و بمذهب مالک و ابویوسف و محمد
 باجزا جمع کنند چنانکه نصف با ثلث یا ثلثان را از زر با نصف یا ثلثان یا ثلث از نقره
 جمع کرده نصاب تمام کنند و بعد از تمام سال زکوة دهند و بمذهب ابوحنیفه همه
 اصناف نیک و بد از زر مثل زر هیری و خلیقی و سلطانی و اتا بکی و رکنی و امثال
 آن در جواز اداء بعضی از بعضی برابر اند و همچنین قراضه از درست بی آنکه قیمت را
 اعتبار کنند و چیز نقصان بد کنند از نیک و بمذهب دیگران روا نباشد عوض بد از
 نیک و نوعی از نوعی دیگر الا آنکه بمذهب احمد اگر چیزی نقصان بدهد روا باشد و
 اگر نه نه و بمذهب شافعی جز اداء نیکوروا نباشد از نیکو و اما قسم دوم از نقره
 عروض است و آن صادق است بر هر چه غیر اثمان از جامها و حیوانات و جواهر و ضیاع
 و عقار و بندگان و غیر آن و هیچ چیز ازین اموال بی نیت تجارت و قصد افزونی مال
 موجب زکوة نیستند اگر چه قیمت ایشان بصد هزار دینار برسد و چون نیت تجارت کنند
 و قیمت ایشان بمقدار نصاب زریا نقره برسد بگذشتن سال از زمان فعل و نیت بروی
 زکوة واجب شود و این عروض که مال تجارت شوند بدو شرط شوند یکی آنکه آن
 عروض بفعل ملک این مالک شود همچون بیع و خلع و قبول هبه بقبض بعوض یا بی
 عوض و قبول وصیت و غنیمت و جمله اکتساب مباحات و دوم شرط نیت تجارت دران
 وقت فعل یا بمجرد نیت مال موروث زکوتی نشود بنزد اکثر علما و نصاب زر و نقره را
 بمال تجارت تمام کند و برسر سال زکوة بدهد و ربح بیع اصل مالست چون بر نصاب
 صل سال تمام شود همه را زکوة بدهد اگر یکی را نصابی است در میانه سال ازان
 جنس دران نصاب زیادت شد بهبه یا میراث یا تملیک یا غیر آن بمذهب ابوحنیفه همه
 راجع کند و بتمام سال بر نصاب اول همه را زکوة بدهد. ابن عابدین رحمة الله علیه
 میگوید (فلوس اثمانند غیر از نقدین ان کانت اثمانا رائجة او سلعاً للتجارة تجب الزکوة
 ی قیمتها و الا فلا) زکات فلوس باید که از نقدین ادا میشود

فصل دوم در زکوة انعام و آن بنزدیک شافعی و مالک و احمد منحصر است

راشتر و گاو و گوسفند بشرط آنکه بچرا گذاشته باشد تا می چرند و درونسل میکنند
 مکن بمذهب مالک در اشتر و گاو که کار کنند یا بعلف بندند هم زکوة واجب است

و بمذهب ابو حنیفه تنها همچنانکه در اشتر و گاو و گوسفند سایمه غیر معلوفه و عوامل و نواضح از گاو و اشتر زکوة واجبست در اسبان نر و ماده بروایتی در ماده نیز تنها بروایتی هم زکوة واجبست و لکن مالک مال مخیر باشد میان آنکه از هر اسبی دیناری بدهد و میان آنکه اسبان را قیمت کند و ربع عشر قیمت آنها زکوة بدهد و در آنچه در میان آهو و گوسفند متولد شده باشد از ابو حنیفه و مالک روایتی هست که اگر مادر شان گوسفند باشد زکوة واجب باشد و گویند گوسفند مکه را بیشتر اصل ازین نوع است و اما زکوة گوسفند سایمه در کم از چهل گوسفند چیزی واجب نیست و در چهل یک گوسفند واجب است تا صد و بیست و یک دو گوسفند واجب است تا دو یست و در دو یست و یک سه گوسفند واجبست تا چهار صد و بعد از آن در هر صدی گوسفندی واجب میشود جذعه گوسفند ماده یکساله تمام یا از بز یکساله و پای در دوم نهاده و اما زکوة اشتر سایمه در کم از پنج اشتر چیزی واجب نیست و در پنج اشتر سایمه یک گوسفند است و در ده دو و در پانزده سه گوسفند و در بیست چهار گوسفند و در بیست و پنج اشتر یک اشتر ماده یکساله پای در دوم نهاده تاسی و پنج و در سی و شش تا چهل و پنج یک اشتر ماده دو ساله پای در سیم نهاده و در چهل و شش تا شصت یک اشتر ماده سه ساله پای در چهارم نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج اشتری ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود دو اشتر ماده دو ساله پای در سیم نهاده و در نود و یک دو اشتر ماده سه ساله تمام پای در چهارم نهاده تا صد و بیست و بمذهب ابو حنیفه بعد از صد و بیست باز حساب فریضه از سر گیرد در پنج گوسفندی و در ده دو همچو اول تا صد و چهل و پنج آنگاه دو اشتر ماده پای در چهار سال نهاده و یکی اشتر ماده یک ساله تمام پای در دوم نهاده تا صد و پنجاه و آنگاه سه اشتر پای در چهار سال نهاده واجب شود و بعد ازین بهمین طریق حساب از سر می گیرد و باین حساب ضم کرده در هر پنج زیادت برین گوسفندی یا سه اشتر پای در چهار سال نهاده و هر ده گوسفندی بآنجا که گفته شد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد چون از صد و بیست یکی زیادت شود در هر سی سه اشتر دو ساله پای در سیم نهاده واجب آید تا صد و سی و بعد از آن حساب راست می ایستد در هر پنجاهی یک اشتر ماده سه ساله

پای در چهارم نهاده واجب میشود و در هر چهل اشتری ماده دو ساله پای در سیم نهاده و اما زکوة گاوان در کم از سی گاو چیزی واجب نیست و در سی گاو گاوی نر یا ماده که پای در دوم نهاده باشد واجب شود و در چهل پای در سیم سال نهاده تا شصت گاو و در شصت گاو دو گاو دو ساله پای در سیم نهاده واجب است بعد ازین حساب مستقر میشود در هر سی گاوی یکساله پای در دوم نهاده واجب می آید و در هر چهل گاوی سه ساله پای در چهارم نهاده واجب می آید و در بره و اشتر بچه و گوساله تنها هیچ واجب نیست اما بتبعیت مادران ایشان را نیز در نصاب کنند و لکن ازیشان بزکوة عامل قبول نکند و عامل باید که از گرفتن بهین و کمین بر میانه اقتصار کند و اگر نصاب همه نیکو باشد بد قبول نکند بلکه از نیکو نیکو قبول کند و از بد بد قبول کند و از میانه میانه و اگر بر خداوند مال اشتر یکساله واجب شد و ندارد بمذهب غیر ابوحنیفه اگر خواهد اشتر دو ساله بدهد و از عامل دو گوسفند یا بیست درم بآن بستاند و اگر پای در سیم نهاده واجب شده است اگر خواهد اشتر یکساله بدهد و دو گوسفند یا بیست درم با آن و همچنین چون از سنّ اعلی بادنّی یا از ادنی باعلی نقل کند الاّ از یکساله تمام بزیر نیاید و از چهار ساله بالا نرود و اما بمذهب ابوحنیفه قیمت آنچه بروی واجب است بدهد تا اگر کم از آن سنّ دهد تفاوت قیمت را میان ایشان بعامل دهد و بدو گوسفند یا بیست درم مقتید نباشد و بمذهب شافعی و احمد در سایمه انعام آمیختن بعضی با بعضی از مال متغیر است و مؤثر در نقصان وجوب زکوة و زیادت آن در مقدار نصاب و غیر نصاب چنانکه مثلا اگر چهل گوسفند از آن دو کس بهم آمیزند بیست از آن یکی و بیست از آن دیگری یک گوسفند زکوة واجب شود و اگر چهل ملک یکی باشد با چهل که ملک دیگری است پیامیزد یک گوسفند واجب باشد نه دو گوسفند اما شرط آنکه در چراگاه و محل و ابخور و جای خفتن گوسفندان و جای دوشیدن و لات دوشیدن یکسال تمام مشترک باشند بشرط آنکه هر دو اهل زکوة باشند یکی مسلمان و دیگری ذمی نباشند یا یکی آزاد و دیگری بنده یا مکاتب و ابوحنیفه و مالک در مقدار نصاب موافقند و در کم از نصاب مخالف و خلط و آمیختن مجاورت که باین شرطها مذکور مشروطست با شرکة و خلطت شیوع که هر گوسفندی از سایمه میان

ایشان مشترک باشد در حکم برابرند و بمذهب ابوحنیفه همه انواع اشتران بختی و عربی و در گاوان و گاومیش و غیر او و در گوسفند نر و ضأن در جواز اداء زکوة بعضی از بعضی و جمع نصاب برابرند و تعجیل زکوة پیش از گذشتن سال بمذهب غیر مالک رواست الا بمذهب ابوحنیفه دو ساله پیشین یا از نصابهائ که هنوز در ملک او تمام نیست یا از سر اشتران و بچگان که در شکم ایشانند رواست و الله اعلم.

فصل سیم در بیان آنچه از زمین بیرون آید: بمذهب ابوحنیفه رضی الله عنه هر چه در زمین کارند بقصد دخل دادن و بآن از زمین بر آید یا از دخل در جنان بر می آید و بآب باران یا رود خانه یا مثل آن پرورش می یابد از اندک و بسیار دروی عشر واجب باشد بی اعتبار شرط نصاب یا خشک کردن ببقا یا آنچه از قوتها باشد جز در هیزم و گیاه و نئی و مانند آن و نی شکر در وجوب داخل است و هر چه بدولاب آب می خورد نصف عشر واجب است و مؤنت زرع را حساب نکند چه خرج مُلک او بروسست و همچنین در عسل عشر واجبست بمذهب ابوحنیفه و مذهب احمد بخلاف شافعی و مالک الا بمذهب ابوحنیفه در عسل عشر واجب است بی تقدیر نصاب و بمذهب ابو یوسف و محمد و احمد باعتبار نصاب و نصاب عسل بمذهب ایشان بمقدار شصت صاع است که وزن آن هشت من شرعی است هر منی دو یست و شصت درم و بمذهب احمد نصاب او ده فرق هر فرقی شانزده رطل عراقی که هشت من شرعی باشد پس نصاب عسل بمذهب احمد هشتاد من شرعی باشد و بمذهب دیگران در کمتر از پنج وسق که هر وسقی شصت صاع است از نباتی که قوت را شاید و باقی ماند چون گندم و جو و امثال ایشان چون خشک و پاک کرده شود یا خشک کرده شود و از میوها چون خرما و مویز چیزی واجب نیست و چون از هر جنسی از آنچه گفته شد نصاب او سیصد صاع است حاصل آید باین اوصاف بانکه سال تمام بران بگذرد اگر از آب باران یا رود خانه یا چشمه میخورد دروی عشر واجبست و اگر بدولاب میخورد نیمه عشر و درین جمله حبوبات چون گندم و جو و پرنج و زیره و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لوبیا در وجوب عشر دریشان خلاف نیست و لکن خلاف در اعتبار نصاب سی

صد صاع و عدم اعتبار آنست و لکن بیک روایت از احمد در ابازیر چون کمون و زیره و کشنیز و کراویا و بزرکتان و تخم خیارین و تخمها ترها چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطمان و کُنجد و همه میوه‌ها خشک کرده چون خرما و مویز و مشمش خشک و بادام و پسته و فندق و در پنبه و زعفران و زیتون نیز چون بنصاب مذکور برسد عشر یا نصف عشر واجب کرده است و لکن در تحصیل نصاب بمذهب وی گندم را باجو و زیره را با ارزن و قطنیان را همچو عدس و لوبیا و باقلا و ماش و نخود را با یکدیگر و ابازیره همه را با یکدیگر و بزور همه را با یکدیگر ضم کنند تا نصاب تمام شود و زکوة دهند و بمذهب شافعی و مالک جز در خرما و مویز از میوه‌ها و جز از حبوبی که در وقت احتیاز قوت را شاید چیزی واجب نیست و در میوه‌های تر چون سیب و آلو و امرود و شفتالو و مشمش و انجیر و جوز و سبزیها چون خیار و شنکیار و خربزه و بادنجان و گزر و شلغم و امثال آن بنزد غیر ابوحنیفه ازینها هیچ واجب نیست و اما ابوحنیفه نظر بعموم قوله صلی الله علیه و سلم (فیما سقت السماء العشر) درین جمله که یاد کرده شد در اول و آخر بی اعتبار نصاب عشر یا نصف عشر ایجاب می کند و در زمین دیوانه و گودک نا بالغ و وام دار و بنده مأذون و مکاتب عشر واجب است و لکن زکوة دیگر واجب نیست بمذهب او و بمذهب دیگران همه واجبست و عشر زمینی که باجارت داده باشد بر مالک باشد و بمذهب دیگران بر اجارت گیرنده و در زمین مستعار باتفاق بر مستعیر باشد و از زمینها آنچه مسلمانان کشاده باشند بصلح و بر مالکان شان مقرر داشته بر آنکه هر سال از آن زمینها خراجی معین یا غیر معین بمسلمانان رسانند آن زمینها خراجی باشند لکن باسلام آن خراج ازیشان ساقط شود و زمینها ملک ایشان بود و عشری باشد و اگر اهل شهری ابتداء مسلمان شوند همه زمینها شان عشری باشد اما هر چه مسلمانان بقهر و استیلا کشاده باشند اگر امام زمینها را برغنیمان قسمت کرده باشد و بقسمت ملک ایشان شده آن زمینها عشری باشد و اگر قسمت نا کرده بر اهل آن زمینها بخراجی معین مقرر داشته باشد و بشرط اداء آن مال زمینها بدست ایشان گذاشته آن جمله زمینها خراجی باشد و باسلام و انتقال بمسلمانان از خراجی بدر نیاید بلکه آن زمینها حق بیت المال باشد و بنزد بعضی وقف باشد بر همه مسلمانان و امام را

گواه عدل و بمذهب ابوحنیفه اگر بنده یا زن باشد آن عدل روا باشد و اما هلال شوال بمذهب غیر ابوحنیفه بدو عدل ثابت میشود اگر چه در آسمان هیچ ابر و غبار نباشد و بنزد ابوحنیفه در وقت کشادگی آسمان جز بگواهی جمع بسیار که بگفت ایشان علم حاصل آید هلال شوال ثابت نشود و بروایتی از احمد اگر بیست و نه روز از شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آنروز واجب شود و از رمضان محسوب افتد و این مذهب جمعی از صحابه کبار است اما مذهب باقی ائمه بخلاف اینست و لکن بمذهب ابوحنیفه اگر نیت کند که اگر رمضان باشد فریضه روزه دارم و الا تطوع و رمضان ظاهر شود از رمضان محسوب افتد بخلاف مذهب شافعی و مالک در روزه شک غیر اینست بلکه آنست که قاضی گواهی یکی را که بر رؤیت هلال گواهی داده باشد رد کرده باشد بفسق یا غیر آن و آن گواهی منتشر شده باشد یا عوام ارجاف انداخته باشند بر رؤیت هلال و بنزد حاکم ثابت نشده و روزه روز شک اگر موافق نذریا قضا آید مباح است و الا مکروه و بمذهب ابوحنیفه تطوع نیز مباح است و بران مردود الشهاده بر رؤیت هلال صوم آن روز فرض باشد و اگر بجماع بشکند بمذهب شافعی هم قضا و هم کفارت بر وی لازم باشد و بمذهب ابوحنیفه قضا بی کفارت و چون رمضان ثابت شود بگواهی عدول و حکم حاکم در شهری بیک روایت از ابوحنیفه و قولی از شافعی و قولی از احمد بر جمله مسلمانان در جمیع بلاد صوم لازم شود و بقولی دیگر از هر یک بر اهل بلادی صوم لازم شود که میان این شهر و آن شهرها مسافت مدت سفر مرخص مرقصر و افطار را باشد و الا فلا و بقولی دیگر از شافعی و احمد شرط سرایت حکم حاکم در ثبوت رمضان اتفاق مطالع است و باختلاف مطالع چنانکه میان عراق و شام و حجاز حکم حاکم سرایت نکند و طلب هلال رمضان و شوال در بیست و نهم شعبان و رمضان واجبست بنزد بعضی والله اعلم.

باب دوم در شروط وجوب و صحت صوم و آن پنج شرط است یکی شرط

وجوب و صحت و در شرطیت قوی و کامل و دوم شرط وجوب و صحت است لکن در شرطیت ناقص و سیم شرط وجوب است نه شرط صحت و چهارم شرط صحت است نه

شرط وجوب و پنجم شرط هر دو است باعتباری و شرط صحت باعتباری اما شرط اول اسلام است و آن هم شرط وجوب است و هم شرط صحت و شرط دوم عقلست و آن دو جهت دارد یکی آنکه شرطیت او قوی است و ظهور حکم آن در مجنون است تا اگر همه رمضان مجنون بوده باشد باجماع قضاء آن ماه بروی لازم نیست و اگر در بعضی از روز جنون واقع بوده باشد صحت صوم نباشد و لکن بمذهب ابوحنیفه و مالک اگر در اثنای ماه رمضان هشیار شود قضاء آنچه گذشته است برو از ماه بروی لازم باشد لقصور درجه شرطیه العقل عن درجه شرطیه الاسلام و بمذهب شافعی و احمد قضاء گذشته از ماه بروی لازم نباشد بمساواة درجه قوته مع درجه شرطیه الاسلام و اما جهت دوم او در شرطیت ضعیف افتاده است و اثر آن در بهوش است تا قضاء رمضان که بر بهوش در بیهوشی گذشته باشد بروی لازم است و اگر در اول روز بهوش باشد و در باقی بیهوش صومش درست باشد و اما نوم بصورت و معنی در هیچ قسمی از اقسام او داخل نیست و شرط سیم بلوغ است و آن در شرطیت ضعیف افتاد زیرا که او شرط نفس وجوب است نه شرط صحت و لهذا صوم نا بالغ صحیح است باتفاق چه از ثوابی خالی نیست از قبل حق تعالی که در قیامت بوی عاید شود یا بمادر و پدرش و شرط چهارم پاکی است از حیض و نفاس و آن شرط صحت است نه شرط وجوب زیرا که نفس وجوب در حق وی ثابت است بحصول سبب و لهذا قضا بروی لازم است و لیکن وجوب ادا فی الحال بعذر و مانع از وی ساقط است و شرط پنجم قابلیت زمانست مرصوم را و آن دو قسم است یکی آنکه نظراً الی ذات الزمان قابل صوم نباشد و آن شب است و درین قسم قابلیت هم شرط وجوب است و هم شرط صحت تا نذر بصوم شب باجماع درست نیست و قسم دوم آنست که نظراً الی وصف الزمان و معناه قابل صوم نباشد و آن ایام منهی عنیه است چون عیدین و ایام تشریق و درین قسم بمذهب ابوحنیفه قابلیت شرط صحت است نه شرط وجوب تا نذر بصوم این ایام درست است و وجوب ثابت لکن صحت ادا منتفی و بمذهب شافعی قابلیت هم شرط وجوب است و هم شرط صحت تا نذر بصوم این ایام درست نیست و وجوب منتفی و الله اعلم و احکم.

باب سیم در فرائض صوم و آن دو فریضه است که دو رکن صوم اند
فریضه اول نیت است و در اوصاف او ائمه را اختلافها واقع است اما بمذهب ابو
حنیفه رضی الله عنه فریضه در رمضان نیت صوم است مطلقا بی قید استحضار فرضیت
رمضان و هر وصفی که در مقیم بنیت پیوندد از فرض و نفل و غیر آن از رمضان افتد و
بی قید آن نیز که در رمضان نیت در جزوی از شب افتد تا اگر در روزی که صوم او
منوی است پیش از زوال نیت کند در فرض و نفل روا باشد و لکن در قضا و نذر و
کفارت باجماع جز به نیت شب روا نباشد و هر روزی را باید که نیتی علی حده باشد
و اما بمذهب شافعی و مالک و درست تر روایتی از احمد تعیین فرض رمضان در نیت
جزء فرض است و بمذهب این هر سه امام لازم است که نیت در جزوی از شب افتد الا
آنکه بمذهب مالک و روایتی از احمد در جزوی از شب اول ماه رمضان نیت صوم
فریضه مجموع ماه رمضان کردن پسندیده است و بمذهب مالک نیز روزه تطوع را نیت جز
از شب روانیست و بمذهب دیگران پیش از زوال در تطوع نیت رواست الا بمذهب
احمد در تطوع در هر جزوی که افتد از روز رواست بشرطی که پیش از نیت چیزی نخورده
باشد فریضه دوم ترک مجامعت کردن و خوردن و آشامیدن است و هر چه در معنی اینهاست
از وقت بر آمدن صبح صادق تا وقت غروب آفتاب اما خروج منی بقصد و فعل و عمد
در بیداری در معنی مجامعت است لا جرم همه انواع او مفطر است غیر نظر و فکر و اما
در آمدن چیزی از ظاهر در باطن از منفذی مفتوح از سر قصد و عمد با آنکه ذاکر
روزه باشد در معنی اکل و شرب است لا جرم مفسد صوم است تا بحقنه کردن و
چیزی در بینی و گوش چکانیدن و دارو در جراحتی که بجوف و دماغ رسیده باشد و از
استخوان گله گذشته رسانیدن این همه در معنی اکل و شرب است و مبطل صوم الا
بمذهب شافعی که در گوش چیزی چکانیدن ازین جمله مبطل نیست و آهن بگلو فرو
بردن و بقصد به پُری دهان قی کردن و بزبان مر آب دهان را بیرون آوردن تا سرد شود و
باز بگلو فرو بردن و بمذهب شافعی و احمد بلغم غلیظ را از حلق تا بیرون دهان آوردن و
باز بگلو فرو بردن روزه باطل کند و بمذهب احمد بحجامت کردن و سرمه کردن بشرط

آنکه اثرش بحلق رسد روزه باطل شود و بنزد دیگران نشود و در راه گذر بول چیزی چکانیدن تا بمثانه رسد روزه باطل نکند الا بیک وجه از شافعی باطل کند و غبار و مگس ناگاه بحلق فرو رفتن روزه باطل نکند و اگر استعمال مفطرات کند بگمان آنکه شب باقی است و هنوز صبح بر نیامده است یا بگمان آنکه آفتاب رفته است در هر دو روزه باطل است و غیر قضا واجب نه الا آنکه بمذهب احمد درین هر دو صورت افطار بجماع موجب قضا و کفارتست و بمجامعت و خوردن و آشامیدن بفراموشی روزه باطل نشود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد روزه را زیان ندارد و غیبت کردن و بوسه دادن بی انزال هم روزه را زیان ندارد و در وقت مضمضه بخطا ناگاه آب بحلق فرو رفتن بمذهب ابوحنیفه و مالک مبطل است و بمذهب شافعی و روایتی از احمد مبطل نیست اگر مبالغت نکرده باشد و اگر قیء غلبه کند و هیچ ازو باز بگلو فرو نرود زیان ندارد.

و اما موجبات و لوازم افساد روزه چهار چیز است اول موجب و لازم شکستن روزه در ماه رمضان بی هیچ عذری کفارتست و آن بمذهب شافعی و احمد و مالک جز بمجامعت در پیش و پس حلال یا حرام ثابت نمی شود و باجماع بافساد روزه رمضان مخصوص است و بمذهب ابوحنیفه مجامعت و خوردن و آشامیدن غذا و دارو عمداً با یاد روزه موجب کفارتست لکن بمذهب ابوحنیفه و مالک و یک روایت از احمد جماع بهیمة موجب کفارت نیست و بمذهب شافعی موجب است و بمذهب مالک جماع عمد و خطا یکسانست و بمذهب غیر او نسیان موجب نیست و عمد موجب است و بر مرد و زن یکسان واجب است بمذهب ابوحنیفه و مالک و یک روایت از احمد و اما شافعی را درین اقوال است یکی آنکه بر زن اصلاً کفارت نیست و دوم آنکه هست و سیم آنکه واجب است بر زن لکن مرد تحمل آن کفارت کند و از زن ادا کند و اگر جماع کرد و آنگاه بیمار یا دیوانه یا مسافر شد یا زن حیض یا نفسا گشت بمذهب ابوحنیفه درین جمله کفارت ساقط گردد و بمذهب مالک و احمد ساقط

نگردد و شافعی بیک قول موافق ابوحنیفه است در حیض و نفاس و جنون دون المرض و السفر و بیک قول در همه موافق اوست و بیک قول در همه مخالف او و اما کفارت روزه آزاد کردن بنده است و اگر نتواند دو ماه پیوسته روزه داشتن و اگر نتواند شصت درویش را طعام دادن بمذهب ابوحنیفه و شافعی چنین بترتیب واجب است و اما بمذهب مالک و احمد به تخییر واجب است که اگر خواهد بنده آزاد کند و اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد طعام دهد بمذهب شافعی در کفارت روزه و کفارت ظهار آزاد کردن بندهٔ مسلمان واجب است بی عیب چنانکه در کفارت قتل و بمذهب ابوحنیفه در کفارت ظهار و روزه مسلمان بنده شرط نیست اگر کافر سالم از عیب آزاد کند روا باشد و در عجز از عتق و صیام و اطعام کفارت ساقط است بقولی از شافعی و روایتی از حمد و بنزد ابوحنیفه ساقط نیست و دو کفارت پیش از اداء یکی متداخل میشوند و یکی بیش واجب نیست بمذهب ابوحنیفه و قولی از احمد بخلاف مذهب شافعی و مالک و در اطعام بمذهب ابوحنیفه هر یک مسکینی را نیم صاع گندم است یا صاعی از جو و خرما همچو صدقهٔ فطر و بمذهب شافعی مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بمذهب احمد مدی که ربع صاع باشد از گندم و نیم صاع از جو و خرما و اگر هر مسکینی را بامداد و شبانگاه سیر کند تمام از نان گندم تنها و نان جوین با نان خورش روا باشد بمذهب غیر احمد و بیک روایت از احمد اگر مقدار طعام هر مسکینی را جدا کند و بوی تملیک کند روا باشد و اگر نه روا نباشد و بمذهب ابوحنیفه و مالک و احمد بر هر که کفارت واجب است قضا نیز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضا با کفارت جمع نمی شود و موجب و لازم دوم مرافساد روزه را قضاء آن روز است و آن بواجبات مخصوص است بمذهب شافعی و احمد و بمذهب مالک ابوحنیفه مخصوص نیست تا اگر کسی در روزه تطوع یا نماز تطوع شروع کند اتمام آن بر وی واجب است و اگر بشکند قضا لازم و بمذهب احمد و شافعی شروع ملزمی نیست در همه عبادات و بافطار قضا لازم نه و عمد و یاد روزه در افطار شرط بطلان روزه و وجوب قضاست و نسیان موجب فساد و وجوب قضا نیست بمذهب غیر مالک و فطار بعد از بی عذر در وجوب قضا یکسانست تا بر مسافر و حائض و نفسا و مرتد قضا

بافطار واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نا بالغ واجب نیست لفوات شرط الوجوب الا بمذهب مالک که قضاء روزی که در وی مسلمان شده است بر کافر اصلی لازم است و قضاء رمضان متتابع و متفرق درست است باتفاق و اما موجب و لازم سیم مر افساد صوم را امساک بقیت روزی است که درو صوم را ابطال کرده است بعصیان یا بتقصیر بمذهب شافعی و مالک و بزوال عذر بمذهب ابوحنیفه و یک روایت از احمد بانزد ابوحنیفه و احمد بیک روایت اگر در بعضی از روز رمضان حیض پاک شود یا مسافر از سفر بیاید یا کودک بالغ شود باحتلام یا کافر مسلمان گردد درین صورتها امساک باقی روز لازم است و بمذهب شافعی لازم نیست و اما موجب و لازم چهارم مر افطار را فدییه است و آن بمذهب ابوحنیفه به پیری که قدرت صوم ندارد مخصوص است که او را رواست که افطار کند و بجهت هر روزی مسکینی را طعام دهد چنانکه هر مسکینی را در کفارت روزه است و احمد و شافعی درین جواز با و موافق اند و اما بمذهب مالک بروی هیچ چیز واجب نیست و بمذهب شافعی و احمد اگر زن آبستن و شیر دهنده طفل بر فرزند ایشان می ترسند ایشانرا رواست افطار کردن و قضاء آن روز بریشان واجب است و فدییه بریشان چندانکه یک مسکین را در کفارت یمین واجب است و بمذهب ابوحنیفه قضا واجب است بی فدییه و روایتی از مالک با ابوحنیفه موافق است و بروایتی با ایشان در مرضع نه در حامل و اما چیزها که مباح کننده افطارند یکی سفر درازست و بمذهب ابوحنیفه و مالک و شافعی مسافر را هر چند افطار مباح است و لکن صیامش فاضلتر است از افطار لقوله تعالی (... وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ... * الآية. البقرة: ۱۸۴) بجهت مراعات حق رمضان را و اما بمذهب احمد افطار فاضلتر است از صیام لقوله علیه السلام (لیس من البر الصیام فی السفر) و بروایتی از عمر و ابوهریره آنست که اگر مسافر در سفر روزه دارد اعادت روزه بروی لازم باشد و این مذهب شیعه است و بعضی از ظاهران و مذهب جمهور ائمه و علماء اسلام آنست که روزه اش صحیح است بلکه چنانکه گفته شد فاضلتر است بنزد بیشتر دوم بیمار است که بصیام خوف زیادت بیماری یا دراز کشیدن او باشد و

باب چهارم در سنتهای صیام: سنت اول تعجیل افطار است چون غروب

فتاب محقق شود بآب یا بخرما پیش از شروع در نماز شام دوم سحور خوردن بجهت
تزیید قوت بر عبادت و ذکر و تلاوت نه از برای زیادت قوت بر اشتغال بفضول و
مالا یعنی وسیم تأخیر سحور هر گه که وثوق و اعتماد باشد بر معرفت صبح و چهارم
کثرت تلاوت قرآن زیادت بر اوراد معهود در غیر رمضان و پنجم صدقه دادن بیشتر از
آنکه در غیر رمضان معتاد بوده باشد و ششم اعتکاف خصوصاً در عشر آخر بجهت
طلب لیلۃ القدر و آن بمذهب شافعی درنگ کردنست در مسجد بانیت و اگر چه یک
ساعت باشد با ترک مجامعت بی اشراط صیام مگر که با صوم نیت کند و احمد بیک
روایت با او در عدم اشراط صوم موافق است و اما بمذهب ابوحنیفه و مالک اگر نیت
اعتکاف کند صوم نیز بروی لازم شود و اقل آن روزی باشد و شروع لازم گردد بمذهب
ابوحنیفه و مالک و چون نیت کند جز بحاجت ضروری بیرون آمدن روا نباشد و چون
حاجت گزارده شود بیدرنگ رجوع بجای اعتکاف واجب شود و باید که معتکف مسجد
جماعت باشد و روز جمعه بجمعه رفتن واجب باشد اگر از اهل وجوب جمعه بود و
بجماع شب یا روز باطل گردد و بخروج از مسجد بهمه تن بی عذری باطل شود و
عبادت و حضور جنازه عذر نیست و مجامعت و دواعی مجامعت بر معتکف حرام است
و معتکف را اولی تر آنست که در مسجد جز بعبادت و تلاوت و ذکر یا سخن نیکو
مشغول نباشد و لکن اگر بیع و شرا کند یا سخن مالا یعنی گوید یا عقد نکاح کند در
مسجد اعتکافش باطل نشود و هفتم زبان نگاه داشتن است روزه دار را از فحش و
مالا یعنی خصوصاً از غیبت چه بنزدیک بعضی علماء غیبت کردن مبطل صیام است نظر
مظاہر قوله علیه السلام (الغیبة تُفطرُ الصوم) و هشتم نگاه داشتن نفس با جمله قوا و
عضاش از همه شهوتها نا مرضی عقلاً و شرعاً که یکی از اسرار صوم آنست و نهم
بیش از صبح غسل جنابت کردن و دهم بمذهب شافعی ترک مسواک کردن بعد از
روال.

باب پنجم در سرّ صوم و ذکر آداب او و خاتمت این باب فصلست در

تطوعات صیام قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (الصبر نصف الايمان والصوم نصف الصبر) یعنی چون اصل و باطن ایمان تحقیق نعمت هدایت است بتصدیق دل و جان مر خدای تعالی را بیگانگی و سزاواری پرستش و بتحقیق وساطت انبیا و رسل و ملائکه که وسایط اند میان حق تعالی و میان انبیا بتبلیغ وحی و بروز شمار که حاصل و غایت دعوت انبیا رجوع است بآنجا قال الله تعالی (وَاللَّهُ يُدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ... * الآية. یونس: ۲۵) و آن محض موهبت و عطیت چه هیچ کس را دران مدخل نیست لاجرم این قسم مستدعی شکر است و ظاهرش انقیاد اوامر و نواهی است که انبیا را برای رسانیدن آن بخلق مبعوث گردانیده اند تا بآن واسطه بمعاد که روز شمارست باز گردند و این انقیاد بظاهر نفس و اعضا و جوارح مخصوص است و درین انقیاد نفس را کلفتی و مشقتی عظیم است چه این همه خلاف طبع و میل هوا و شهوت اوست پس لاجرم مداومت و ملازمت برین انقیاد جز بصبر که حمل نفس است بر مشقت و نا مرادی او با عدم جزع و اظهار شکایت ممکن نیست پس ازین جهت صبر نصف ایمان آمد و چون این اوامر و نواهی که مقتضی و موجب صبر اند باز بر دو قسم اند یکی فعلی همچون نماز و زکوة و حج و دوم ترکی چنانکه صوم که حقیقت او ترک اکل و شرب و جماع است لاجرم ازین جهت (الصوم نصف الصبر) آمد بعد ازین مقدمه بیاید دانست که صوم را سه درجه است اول صوم عموم است که ظالمان نفس خود اند بارتکاب شهوات و آن منع شهوت بطن و فرج است که خمیر مایه بل غایت همه شهوتهاست دوم صوم خصوص است که ابرار مقتصدان اعنی میانه روانند میان طبع و شرع و حق و خلق و آن منع نفس و سایر اعضاست چون سمع و بصر و دست و پای و زبان از حرام و آثام اولاً و آن خصوص فیما لایعنی و فضول ثانیاً و سیم صوم خصوص الخصوص است که سابقان و مقربان اند و آن منع دل و خاطر و ضمیر است از همتها دون و نظر و فکر در غیر حق تعالی و طلب مراضی و لقاء او و هر یک ازین درجات را افطاری مناسب اوست و اما افطار از صوم اول بخوردن و آشامیدن و مجامعت کردن باین تفاصیل که گفته شد حاصل می آید و اما افطار صوم ثانی بگفتن و شنیدن غیبت و رفتن بنمیت و گفتن دروغ و نظر بشهوت و استعمال دست بچیزی که آزار و اذیت حق

و خلق بدان متعلق باشد و اما افطار صوم خصوص الخصوص بنظر و تطلع بمعلوم که رزق مقسوم است تا در منع و اعطا غیر مدبر و مقدر و فاعل یگانه را تأثیری بخاطر آمدن موجب افطار است و کفارت آن صدق التجا است بدل و بجان و سر بحق تعالی و خود را پوشیدن برداء خشیت و ذلت و حیا و باز هر صومی را آدابست: اول ادب درجه اول نیست که در وقت افطار خود را از مال حرام و مال بشبهه نگاهدارد و دوم آنست که بعد از وقت افطار آگنده نکند قال علیه السلام (ما ملیء وعاء شراً من بطن) هیچ ظرفی پر کرده نشد بدتر از شکم که سبب بر جوشیدن همه شهوتها آن پریء معده است بلکه از آنچه در غیر وقت صوم معهود خوردن او بوده باشد بیشتر از نیمه ازان کم کند و چنان سازد که در شبانروزی که بروزش صائم بوده باشد در خود دائماً اثر گرسنگی و لیم مشاهده کند و الا (الصوم نصف الصبر) در حق او صادق نباشد و اما آداب صوم خصوص اشتغال زبان است باصناف اذکار و استغراق نظر باعتبار و سمع باستماع علوم و آثار و صرف و منع دست از ایذا و آزار و دادن صدقه بسیار و مشغول کردن پای مساجد و زیارت اخیار و اما ادب صوم خصوص الخصوص (... قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ # الانعام: ۹۱).

فصل: در تطوعات پس طالب را برای قوت ایمان و تنگ کردن مجاری

نفس و شیطان را از روزه تطوع خالی نباید بود اگر در هر هفته خواهد دو شنبه و پنجشنبه و آذینه متعین است و اگر در ماهی خواهد اول ماه و آخرش و میانه اش که صیام ایام البیض است در سپید کردن دل از ژنکها و ظلمتهاء طبع اثری دارد و آن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماهی نیکوست و اگر در سال خواهد قول رسول الله صلی الله علیه وسلم که (افضل الصیام صوم اخی داود کان یصوم یوماً ویفطر یوماً) یعنی بهترین روزه ها روزه برادر من داود است یک روز روزه میداشت و یک روز فطار می کرد مبین آنست و صیام عشر ذی الحجه و عشر محرم و ماه رجب و شش روز از شوال بعد از عید فطر روزه داشتن نیکوست و اگر متفرق دارد بهتر باشد و زنده داشتن و شب عید و شب قدر و برات مستحب است و لیلۃ القدر درستتر آنست که در عشر آخر

اما شرایط حج بر سه قسم است: یکی شرایط وجوب دوم شرایط وقوع از فرض
 و سیم شرایط صحت شرایط وجوب پنج است اول اسلام دوم حریت و سیم عقل و
 چهارم بلوغ و پنجم استطاعت و استطاعت دو نوع است: یکی استطاعت مباشرت و
 دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت بسه چیز متعلق است یکی بنفس و آن
 صحت بدن است و بمذهب ابوحنیفه آن شرط در نابینا معتبر است با وجود مال و قایدان
 بسیار بر وی حج فریضه نیست بخلاف غیر او و دوم بملک و مال متعلق است و آن
 قدرت بر زاد و راحله است که بر نفقه خود و هر که شرعاً بروی نفقه او واجب است
 نفقه میانه مناسب حال او تا رفتن و آمدن زیادت از قضاء و امها و مسکن و لباس و
 خدمتکار و آنچه لابد او باشد و بملک یا کرایه راحلت سرنشین اگر تواند بی کژاوه بر
 شتر نشستن و الا قدرت بر ملک یا کرایه کژاوه و حمل را دو نفقه او تماماً و آنچه
 لابد او باشد در سفر قادر باشد و سیم بغیر نفس و مال تعلق دارد و آن ایمنیء راهست
 ز تلف نفس و مال و آنکه قوت نا یافت نباشد و غلا نباشد نیز و در راه دریاء خطرناک
 نباشد و در راه باجها و ضریهها بسیار نباشد و بمذهب مالک قدرت بر راحله شرط
 استطاعت نیست اگر قوت پیاده رفتن دارد و بمذهب غیر مالک موافق اوست اگر
 مسافت میان او و کعبه کمتر از مدت قصر نماز باشد اما نوع دوم از استطاعت آنست
 که کسی را مرضی مزمن باشد که به شدن ازان ممکن نبود و مال دارد بروی واجب
 باشد که کسی را باجرت گیرد تا از برای او حج کند الا بمذهب محمد بن حسن واجب
 نباشد و این اجیر بمذهب شافعی و احمد باید که حج گزارده باشد یکبار تا نیابت و
 جرت او درست افتد خلافاً لغيرهما و درین اجرت نفقه و کرایت اشتر سر نشین غیر
 راحله و خرج رفتن و آمدن بر منوب لازم شود لاغیر یا آنکه کسی بمیرد حج نا کرده
 بمذهب شافعی و احمد بی وصیت از ترکه او بستانند و بکسی دهند تا از برای او حج
 کند و بمذهب ابوحنیفه و مالک در ذمت او بماند اگر وصیت او نبوده باشد و بی رضاء
 وارثان از ترکه او چیزی نستانند برای حج او و اما قسم دوم از اقسام شرایط وقوع
 است از فریضه و آن پنج شرط است اسلام و احرام بمذهب ابوحنیفه لاغیر و حریت و
 عقل و بلوغ و ادا در وقت و توانگری و استطاعت شروط وقوع نیست تا حج گزاردن از

دیوانه و نا بالغ در حالت جنون و نا بالغی مسقط فرضی که بعد از عقل و بلوغ لازم شده باشد نیست و از فقیر مسقط است و اما قسم سیم شرائط صحت است و آن چهار شرط است اسلام و احرام بمذهب ابوحنیفه و ادا در وقت و تمیز تا حج غیر ممیز بدرستی محکوم علیه نیست و ابتداء وقت حج شوال است و ذو القعدة تا آخر عشر ذوالحجه یا بمذهب شافعی و احمد احرام پیش ازین اشهر حج درست نیست و اما بمذهب ابوحنیفه احرام پیش ازین اشهر درست باشد بنا بر آنکه احرام بمذهب ابوحنیفه شرطی ماننده است برکن همچون نیت نماز ازین جهت او را در ارکان یاد کردیم.

و اما فرائض و ارکان حج بمذهب ابوحنیفه دورکن پیش نیست: یکی وقوف بعرفه و دوم طواف زیارت و اما احرام چنانکه گفته شد شرطی برکن ماننده است و باقی واجباتست و سنن و محظورات و مستحبات اما وقوف بعرفه وقت او از زوال روز نهم ذی الحججه است تا بر آمدن صبح روز عید و رکن او حضور است در موقف عرفه در جزوی ازین وقت مذکور بعلم او یا بی علم در خواب یا بیداری و در بیهوشی هم بمذهب ابوحنیفه بخلاف قول شافعی و یا جنابت و حیض و حدث و امثال آن و اما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم کردن واجبست و بترک آن قربان گوسفندی لازم میشود و بمذهب مالک ضم کردن بعضی از شب نحربا بعضی از روز عرفه فریضه و ترکش موجب بطلان حج و بقربان منجر نشود. و اما طواف زیارت وقت او از طلوع فجر نحر است تا آخر روز دوم ایام تشریق و خوباً و واجبات او شش چیز است: اول جمله شرائط نماز از طهارت حدث و خبث و ستر عورت جز سخن گفتن در اثناء او بمذهب شافعی و مالک دوم ترتیب چنانکه در طواف خانه بر جانب دست چپ طایف باشد و ابتداء طواف از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد باطل بود و اگر ابتدا از غیر حجر الاسود کند آن یک گردش در حساب نباشد سیم آنکه بجملة تن از خانه بیرون باشد و شادروان و حطیم از خانه است و اگر از بلاء شادروان دست بر دیوار خانه می مالد و می رود روا باشد زیرا که بیشتر تنش بیرون شادروان می افتد و چهارم آنکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد و پنجم

رعایت عدد هفتگانه که اگر بر شش اقتصار کند بمذهب شافعی و مالک اصلاً جائز نباشد و بمذهب ابوحنیفه اگر سه گردش از طواف زیارت را ترک کند جایز باشد و قربان گوسفندی واجب آید و همچنین چهار گردش یا تمام طواف زیارت را بی وضو کند قربان گوسفندی لازم شود و اگر با جنابت تمام اینطواف یا بیشترش را بگذارد قربان بدنه لازم آید و درستتر آنست که بمذهب ابوحنیفه نیز که اعادت طواف باید کردن درین دو صورت در حدث استحباباً و در جنابت ایجاباً و اگر در روز نحر یا ایام تشریق اعادت طواف زیارت کند وجوب ساقط گردد و اعادت نا کرده از حج بخانه خود باز گردد درست تر آنست از مذهب ابوحنیفه که باز آمدن و اعادت کردن لازم باشد در جنب و در محدث فرستادن هدیه قربان بهتر از رجوع باشد و در جنابت اگر بدنه هدی فرستد وجوب اعادت ساقط گردد و بعد از ایام تشریق اعادت کردن نیز هم وجوب بدنه و گوسفند ساقط گردد و اما در ترک کردن طواف و اداء او بجنابت گوسفندی واجب آید و بمذهب شافعی و مالک و احمد خود محسوب نباشد درین صورتها اصلاً و باجماع اگر طواف زیارت نا کرده از مکه رجوع کند بخانه خودش تا آنرا نگذارد هرگز از احرام بدر نیساید و باعتبار حرمت زنان و بمذهب احمد حرمت استعمال طیب نیز اما واجب ششم دو رکعت بعد از طواف گزاردن واجب است و سنت آنست که در مقام ابراهیم گزارد این دو رکعت را و اما سنتهاش بعد ازین گفته شود انشاء الله تعالی وحده و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد رضی الله عنهم فرائض و ارکان حج چهار است و بقولی از شافعی پنج اول احرام و دوم وقوف بعرفه و سیم طواف زیارت و چهارم سعی میان صفا و مروه و پنجم بقولی از شافعی موی ستردن و اقل آن بمذهب او ستردن سه تا مویست و بمذهب ابوحنیفه ربع سر اعتبار بمسح یا قصر کردن از موی سر از سرموی.

و اما وجوه اداء حج سه نوع است یکی افراد و آن چنانست که در وقت احرام نیست حج تنها کند و بگوید (اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی) و بمذهب مالک تنها در حج و عمره بر نیت دل اقتصار کند فاضلترست از آنکه بزبان نیز بگوید و

آنگاه تلبیه کند و گوید (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ
وَالْمُلْكَ لِشَرِيكَ لَكَ) و اگر زیادت کند و گوید (لَبَّيْكَ وَسَعْدِيكَ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِيكَ وَ
الرَّغْبَةُ إِلَيْكَ لَبَّيْكَ بِحُجَّةٍ حَقًّا تَعْبُدُ أَوْ رِقًّا) نیکو باشد و صلوات دادن بعد از آن مستحب
است آنگاه بعد از فراغ از اتمام افعال حج از حرم مکه بحل بدر آید بیکی از سه جای
بیرون مکه یکی جعرانه دوم تنعیم و سیم حدیبیه و از آنجا احرام عمره بندد و بگوید
(اللَّهُمَّ انِّي أُرِيدُ الْعُمْرَةَ فَيَسِّرْهَا لِي وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي) و لبیک کنان بسوی مکه آید و تا کعبه را
ببیند تلبیه را قطع نکند و بمذهب ابوحنیفه تا تقبیل حجر الاسود نکند قطع تلبیه نکند و
باید که معتمر از باب ابراهیم در مسجد حرام در آید و طواف و سعی کند و آنگاه سر
بتراشد و اگر موی ندارد استره بر سر راند و از احرام عمره نیز حینئذ تمام بیرون آید و عمره
را بمذهب ابوحنیفه سه رکن است و یک شرط اما ارکانش طواف است و سعی و
حلق یا تقصیر و شرطش احرام است و اما بمذهب شافعی احرام و طواف و سعی قولاً
و احداً ارکان عمره اند و در حلق یا تقصیر دو قول است و بمذهب مالک حلق یا تقصیر
اصلاً رکن عمره نیست و اما وجه دوم اداء حج قرآن است که در احرام نیت حج و
عمره با هم کند و گوید (اللَّهُمَّ انِّي أُرِيدُ الْعُمْرَةَ وَالْحَجَّ مَعًا فَيَسِّرْهُمَا لِي وَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي) و
تلبیه کند چنانکه در افراد گفته شد الا آنکه بر قارن پیش از وقوف بعرفات در آمدن در
مکه لازم میشود و چون در آید اول طواف عمره کند و در سه گردش اول رمل کند یعنی
کتفها را بجنبانند وَبِدَوْدَ بِي مِبَالِغَتٍ وَدَرِ چَهار گردش آهسته رود و در اول طواف
اضطباع کند یعنی میانه رداء احرام را در زیر بغل راست در آرد و هر دو کنارش را بر
دوش چپ اندازد خواهد هر دو را از پس و خواهد یک طرف را پیش و یک طرف را
پس و دوش راست برهنه باید که باشد پس میان صفا و مروه سعی کند بان صفت که
در باب سیم گفته می شود و چون سعی تمام کند آنگاه بهمان احرام باز بطواف قدوم
شروع کند و سعی دیگر در پی آن بکند و رمل و اضطباع جز دو طواف اول هر کدام که
باشد نباید کرد و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود و پیش از حلق گوسفندی بجهت
قران قربان کند بعد از جمره عقبه و این جمله مذهب ابوحنیفه است و اما بمذهب
شافعی و مالک و احمد قارن چون طواف قدوم و یک سعی تمام کند پس بافعال حج

مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر احرام عمره تنها گیرد در اشهر حج و پیش از شروع در طواف حج با در عمره دارد هم قارن باشد و اما وجه سیم تمتع است که در اشهر حج از میقات حج احرام عمره گیرد و بگوید (اللهم انی ارید العمرة لیترها لی و تقبلها منی) و تلبیه گویان بمکه در آید و طواف و سعی عمره تمام کند و سر دسترد و تمام از همه چیز حلال شود آنگاه باز از حرم مکه احرام حج گیرد و بگوید (اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی) آنگاه بعرفات رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا ایام تشریق گوسفندی قربان کند بجهت تمتع را و بمذهب شافعی پیشتر از نحر و ایام تشریق نیز این قربان روا باشد و اگر بر قربان قادر نباشد سه روز در ایام حج روزه دارد و هفت روز بعد از رجوع بخانه اش بمذهب ابوحنیفه و بعد از عرفات و منی بمذهب احمد و بمذهب احمد آن روزه در ایام تشریق نیز روا باشد و بمذهب ابوحنیفه روا نباشد و در تمتع پنج شرط است: یکی تقدیم عمره بر حج و دوم وقوع عمره در اشهر حج و سیم حج کردن همین سال و چهارم میان وطن متمتع و میانه مکه مسافت قصر نماز باشد و این شرط چهارم بمذهب غیر ابوحنیفه شرط وجوب هدی است نه شرط صحت تمتع و بمذهب ابوحنیفه شرط صحت تمتع است و پنجم احرام حج از مکه گرفتن و بمذهب شافعی بمجرد نیت احرام ثابت میشود و بمذهب ابوحنیفه تا تلبیه نکند محرم نگردد و بمذهب ابوحنیفه قران فاضلتر است و بمذهب شافعی و مالک افراد فاضلتر است و بمذهب احمد تمتع فاضلتر است.

باب دوم در ذکر واجبات که ترک آن بدم منجر میشود و بیان محظورات احرام حج و عمره و آنچه در مقابله آن واجب شود و ذکر مواقیت.
بدان وفقك الله که واجباتی که در حج نقصان آن بقربان منجر میشود بمذهب ابوحنیفه شش چیز است لا غیر: واجب اول از میقات احرام گرفتن و میقاتها پنج طرف معین است که باقی را بمحاذات ایشان اعتبار باید گرفتن بهر کدام ازین میقاتها نزدیکتر باشد اما اهل مدینه را میقات ذوالحلیفه است و شامیان و مصریان را جحفه و عراقیانرا ذات عرق و یمنیانرا

یلمسلم و نجدیانرا قرن و هر كرا خانه اندرون این میقاتها باشد میقات او از خانه اش باشد و هر کسی که عزم در آمدن مکه دارد خواه بعزم حج و عمره و خواه بعزم تجارت و غیر آن بمذهب ابوحنیفه احرام گرفتن بروی ازین میقاتها واجبست و بی احرام بمکه نشاید در آمدن و بمذهب دیگران این حکم مخصوص است بکسی که نیت حج و عمره دارد و اگر کسی ازینها علی اختلاف المذاهب ازین میقاتها احرام ناگرفته بگذرد بروی قربان گوسفندی لازم شود مگر که پیش از شروع در طواف باز بمیقات باز گردد و از آنجا احرام گرفته بمکه آید آنگاه قربان از وی ساقط شود. واجب دوم بمذهب ابوحنیفه سعی است میان صفا و مروه که ترکش بقربان گوسفندی منجر میشود و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد سعی از ارکان و فرائض است و لکن در عقب طواف قدوم که سنت است بمذهب غیر مالک و بمذهب مالک واجب اگر کسی در ایام حج سعی کند فریضة سعی گزارده شود و بعد از طواف زیارت که فریضة است دیگر بار سعی بروی لازم نباشد و ترک سعی بقربان منجر نشود بمذهب ایشان واجب سیم و قوف بمزدلفه است بعد از نماز صبح روز نحر بنزدیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است بمذهب ابوحنیفه و بمذهب شافعی سنت است و ترکش موجب قربان نیست اما شب عید بمزدلفه خفتن بر غیر راعیان و اهل سقایة عباس و همچنین خفتن شبها اقامت در منی بقولی از شافعی و احمد واجب است و بترکش قربان لازم و بیک قول از شافعی در ترک خفتن در هر یکی قربانی علی حده واجب است و بقولی در هر دو یک قربان بسنده است و بمذهب ابوحنیفه ترک شب خفتن درین هر دو جای موجب قربان و چیزی نیست و لکن ترک سنت است واجب چهارم موی ستردن است نزد ابوحنیفه و اقل آن ربع سراسر است بمذهب او و ترک آن بقربانی منجر میشود و در آخرش از نحر و ایام تشریق و تأخیر طواف زیارت ازین روزها و تأخیر سنگ انداختن زین روزها و تقدیم حلق بر رمی عقبه و نحر قارن پیش از رمی و حلق پیش از ذبح زین جمله بمذهب ابوحنیفه تنها قربانی واجب میشود و بمذهب احمد و قولی از شافعی ترکش بقربان منجر نمی گردد و بمذهب مالک نه فرض است و نه واجب. واجب پنجم سنگ انداختن است در منی هفتاد سنگ هفت سنگ جمرة العقبة روز

سحر و در ایام تشریق هر روزی بیست و یک سنگ در سه جای الا آنکه اگر در نفر اول بمکه در آیند بیست و یک سنگ انداختن روز آخرین ساقط گردد و در ترک همه بمذهب ابوحنیفه و یک قول از شافعی یک قربان بسنده است و بیک قول دیگر از وی چهار گوسفند قربان کردن واجب آید و ترک آن بفرورفتن آفتاب روز سیم از ایام تشریق محقق می گردد چه پیش ازان تدارک ممکن است که بترتیب قضا کند و بترک رمی روزی قربانی لازم شود بمذهب ابوحنیفه و بمذهب شافعی یا بترک هر وظیفه جمره بقولی دیگر از شافعی یا بترک سه حصاة بقولی دیگر از و بترک هر حصاتی از جمره صدقه لازم میشود واجب ششم طواف وداع است بر غیر مکی و ترک آن بقربان گوسفندی منجر میشود بمذهب ابوحنیفه و قولی از شافعی و اگر پیش از آنکه مقدار مسافت قصر نماز رفته باشد باز گردد و طواف کند روا باشد و قربان ساقط گردد.

فصل: فی المحظورات و اما محظورات حج و عمره هفت نوع است و آن دو

جهت دارد یکی جهت اثم از ارتکاب منهی و هتک حرمت احرام تعبداً دوم جهت لزوم کفارت که پوشنده گناه و زاجره است پس هیچ کس را عمداً روا نباشد که مرتکب آن شود بآن نیست که گوید برین فعل اقدام کنم تا راحتی بفقرا و مساکین برسد بلکه اثم ارتکاب بتوبه مرتفع شود نه بقربان و لکن نقصان احرام و حج و عمره بقربان مرتفع گردد و در نسیان نقصان منجر شود و اثم خود حاصل نبوده است اما محظور اول پوشیدن جامه‌ها دوخته است همچون قمیص و قبا و جبه و سراویل و تاقیه همچون جامه‌ها که درویشان بسر سوزن می بافند تمام یا منعقد همچو قباء نمند یکباره و هر جامه که درین معنی باشد و پوشیدن موزه مگر از زیر کعبها آن را بریده باشد چنانکه مسح بر آنجا روا نباشد و هم چنان روی را پوشیدن بمذهب ابوحنیفه لا غیر و سر را پوشیدن بعمامه یا غیر او باجماع و جامه که بگل معصفر رنگ کرده باشند بمذهب ابوحنیفه و زن را روی پوشیدن غیر جامه باجماع محظور است لکن پوشیدن یکی ازینها روزی یا شبی تمام موجب قربان گوسفندی است بمذهب ابوحنیفه و مجرد پوشیدن بمذهب غیر

او و در سایهٔ محمل یا خیمه سر را داشتن بمذهب ابوحنیفه و شافعی رواست و اگر سرش از جامه آزاد باشد و بمذهب مالک مکروه است و بمذهب احمد محظور است یا بمذهب او سر را بمحمل سایه کردن موجب قربان گوسفندی است و بمذهب ابوحنیفه اگر این که گفته شد از محظورات لباس در کمتر از روزی یا شبی پوشد نیم صاع گندم صدقه دادن بسنده باشد **محظور دوم** استعمال بوی خوش است عضوی تمام را بمذهب ابوحنیفه و هر اندک که باشد بمذهب غیر او موجب قربان گوسفندی است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و زباد و بان و گل و بنفشه و ورس و هر چه بوی او مقصود باشد غیر میوها و غیر توابل مثل قرنفل و امثال آن و اگر در مجلسی بوی خوش سوزند چیزی واجب نشود و اگر خود را بران مجمر دارد قربان لازم شود و خضاب کردن بچنا و سر را بخطمی شستن بمذهب ابوحنیفه موجب قربان گوسفندی است و استعمال طیب از آنجهت محظور است که بآن استعمال کند که او طیب است بجهت تداوی بمذهب ابوحنیفه **محظور سیم** استعمال روغن زیت و کنجد و بان و بنفشه و امثال آنست بهر طریق که استعمال کنند و اما بمذهب شافعی با استعمال روغن زیت و کنجد در شانه کردن موی بجهت ازاله شعث قربان لازم شود و در غیر آن لازم نشود و اما روغنی که با بوی خوش آمیخته باشد بهر طریق که استعمال کنند قربان لازم شود **محظور چهارم** موی را از خود بریدن یا کندن است هر موی که باشد مگر موی که در چشم رسته باشد و بمذهب ابوحنیفه در موی سر و ریش اگر ربعی را کم کند قربان گوسفندی لازم شود و در باقی اعضا همچو سینه و ساق و عانه و زیره‌ها بغل بکم کردن موی از عضوی تمام قربانی لازم می‌آید و در کمتر از آن صدقهٔ نیم صاع طعام و در موضع حجامت بنزد ابوحنیفه قربان واجب است و بمذهب ابو یوسف و محمد صدقه و در موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب است یعنی عدلی قیاس کند که موی لب چه مقدار باشد از ربع ریش بآن مقدار صدقه دادن واجب آید و اما بمذهب مالک تا همه سر و همه ریش را موی کم نکنند قربان واجب نباشد و در کمتر صدقه واجب باشد و بمذهب شافعی در کم کردن سه تا موی قربان لازم است و در یکی بقولی سدی طعام و بقولی یک درم و بقولی ثلث قربان گوسفندی و بقولی قربان تمام و

بمذهب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر هر موی مدی و اگر بسبب غلبه گزنده یا جراحی یا مرضی سر تراشند روا باشد و فداء شش مسکین را سه صاع طعام دادن یا سه روز روزه داشتن یا قربان کردن گوسفندی است و اما بریدن ناخن بمذهب ابوحنیفه دستی را تمام یا پایی را تمام یا همه را در یک مجلس بریدن یک گوسفند قربان کردن لازم است و اگر در چهار مجلس چهار دست و پای را ناخن برگیرد چهار قربان لازم شود و در کمتر از دستی یا پایی نیم صاع صدقه دادن بیش لازم نیست و عدد را بنزد موی اعتبار نیست و بمذهب شافعی و احمد حکم همانست که در موی و بر محرم که موی غیر محرم را بسترد بمذهب ابوحنیفه قربان لازم شود خلافاً لغیره و اگر جنایات از یک جنس باشند باتحاد مجلس وجوب فداء متعدد نباشد و اگر مجالس مختلف باشد باتحاد و اختلاف اجناس وجوب فداء متعدد شود و بمذهب شافعی و احمد نسیان در پوشیدنیها و استعمال بوی خوش و قبله و استمنا بغیر جماع در فرج عذرت و در دیگر انواع جنایات عذر نیست و فدیة برناسی در همه واجبست و در وجوب فدیة در لبس و طیب و موی ستردن و ناخن چیدن تخیر است میان قربان گوسفندی و میان اطعام شش مسکین هر یکی را نیم صاع گندم و میان آنکه سه روز روزه دارد و باجماع این صوم بمکان و زمان معین مخصوص نیست و قربان باهل حرم دادن مخصوص است و اما اطعام بمذهب ابوحنیفه بحرم و اهل او مخصوص نیست و بمذهب دیگران مخصوص است **محظور پنجم** مجامعت است محرم را و آن دو نوع است یکی در فرج و دوم در غیر فرج اما آنکه اگر جماع پیش از عرفات باشد باجماع حج را باطل کند و کفارت واجب آید و حج فاسد شده را تمام باید کردن و قضا در سال آینده واجب باشد و آن کفارت بمذهب ابوحنیفه قربان گوسفندی است و حکم زن نیز همین است الا در کفارت خلاف است بقولی از شافعی بر زن واجب نباشد و بقولی مرد تحمل کفارت کند چنانکه در کفارت صوم که گفته شد و اما اگر جماع بعد از وقوف بعرفه باشد پیش از حلق بمذهب ابوحنیفه حج فاسد نشود و لکن بَدَنه واجب شود و اما اگر مجامعت بعد از رمی و حلق باشد پیش از طواف زیارت قربان گوسفندی واجب آید و حج صحیح بود باجماع و اما بمذهب شافعی و احمد جماع پیش از وقوف و بعد از

وقوف پیش از حلق یا تقصیر در حکم برابر است و سه چیز آنجا لازم است یکی فساد حج و دوم وجوب قضا و سیم وجوب کفارت و آن بدنه است اول اشتر پنج ساله اگر نیابد گاو دو ساله و اگر نیابد هفت گوسفند یا بز اگر نیابد بقیمت اشتر طعام بدرویشان حرم دادن هر یکی را مدی و اگر یافت نشود بهر مدی طعام یک روز روز داشتن اما اگر بعد از حلق پیش از طواف زیارت وقاع واقع شود یک گوسفندی قربان کردن کفایت باشد و حج درست بود بدرستین قولی از و عمد و نسیان درین باب یکسانست بمذهب ابوحنیفه و مالک و یک قول از شافعی **محظور ششم** مقدمات جماع است چون قبله و ملامسه و جماع فیما دون الفرج و امثال آن غیر انزال بنظر و فکر و واجب دران قربان گوسفندی است لکن بمذهب مالک و بروایتی از مذهب احمد جماع فیما دون الفرج مع الانزال مفسد حج است با وجوب بدنه و بروایتی وجوب بدنه باصحت حج و در انزال بنظر یکبار قربان گوسفندی واجبست و در انزال بتکرار نظر بدنه خلافاً لغیره و بمذهب ابوحنیفه خود عقد نکاح کردن و بکسی زن دادن مر محرم را رواست و نکاح منعقد و هیچ چیز واجب نه. و اما بمذهب شافعی و احمد و مالک هر دو روا نیست و نکاح منعقد نه و چیزی نیز واجب نی و اما در عمره اگر مجامعت پیش از سعی افتد عمره فاسد گردد و بمذهب شافعی و احمد بدنه چنانکه در حج واجب آید و بمذهب ابوحنیفه گوسفندی واجب شود و اگر بعد از سعی افتد برآن قول از شافعی که حلق رکن نیست عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفارت بدنه لازم گردد و اما **محظور هفتم** کشتن صید بری است نه بحری در احرام و در حرم آن هر حیوانی باشد بمذهب ابوحنیفه که در اصل خلقت ممتنع و متوحش باشد و ماکول و غیر ماکول جز آنچه مستثنی است بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم و آن پنج چیز است یکی سگ گزنده و دوم گرگ و سیم خاد که مردار خورش گویند چهارم کلاغ و پنجم مار و کژدم که کشتن اینها رواست و در مقابله قتل ایشان هیچ چیزی واجب نیست و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد هر حیوانی بری متوحش ماکول اللحم و بنزد ایشان قتل سباع و هر حیوانی بری که غیر ماکول اللحم باشد رواست و موجب جزا نیست بخلاف مذهب ابوحنیفه و همچنانکه مباشرت

قتل صید محظور و موجب جزاست اشارت و دلالت نیز محظور و موجب جزاست
بمذهب ابوحنیفه و بنزدیک غیر او اشارت و دلالت مکروهست و لکن موجب
جزا نیست و اما جزاء صید بمذهب ابوحنیفه آنست که آن صید را دو عدل که قیمت
آن دانند باعتبار آن مکان یا جای که نزدیکتر باشد بآن مکان قیمت کنند و بعد ازان
اگر خواهد بآن قیمت حیوانی خرد و در حرم قربان کند و اگر خواهد بآن قیمت طعام
خرد و بمساکین هر جا که خواهد صدقه دهد هر مسکینی را نیم صاع گندم یا صاعی
خرما یا صاعی جو و اگر خواهد بعوض هر نیم صاع گندم یک روز روزه دارد و امر
بمذهب شافعی و مالک و احمد و محمد ابن الحسن رحمهم الله بنگرند که آن صید از
حیوانات اهلی همچو اشتر و گاو و گوسفند و بز غاله و مانند آن بچه مانند تراست آن
مثل را قیمت کنند اگر خواهد آن مثل را بخرد و قربان کند و بمساکین حرم صدقه کند
و اگر خواهد بقیامت آن مثل طعام بخرد و هر مسکینی از مساکین حرم را مدتی ازان
طعام صدقه دهد و بمذهب مالک بمساکین آنجا که جزا برو واجب شده است و اگر
خواهد بدل هر مدتی روزی روزه دارد و آن صید بمذهب ابوحنیفه و مالک و یک قول
از شافعی مردار باشد هیچ کسی را ازان نشاید خوردن و بقولی دیگر از و بر آن کشنده
حرام بود و بر غیر او حلال و اگر صیدی را جراحی کند نقصان آن جراحی صدقه
بروی لازم آید و عمد و نسیان درین برابر است و در کشتن کبوتر دمدار بمذهب شافعی
و بعضی از اصحاب ابوحنیفه قربان گوسفندی واجبست و قمری و فاخته بنزدیک
بعضی در معنی او اند و در حیوانات خرد همچون گنجشک و امثال آن اعتبار قیمت
راست بقیامت آن صدقه دهد و همچنانکه صید و قتل حیوانات وحشی حرام است
تعرض بیضه و بچه ایشان و تنفیر ایشان حرام است و بقیامت آن صدقه دادن واجب اگر
آن بیضه شکسته شود یا بچه هلاک گردد و هر چه ازین جنایات در مفرد یک جزا
واجب شود بر قارن دو واجب شود و در شرکت محرمان در قتل صید بر هر یکی جزاء
کامل لازم شود بمذهب ابوحنیفه و بمذهب دیگران بر همه و بر قارن یک جزا بیش
واجب نباشد و اگر سبعی بروی حمله کند و او آنرا بکشد هیچ چیز واجب نیاید و
گوشت صیدی که حلال کشته باشد بر محرم حلال بود اگر باذن و امر و اشارت

و دلالت او نبوده باشد و هر حکمی که بر محرم با حرام در غیر حرم ثابت است بر محرم
غیر محرم در حرم ثابت است از غرامت بزیادت عدم جواز تعرض بدرختان و گیاهها
خارها حرم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة (ان هذا البلد حرمة الله یوم
خلق السموات والارض فهو حرام بحرمة الله إلى یوم القيامة وانه لم یحل القتال فیہ لاحد
قبلی ولم یحل لی الا ساعة من نهار فهو حرام بحرمة الله تعالی الی یوم القيامة لایحصد
شوکة ولا ینفر صیده ولا یلتقط لقطته الا من عرفها ولا یختلی خلاه) فقال العباس یا رسول الله
الا الاذخر فانه لقینهم و بیوتهم فقال (الا الاذخر) پس هر که صیدی را از حرم
بترساند یا تعرضی رساند بزه کار باشد و غرامت آن بقیمت بروی لازم باشد بآن طریق
که در احرام گفته شد و درخت حرم را بریدن و گیاه او را و خار او را حرام است و
قیمت آن بروی لازم باشد که بفقراء حرم صدقه دهد مگر اذخر را که نوعی از گیاه
مکه است و از جهت سقفها بآن محتاج اند و این حکم در درختی و گیاهی است که
خود رسته باشد اما چیزی که کشته باشند و عمل کسی را دران مدخلی باشد آنکس را
رسد قطع آن و این نیز در چیزی باشد که حرث و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزی که
کشتن آن عادت نباشد در حرمت داخل باشد و اگر در ملک یکی درختی یا گیاهی
بنفس خود رسته باشد ببردن آن ضمان واجب آید از جهت حرمت حرم را و بمذهب
شافعی در بریدن درختان بزرگ گوسفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابو
حنیفه در همه قیمت لازم باشد صدقه دادن و در درخت خشک ببردن ضمان نباشد و
بمذهب شافعی حرم مدینه همچون حرم مکه است درین احکام الا در ضمان دو
وجهت و بمذهب ابوحنیفه در حرم مدینه این احکام جاری نیست.

باب سیم در ذکر تفصیل حج بارکان و سنن و آداب و ادعیه آن باید
که چون عزیمت سفر حج درست کند اول هر مظلومه که در ذمت وی بوده باشد ادا
کند و نفقه و صداق زن بتامی برساند و مال حلال برای نفقه برگزیند و جامه احرام از
بهترین وجهی مهیا کند در چادر اسپید و رفیقی نیکو کار دین دار طلب کند و جمله
دوستان را وداع کند و از هر یک طلب دعا و همت کند و سنت در وداع مرمسافر را و

مقیم را گفتن این دعاست که (استودع الله دینک و امانتک و خواتیم عملک) و مقیم را سنت آنست که بعد ازین بگوید که (فی حفظ الله و کنفه زودک الله التقوی و غفر ذنبک و وجهک للخیر اینما توجهت) و چون خواهد که از خانه بدر آید دو رکعت نماز کند (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * الْكَافِرُونَ : ۱) و سوره اخلاص و بعد از سلام دست بردارد و از سر حضور بگوید (اللهم انت الصاحب فی السفر و المونس فی الحضر و الخلیفة فی الاهل و الولد احفظنا و ایاهم من کل آفة و عاهة اللهم انی اعوذ بک من و عناء السفر و کأبة المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد و الاصحاب اللهم اجعلنا و ایاهم فی جوارک) و چون بدر خانه رسد بگوید (بسم الله توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انی لم اخرج بطراً و لا ریباً و لا سمعة بل خرجت اتقاء سخطک و ابتغاء مرضاتک و قضاء فرضک و اتباع سنة نبیک و شوقاً الی لقائک) و چون بدر آید و روانه شود بگوید (اللهم بک انتشرت و علیک توکلت و بک اعتصمت و الیک توجهت اللهم زودنی التقوی و اغفر لی ذنبی و وجهنی للخیر اینما توجهت) و این دعا را در هر منزلی بگوید پس چون سوار شود بگوید: بسم الله و بالله لا اله الا الله و الله اکبر (...سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ * الزخرف : ۱۳-۱۴) آنگاه هفت بار بگوید (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) پس بگوید (الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله اللهم انت الحامل علی الظهر و انت المستعان علی الامر) و چون منزل را بیند بگوید (اللهم رب السموات و ما اظللن و رب الارضین و ما اقللن و رب الشیاطین و ما ذرین و رب البحار و ما جرین اسألك خیر هذا المنزل و خیر اهله و اعوذ بک من شرّ هذا المنزل و شرّ ما فیہ اصرف عنی شرّ شرارهم) و در هر منزلی پیش از کارها دو رکعتی سبک بگزارد و هر گاه که دشمنی یا حیوانی زیانکار پیش آید زود فاتحه و آیه الکرسی (و شهد الله) و اخلاص و معوذتین و اول (یس) تا (...فَاغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ * یس : ۹) بخواند و بر خود و بر گرد خود و یاران خود بدمد و آنگاه این دعا بخواند (بسم الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله حسبی الله توکلت علی الله ما شاء الله لا یأتی بالخیرات الا الله ما شاء الله لا یصرف السؤالا الله حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله منتهی و لا دون الله ملتجاً) (کَتَبَ اللَّهُ

لَاغْلِيَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (المجادلة: ۲۱) (تحصنت بالله العظيم واستعنت
بالحی الذی لا یموت اللهم احرسنا بعینک التی لا ینام واکنفنا بکنفک الذی لا یرام) و هر
گاه که به بلندی برآید سنت آنست که تکبیر گوید و در پستی تسبیح گوید و
همچنین در هر شهری و منزلی تا آنگاه که بمیقات احرام رسد اول غسل کند که سنت
است بنیت غسل احرام و حیض و نفسا را نیز این غسل مسنون است پس بعد از تمام
پاک کردن خود از مویه‌ها لب و بغل و عانه و بوی خوش کردن و ناخن‌ها چیدن و تمام
پاکی و استعمال بویه‌ها خوش و بیرون کردن جمله جامه‌ها دوخته دو چا در اسپید را
که مهیا کرده بود یکی را بر میان بندد و دوم را بر دوشها اندازد و چون سوار شود و
مرکوب در روش آید از سر حضور و خضوع و شکستی و بیچارگی حالت پیچیدنش در
کفن و اعراض از همه عاداتها و مجرد شدن از جمله احباب و اتراب یاد آورد و نیت
احرام کند بحج تنها یا بحج و عمره یا بعمره تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آرد که از
جمله خلقها و عاداتها بد که میان من و حق و خلق بود از همه بدر آمدم و همه بر خود
حرام کردم و از سر پاکی متوجه حضرت الوهیت شدم و بزبان دران حال بگوید (اللهم
انّی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی) اگر حج تنها گزارد پس مقارن آن باواز بلند تلبیه بر
دارد چنانکه گفته شد (لیک اللهم لیک لا شریک لک لیک انّ الحمد والنعمة لک و الملک
لا شریک لک لیک و سعیدک و الخیر کله بیدیک و الرغبة الیک لیک بحجة حقاً تعبداً و رقاً و
صلی الله علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین) و اگر بعد ازین بگوید در اول
گرفتن احرام که (اللهم انّی نویت اداء فریضتک فی الحج فاجعلنی من الذین رضیت
وارتضیت و تقبلت اللهم فیسره لی اداء ما نویت من الحج اللهم قد احرم لک شعری و لحمی
و دمی و عصبی و مخی و عظامی و حرمت علی نفسی النساء و الطیب و لبس المخیط
ابتغاء وجهک و الدار الآخرة) نیکو باشد و هر گاه که هیأت مختلف میشود از انبوهی
و تنگ جایی و فراخی و بلندی و پستی و دیدن جماعتی یا قافله که ندیده باشد تلبیه را
تجدید می کند باواز بلند و در پس نمازها هم تلبیه گفتن سنت است پس چون بحرم
مکه رسد پیش از در آمدن بمکه بمذهب شافعی غسل کردن سنت است و بنزد دیگران
مستحب و چون معلومش شود که بحرم پای نهاد این دعا بگوید (اللهم هذا حرمک و امنک

فأحرم لحمي ودمي وبشري على النار وأقنني من عذابك من يوم تبعث عبادك واجعلني
 من أوليائك واهل طاعتك) و سنت آنست که در مکه وقت در آمدن از راه ابطح که راه
 بسالاء مکه است در آیند و از جایی که اورا کدا خوانند بفتح کاف و در وقت بیرون
 آمدن از جانب زیر از موضعی که اورا کدا خوانند بضم کاف و چون در مکه در آید
 بآنجایی رسد که نظرش بر دیوار کعبه افتد اگر مشتاق باشد خود آنجا از گریه و ذوق
 نهیج پردازد اگر دران میان بگوید (اللهم انت السلام و منك السلام و دارك دار السلام
 تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام اللهم هذا بیتك عظمته و کرمته و شرفته اللهم فزده تعظيماً
 و تکریماً و تشریفاً و زده مهابة و زد من حجه برأ و کرامة اللهم افتح لی ابواب رحمتك و
 ادخلنی جنتك و اعذنی من الشيطان الرجيم) پس چون در مسجد الحرام در آید باید که از
 باب بنی شیبه در آید و بگوید (بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی
 الله علیه و سلم) و چون نزدیک کعبه معظمه رسد بگوید (الحمد لله و سلام علی عباده
 الذین اصطفی اللهم صل علی محمد عبدك و رسولك و علی ابراهیم خلیلك و علی جمیع
 انبیائك و رسلك) پس دستها بردارد و بگوید (اللهم انی اسألك فی مقامی هذا اول
 مناسکی ان تقبل توبتی و تجاوز عن خطیئتی و تضع عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی بینه
 الحرام الذی جعله مشابة للناس و اماناً و اجعله مبارکاً و هدی للعالمین اللهم انی عبدك
 و البسلك بلدك و الحرم حرمك و البیت بیتك حیث اطلب رحمتك اسألك مسألة المضطر
 الخائف من عقوبتك الراجی رحمتك الطالب مرضاتك) پس آنگاه اول قصد حجر الاسود
 کند و دست راست را بر آنجا بتبرک بساید آنگاه بوسه اش دهد اگر بی اذاء کسی
 میسر شود و الا در مقابله بایستد و بانگشت مسبحة دست راست بوی اشارت کند و
 بگوید (اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته اشهد لی بالموافات) آنگاه نیت طواف
 قدوم کند و بشروع در طواف اضطباع کرده اعنی میانه رداء احرام را در زیر بغل دست
 راست در آورده و کنارهاش را بر دوش چپ انداخته و سر دوش راست را برهنه
 گذاشته تلبیه را قطع کند و پیش از آنکه از حجر الاسود در گذرد بگوید (بسم الله و
 لله اکبر اللهم ایماناً بك و تصدیقاً لکتابك و وفاءً بعهدك و اتباعاً لسنة نبيك محمد صلی
 الله علیه و سلم) پس اول که از حجر الاسود بگذرد در خانه را بر دست چپ و مقام

ابراهیم را بر دست راست داشته روان شود و بدر کعبه معظمه رسد بگوید (اللهم هذا البيت بيتك وهذا الحرم حرمك وهذا الامن امنك وهذا مقام العائذ بك من النار) و اشارت کند بمقام ابراهیم (اللهم بيتك عظیم ووجهك كريم وانت ارحم الراحمين اعذني من النار ومن الشيطان الرجيم وحرم لحمي ودمي على النار وامنّي من الاهوال يوم القيامة واكفني اهوال الدنيا والآخرة) پس تسبیح و تحمید گویان چون برکن عراقی رسد پیش از گذشتن از حطیم بگوید (اللهم انی اعوذ بك من الشرك والشك والنفاق والشقاق وسوء الاخلاق وسوء المنظر فی الاهل والمال والولد) و چون بمیانة حطیم رسد از بیرون دیوار حطیم در مقابله ناودان کعبه بگوید (اللهم اظلنا تحت ظل عرشك يوم لا ظل الا ظل عرشك اللهم اسقني بكأس محمد صلى الله عليه وسلم شربة لا ظمأ بعدها ابدا) و چون از حطیم تمام بگذرد برکن شامی رسد بگوید (اللهم اجعله حجاً مبروراً وسعیاً مشكوراً وتجارة لن تبور یا عزیز یا غفور وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم) و چون برکن یمانی رسد اگر خواهد آنرا بوسه دهد که پیغامبر علیه الصلوة والتحية بوسه داده است و اگر خواهد حجر الاسود را ببوسه دادن مخصوص دارد و دست برین رکن بساید بحرمت و بعد ازان بردست بوسه دهد و بگوید (اللهم انی اعوذ بك من الكفر و اعوذ بك من الفقر و عذاب القبر و من فتنة المحيا و الممات و اعوذ بك من الخزي فی الدنيا والآخرة) و در میانة رکن یمانی و رکن حجر الاسود بگوید (ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب الفقر و عذاب القبر و عذاب النار) و چون باز بحجر الاسود رسد یک دور از طواف تمام کرده بگوید (اللهم اغفر لی برحمتك اعوذ برب هذا الحجر من الدین و الفقر و عذاب القبر) و آنگاه باز حجر الاسود را بوسه دهد و در دور دیگر شروع کند بهمان دعاها که در دور و شوط اول گفته بود تا هفت دور و شوط از حجر الاسود تا باز بحجر الاسود تمام کند در سه دور اول کتفها را می جنباند و می دود نه بمبالغت و این دویدن را رمل گویند و چهار دور دیگر را بآهستگی و هیبت و وقار تمام کند آنگاه بمملتزم آید که میان حجر الاسود و در کعبه است و موضع اجابت دعاست و دست در استار کعبه زند همچون کسی که پناه برد بکسی و بهر دو دست دیوار کعبه را در کنار گیرد و شکم را بر دیوار دو ساند و روی بران دیوار نهاده می مالد

و می گوید (اللهم يا رب البيت العتيق اعتق رقبتى من النار واعدنى من الشيطان الرجيم واعدنى من كل سوء واقنعنى بما رزقتنى وبارك لى فيما آتيتنى اللهم انّ هذا البيت بيتك والعبد عبدك وهذا مقام العائذ بك من النار اللهم اجعلنى من اكرم وفدك عليك) و دران مقام از سر حضور تمام حمد و ثناء حق تعالى و صلوات بر محمد صلى الله عليه وسلم بسيار بگويد و بتضرع و زارى و گريه و مسكنت و بيچارگى خود را عرضه دارد و هر حاجتى كه باشدش بعد ازان بخواهد پس ازانجا بمقام ابراهيم رود پس آن دو ركعت بسئتى ركعتى الطواف بفاتحه و (قل يا ايها الكافرون*) و سورة الاخلاص بگزارد و بعد ازان بگويد (اللهم يسرلى اليسرى و جنبى اليسرى و اغفرلى فى الآخرة و الاولى اللهم اعصمنى بالطواف حتى لا اعصيك و اعنى على طاعتك بتوفيقك و جنبى عن معاصيك واجعلنى ممن يحبك و يحب ملائكتك و رسلك و عبادك الصالحين اللهم حبنى اليك و الى ملائكتك و رسلك و عبادك الصالحين اللهم و كما هديتنى للاسلام فثبتنى فيه بالطواف و دلائلك و استعملنى بطاعتك و طاعة رسوك و متابعتة و اجرنى من مضلات الفتن) پس باز بحجر الاسود رود و بوسه اش دهد و اگر تواند روى بروى مالد آنگاه بر سعى اقدام كند و از باب صفا كه برابر ضلعى است كه ميان ركن يمانى و حجر الاسود است به نيت سعى بيرون آيد و بر بالای درجها كه بر صفاست بر آيد و روى بكعبه آرد چنان كند كه كعبه در نظرش آيد كه پيغامبر صلى الله عليه وسلم چنين كرده است و بگويد (الله اكبر الله اكبر الحمد لله على ما هدانا الحمد لله بمحامده كلها على جميع نعمه كلها لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو حتى لا يموت بيده الخير وهو على كل شئ قدير لا اله الا الله وحده صدق وعده و نصر عبده و اعز جندة و هزم الاحزاب و حده لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه (...مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ* المؤمن: ١٤) الحمد لله رب العالمين. (فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ* يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُخَيِّبِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ* وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ* الروم: ١٧-٢٠) اللهم انى اسألك ايمانا دائما و يقينا صادقا و علما نافعا و قلبا خاشعا و لسانا ذاكرا و اسألك العفو و العافية و المعافاة الدائمة فى الدين و الدنيا

والآخرة وان تصلى على سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم) و دیگر هردعایی و حاجتی که داند و دارد بگوید و بخواهد آنگاه از درجها کوه صفا بزیر آید و در وادی روان شود بسوی مروه و در راه این دعا را می گوید (رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم فانك انت الاعز الاکرم اللهم ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار) و آهسته آهسته می رود تا بآن میل سبز رسد که بر زاویه مسجد الحرام است پیش ازان بششتر گز بدود تا بآن دو میل سبز رسد که بر یمن و یسار وادی و راهست آنگاه باز آهسته آهسته روان شود تا رسیدن بمروه آنگاه بر مروه بالا رود چنانکه بر صفا و روی بسوی صفا گرده همان اذکار و دعوات که بر کوه صفا گفته بود اینجا بگوید و حینئذ یک سعی تمام شود و از آنجا باز گشته همان دعا که در آمدن خوانده بود می خواند و آهسته می رود تا بآن دو میل رسد بدود باز تا بآن یک میل سبز و از آنجا آهسته می رود تا کوه صفا و باز بر درجها کوه صفا بر آید چنانکه اول و آن اذکار و دعوات که در اول گفته بود بعینه بگوید و حینئذ دو سعی تمام شود و همچنین بهمین هیأت رفتار و دعاها و اذکار هفت بار میان صفا و مروه سعی را تمام کند و این سعی از فریضه یا واجب محسوب افتد چه شرط نیست که فرض سعی بعد از وقوف بعرفات باشد اما طواف فریضه را شرط لازم است که بعد از وقوف بعرفات باشد و باجماع طهارت در سعی و وقوف مستحب است نه فریضه یا شرط اما در طواف بمذهب شافعی و مالک و احمد طهارت شرط صحت طوافست چنانکه در نماز و بمذهب ابوحنیفه واجبست نه فرض و شرط و در سعی شرط است که بعد از طوافی واقع باشد پس اگر مفرد باشد این طواف و سعی از طواف قدوم و سعی فرض محسوب باشد و اما اگر قارن بود بمذهب شافعی و احمد نیز بر همین یک طواف قدوم و سعی اقتصار کند و عمره اش در حج مندرج باشد و اما بمذهب ابوحنیفه و مالک اینطواف و سعی اول که کرد از طواف عمره اش محسوب بود آنگاه یکبار دیگر طواف و سعی کند بهمین هیأت و ادعیه و اذکار مذکور و لکن درین طواف دوم رمل و اضطباع نکند و این طواف قدوم باشد که واجب است بمذهب مالک و سنت بمذهب دیگران پس علی کل حال بعد ازین در مکه ساکن باشد بهمین احرام و روزگار و فرصت را غنیمت شمرده جز بحاجت ضروری باید که از

مسجد الحرام بیرون نرود و اوقات را بطواف که از همه فاضلتر است یا بنماز که هر رکعتی در مسجد حرام مثل هزار رکعت است بنص حدیث صحیح و بروایتی غریب مثل ده هزار رکعت و بروایت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما از پیغامبر صلی الله علیه وسلم نماز در مسجد حرام یک رکعت مثل صد هزار است در اماکن دیگر و یک رکعت در مسجد مدینه ده هزار رکعت و در مسجد اقصی هزار رکعت یا بنظر در کعبه مصروف می دارد که در حدیث است که نظر کردن در کعبه عبادتست تا آنگاه که روز هفتم ذی الحجه دز آید حینئذ امام بعد از نماز ظهر یک خطبه گوید نه دو خطبه و مردم را بر استعداد بیرون آمدن بمنی و عرفات و وقوف بعرفات و اداء فرائض و لوازم آن تحریر کند و روز هشتم ذی الحجه تلبیه گویند بهمان احرام اول بسوی منی بیرون آید و اگر پیاده تواند رفتن فاضلتر باشد و چون بمنی رسد بگوید (اللهم هذا منی فامنن علی بما مننت به علی اولیائک و اهل طاعتک) پس آن شب در منی باشد و اگر خواهد که بعرفات رود روا باشد نسکی بآن متعلق نیست و اگر آنجا خسب اولیتر آن باشد که اکثر شب را در مسجد خیف بنماز و ذکر و تلاوت مصروف کند و چون بامداد عرفه نماز صبح با جماعت بگذارد و هیچ نمازی را باید که از فضیلت جماعت خالی نگذاشته باشد پیش ازین و بعد ازین نگذارد بعد از طلوع آفتاب بر کوه ثبیر روی بعرفات نهد و چون بآنجا رسد بگوید (اللهم اجعلها خیر غدوة غدوتها قط و اقربها من رضوانک و ابعدھا من سخطک اللهم الیک غدوت و ایاک رجوت و علیک اعتمدت و وجهک اردت فاجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو خیر منی و افضل) و در عرفات اگر تواند بنمره نزدیک مسجد فرود آید که آنرا بطن عرنه گویند و وقوف در آنجا محسوب نیست و چون نزدیک شود از جهت وقوف غسل کند که آن غسل مسنون است باجماع و چون زوال محقق گردد خطیب بیرون آید و بر شتر سوار شده یا بر منبر مسجد ابراهیم بر آید بمذهب ابوحنیفه بنشیند تا مؤذن از اذان فارغ شود چنانکه در جمعه و آنگاه بخطبه شروع کند و بعد از فراغ از خطبه دوم اقامت کنند و امام بنماز شروع کند و بمذهب مالک بعد از فراغ امام ز هر دو خطبه مؤذن اذان و اقامت بیکبار بگوید و خطیب بنماز شروع کند و بمذهب شافعی و احمد مؤذن بعد از خطبه اول در میان خطبه دوم باذان شروع کند و اذان را

اللهم يا رفيع الدرجات ويا منزل البركات ويا فاطر الارضين والسموات ضجّت اليك
الاصوات بصنوف اللغات اللهم انك تسمع كلامى وترى مكانى وتعلم سرى وعلايتى و
لا يخفى عليك شئ من امرى انا البائس الفقير المستغيث المستجير الوجل المشفق المعترف
بذنبه اسألك مسألة المسكين وابتهل اليك ابتهاج المذنب الدليل وادعوك دعاء الخائف
العاجز دعاء من خضعت لك رقبتك وفاضت لك عبرته وذلّ لك جسده ورغم لك انفه اللهم
لا تجعلنى بدعائك ربّ شقيماً وكن بى رؤفاً رحيماً يا خير المسؤولين واکرم المعطين الهى
من مدح اليك نفسه فأتى ذاقها ولائها الهى اخرست المعاصى لسانى فمالى وسيلة من
عمل ولا شفيع سوى املى اليك الهى اتى اعلم ان ذنوبى لم تبق لى عندك جاها ولا
للاعتذار وجها ولكنك اكرم الاكرمين اللهم ان لم اكن اهلا ان ابلغ رحمتك فرحمتك اهل
ان تبلغنى ورحمتك وسعت كل شئ وانا شئ اللهم ان ذنوبى وان كانت عظيما ولكنها
صفار فى جنب عفوك فاغفرها يا كريم الهى انت انت وانا انا العواد الى الذنوب وانت
العواد الى المغفرة الهى ان كنت لا ترحم الا اهل طاعتك فالى من يفرغ المذنبون الهى
تجنبت عن طاعتك عمدا وتوجهت الى معصيتك قصدا فسبحانك ما اعظم حجتك على و
اکرم عفوك عنى فبوجوب حجتك على وبانقطاع حجتى وفقرى وغناك عنى الا غفرت لى
يا خير من دعاه داع وافضل من رجاه راج بحرمة الاسلام وبذقة محمد صلى الله عليه و
سلم اتوسل اليك فاغفر لى جميع ذنوبى واصرفنى من موقفى هذا مقضى الحوائج وهب لى
ما سألت وحقق رجائى فيما تمنيت الهى دعوتك بالدعاء الذى علمتنيه وامرتنى به فلا
تحرمنى الاجابة والرجاء الذى عرفتنيه ووعدتنى به الهى ما انت الصانع العشية بعد مقر
لك بذنبه خاشع لك بذلته مستكين معترف بجرمه متضرع اليك من عمله تائب اليك من
اقترافه مستغفر لك من ظلمه مبتهل اليك فى العفوعنه طالب راغب اليك فى نجاح حوائجه
راج اليك فى موقفه مع كثرة ذنوبه فيا ملجأ كل حى وولى كل مؤمن من احسن فبرحمتك
يفوز ومن اخطأ فبخطيئته يهلك اللهم اليك خرجنا وبفنائك انخنا واياك املنا وما عندك
طلبنا ولا احسانك تعرضنا ورحمتك رجونا ومن عذابك اشفقنا واليك باثقال الذنوب هربنا و
لببيتك الحرام حججنا يا من يملك حوائج السائلين ويعلم ضمائر الصامتين يا من ليس معه
رب يدعى ويا من ليس فوقه ولا دونه خالق يخشى ويا من ليس له وزير يوتى ولا حاجب

یرشی ویا من لا یَزْدَادُ علی کثرة السؤال الا کرما و جودا و علی کثرة الحوائج الا تفضلا
احسانا اللهم انک جعلت لكل ضیف قری ونحن اضیافک فاجعل قرانا منک الجنة اللهم ان
لک وفد جائزة و لک زائر کرامة و لک سائل عطیة و لک راج ثوابا و لک مسترحم عندک
رحمة و لک راغب الیک زلفی و لک متوسل الیک عفوا وقد وفدنا الی بیتک الحرام و وقفنا
بهذه المشاعر الحرام و شهدنا هذه المشاهد الکرام رجاء لما عندک فلا تخیب رجاءنا الهنا
انک قلت فی کتابک المبین لمحمد خاتم النبیین (قُلْ لِلَّذینَ کَفَرُوا اِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ
مَا قَدْ سَلَفَ...# الآیة. الانفال: ۳۸) فارضاک عنهم الاقرار بکلمة التوحید بعد الجحود و
انا نشهد لک بالتوحید مخبتین و لمحمد صلی الله علیه وسلم بالرسالة مخلصین فاغفر لنا
بهذه الشهادة سوائف الاجرام و لا تجعل حظنا فيه انقص من حظ من دخل فی الاسلام
الهنا انک احببت التقرب الیک بعق ما ملک ایماننا و نحن عبیدک و انت اولی بالتفضل
فاعتقنا و انک امرتنا ان نتصدق علی فقرائنا و نحن فقراؤک و انت احق بالتطول فتصدق
علینا و وصیتنا بالعفو عن ظلمنا و قد ظلمنا انفسنا و انت احق بالکرم فاعف عنا ربنا اغفر
لنا و ارحمنا انت مولینا (... رَبَّنَا اَتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ#
البقرة: ۲۰۱) و بعد ازین دعاها این دعاء خضرا علیه السلام مکرر کند (یا من لا یشغله
شان عن شان و لا سمع عن سمع و لا تشبهه علیه الاصوات یا من لا تغلظه المسائل و لا
تختلف علیه اللغات یا من لا یرمه الحاح الملحین و لا تضجره مسائل السائلین اذقنا برد
عفوک و حلاوة مناجاتک).

و بعد ازین دعاها استغفار صدبار و تسبیح (سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر) صد بار و صلوات صدبار و میان دعاها هر باری که دعا و مسأله که
تازه کند در اول و آخر صلوات فرستادن دلیل اجابت و قبول دعاست و از جهت مادر و
پدر خصوصاً و از جهت جمله مسلمانان عموماً استغفار کند بسیار و در دعا الحاح و
تضرع بسیار بکاربرد و سؤال هر چه بزرگتر بنزد کریم پسندیده تر افتد و بنزد اکرم
الاکرمین اولیتر و پسندیده تر و باجابت نزدیکتر باشد پس تا نزدیک غروب بدعا و تضرع
و زاری مشغول باشد و چون غروب نزدیک شود استعداد افاضت کند از عرفات و باید
که پیش از امام حرکت نکند از جای خویش بسوی منی و اگر بجهت دفع ازدحام

پاره پیشتر رود بشرط آنکه ازان دو میل که نشان و حد عرفاتست بجانب راه منی در نگذرد تا آفتاب تمام غروب کند زیرا که انضمام جزوی از شب با جزوی از روز در وقوف عرفات بمذهب مالک رکن است و بمذهب دیگران واجب و بترکش وجوب قربان متعلق و بعد از غروب آفتاب در حرکت آید بامام و جمله خلائق و تلبیه گویان باواز بلند بسوی مزدلفه روانه شود بآهستگی و ساکنی و بمذهب مالک رحمه الله تلبیه را چون بعرفات رسد قطع کند و بعد ازان تکبیر گوید و بنزدیک دیگران تلبیه را با جمرة اول قطع کند و نماز شام را نگذارد اینجا و نگذارد تا در مزدلفه با نماز خفتن جمع کند و بمذهب ابوحنیفه جمع میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا جز این روز روا نیست پس چون بمزدلفه رسد غسل تازه کند چه مزدلفه از حرم است و بجهت دخول در حرم غسل مسنون است بمذهب غیر ابوحنیفه پس این دعا بخواند (اللهم هذه مزدلفة جمعت فیها السنة مختلفة نسألك حوائج مؤتلفة فاجعلنی ممن دعاك فاستجبت له وتوکل علیك فكفیته) پس بنماز مشغول شود و میان مغرب و عشا جمع کند خواهد بامام با جماعت و خواهد تنها و بجماعت فاضلتر بیک اذان و دو اقامت و در میان هر دو فریضه جز اقامت فاصله نکند و بعد از فراغ از فرائض و نوافل هر دو فرض را و وتر را بترتیب بگذارد پس آن شب بمزدلفه باشد و شب بودن بمزدلفه نیمه اولش بمذهب غیر ابوحنیفه از مناسک مجبوره بالدم است و بمذهب ابوحنیفه در ترکش چیزی واجب نیست الا در ترک وقوف بمزدلفه بعد از نماز صبح قربان واجب است بمذهب ابوحنیفه خلافاً لغيره پس در آن شب مستحب است که هفتاد سنگ آنجا جمع کند و آماده دارد بجهت رمی جمار را هر سنگی باندازه باقلی و احیاء این شب از مستحبات و قربات است پس نماز صبح را باتفاق در اول وقت بتاریکی بگذارند و روانه شوند تا بمشعر حرام رسند که آخر مزدلفه است آنجا تا وقت روشن شدن تمام وقوف کردن از واجبات است بمذهب ابوحنیفه و بمذهب غیر او سنت است و بترکش چیزی واجب نیست و آنجا در وقت وقوف بمزدلفه این دعا بخواند (اللهم بحق المشعر الحرام و البيت الحرام و الشهر الحرام و الرکن و المقام بلغ روح محمد صلی الله علیه و سلم منا التحية والسلام و ادخلنا دار السلام یا ذا الجلال و الاکرام) و مزدلفه همه موقف است الا وادی محسر که موقف نیست پس

چون تمام روشن شود پیش از طلوع آفتاب از آنجا بسوی منی روان شوند چون بوادی محسّر رسند اشتر را تیزتر رانند و پیاده نیز تیزترک رود تا از دهان آن وادی بگذرند و تلبیّه را با تکبیر آمیخته گویند چون صبح روز نحر شود وقتی تلبیّه کنند و وقتی تکبیر گویند تا بهمنی رسند آنگاه از دو موضع جمره بگذرند و هیچ توقف نکنند و سنگ آنجا نبینند ازند تا بجمره سیم رسند که آنرا جمرة العقبه گویند و آن در راه بریمین مستقبل القبله است اندکی بلندترک از راه پس بعد از طلوع آفتاب بمقدار نیزه هفت سنگ آنجا بیندازند و باول سنگ تلبیّه را قطع کنند و روی بقبله بایستند و اگر روی بجمره کنند هم روا باشد و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و بمسبحه مدد کند و بیندازد چندانکه مقدار پنج گز از اندازنده دورتر افتد و باندکی در موضع جمرات افتد نه دورتر و اگر خواهد سنگ را بسر انگشت مسبحه و سر انگشت ابهام بگیرد چنانکه محاسب عقد ثلثین می گیرد و بیندازد و با هر سنگی که می اندازد بعد از تکبیر این دعا می گوید (اللهم ایماناً بك و تصدیقاً بكتابك و وفاء بعهدك و متابعة لسنة نبيك محمد صلى الله عليه وسلم) و چون هفت سنگ انداختن تمام کند بهیچ چیز از دعا و غیره آنجا توقف نکنند و بمذهب غیر ابوحنیفه رمی جز بسنگ روانیست و بمذهب ابوحنیفه بگل سخت و هر چه از جنس زمین باشد سخت شده روا باشد پس از آنجا باز گردد و زود بقربان مشغول شود اگر دارد و سنت در ذبح آنست که قربان بنفس خود کند و روی خود و قربانی بسوی قبله کند و بگوید (بسم الله و الله اکبر اللهم منك و بك و لك تقبل منی كما تقبلت من خلیك ابراهیم علیه السلام) و بکارد تیز زود بکشد و قربانی اشتر فاضلتر بعد از آن گاو و بعد از آن گوسفند فاضلتر از مشارکت در اشتر و گاو که هر اشتری و گاوی از هفت کس جایزست و گوسفند جز از یک کس جایز نیست و بهترین گوسفند است پس بز و اسپید آنگاه غبراء آنگاه سوداء و اگر قارن یا متمتع بوده باشد اکنون قربان کردن فاضلترست و شرایط قربانی در اضحیه گفته شده است پس بسر ستردن مشغول شود و سنت در موی ستردن آنست که روی بقبله نشیند و از پیش سر تراشیدن آغاز کند و جانب راست را تا استخوانی که بالای منبت عذار است بتراشد آنگاه باقی را بتراشد و در وقت ستردن موی بگوید (اللهم اثبت لی بكل شعرة حسنة و امح عنی بها سيئة و ارفع لی

ها عندك درجه) و زن از سرموی مقدار سه موی را ببرد و مردان را نیز قصر رواست و اگر بر سرمویش نباشد استره را بر سر براند و چون بعد از رمی جمره العقبة حلق یا قصر کردن جز جماع و صید همه چیز بروی حلال میشود و بمذهب مالک و احمد طیب نیز همچون جماع پیش از طواف زیارت حلال نیست و بمذهب شافعی درین روز نحر بعد از ظهر امام یک خطبه گوید و مردم را طواف زیارت و رمی جمار تعلیم کند و بمذهب ابوحنیفه در روز نحر خطبه مسنون و مشروع نیست بلکه بنزد وی مسنون سه خطبه است یوم سابع و عرفه و اول ایام تشریق و بمذهب شافعی چهار خطبه مسنون است سابع و عرفه و ححر و دوم ایام تشریق الا آنکه روز عرفه باجماع دو خطبه گوید و در میان بنشینند همچو خطبه جمعه و دیگرها یکی خطبه آنگاه قصد مکه کند بجهت طواف زیارت که فریضه است و چون طواف زیارت بآن هیأت و صفت و ادعیه که گفته شد در طواف دوم الا رمل و اضطباع اگر طواف قدوم کرده باشد و بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف اصلا نکند همیشه محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بمذهب شافعی بعد از نیمه شب است از یوم النحر و بمذهب غیر او از طلوع فجر یوم النحر و آخر وقتش بطریق جواز هر وقت که خواهد و بطریق وجوب آخر ایام تشریق که اگر ازین تأخیر کند قربان لازم شود بمذهب ابوحنیفه و اگر بعد از طواف قدوم سعی کرده بوده باشد بعد ازین طواف سعی نکند و آنگاه باز بمنی رجوع کند و شب بمنی باشد و حیاء این شبها در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت درو فضیلت بی شمار دارد و روز دیگر که اول ایام تشریق باشد وقت زوال غسل کند بجهت رمی جمار را و این غسل بمذهب شافعی و مالک و احمد مسنون است و بعد از زوال نماز ظهر در مسجد خیف با امام جماعت بگزارد و آنگاه زود بجره اول آید که نزدیک مسجد خیف است و آنجا هفت سنگ بیندازد با هر سنگی تکبیر می گوید پس چون از سنگ انداختن همان صفت که در جمره العقبة گفته شد فارغ شد حینث از جای سنگ انداختن و دور رک رود و آن جای را بر یسار خود داشته روی بقبله و دستها برداشته بتهلیل و تکبیر و استغفار و صلوات و دعا از سر ضراعت و مسکنت و حضور دل و خشوع جوارح و جمع همم مشغول شود و هر دعایی که خواهد بکند و هر حاجتی که دارد بخواهد و بمقدار

آنکه کسی سوره البقرة خواند توقف کند بدعا و ذکر مشغول پس بجمرة میانین رود و آنجا نیز هفت سنگ اندازد و همچنین مستقبل قبله جمرة را بر دست راست گذاشته بتحمید و تمجید و تکبیر و تهلیل و استغفار و صلوات بسیار و دعا و تضرع زمانی دراز چندانکه در اول صرف کند آنگاه بجمرة العقبه آید و آنجا نیز هفت سنگ بیندازد و بعد ازان هیچ توقف نکند و زود بمنزل رجوع کند و آن شب نیز در منی باشد و روز دیگر که دوم ایام تشریق است بهمان صفت و طریق که در روز پیشین گفته شد بعد از زوال نماز ظهر گزارده برمی جمار مشغول شود و در سه جمرة هر جمرة هفت سنگ بیندازد آخرش جمرة عقبه آنگاه او مخیر باشد میان آنکه در منی مقام کند و روز دیگر بیست و یک سنگ دیگر بیندازد درین سه جای که گفته شد بهمان صفت که در روز گذشته کرده بود و میان آنکه بمکه در آید و رمی روز سیم از ایام تشریق از وی ساقط شود و اگر درین روز تا بعد از غروب اینجا بماند بعد ازان لازم شود در منی باشیدن و روز دیگر سنگ انداخته بمکه در آمدن و چون عزم مکه کند درین روز سنت آنست که چون بمحصب رسد که او را بطحاء نیز گویند آنجا منزل کند و نماز عصر و مغرب و عشا آنجا بگزارد و آنجا خوابگی سبک بکند و آنگاه بمکه در آید و چون بمکه در آمد آنگاه بعمره مشغول باید شد و عمره چنانکه گفته شد بمذهب ابوحنیفة سنت است و بمذهب غیر ابوحنیفة فریضه و کیفیت آن در صفت تمتع بیان کرده شد و هر چه در احرام حج سنت و مستحب است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از محظورات و آداب و غیرها در احرام عمره همان است الا آنکه چون بمیقات احرام رود باید که در مسجد عائشه دو رکعتی بگزارد و مادام که در مکه مقیم باشد عمره بسیار کند و ما دیدیم کسانی که هر شبانروز چهار عمره می آوردند و باید که همه مشاهد را زیارت کند و مجاوران را بنفس و مال هر چه تواند خدمت بجای آرد و هر چه دست دهد از صدقه بر اهل حرم تقصیر و تأخیر نکند که همچنان بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما یک رکعت نماز در مسجد الحرام بجای صد هزار رکعت است در جای دیگر صدقه نیز همچنین است و تا تواند هر روز از چاه زمزم آب بدست خود برمی کشد و بسیار می خورد و این دعا در وقت زمزم خوردن می خواند که (اللهم اجعله

شفاء کل داءٍ و سقم و ارزقنی الاخلاص و الیقین و المعافات فی الدنیا و الآخرة) زیرا که مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است که (ماء زمزم لما شرب له) یعنی آب زمزم بهر نیستی که خورده شود آن مقصود حاصل آید خواه بنیت شفا از امراض ظاهر و خواه از امراض باطن یا حصول مقاصد و مطالب دینی و دنیاوی و اگر خواهد که در کعبه معظمه در آید باید که از سر خشوع و هیبت و شرمساری در آید چه از بعضی بزرگان پرسیدند که در خانه خدای تعالی در آمدی گفت و الله من مرین پای هاء خود را که می دانم که بچه سعیها باطل و فضول مشغول بوده اند سزاوار آن نمی دانم که گرد خانه از بیرون طواف کنم بایشان چون روا دارم که باین پایها در اندرون خانه توانم رفت و چون در آید نیست کند که بعد ازین این پایها را که بشرف مساس زمین این خانه معظم مشرف شده است سعی در باطل و تردد بدرگاه ظالمان که دشمن داشته و نفرین گردگار خدای تعالی اند قال الله تعالی (... أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * هود : ۱۸) آلوده نکنم و پای برهنه در آید و بنماز میان دو ستون کعبه مشغول شود و بتضرع و ابتهال هر چه تمامتر خود را و مادر و پدرش را آمرزش خواهد. و در مدت مقام بمکه اگر همه شبها را زنده دارد بطواف که آنجا بهترین اعمالست یا نماز یا نظر در کعبه فضیلتی عظیم یابد زیرا که ابن عباس رضی الله عنهما از مصطفی صلی الله علیه و سلم روایت کند که (ینزل علی هذا البیت کل یوم مائة و عشرون رحمة ستون للطائفین و اربعون للمصلین و عشرون للناظرین) و چون عزیمت رجوع کند از جمله اشغال فراغت تمام حاصل کرده در ساعت خروج از مکه آخر همه کارها باید که طواف وداع باشد که بمذهب غیر مالک واجب است و ترکش موجب قربان مگر که از مسافتی کمتر از جواز قصر رجوع کند و طواف وداع نکند حینئذ قربان از وی ساقط گردد و الا گوسفندی بحرم فرستد تا قربان کنند و چون از طواف وداع که طواف صدرش خوانند نیز فارغ گردد دو رکعت طواف از سر حضور بگذارد آنگاه بززم رود و آب بسیار خورد و بملتزم که میان باب و میان حجر الاسود است بیاید و آنرا چنانکه گفته شد در کنار گیرد و بگریه و زاری هر چه تمامتر بگوید (اللهم هذا البیت بیتک و العبد عبدک و ابن عبدک و ابن امتک حملتني علی ما سخرت لی من خلقک حتی سیرتني فی بلادک و بلفنتني

بنعمتك حتى اعنتني على قضاء مناسكك فان كنت رضيت عني فازدد عني رضی والا فم
الآن بالعفو والمغفرة قبل تباعدی عن بيتك وهذا آوان انصرافی ان اذنت لی غیر مستبد
بك ولا ببيتك ولا راغب عنك ولا عن بيتك اللهم اصحبنى العافية فى بدنى والعصمة فى دينى
احسن منقلبى وارزقنى طاعتك ما ابقيتنى واجمع لی خير الدنيا والآخرة انك على كل
شىء قدير. اللهم لا تجعل هذا آخر عهدى ببيتك الحرام وان جعلته آخر عهدى فعوضنى عن
(الجنة) پس بار دیگر حجر الاسود را بوسه دهد و روی دروی مالد و آنکه گریه و نالان
وداع کنند و روانه شود و بیايد که تا از مسجد حرام تمام بیرون نیاید چشم از کعبه
ندارد و روی بکلی از وی نگرداند و علامت قبول حج ده چیز است اول زهد در دنیا
دوم اقبال بر آخرت بتحصيل اسباب معاد و سیم زحمت از خلق دور داشتن و چهارم
تحمل زحمتهاء خلق بعدم مکافات بدیها قولاً و فعلاً کردن و پنجم در همه احوال
یاران و همراهان بخلق خوش زیستن و ششم لقمه از خلق آنچه میسر شود دریغ
داشتن و هفتم ترک کردن هر معصیتی که پیش از حج از وی در وجود می آمد
هشتم صحبت یاران بطالت و جهالت را بصحبت اهل صلاح و عدالت بدل کردن
نهم مجالس لهو و غفلت را بمجالس ذکر و یقظت معوض گردانیدن و دهم بگزاردن
حج عجبی در خود نا دیدن و بر هر کسی که حج نا کرده باشد تکبر نا نمودن و علامت
ترک عجب آن باشد که سخن حج در مجالس بسیار نگوید و بآن افتخار نجوید و الله
الموفق.

فصل: پس چون از فرائض و آداب حج و زیارت خانه خدای تعالی تمام
فراغت یافت زودش بعد ازان زیارت روضه رسول الله صلی الله علیه وسلم باید شتافت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (من وجد سعة ولم يعد إلى فقد جفانی ومن جاءنی
زائراً لایهمه الا زیارتی کان حقاً علی ان اکون له شفیعاً) پس چون بر قصد زیارت
مصطفی صلی الله علیه وسلم بسوی مدینه روان شود باید که در راه صلوات بروی
بسیار فرستد و چون بمدینه رسد و نظرش بر درختان و دیوارهای مدینه افتد بگوید (اللهم
هذا حرم رسولك فاجعله لی وقایة من النار و اماناً من العذاب و سوء الحساب) پس بجهت

در آمدن در مدینه غسل کند و بوی خوش استعمال کند و بهترین و پاکیزه ترین جامها که دارد در پوشد و چون در مدینه خواهد در آمد متواضع و مسکین و محتاج وار در آید از سر تعظیم و هیبت حضور روضه مطهره رسول الله صلی الله علیه وسلم زیرا که فرموده است که (من زارنی بعد وفاتی فکانما زارنی فی حیوتی) یعنی هر که مرا بعد از وفات ظاهر من زیارت کند همچنانست که گویا مرا در حال حیوة ظاهر زیارت کرده است پس ذات مبارکش را زنده باید دانست و حاضر باید شمرد و از سر تعظیم و خضوع بحرم محترم او در آمد و در وقت در آمدن در شهر مدینه علی ساکنها السلام و التحیه بگوید (بسم الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه وسلم (... رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقِيْ وَ اَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقِيْ وَ اجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا * الاسراء: ۸۰) پس قصد مسجد کند و در پهلوی منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم دو رکعت نماز گزارد چنانکه عمود منبر در مقابله دوش راستش باشد و استونی که بر پهلوی صندوقست که علامت جایکه سر مبارک اوست صلی الله علیه وسلم در پیش او باشد و دایره که در قبله مسجد است میان دو چشمش بود چه این موقف او صلی الله علیه وسلم بوده است پیش از آنکه مسجد را تغییر کردند آنگاه بقبر معطر و روضه مطهر او صلی الله علیه وسلم بیاید و در روضه در مقابله روی مبارکش بایستد بی آنکه دیوار روضه را بدست بساید که آن بحرمة نزدیک نباشد آنگاه بگوید (السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا امين وحى الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا خيرة الله السلام عليك يا احمد السلام عليك يا محمد السلام عليك يا ابا القاسم السلام عليك يا ماحي السلام عليك يا بشير السلام عليك يا نذير السلام عليك يا طهر السلام عليك يا ظاهر السلام عليك يا اكرم ولد آدم السلام عليك يا سيد المرسلين السلام عليك يا خاتم النبيين السلام عليك يا رسول رب العالمين السلام عليك يا قائد الخير السلام عليك يا فاتح البر السلام عليك يا نبي الرحمة السلام عليك يا شفيع الامة السلام عليك يا كاشف الغمة السلام عليك يا قائد الفر المحجلين السلام عليك يا سابق المتقدمين السلام عليك يا سابق المتأخرين السلام عليك و على اهل بيتك الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا السلام عليك و على اصحابك الطاهرين الطيبين و ازواجك

الطاهرات امهات المؤمنین جزاک اللہ عنّا افضل ما جزى نبیا عن قومہ ورسولا عن امتہ
 صلی علیک فی الاولین والآخرین افضل واکمل واجل واعلی واطیب واطهر ما صلی
 علی احدٍ من خلقه كما استنقذنا بک من الضلالة وبصرنا بک من العماية وهدانا بک
 الجهالة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد أنّک عبده ورسوله وامنہ و صفيہ
 خیرته من خلقه واشهد انک قد بلغت الرسالة وادیت الامانة ونصحت الامة وجاهدت
 عدوک وهدیت امتک وعبدت ربک حتی أتاک الیقین و صلی الله علیک وعلی اهل بیتہ
 الطاهرين) و اگر کسی وصیت کرده باشد بسلام رسانیدن بحضرت رسالت بگو
 (السلام علیک من فلان) پس بمقدار گزی باز پس رود و بر امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق
 رضی الله عنه سلام گوید چه سر ابوبکر نزدیک دوش مبارک رسولت صلی الله علیه
 وسلم پس بمقدار ذراعی از پس رود و بر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سلام گوید
 پس بگوید (السلام علیکما یا صاحبی رسول الله و وزیریه و معاونیه علی القيام بالحق
 دام حیاً و القائمين فی امتہ بعده بامور الدين و الدنيا متبعين فی ذلك آثاره و عاملين بسنة
 فجزاکما الله تعالی خیر ما جزى وزراء نبی عن دینہ) باز گردد و برابر سر مبارک
 مستقبل قبله بایستد و تحمید و تمجید حق تعالی بگوید و صلوات بسیار بر رسول الله
 صلی الله علیه وسلم بدهد و بگوید [اللهم انک قد قلت و قولک الحق (... و لَوَ اَنَّهُمْ
 ظَلَمُوا اَنفُسَهُمْ جَاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَّحِیماً
 النساء: ۶۴) اللهم انا قد سمعنا قولک و اطعنا امرک و قصدنا نبیک مستغثین به الیک فی
 ذنوبنا و ما اثقل ظهورنا من اوزارنا تائبین من زلاتنا معترفین بخطایانا و تقصیراتنا فتب اللهم
 علینا و شفّع نبیک هذا فینا و ارفعنا بمنزلته عندک و حقہ علیک اللهم اغفر المهاجرین
 و الانصار و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل اللهم هذا آخر عهدنا
 من زیارة نبیک و من حرمک و حرمة یا ارحم الراحمین] پس آنگاه بروضه بیاید که
 میان قبر و منبر است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما بین قبری و منبری روضة من
 ریاض الجنة) و آنجا دو رکعت نماز بگزارد و آنجا تکبیر و تحمید و تهلیل و صلوات
 دعاء بسیار بگوید پس بنزدیک منبر آید و آنجا نیز دعاء بسیار گوید و بعد ازان در مدت
 مقام بمدینه هر چه میسرش شود از زنده داشتن شبها در مسجد مدینه بنماز که بحديث

صحیح یک رکعت هزار است و بحديث غریب ده هزار و بتلاوت که در محل نزول
 وحی واقع می شود باید که هیچ تقصیر و تهاون نکند و صدقه دادن بر اهل حرم مدینه و
 مجاوران و محتاجان حرص عظیم نمودن علامت قبول زیارتست و بعد ازان در مدت
 مقام بمدینه باید که زیارت **گورستان بقیع** بیرون آید بعد ازانکه سلام بر روضه مطهره
 صلی ساکنها التحیه والسلام داده باشد بر همه اهل گورستان عموماً سلام فرستد و بقبه
 میر المؤمنین حسن و عباس و زین العابدین و محمد باقر پسرش و جعفر صادق پسر
 محمد باقر را که این جمله در یک قبه اند نزدیک دروازه بقیع زیارت می کند و قبر
 پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم و قبر صفیه عمه رسول و ازواج الطاهرات او
 بباقی صحابه و اخیار و در آخر بقیع قبه عثمان را رضی الله عنه جمله را زیارت می
 کند و هر روز شنبه بقبا می رود و در مسجد قبا که آیت (... لَمْسِجِدُ أُسَیْسَ عَلَی
 لَتَتَّقُوهُ... * الآیة. التوبة: ۱۰۸) در حق اوست نماز میگذارد و از بر اریس وضو می
 سازد و آب میخورد و هر روز پنجشنبه زیارت **کوه احد** که بشرف مدح (هذا جبل و
 حَبِیْنَا وَ نُحِبُّهُ) مشرف است می رود و آنجا زیارت شهداء احد میکند و از آنجا بتربت
 حمزة عم مصطفی صلی الله علیه وسلم می آید و زیارت میکند و در رجوع از آنجا
 بساجد فتح را که سوره (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * النصر: ۱) آنجا نازل شده است
 زیارت کرده و دیگر مشاهد را باز بمسجد مصطفی صلی الله علیه وسلم می آید و در
 وقت خروج بعزم زیارتها و رجوع از ایشان بدو رکعت نماز درین مسجد و سلام بر روضه
 مقدس ابتدا و ختم میکند و چون وقت رحلت شود **وداع روضه و تربت مقدس نبوی**
 صلی ساکنها السلام بکند بهمان دعاها و سلامها و هیأت خشوع و تواضع و گریه و
 زاری که وقت قدوم کرده بود و انگاه از سر گریه و حرقت بر فرقت آن مشهد معظم وداع
 کند و در وقت بیرون آمدن از مسجد پای چپ بیرون نهد و بگوید (اللهم صل علی
 محمد و علی آل محمد ولا تجعل هذا آخر العهد بنبیك و حظ عنی اوزاری بزیارته و یسرلی
 لرجوع الی وطنی سالماً برحمتك یا ارحم الراحمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و
 صحابه اجمعین) و در روز بیرون آمدن از مدینه باید که همه مجاوران و فقراء مدینه را
 موااساة و زیارت و صدقه مخصوص گرداند و انگاه در زمان سفر همان دعا که در بیرون

آمدن از خانه خود گفته بود بگوید و در هر بیرون آمدن از شهری و منزلی هم بر آن محافظت نماید و در راه در وقت رجوع بهر بلندی و پستی که برسد بعد از گفتن تکبیر (لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بید الخیر و هو علی کل شیء قدیر) بگوید که (آیون تائبون عابدون لربنا حامدون کل شیء هالک الا وجهه علیه توکلت و هو رب العرش العظیم) که این سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم است و چون بشهر خود رسد مرکوب را پیشتر راند و بگوید (اللهم اجعل ل بها قراراً و رزقاً حسناً) و باید که ناگاه بغتة در خانه بر سر فرزندان نیاید که پیغامبر صلی الله علیه وسلم ازان نهی فرموده است بلکه اول ایشانرا خبر کند و آنگاه بخانه رود چون بشهر در آید اول قصد مسجد کند و دو رکعت نماز گزارد که سنت چنین است چون بخانه در آید بگوید (توباً توباً لربنا اوباً لا یغادر علینا حوباً) و چون متمکن شود نعمت توفیق و هدایت را بر اداء فرائض و سنن حج و زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم بشکر بسیار تلقی نماید و اصلاً آنرا فراموش نکند تا بمزید توفیق سلوک طریق تحقیق مخصوص شود و الله اعلم.

باب چهارم در اسرار هر فعلی از افعال حج و اعتبار گرفتن از هر فعلی و هیاتی بدان وفقك الله که الله تعالی بر موجب نص (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ الذاریات: ۵۶) میان جان علوی و تن سفلی آدمی از برای اداء عبادت و معرفت ترکیب داد و از جهت تنبه او بلا بدی تحقیق این مقصود انبیا و رسل را بدعوت و هدایت نصب کرد و جان را که حقیقت او از جهت و مکان مستغنی است بمعاونت خرد بوظیفه معرفت مخصوص گردانید و او را در اداء وظیفه خود از توجه بجهتی و مکانی معین بی نیازی داد و تن را که بمکان و جهت محتاج و مقید است بمشارکت و یاری جان و خرد بتکلیف گزارد عبادت و رفع احکام عادت مکلف و ملزم کرد و بسبب تقیدش بمکان و جهت و الزام تمام حکم تکلیف او را در گزارد عبادت بر روی بجهتی معین کردن و از جهتها دیگر روی گردانیدن در آن حال الزام کرد لا جرم

سکانی را از میان مکانها برگزیدن و او را با حضرت معبودیت خود که مرتبت الوهیت است نسبت و مناسبت بخشیدن و چنانکه آن مرتبت و حضرت بعزت اضافه بوی مخصوص است آن مکان را شرف اضافه بیتی کرامت فرمودن مقتضای حکمت بالغه آمد و پسر آن مناسبت آنست که همچنانکه اینجا در مثال مرتبه خلافت و سلطنت را بعزت و هیبت و عظمت و بزرگواری موصوف می بینی و هر کرا درین مرتبه حاکم و این مرتبه را بدو قائم می یابی علی التعاقب او را خلیفه و سلطان میخوانی و بجهت اثر و حکم این مرتبه احکام او را طوعاً أو کرهاً انقیاد می نمایی و تعظیم و توقیر او را بر خود و همگنان لازم می شمری و مرین مرتبه را بنعت چهار ارکان و سه توابع و تتمه آن منعت می بینی که اول ارکانش آگاهی است بلابدی ضبط و تدبیر کلی و جزوی احوال این مرتبه و دوم دانستن کیفیت و تفصیل آن تدبیر بر نسقی که مقتضی صلاح امور او باشد و سیم خواست احضار و اظهار آن امور بترتیبی که موافق حکمت و مصلحت بود و چهارم توانایی بر امضای آن امور و اقامه اول توابع و تتمات امر فرمودن بتنفيذ آن امور و دوم سخاوت نمودن از خزانه بهره در بایست شود و سیم عدل و راستی کردن در همه امور که بقا و ثبات همه بدانست کما قال علیه الصلوة والسلام والتحية (بالعدل قامت السموات والارض) پس هر کس که بحق مرقیام را درین مرتبه متصدی و متعرض میشود شرطش آنست که بجملة این نعوت منعت باشد و لازم بود که آگاه باشد نه غافل و عالم بود نه جاهل و خواهنده مصلحت بود نه جوینده مفسدت و قادر بود نه عاجز و امر کننده باشد بحق نه بیاطل و جواد بود نه بخیل و عادل باشد نه ظالم تا حینئذ این مرتبه حق او باشد و اطلاق اسم خلیفه و سلطان بروی بطریق حقیقت بود نه بر سبیل مجاز و بحکم (... **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...** الآية. النساء: ۵۹) حکم او علی الاطلاق مطلق و امر او نافذ باشد و بارگاه و درگاه او مأمّن خایفان و ملجأ و مقصد امیدواران و قبله توجهات و حاجات خلائق گردد و هیبت و عظمت او در همه دلها ثابت افتد و اما اگر این اوصاف و نعوت مرتبه مخالف و مباین اخلاق و اوصاف او باشد این کس ظالم و متعدی و متغلب باشد هم بر مرتبه و هم بر خلائق و هم بر خود و اسم خلیفه و سلطانی بروی مجاز باشد و انقیاد او جز تحکم و حسب قیامش درین مرتبه نباشد نه

آنکه علی الاطلاق حکم او نافذ بود تا در وقت تنازع احکام او را بشرح خدا و رسول حواله کردن و بآن میزان سنجیدن لازم باشد کما قال عز من قائل (... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ... * الآية. النساء: ۵۹) اگر موافق آید حکم مرتبه و شرع را انقیاد ضرورت افتد و اگر مخالف ظاهر شود آن احکام او همه مردود باشد پس چون اینجا در شاهد معلوم کردی که این مرتبه را در طاعت و انقیاد اثر ثابت است اکنون ازین فرع و سایه تا باصل و منشأ بحکم (... وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... * الآية. الروم: ۲۷) و (إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَتِهِ) و (... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... * الآية. البقرة: ۳۰) و (السلطان ظل الله في الارض) ترقی کن و مطابقت این سایه و فرع مرعین و اصل خود را بنظر باطل مشاهدهت نمای و بین که همچنین مرتبه الوهیت را که حضرت معبودیت است چهار صفت ارکانند و سه صفت توابع آن ارکان. اما ارکانش یکی حیات است که کمال آگاهی و حضور است تا بایستگی آفرینش و تدبیر کلی آن و دوم علم است که تفصیل آن آگاهی و حضور است بحصول حقایق معلومات درو و سیم ارادت که تخصیص و ترتیب معلومات است بتقدیم و تأخیری که وجود بران نسق یافتند و چهارم قدرت که توانی آفریدن و بقا بخشیدن است و اما توابع یکی قول است بانشأ امر کن که قبول فیکون بران مرتب است و دوم جود بوجود و بقا بخشی و سیم عدل بتحصیل هر چه در بایست هر معلومی را از قابلیت و عدالتی که وجود و بقا اولاً و حفظ و صیانت آن معلوم از موجبات فساد و فنا ثانیاً بآن عدالت متعلق است و حاکم و قایم درین مرتبه الله تعالی است بقیومیت و دیمومیت خویش پس چون این ارکان و توابع مذکور در ثبوت حکم مبدأیت و اولیت لازم بودند لاجرم این مرتبه در معنی اصل و مبدأ حقایق همه خلایق آمد و چون انقیاد و طاعت فرع مر اصل خود را ضروری و واجب است لاجرم انقیاد و عبادت و عبودیت همه خلق مرین مرتبه و صاحبش را تعالی و تقدس که بقا و قیومی و دوام دران مرتبه یگانه و ممتاز است علی العموم ثابت آمد کما قال عز من قائل (وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ... * الآية. لقمان: ۲۵) و قوله تعالی حکایة عن قولهم (... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ... * الآية. الزمر: ۳) پس مرجع جمله خلایق در جمله توجهات و طلب حاجات این مرتبه آمد و چون

نسبت این مرتبه عالی تر از آنست که هر همتی و نظری بوی کما ینبغی تواند پیوست تا
 بر دمی و قدمی را شایستگی وصول بوی تواند بود لاجرم حکمت بالغه و نعمت رحمت
 اسعه سابقه آن تقاضا کرد که در هر مرتبه از اعلی و اسفل عالم مر حقیقت این مرتبه را
 سورتی و مثالی و مظهری باشد تا مرجع ارواح و اسرار شان عین آن مرتبه باشد و مرجع
 صور و اشکال شان در توجهات آن صورت و مظهر و مثال گردد و شایستگان نیز از ورای
 رده این صورت و مثال مر معنی و حقیقت را مشاهده کنند و قاصران از توجه بوی
 محروم نمانند پس افق اعلی در عالم ارواح که غایت علویاتست مظهر آن حضرت و
 صورت آن مرتبه است و عرش مظهری دیگر و کرسی مظهری دیگر و بیت المعمور
 مظهر و صورتی دیگر و محاذی او در زمین که نهایت سفلیات است مر کعبه را از سایر
 مکانها زمین بر گزیده و او را بر شرف اضافت بخود مخصوص گردانیده و صورت و
 مظهر و مثال آن مرتبه اش ساخت مبنی بر چهار رکن که رکن حجر الاسود و رکن
 سراقی و رکن شامی و رکن یمانی و بر سه تبع که صورت حطیم است چه حطیم از راه
 حکم از کعبه است و از روی صورت تبع کعبه پس خلائق را بامر (... وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ
 وَلَوْ اُجُوهُكُمْ شَفْرَهُ... * الآیة. البقرة: ۱۴۴) در عبادات فعلی بدنی بر توجه بسوی وی
 لزام فرمود و او را در بیشتر وجوه مانند آن مرتبه گردانید تا همچنانکه در آن مرتبه ثبوت
 عمل و انفعال و وقوع و حصول نتیجه خلق و مخلوق که همچون زرع و مزرع است ظاهر
 حاصل نبود همچنین حصول صورتش نیز که کعبه است (... بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ
 الْمُحَرَّمِ... * الآیة. ابراهیم: ۳۷) اتفاق افتاد و همچنانکه علم و حقایق معلومات که در
 حریم این مرتبه افتاده اند بحکم (... لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ... * الآیة. الروم: ۳۰) ای
 تقدیره از تغییر و تبدیل ایمن اند اینجا نیز هر چه در حریم کعبه که حرم اوست واقع
 باشد بحکم نهی (لا یحصد شوکه ولا یقطع شجرة ولا ینفر صیده ولا یختلی خلاه) از قطع و
 تغییر و قتل و تنفیر ایمن اند و همچنین مشرب و مورد ذوق طالبان و عارفان در آن حضرت
 یعنی از اعیانست که آن عین رهایی از بحر ولایت است و اذواق اهل علوم لدنی همه
 زان عین است که هر صفتی که غالب باشد بر متوجه آن عین شرب او و علم او برنگ
 آن صفت ظاهر شود اینجا نیز مشرب و مورد حاجیان عین زمزم است که بهر نیتی که

خورند از مقصود سیرابی یابند که (ماء زمزم لما شرب له) و همچنانکه بیرون حرم علم معلومات حضرت ارواح و ملائکه مهینه است که از انگاه که از حرم قدم علم قدم عرصه میدان حدوث و وجود بیرون نهاده اند و بداغ خلقت مرسوم شده پرتوی از نور جلال جمال حق بایشان رسیده است و ایشانرا حیران کرده تا چنان در بحر معرفت کمال جمال او مستغرق گشته اند که از آفرینش عالم و آدم خبر ندارند همچنین اینجانب بیرون حرم میدان عرفات صورت و مثال آنست که خلایق نیز بصفت تجرد ایشان همه علایق انقطاع یافته و قدر عظمت معبود خود شناخته همه بجمع در توجه بآن حضرت و عرض نیاز بروی از خود و اشغال خود معرض و فارغ و حیران و بی خبر شده اند و از غیر او اعراض کرده همچنانکه آن حضرت را هفتاد حجابست از نور و ظلمت که کشف آن حجابها بی تخلق و تحقق باوصاف آن حضرت میسر نمی شود و چون منکشف گردد موجب احتراق هر نظری و ناظری است همچنین اینجا نیز هفتاد شبانروا شهر حج حجاب حقیقت تمام اداء حقوق فرایض آن خانه است و کشف آنها موقوف بر صیام رمضان که تخلق است باخلاق آن حضرت و چون آن حجب منکشف شوند سبحات عظمت و هیبت کعبه و شوق و ذوق او دل و جان زایران را می سوزاند پس سابقان چون قصد حج و توجه بآن خانه کنند بهر صورتی و هیأتی که بظاهر از ایشان پیدا شود بیاطن و سرمستحضر معنی آن باشد تا حج ایشان بر کمال باشد و ظاهر و باطنشان مطابق یکدیگر افتد پس چون بظاهر قصد از خانه بیرون آمدن کنند بیاطن از خانه نفس و هوا بیرون آیند و وقت پای افزار پوشیدن پای افزار طلب در پوشند و در وقت براه در آمدن در طریق توبه قدم گزارند و در وقت طلب رفیق صدق را رفیق سازند و وقت رکوب بر راحله عزم صحیح را بارگیر خود سازند و در طلب زاد تقوی را زاد بگیرند و در وقت در آمدن در راه شاهراه شریعت و طریقت پیش گیرند و چون بر سر بادیه رسند بادیه مجاهده را قطع کردن گیرند و در قطع عقبات و بوادی وادیهای مخالفات نفس و نامرادی را بریدن آغازند تا چون بظاهر بمیقات رسند بیاطن میقات زهد و فقر رسیده باشند آنگاه چون بظاهر لباس بیرون کنند بیاطن از همه عادتها و تعلقها و حظها جاهی و مالی و جست و جوها و آرزوها حالی و مالی دنیوی و اخروی برهنه شوند و چون بآب

ک تنرا غسل دهند و غبار و نجاست و حدث را از خود زایل کنند باطن را بآب
 حرید و تفرید غسل کنند و غبار اغیار و حدث حدثان و جنابت جنایت نظر بحول و قوت
 کفایت خود را بآن غسل ازاله کنند آنگاه چون ظاهری را بوی خوش دهند باطن را
 نند درد و عتیر یقین و عنبر اخلاص و لخلخه تفویض و مشک تسلیم و زیاده توکل و
 مسامه رضا مطیب گردانند و چون ظاهراً ازار و رداء پوشند باطناً ازار شوق بر میان جان
 نندند و رداء عشق بردوش سیر اندازند و بنیت احرام ظاهر چون محظورات را بر خود
 حرام کنند بنیت احرام باطن هر چه جز مطلوب و محبوب حقیقی است همه را بر خود
 حرام گردانند و چون بظاهر نداء (وَ اذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ... * الآية. الحج: ۲۷) را بقول
 لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ (اجابت کنند بباطن نداء (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُظْلِمَةُ * اِزْجِعِي إِلَى
 بَيْتِكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَاذْخُلِي جَنَّتِي * الفجر: ۲۷-۳۰) را لبیک
 جنابت دهند و چون ظاهر را باجمع حاجیان بعرفات حاضره کنند باطن را بمقام عرفان
 و زمرة کرو بیان ایستانند و چون بظاهر بمزدلفه و قوف کنند بباطن بمقام زلفت و الفت
 قف باشند و چون بظاهر از مزدلفه هفتاد سنگ برگیرند بجهت رمی جمار بباطن هفتاد
 سنگ نیست و توجه قوی و قصد خالص را که هر یک در وقت اتیان و اثبات شعبه از
 سب ایمان از وی صادر شده باشد و بتوحد و خلوص آن نیت و عزم از شوائب اغراض
 دنیوی و دنیاوی هیچ آسمانی و مرتبه او را حایل و مانع وصول باین مرتبه زلفت و الفت
 پیامده چنانکه حدیث صحیح درین معنی واردست که (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصاً لَيْسَ لَهَا
 وَنَ اللَّهُ حِجَابٌ حَتَّى يَخْلُصَ إِلَيْهِ) و آنجا ثابت و راسخ گشته تا چون صاحب این نیت
 توجه باین مرتبه برسد اعیان آن نیت و توجهات را که بشدت و ثبات بصورت سنگ
 اره دران مرتبه زلفت واقع باشند برگیرند و بهر یک حجابی از حجب هفتاد گانه نور
 ظلمت را که چهل و نه ازان حجب نورانی اند و بیست و یک ظلمانی خرق و کشف
 کند آنگاه چون بظاهر بمنی رسند و آنجا هفت ازان سنگها را بیندازند بباطن بمنی
 رسیده باشند و هفت سنگ از معظم آن سنگها نیت و غرضات خالص را آنجا
 نداخته و بهر یک حجابی از معظم آن حجابها را خرق و کشف کرده آنگاه چون بظاهر
 گوسفندی قربان کنند بباطن گوسفند مألوف نفس را آنجا بشکرانه قربان کنند اعنی

از تطلع و تشوق بغیر ذات مطلوبش فانی کنند آنگاه چون بظاهر موی سر بسترند بیاطن هر سر موی از حسب جاه عند الله که تشوق است بحصول مقام شفاعت و مراد از آنچه گفته اند که (آخر ما یخرج من قلوب الصدیقین حب الجاه) این حب جاه مذکور است نه حب جاه عند الخلق که وصول باول مقام صدیقیت بر ترک آن جاه عند الخلق موقوفست در سر ایشان مانده باشد آنرا از سر خود دفع کنند و یگانه بآن مرتبه متوجه شوند آنگاه چون بظاهر بکعبه رسند و هفت بار گرد ارکان و توابع کعبه طواف کنند بیاطن بحقیقت آن مرتبه وصول یافته باشند و حینئذ هفت بار بجهت تخلق و تحقق بهر صفتی ازان ارکان و توابع مذکور بر آیند و در وقت أداء رکعتی الطواف بظاهر بیاطن بحقیقت مناجات و حضور بحضرت صاحب مرتبه که حضرت الله تعالی و تقدس است و قرب او توجه نمایند و متحقق شوند آنگاه در وقت سعی هفت بار میان صفا و مروه بظاهر بیاطن کنند میان حضرت وجود که وحدت و صفاء حقیقی او راست بل خود عین وحدت و صفاست و منشأ جمله اسماء الاهی است و میان حضرت علم که مبدأ جمله حقایق الاهی و کونی است تا بهر صفتی ازان صفات هفتگانه که ارکان و توابع مرتبه مذکور اند و در علم ثابت باسمائی که بآن صفات تعلق دارد و بحضرت وجود باز بسته تحقق یابند آنگاه باز چون بمنی رسند بظاهر و باقی سنگها بیندازند بیاطن نیز بقیت حجب را بباقی سنگها نیات محکم خالص که در حضرت قربت ثابت اند خرق و کشف کنند آنگاه بسبحات وجه بی نهایت سوخته شوند و بپرتو شمع وصل منور و افروخته گردند و ذلک عین المطلوب اکنون چون حقیقت عظمت این خانه و قصد سابقان و حج ایشان دانستی و سر هر فعلی و هیأتی بر سر آوردی بعد ازان بدان که مقصود از حج این معانی است که گفته شد و هر سالی که حجی چنین گزارده شود حجهاء نا مقبول آن سال همه ببرکت او مقبول شود چنانکه آورده اند که علی بن الموفق گفت شبی در مسجد خیف خفته بودم در خواب چنان دیدم که دو فرشته جامه‌ها سبز پوشیده از آسمان فرود آمدند یکی بآن دیگر می پرسد که می دانی که امسال چند کس حج کردند گفت می دانم ششصد هزار کس حج کردند گفت می دانی که حج چند کس مقبول بود گفت می دانم حج شش کس مقبول بود و باقی مردود این گفتند و بر آسمان رفتند علی بن

الموفق می گوید که سخت غمگین شدم تا شبی که در مشعر الحرام رسیدیم من دران فکر و غم بودم که در خواب شدم همان دو فرشته را دیدم که باز بهمان صورت فرود آمدند و یکی بدیگری پرسید که می دانی که امسال چند کس بخانه خدای تعالی حج کردند آن دیگر گفت می دانم ششصد هزار کس گفت می دانی چند مقبول شد گفت می دانم حج شش کس مقبول شد و باقی مردود بود الا امشب هر صد هزار کس را بیک کس ازین شش کس بخشیدند پس حج آن شش کس بدین صفت مذکور که مقصودست موصوف بود و باقی بطریق عادت لکن قوت عبادت آن سابقان مر عادت ظالمان و مقتصدانرا هم رنگ خود گردانید اکنون صفت حج ابرار که مقتصدانند بشنو باید که بدانند که چون ابراهیم علیه السلام بحکم امر (وَآذِنِ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ... * الآية. الحج: ۲۷) بر ندا مبادرت نمود حق تعالی با کمال قدرت آن ندا را بجملة ذرات که در صلب آدم جواب بلی داده بودند برسانید بعضی باجابت تلقی کردند بزبانی که هر یک را دران مرتبه بود مناسب آن مرتبه و بعضی خاموش بودند و بعضی جواب لبیک متعدد دادند تا بحسب تعدد اجابت دران مرتبه اینجا اداء حج متعدد موجود می شود اکنون بنگر که اگر تو مراد و مطلوب نبودی بی کسب و فعل تو کی ترا باجابت هدایت کردند اکنون چون دانستی که درجت مطلوبی داری و اجابت دعوت دوست می کنی اسباب لقاء دوست را آماده دار و سرّ لیس احد اغیر من الله را مستحضر شده بر ترک تعلقات بی حاصل که ارباب متفرقند اقدام نمای و از مظالم خلق و مظالم نفس خود که براندن هر شهوتی و غضبی ظلمیست که بر نفس می کنی گردن خود را بتوبه و استغفار و ردّ حقوق خلق آزاد گردان پس چون بر سر بادیه رسی سرّ (ان احد کم لن یری ربه حتی یموت) را در خاطر آور و از سر جان برخاسته بطلب رضای جانان مشغول شو که علامت آن طلب رضای حق در خلاف رضاء نفس کوشیدن است پس چون عیار وار سر را در خطر نهادی بدانکه بعد از مرگ با حضور بحضرت دار الجلال منازل و مواقف و عقببات برزخ و جسر و مواقف قیامت و صراط و غیر آن بسیار است بادیه را اول آن منازل شمر و مردانه قدم در راه نه و چون احرام بندی در وقت غسل چنانکه ظاهر را از نجاست و حدث ظاهر پاک میکنی باطن را از نجاست اخلاق ذمیمه و اوصاف

ناپسندیده پاک کن و در بستن احرام راحت‌ها نفس و آزار خلق و هر چه جز طلب رضا حق تعالی باشد بر خود حرام کن و در گفتن (لبيك اللهم لبيك) خوانده نصب العين دار از التفتات بغیر وی در حالت سؤال و جواب باوی که بی ادبی عظیم باشد خود را صیانت کن و چون پای در حرم نهی خود را در دهلیز سرا پرده عزت و عظمت مالک الملک انگار و بحرمت و تعظیم هر چه تمامتر قدم در حرم نه و چون نظرت بر جمال کعبه افتد مالک خانه را از پس پرده عزت حاضر و ناظر افعال و اعمال خود دان و در طواف سر خود را بگردت خلق بچایاتی که مرگ گرد او نگردد و علمی که جهل از او بگریزد و ارادتی که نا مرادی بوی نرسد و قدرتی که عجز را باو کار نباشد و امری که رد و خلاف از او دور باشد و جودی که ببخل مختل نشود و عدلی که بدو ظلم راه نیابد گردان کن و جان خود را در موافقت ملاً اعلی و مجاوران عالم الا گرد بیت المعمور در طواف می دار و مستحضر آن می باش و بسی صفات تن را همرنگ صفات جان می گردان و آن **صفات هفتگانه جان** اینها اند یکی طهارت است از الواث نفس و طبیعت و دوم عفت است از شهوت الا بر مقتضای حکم شریعت و سیم شجاعت است باقدام محاربت نفس و شیطان و چهارم سخاوت است بهر چه میسر شود از اندک و فراوان و پنجم حلم است از جهل هر دانا و نادان و ششم صبر است بر شداید و هفتم شکر است بر عواید و فواید که صفات طبیعت و نفس جمله بر خلاف اینها است و سعی در تبدیل اینها لازم است و بسنگ انداختن هفت صفت کبر و عجب و حقد و حسد و حرص و شح و غضب را از خود بیسنداز زیرا که این صفات مذکور در نفس همچون کوهی سخت و متحجر شده اند بمیتین ایمان متین آنرا خرد کردن و پاره پاره از خود انداختن ضروری است و در مقام اداء قربت را می جو این نیت بخاطر گذرانی ببرکت آن قربت مقصودت میسر شود و آن کوه عظیم از میان بر خیزد و بخلق فضولها از سر انداختن را مستحضر باش بنیت آنکه دیگر هرگز بر سر آن نیروی و برنج خلق نفس بریدن از شهوات و لذاتش حاضر باش تا بفواید ابرار از حج خانه آفریدگار تمام بر خوردار شوی (رزقنا الله موافقة الابرار و مرافقة الاخیار و متابعة السابقین و حسن اقتداء هدی المتقین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین آمین یا رب العالمین.)

قاعدهٔ سیم

ربیان آنچه طالب راه حق را دانستن آن در بایست شود در سلوک
راه حق و آن مشتمل بر دو بابست

باب اول: در معامله با حق و آداب باطن و ذکر کیفیت سلوک و مقامات.
باب دوم: در معامله با خلق و آداب ظاهره.

معامله با حق

باب اول: بدان ارشدك الله الى سواء السبيل که الله تعالی بذات و صفات و اسماء
خود یگانه است کما قال تعالی (قل هو الله احد) و همچنانکه وحدت حقیقی لازم ذات
و اسماء و صفات مقدس اوست دوام و بقا لازم وحدت وجود و وجه اوست کما قال عز و
جل (وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ... * الآية. الرحمن: ۲۷) پس هر چه را نسبت بوجود یگانگی او
تمامتر است حیات و ثبات او بر دوام تراست چنانکه ارواح و ملائکه مقرب اند که
وحدت و بساطت از خصایص ایشانست تا باین سبب فنا و فساد ازیشان دورتر است و
هر چه بکثرت و ترکیب منسوب تراست فساد و فنا بوی لاحق تر چنانکه اجسام مرکبه
که کثرت و ترکیب و تضاد و تنافی خاصیت ایشانست پس چون بر موجب (کنت کتراً
مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف) ایجاد عالم و عالمیان لازم افتاد و وجود
که یگانگی حقیقی او راست و نسبت و اضافتش باشیا عرضی و مجازی است مرتوجه
را بظاهر خود بسوی تحقیق این مقصود که کمال پیدایی و شناخت حضرت معبودی
است متصدی و متعرض شد و میان وحدت که لازم او بود و میان کثرت عالم و
عالمیان مناسبتی که اقتضاء ارتباط و اتحاد کردی ثابت نبود لاجرم وحدت مجموعی و

عدالت را که سایه و پرتو وحدت حقیقی است در هر مرتبه اثبات فرمود آنگاه بسبب واسطه آن نسبت و رابطه بنیاد ایجاد نهاد و چون عالم ارواح را بوساطت بساطت نسبت باین حضرت تمامتر بود لاجرم ایجاد و اظهار او را مقدم داشت و بعد از آنکه ذات اعلی و ارواح مهیننه را بی واسطه و لوح المحفوظ را بواسطه قلم اعلی وجود بخند حقایق معلوماتی را که در علم ازلی وجود و ظهور ایشان من الازل الی الابد ع التعاقب مقدر و مقرر بود بوساطت قلم اعلی در عین لوح المحفوظ بحکم (اكتب علم فی خلقی) و بروایتی (اكتب ما هو کائن الی یوم القیامة) مثبت گردانید و هر یکی آنها را آنجا صورتی روحانی بحسب آن مرتبه معین کرد پس این لوح المحفوظ که اعتباری نامی دارد او را چهار اعتبار معنوی اثبات کرد یکی اعتبار توجه بسوی حضرت موجودش تعالی و تقدس و مدد پذیرفتن از وی و واسطه و او را باین اعتبار روح نام نهاد وحدت و اجمال برین جهت غالب آمد و دوم اعتبار توجهش بموجد و قبول مدد از وی بواسطه قلم اعلی و ازین جهت نام او لوح المحفوظ است و باین اعتبار کثرت و تفصیل بروی مستولی است و سیم اعتبار اظهار آن کثرت و تفصیل که در وی ثابت است بکتابت قلم اعلی بنزول وی در عالم مثال و حسّ وقتی دفعه واحده و گاهی ع التعاقب من الازل الی الابد و مظهر نزول و ظهورش علی التعاقب بکمال تفصیل حقیقت طبیعت آمد که متوجه است بکمال ظهور بصورتها بی نهایت از عرش کرسی تا سموات تا عناصر تا مولدات و جمله صور اجناس و انواع و اشخاص ایشان الی ما لانهایه در دنیا و برزخ و حشر و دوزخ و بهشت تا فردوس اعلی تا کثیب الرویه برای تحقیق مقصود کمال پیدایی ذاتاً و صفاتاً جواهرأ و اجساماً و اعراضاً و اما جهت و اعتبار چهارم لوح المحفوظ تدبیر آن تفصیل است بجهت ظهور هر صورتی بصفه وحدت و عدالت و رجوع آن موجود بموجدش بواسطه تخلق و تحقق بآن وحدت عدالت حقیقی که کمال شناخت موجد تعالی و تقدس بحکم (فخلقت الخلق لاعرف بآن تخلق و تحقق باز بسته است و او را باین جهت و اعتبار نفس کل نام است پس جهت اخذش از موجد بی واسطه که بآن اعتبار روح نام دارد باطن آمد و این جهت تدبیرش که بآن سبب نفس است ظاهر لاجرم روح باطن نفس آمد و نفس ظاهر روح

شال روشن ایشان عین آفتاب است که آن بالنسبة باطن است و ظاهرش این شعاع
 گگانه اوست که هر جسمی از و نظری و اثری و تربیتی دارد همچون این نفوس جزوی
 که آثار نفس ناطقه مذکورند و تربیت را جهاد صورتها می کنند پس چون این طبیعت
 مذکور در نزول آمد و با جمال بصورت عرش و بتفصیل بصورت کرسی و باز با جمال
 بصورت عنصر و بتفصیل بصورت سماوات و ارکان و مولدات مصور و مفصل می شد تا
 بصورت انسانی رسید اکثر اجناس و انواع و اشخاص عالم را پیدا کرد و چون باین
 صورت انسانی و مزاج او مصور گشت از اصل خود تقاضاً مدبری کرد و بقابلیت خود
 بری ازین نفس مدبر کلی قبول کرد مرکب و مظهر آن اثر نفسانی روح حیوانی گشت
 پس ظاهر این اثر نفسانی که بواسطه روح حیوانی و بمزاج تعلق گرفت نفس مدبر آمد و
 طنش روح مجرد و این نفس مدبر را بواسطه شدت تعلق بروح حیوانی و تخلق باخلاق
 صفات او نفس اماره گویند زیرا که اوصاف ترابی و طینی و صلصالی که کسل
 است و بطالت و ظلمت و زلت و نسیان و کبر و تبش منضم باوصاف نباتی که حرص
 شیره و نهمت است و منضم بآن اوصاف حیوانی که غضب و شهوت و ظلم و بددلی و
 عقده و بخل و حسد جمله درین روح حیوانی او مجتمع اند و چون این نفس مدبر
 سمرنگ روح حیوانی شد منبع این اخلاق ذمیمه گشت و چون قوت وهمی که اثری از
 شیطان باوهم راهست باوی پیوست کبری و انانیتی با آن اخلاقی منضم شد که
 مضادت و مخالفت حق پیدا گشت و اما روح مجرد که نسبتش باملائکه تمامتر افتاده
 بود منبع اخلاق حمیده آمد از جد و اجتهاد و نوریت و تذکر و عبودیت و تواضع و عدل و
 مشال آن پس نفس کل بجهت معاونت این اثرش که نفس جزوی است مرتبیت این
 مزاج را متصدی گشته از موجودش مدد خواست حق تعالی بقلم اعلی که از جهت ضبط
 و قید و حفظ آنچه از موجودش بوی می رسد او را عقل نام است و مرادست از آنچه در
 سلم آمده است که (اول ما خلق الله تعالی العقل) فرمان فرمود با بهر اثری که از نفس
 هر مزاجی انسانی می پیوندد نظری از نور عقل بی ضبط و تمیز و تدبیر از خواص
 و است بآن اثر همراه باشد تا در عمارت دین و دنیا و عبادت و معرفت یارمندی او کند و
 زین جهت عقل شرط تکلیف آمد و روح حیوانی و مزاج نیز از طبیعت که اصل

ایشانست مدد خواستند هوارا بمدد ایشان تعیین کرد پس از قوتها که درین مزاج بودند به مفکره و ذاکره اعوان و انصار عقل گشتند و وهم و خیال یارمندی هوا شدند و بسبب آنکه در عالم حس حکم و غلبه مرطیبت را داده اند لاجرم در ولایت صورت ثواب و اعمال او بر کار شدند و نفس اماره بحکم (فَقَالَ لِمَا يُرِيدُ*) ی که اثر اطلاق طبیعت است همه ولایت را فرو گرفت و اعوان و انصار روح را که عقل و مفکره و ذاکره اند تبع خود گردانید تا در استیفاء حظوظ و از لذات او انواع گریزی و چاره گری بکار می برند و حینئذ پیکبارگی روح را مغلوب و معزول و گم نام و گم نشان گردانید و خود بتسلیس با حکام جهل و کثرت و انحراف و ظلمت و اختلاف در گفتار و کردار و حرکات و سکنت از آگاهی و دانش و عدالت و وحدت محجوب و غافل و گمراه و ذاهل گشت و از لابتی رجوع بمعبود خویش و شروع در کاری که او را از برای آن آفریده است و حیات و بقا کرامت کرده بکلی بیهوش و بی خبر شد و چون بر علم ازلی این معانی پوشیده نبود از برای اهل عنایت و سابقیت تدارک فرموده بود و انبیا و رسل را با شمعها و مشعلها آیات و معجزات و کتب و شرایع بر سر راه ایشان فرستاده تا ایشان را دران وادی ظلمانی جهل و غرابت براه راست اسلام و ایمان ارشاد و هدایت کنند و مران وحدت حقیقی را صورتی و مظهری که عدالت است پیدا کرده و مران عدالت را میزانی که شرایع است پدید فرموده و مرفرایض را که اثر وحدت حقیقی امر وحدانی (وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ... * الآية. القمر: ۵۰) بایشان هم راه است زبانه آن میزان گردانیده و مر نوافل را که مکملات و متممات فرائض اند در عمود آن میزان و مر افعال و اعمال را که مقتضاء امراند و ترکها را که مقتضاء نهی اند در کفها آن میزان تعبیه کرده تا باداء فرائض حکم وحدت امر و عدالت که اثر اوست در جمله صفات و اعمال و اقوال و حرکات و سکنت ایشان پیدا شود و بآن واسطه بمعاد (إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا... * الآية. یونس: ۴) بحکم مناسبت رجوع توانند کرد و بحق شناخت آن ذات و اسما و صفات یگانه قیام توانند نمود لاجرم چون ناگاه بارقه عنایت از روزنه قابلیت یکی در جهد و ازین جهت بعضی را اندک مایه بسوزاند و بعضی را شفا گرداند حینئذ اثر آن روشنایی اول بروح مجرد رسد آگاهی باله و معبود و لابتی

شروع در مقصود از وی سر برزند که باطن ایمان عبارت از انست آنگاه اثر آن آگاهی را بعقل رساند و عقل بر نفس اماره که در وادی ظلمانی غفلت گمراه و آواره شده است بندهاء (... تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً... * الآية. النور: ۳۱) ازان وادی باز گرداند و آیت (وَ أَنْسِبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ * الزمر: ۵۴) بگوشش فرو خواند نفس اماره بیچاره چون از خواب غفلت بیدار شود بنور شمع دعوت و چراغ عقل در خود نگرد اسباب هلاک و خسار آماده یابد و ابواب خرمان و ادبار بر خود کشاده بیند فریاد (... يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ... * الآية. الزمر: ۵۶) بر آرد و از گمراهی خود از راه راست شرع بیداری و آگاهی یابد لکن این حال مرنفس را همچون برقی مخاطف باشد و لکن در آمدش در دائرة اسلام باین قدر محقق شود و حجب مظلم و قیود محکم چون همگی او را فرو گرفته است وقتی بحکم بحفظ و لذات مشغول میشود و گاهی بحکم این آگاهی متلبس میشود و لکن آگاهی جان را ثباتی بیشتر مییابد و مادام که این آگاهی گاهی ظاهر و گاهی پوشیده باشد او را (حال) گویند و چون ثابت شود (مقام) گردد آنگه چون آگاهی و بیداری ثابت شد حینئذ اثر ثبات آن آگاهی آن باشد که در هر کاری که شروع کند داعیه از باطن او سر بر می زند که او را از شروع در اداء عبادات و طاعات منع و زجر می کند خصوصاً از ارتکاب منہیات و اشتغال بمالایعی و این را حالت زجر خوانند که بعد از آگاهی و بیداری ثابت شود پس حینئذ عزم رجوع کند از متابعت طبیعت بملازمت شریعت و از احکام عادات بقیام بعبادات و از خلق بحق و این را مقام (توبه) گویند و این جامع همه مقامهاست و این سه مقام انتباه و تیقظ و زجر مبادی اویند و درین مقام چون جان و عقل عزم رجوع سازند و نفس را بر تحقق بحقایق اسلام الزام کنند و از استیفاء حظوظ و لذات حسی و وهمی جز بموافقت شرعش باز دارند حینئذ طبیعت با جمله اعوان و انصار در مقابله آیند و بجنگ و مقاتله مشغول شوند و آن زمان شیطان بمدد ایشان جست در ایستد و نفس را بلطایف حیل فریفتن گیرد و لذات و شهوات و آمال و امانی را در نظر او جلوه کردن آغازد و ازین جهت مجاهده حال او شود در مقام توبه آنگاه بعد از آن از جهت طلب استقامت در راه و خوف از مظان وحشت و تردد و حیرت طلب مدد در

دفع اعدا باقوت لازم بیند پس طلب شیخی مرشد راه دیده و دلیل بر گزیده کردن بر خود واجب شمرد تا خود را بوی تسلیم کند و از حول و قوت خود در سلوک راه و دفع بد خواه بدر آید و خود را بکلی بوی سپارد و این حال (ارادت) است از احوال مقام توبه پس هر چه از وی ظاهر شود از گفتار و کردار آنرا بر شمردن و بمیزان شرع سنجیدن یا بر شیخ عرضه کردن ضرورت باشد و این حال (محاسبه) باشد از احوال مقام توبه که نفس را از اداء حقوق امر و نهی و فرائض و لوازم و سنن مطالبت کند آنگاه تحقیق این محاسبیت جز بمراقبت میسر نشود که همگی انفاس را رعایت کند که بچه مصروف میشود و اوقات را نگاه می دارد تا اگر خللی واقع شود حساب آن تواند کرد و باین مراقبت و محاسبیت راه شیطان را بر خود بسته کند آنگاه هر چه از وفوت شده باشد دمبدم بتدارک آن مشغول گردد و از تهاون و تقصیر در اداء حقوق امر و نهی و صرف اوقات و انفاس در بطالت باصلاح آن بجد و جهد و سعی جمیل باز گردد و بحال اجتهاد متلبس شود هم در مقام توبه پس آنگاه برویت اضطرار و نومیدی از عملی شایسته رضاء آفریدگار و استقصا در طلب علتها نفس و بواعث او بر ملازمت خدمت و اداء عبادت و طلب خلاص از یاد لذتها گناهان سابق بسوی عجز و انکسار و پناه بردن بلطف کردگار رجوع نماید و این حال (انابت) اولیاء باشد از مقام توبه آنگاه بکمال انقیاد بتصدیق وعد و وعید و تعظیم امر و نهی و معامله را بریقین و انصاف حق و خلق دادن بنا نهادن و از نفس حق آن طلبیدن و از مخالفات منقطع شدن و خواست و ارادت را بر حکم شرع و فرمان قرآن مقصور گردانیدن بحال اعتصام بحبل حق تعالی تحقیق یابد و باندیشه کردن که احکام نهایت مبنی بر احکام بدایت است و اساس بدایت و ارادت هشت چیز است: یکی امر حق تعالی را از سر اخلاص نگاه داشتن و دوم متابعت سنتها بواجبی نمودن و سیم نهی حق را از سر ترس از قطعیت تعظیم کردن و چهارم حرمت حق و خلق را بأداء حقوق رعایت نمودن و پنجم نصیحت از سر شفقت بر نفس خود اولاً و بر عموم خلق ثانیاً بذل کردن و ششم بار خود از خلق برداشتن و بر نفس خود نهادن چه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که (نفسک مطیتک) و هفتم از صحبت هر کسی که وقت تو که معامله و محاسبه و ذکر و فکر جمع باشد

از وی و دیدار وی شوریده و پراکنده شود دوری طلبیدن و هشتم از هر سببی از اسباب
ظاهریا از اسباب باطن که دل ترا در فتنه و تشویش اندازد گریختن پس باین علم
و اندیشه بحال فکر که از فروع و احوال مقام توبه است متحقق شود و بملازمت برین و
یاد این در اثناء هر قولی و فعلی که از وی صادر شود حال (ذکر) که از احوال مقام
توبه است تصحیح کرده باشد و در تحقیق این جمله که گفته شد و طلب نهضت و
حسست در ایستادن و بجهد سعی نمودن و بفترتی و کلفتی که نفس بمجاهده و ترک
مألوفات در خود مشاهده کند التفات نا نمودن و فاتر نا شدن و دران باب بحضرت معبود
مقصود تعالی و تقدس التجا کردن و بوی در گریختن و پناه بردن و از وی مدد خواستن
بحال فرار (فَفِرُّوْا اِلَى اللّٰهِ... * الْآیة. الذاریات : ۵۰) تحقق یابد و در تحقیق بهر حالی
و مقامی ازین احوال و مقامات خوف قطیعت و رجاء وصول بمقصود باید که ملازمش
باشد تا نفس بمجاهده و محاسبه و مراقبه و ترک حظوظ تن در دهد و باید که هر دو
برابر باشند تا از نومیدی و ترک ادب محفوظ ماند قال علیه السلام (لو وزن خوف المؤمن
و رجاءه لا اعتدلا) و درین همه احوال خصوصا مجاهده صبر لازم افتد و چون بحالی
تحقق یافت از جهت طلب مزید توفیق و قوت صبر بحق شکر قیام نمودن واجب آید
لاجرم خوف و رجاء و صبر و شکر از فروع و احوال مقام توبه آمدند و ازین جمله
بعضی در دائره مرتبه اسلام میسر شود بجهت تضرع بدوام عمل و نرم گردانیدن
نفس و جوارح که بفضول و مالا یعنی ومدد یافتن بچیزهائ منحرَف که اکل و شرب
از اموال حرام و شبهت است نفس با همه اعضا و جوارح منحرَف و درست شده اند
بتحقیق باین احوال نرمی دریشان پیدا شود آنگاه بتحقیق مقام (ورع) که احترازست
از جمله حرامها و مشتبهها در خورش و پوشش و پاشش و از جمله منهیات شرع حکم
انحراف از نفس و اعضا و جوارح زایل شود زیرا که چون طعام و شراب که جزء و عضو
می شوند منحرَف باشند اثر آن انحراف در نفس و همه جوارح و اعضا پیدا آید چه هر
غذائی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدت
و عدالت است درو سرایت کرده است پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از
حکم شرع با آن غذا همراهست در نفس و همه اعضا او پیدا آید و حینئذ در اداء

عبادات نرم و منقاد باشد که نصّ (... ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُوْدَهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ ... الآية. الزمر: ۲۳) هم ازان نرمی خبر می دهد و هر چه شرع آنرا حرام کرده است یا وجب حلالی او مشتبه و پوشیده بود حکم انحراف مخالفت شرع با آن غذا و اگر خود لقمه باشد همراه شود و حینئذ آن حکم انحراف از ان غذا بنفس و اعضا و جوارح سرایت کند که عصیان و طغیان و ارتکاب منهیات و ظهور بصورت اخلاق بد و منحرف جمله اثر آن انحرافست و همچنین استعمال محرّمات و شبهات موجب انحراف مزاج نفس و اعضا می گردد و همچنین مجرد رؤیت منکرات مؤثر اند لهذا در خبر آمد که (من رأى منکم منكراً فلیغیّره بیده فان لم یستطع فلیسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلك اضعف الایمان) یعنی اگر ایمانش قوی بودی هیچ چیزی او را از تغییر منکر مانع نیامدی و اگر چه سرش در سران رفتی پس ورع از فروع توبه آمد و هر حالی ازین احوال مادام که در صدد تحول و تبدل است و وقتی روی می نماید و وقتی پوشیده میشود او را (حال) گویند و چون ثابت و مستقر و ملکه گردد (مقام) باشد و بنزد تمامی مقام توبه این جمله احوال که گفته شد مقامات شوند و یا از مقامی تمام در نگذرد و باحوال مقام بالا تر متلبس نشود حقیقت آن مقام ثابت و ملکه او نگردد و هر مقامی ازین مقامات مذکور را ابتدای است و وسطی و انتهای ابتدای شان بابعضی از وسط در مرتبه اسلام ثابت شود و اما انتهای شان جز در مرتبه ایمان تمام ثابت و محقق نگردد که آن آنها از خفایاء بقایاء هر مقامی بوده باشد پس چون قدم در دائره مرتبه ایمان و تحقق بحقایق آن نهد بهر مقامی ازین مقامات گذشته و آینده که تحقق می یابد نفس ضعیف میشود و روح قوت می گیرد و صفات نقص نفس زوال می پذیرد و صفات کمال روح ظاهر می گردد و درین حال نفس از درجه اماریت بلوامیت آید و درین مرتبه ایمان اول حالی شریف و فائده عظیم که سیار را روی نماید آن باشد که عیبها افعال و اعمال و شریها پوشیده نفس بروی آشکارا گردد تا هر چند نفس او را بر ترک دقیقه از اعمال ملامت کند تا خود را مطمئن نماید و یقین داند که نفس دران حال شری پوشیده باقی دارد و ازینجا فرمود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که (ما انا و نفسی الا کراعی غنم کلما ضممتها من جانب انتشرت من الجانب الآخر) و چنانکه یکی از اکابر از حضرت عثمان در

خواست تا نفس را بوی نماید در واقعہ طبقی پر از زیبق بوی نمودند و فرمودند کہ این زیبق را بدو نیمہ کن و شمشیری بدست وی دادند تا آن زیبق را دران طبق بدو نیمہ کند ما دام کہ شمشیر برانجا داشت زیبق بدو نیمہ بود چون دست باز داشت زیبق بحال خود رفت پس گفتند کہ مادام کہ شمشیر رعایت شریعت را بر نفس می داری نفس ساکن است و بغفلت نفس بر سر کار خود رود پس چون حال چنین است سیار هیچ گونه بر نفس اعتماد نکند و ہمیشہ او را متهم و سر کوفتہ دارد و تتبع مکرها و شریہاء پوشیدہ او می نماید و بتدارک آن مشغول می باشد کہ مهم ترین چیزی مرسیار را آنست و (عیوب نفس کہ تلبس اوست بصور انحرافات دونوع است): یکی آنکہ آثار آن ظاہر شود غالباً ہم بر سیار و ہم بر غیر او و آن اخلاق ذمیمہ اوست از کبر و بخل و حقد و حسد و حرص و جبن و ظلم و امثال آن و دوم آنکہ آثار آن سخت پوشیدہ باشد ہم بر سیار و ہم بر غیر او همچون دقایق ریا و شرک خفی چنانکہ در خبرست کہ (الشرك اخفى في صدور بني آدم من دبيب النملة على الصخرة الصماء) ^[۱] مثلاً چنانکہ اگر سر سیار را یا روح او را در اثناء سیر حالی شریف و علمی غریب روی نماید نفس اثری از آن دزدیدہ دریابد و سیار را بران دارد تا آنرا اظهار کند نیت انتفاع غیری از آن و مقصود نفس از آن نہ انتفاع کسی باشد بلکہ قصدش شہرت و طلب جاہ و منزلت باشد و برین معنی جز عالمی متیقظ واقف نشود و امثال این معنی بسیار است و از اخلاق بعضی آن باشد کہ در تحقق بمرتبہ اسلام متبدل یا زائل شود و بعضی درین مرتبہ ایمان متغیر و متبدل گردد و از اخلاق بعضی کہ اصلی باشند متحول شوند نہ متبدل و صفت تحول آنست کہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بیان (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) مصارف اخلاق ذمیمہ پیدا فرمودہ است و گفته کہ (لا بخل الا بالدين ولا حسد الا في اثنين رجل اعطاه الله القرآن فيقوم به آناء الليل والنهار ورجل اوتي مالا فينفق به في سبيل الله) و امثال این کہ چون دین و اسلام بر نفس غالب آمدند و ظاہر و باطن او را فرا گرفت ہر صفتی از صفات اصلی جبلی او کہ از سر برزند بوی صرف رود چنانکہ پیش از سلوک کہ طبیعت غالب بود ہمہ بوی مصروف میشد از صفات حمیدہ و ذمیمہ پس اکنون اگر بخل و امساک صفت جبلی است در دین صرف شود کہ نگذارد کہ

(۱) من دبيب النملة السوداء على الصخرة الصماء في الليلة الظلماء.

هیچ خردۀ از فضائل و آداب دینی از وی فوت شود و اگر حسد غالب باشد بغبطه د
امور دینی متحول گردد چه (حسد) را سه مرتبه است یکی آنکه نعمت محسود به را
محسود زائل خواهد و بحاسد عاید و دوم زوال آن نعمت از محسود بی طلب وصول آن
بحاسد و سیم حصول مثل آن نعمت مر حاسد را بی زوال از محسود و این قسم سیم ر
(غبطه) گویند و این محمود است هر گاه که در امور دینی صرف رود و آن دو مرتبه
دیگر مذموم اند علی الاطلاق و همچنین (کبر) اگر حیلتی باشد در مقابله کفار و
اعدای دین صرف شود در صف مقاتله یا بر متکبری که بتکبر بروی امید زوال تکبر
کند از وی همچنین (جبن) در ترک جدال و مرء و خصومت با برادر مسلمانان صرف
باید کرد و همچنین (کذب) که جبلی افتد در محافظت عرض و مال مسلمان
مصروف شود و در اصلاح ذات البین و (غضب) را در قبح و قمع اعدای دین و
(حقد) و (بغض) را بمخالفان دین و متهاونان و قادحان در وی صرف باید کرد و هلم
جراً و هر چه عارضی باشد خود بقوت گرفتن روح که بساطت و وحدت بروی غالب
است انحراف میل باطراف از افراط و تفریط در هر صفتی و خلقی بحکم تسلط و غلبه
احکام روح و صفات او باعتدال و رعایت وسط در هر خلقی و صفتی متبدل گردد
چنانکه مثلاً (تهور) انحراف خلق شجاعت است و میل بطرف افراط و (بد دلی)
انحراف و میل اوست بطرف تفریط و امثال آن که مصطفی صلی الله علیه وسلم شرف
رعایت آن وسط را بخیریت وصف فرموده است که (خیر الامور اوسطها) و بیاید
دانست که عمده و زبده و جامع و فذلك همه مقامات دو مقام است : اول (توبه)
که بعضی از احوال وی بیان کرده آمد و دوم (زهد) که بعد ازین گفته میشود و تحقیق
این دو مقام کلی بچهار چیز باز بسته است : یکی کم گفتن و دوم کم خفتن و سیم
کم خوردن و چهارم کم آمیختن با خلق و ازیشان کناره گرفتن زیرا که گفتار بسیار جز
تلاوت و اذکار دل و خاطر را جمع مشوش و پراکنده گرداند بحکم کثرت و اختلاف
مقاصد و اغراض اولی تر که پراکنده و مشوش را مشوش ترکند و نیز نفس که از باطن
بر انگیخته میشود وحدانی می باشد و بسخن در ترکیب و مخارج حروف متکثر می
گردد و اثر آن باز بانفس دیگر همراه شده بزیر می رود و منبع نفس را متکثر می کند و

اثر آن بساطن می رسد و او را مشوش می گرداند و اما بسیار خفتن حجاب و غفلت و
 جهل را قوت می دهد و ذکر و طاعت را بردل گران می کند و عزلت از خلق مدد کم
 گفتن می دهد و کم خوردن کم خفتن را مدد می کند و عزلت از خلق در تحقیق
 مقامات از انجهت ضرورت افتاده است که قطع نظر از اسباب و اغراض از اشتغال و
 اشتغال و توجه بمطلوب و اخلاص در عمل مر مبتدی را جز بعزلت دست ندهد و عزلت
 بعدد چهل روز را خود در تنویر باطن و کشف آن حجب چهل گانه که بتخمیر طینت
 آدم از برای صلاحیت او مر عمارت زمین را در آدم تعبیه کرده بودند و ازو بهر سالکی
 سرایت کرده است باین توجه و اخلاص چهل روزه اثر عظیم ظاهر است که چون
 در های خواس که موجب استیناس نفس است بعالم کثرت بسته شود و بتوحد عزیمت و
 صدق نیت و خلوص قصد از شوایب علتها و اعراض از غیر ذات مطلوب که مقصود
 حقیقی است و کمال توجه بدان حضرت و ملازمت بر ذکر (لا اله الا الله) نفس را از
 علایق متکثره برهد و بظاهر و باطن بمقام صدق و قصد و اخلاص متحقق گردد و حینئذ
 نور ذکر در سر او مر روح را بعالم انوار و سر را بعالم اسرار رساند و از اثر وحدت ذکر و
 نوریت او وحدت و عدالت و نوریت و نرمی و انقیاد در نفس و اعضا و جوارح سرایت
 کند و بمقام اطمینان بدان سبب رسیدنش میسر گردد و چون مقام توبه درست شود بعد
 از آن قدم در مقام زهد نهادنش لازم آید زیرا که آخر مقام توبه رجوع است از خلق بسوی
 حق و حقیقت (زهد) ترک دنیا است و نعیم و لذات او اولاً و ترک چشم داشت بنعیم
 آخرت ثانیاً و اعراض از غیر حق مقصود ثالثاً و خالی بودن ازین جمله و ازین ترکها
 و اعراضها رابعاً که این قسم رابع حقیقت فقر است پس رجوع از خلق بسوی حق تمام
 نشود الا بشروع در مقام زهد و زهد دست ندهد الا بتمام عزیمت رجوع از خلق بسوی حق
 و حینئذ توکل روی نماید که اعتماد و وثوق تمام است بر وکالت و کفالت حق مر رزق
 را زیرا که رجوع از خلق بسوی حق و ترک دنیا و اسبابها ظاهراً و باطناً جز بوثوق و
 اعتماد بطریق اکتشف و یقین نه بطریق ظن و تخمین بر تکفل حق مر رزق بنده را بسبب
 و بی سبب و مشاهده فعل حق در همه اسباب تمام نشود و چون این معنی حاصل نشد
 تفویض و تسلیم تمام نشود پس تمام تصحیح هر مقامی بدخول بمقام بالا تر تمام و

محقق گردد و تا باین مقام رسیدن بواسطه اداء حقوق فرائض و تکمیل نقصانها ایشان بادی نوافل حکم وحدت و عدالت تمام در سالک سیار پیدا شود چنانکه مناسبت او با عالم وحدت ثابت گردد آنگاه اثر عنایت (من تقرب الی شبراً تقربت منه ذراعاً و من تقرب الی ذراعاً تقربت منه باعاً و من اتانی یمشی ایتیه هرولة) محبت را باشتعال فرستد و آتش شوق در نهاد سیار افکند و هر بقیت اثر انحراف را که در نفس مانده بود از وی زایل گرداند و باطمینانش متحقق کند و آنگاه ب مداومت بر اعمال که رکن هر مقامی است بتدریج روح را با جمله صفات اصلیش از طهارت و نزاهت و عفت و عدالت و شجاعت و سخاوت و توجه بی علت بموجد و معبودش از نفس و غلبه صفات او تخلص و تمیز بخشد و صفات اصلی نفس را نیز از سمع و بصر و قول و عمل و اخذ و سعی و فهم و وهم و حیات و علم و ارادت و قدرت و غیر آن بواسطه قیام بحقوق فرائض و تکمیل ایشان بنوافل حکم وحدت و عدالت بریشان غالب شود و ایشانرا بکلی از احکام کثرت و انحراف پاک و خالی گرداند پس بسبب این نسبت عدالت محبت دریشان پیدا شود آنگاه بظهور اثر محبت در نفس و روح نفس را میلی بسوی روح مجرد ظاهر میشود شبیه میل زن بمرد و روح را نیز بحکم مناسبت وحدت و بساطت با جمعیت و عدالت میلی بسوی نفس حاصل می آید مثل میل مرد بزنی چنانکه امتزاجی میان ایشان و صفات اصلی ایشان حاصل می آید فرزند دل معتدل از مشیمه نفس متولد می گردد جامع میان خلاصه خواص وحدانی روح و میان خواص معتدل نفس چنانکه آن صاحب دولت ازان ولادت نشان داد و فرمود که (لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین) پس آنگاه آن دل محل نظر و تجلی اسما و صفات لایزالی گردد چنانکه فرمود (لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت سمعه الذی یرسمه بی وبصره الذی یرسمه لسانه الذی ینطق بی و) (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا * الكهف : ۴۴) و چنانکه در دائره مقام احسان در آمده باشد و سیرش بطیر مبدل شده و بعد ازین که درفضاء جبروت و اسما و صفات در پرواز آید و فرشته صید و ولایت شکار و سبحانگیر گردد و از دام و دانه ارباب و اسباب بکلی ترفع یابد و در آشیانه (فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ * القمر : ۵۵) آرام گیرد و چنانکه عبادتش بعبودت بدل گردد و کلفت

و مشقت اعمال و عبادات از وی برخیزد نه اصل اعمال همچنانکه کسی را در نفس زدن دائماً هیچ کلفت و مشقت نباشد بل راحت هر چه تمامتر ازان بوی رسد همچنین جمله اعمال و عبادات و طاعات او بران نسق باشد از سر لذت و راحت بیکلفت و مشقت و هر چند بحضرت قربت بیش یابد در طاعت و عبادت از سر ذوق و شوق بیشتر در افزایش بلکه روشنائیء چشم ظاهر و باطن دران یابد چنانکه فرمود علیه الصلوة والسلام (وجعلت قره عینی فی الصلوة) آنگاه بواسطه قیام بحق فرایض و نوافل و ظهور و غلبه وحدت و عدالت ایشان بر ذات و صفات او در فضاء مقام احسان در پرواز آید و حینئذ بتخلق و تحقق بهر اسمی و صفتی الهی حق شناخت او بگزارد و اگر بحکم سابقت رسیدنش بمقام کمال حقیقی مقدر بوده باشد آنگاه حقوق مقصودی حینئذ تمام ادا کند و از عهده آن بیرون آمده ازین نشأت دنیاوی نقل کردنش بنشأت برزخی لازم افتد و آنجا نیز بحقوق آن نشأت قیام نموده بنشأت حشری پیوندد تا بانجا که در بهشت حقیقی نداء (... لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ * الْآيَةُ. الْمُؤْمِن: ۱۶) بگوش حقیقت و حال خود بشنود و جواب دهد و در مقعد صدق رجوعش تمام گردد و بمقر اصلی آرامش محقق شود جعلنا الله و سائر الاخوان الطالبین ممن تحقق بهذا المقام و اعطی هذا المرام بحق محمد مصطفی علیه افضل التحية و السلام و آله و اصحابه الكرام و اولیائه و احبائه العظام.

معامله با خلق

باب دوم در معامله با خلق و ذکر آداب ظاهر و آن مشتمل بر ده فصل است: و اما فصل اول: در آداب شیخ با مرید و استاد با شاگرد و پدر با فرزند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل) عالمان امتان من در راه یافتن بحق و راه نمودن بدو همچون پیغامبران بنی اسرائیل اند و قال علیه الصلوة والسلام (العلماء ورثة الانبیاء) عالمان میراث داران پیغامبرانند یعنی سرمایه و ملکه و ملک پیغامبران علیهم الصلوة والسلام قرب الله تعالی بود و وصول بحضرت او بادانستن علم شریعت که دانستن هیئات و حرکات و سکنتی جسمانی معتدلت از اداء فرائض

و فضایل و آداب خدمت و عبادت و اداء حقوق حق و خلق که این جمله بسراید
وحدت و عدالت حکم شریعت دریشان مستلزم ثبات آن قرب و وصول انبیاست
موجب اثبات اسباب قربت و وصول اشخاص امتان ایشانست بدارالقرب که بهش
صورتی است و انشاء نعیم و لذات باقی دران نشأت و همچنین قرب بحضرت الهیت
علم طریقت که دانش هیئات نفسانی است از خصال گزیده و افعال پسندیده و کیفیت
تزکیه و تخلیه جان از رزائل و تحلیه او بفضائل و علم دقایق مشرب نفس و میلها پوشید
او بشهوات و معرفت عیوب و آفات او و چگونگی خلاص ازان عیوب و آفات که ایر
جمله سبب شایستگی دل و جان می شوند مر وصول را بقرب و رضوان که باطن بهشت
و روح و معنی اوست هم سرمایه ایشان بود علیهم السلام و همچنین قرب آنحضرت نبی
با دانستن علم حقیقت که علم اسما و صفات مقدس حق تعالی است و کیفیت تخلوق
و تحقق بدان هم سرمایه ایشان بود و توجهی دیگر دانش کیفیت قصد تن ازین مقام
مسکن که دار البعد و الفناست بر جوعش بدار القرب و البقا علم شریعت است و دانش
کیفیت آهنگ جان و هیئات سیر و توجهش در راه و خلاص از آفات و وقایع که در راه
واقع خواهد شد علم طریقت است و دانش حقیقت منزل و مرجع حقیقی (... وَ اِلَیَّ
یُرْجَعُ الْاَمْرُ کُلُّهُ... * الآیة. هود: ۱۲۳) علم حقیقت است و این جمله سرمایه انبیا بود
علیهم الصلوة و السلام در حال حیات صورتشان و میراث ماند ازیشان بعد از وفات
ایشان و صریح نص صحیح از مصطفی صلی الله علیه وسلم ازین معنی خبر می دهد
که (وان الانبیاء لم یورثوا دیناراً ولا درهماً و انما ورثوا العلم) یعنی انبیا علیهم الصلوة و
السلام هیچ دینار و درهم میراث نگذاشتند بلکه جز از علم ازیشان میراث نماند پس کسانی
که بتن و جان حق متابعت ایشان گزاردند قولاً و فعلاً و علماً و حالاً و بکمال پیروی و
طریق ولادت معنوی که (لن یلج ملکوت السموات و الارض من لم یولد مرتین) آن ولادت
است نسبت صحیح بانبیا و رسل درست کردند آن سرمایه و ملک ازیشان میراث یافتند
و دران تصرف مالکانه کردند و ایشان و متابعان ایشان بحکم اهتدی و هدیه هدی ازان
مجموع بر خوردار شدند و این وارثان حقیقی جز علماء راسخ از اولیا و مشایخ نیستند که
بظاهر و باطن و قلب و قالب بر جمله مراتب و مقامات بقا و فنا گذشتند و حق جمله آن

زاردند و ببقا تحقق یافتند و هر چند علما ظاهر نیز ازین سرمایه اثری و نقلی و خبری حکایتی بایشان رسیده است که بآن نقل و اثر ظاهر شرع را بر عموم خلق نگاه میدارند از آن خود و شاگردان و متابعان شان از اهل ظاهر منتفع می شوند اما ایشان میراث دار وجهی اند دون وجهی و اکابر مشایخ که علماء راسخ اند میراثدار کل اند و از مگئی آن سرمایه انبیا و رسل ایشان و متابعانشان کما ینبغی انتفاع می گیرند اکنون چنانکه ظاهر و باطن و قلب و قالب مصطفی صلی الله علیه وسلم از عین الحیوة علوم ذاب هم بنسبیت باحق و هم بنسبیت باخلق سیراب بود چنانکه فرمود (أَدْبَنِي رَبِّي حَسَن تَأْدِيبِي) یعنی پروردگار من نهال صورتم را باعمال و اقوال گزیده بیاراست و مال سیرتم را بفعال و خصال پسندیده بیاراست تا بر موجب (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ يَاقِينٌ * الحجر: ۹۹) و (قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نعام: ۱۶۲) همه حقوق آداب خدمت و معاملات را باو ادا کردم و بر مقتضاء (خُذِ عَفْوًا وَأَمْرًا بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ * الاعراف: ۱۹۹) حقوق آداب صحبت و معاملات را با بندگان او بگزاردم و بر وفق (أُدْغِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ حَسَنَةٍ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ... * الآية. النحل: ۱۲۵) بجملة شرایط و آداب فوت و هدایت اصناف و مراتب مدعوان از سابقان مستعد و مقتصدان مجد و ظالمان و سعنتان از مؤمن و ملحد کما ینبغی رعایت نمودم تا بحکم (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ... * هود: ۱۱۲) هیچ خرده از جلیل و حقیر و نقیر و قطمیر آداب فرائض و فضائل و حقوق معاملات باو و بندگان او از من فوت نشد و مهمل نماند همچنین می باید که ملة آداب معاملات را باحق و خلق مشایخ که میراث داران حقیقی اویند مراعات نمایند و هیچ دقیقه قصداً از ایشان فوت نشود تا حق متابعت و وراثت گزارده باشند و از سده آن امانت بیرون آمده و همچنین باید که استادان از فقها و علماء ظاهر حق آنچه اث یافتند از ظاهر علوم و آداب ادا کنند تا از عهده بیرون آیند.

اما (آداب مشایخ؛) اول ادب: آنست که بر وفق متابعت حکم (وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ

هَوَى * النجم: ۳) شیخ باید که در مقام ارشاد و هدایت بر اخذ عهد و قبول مرید با

تقریر حکمت و موعظت باو بخواست و حظ نفس و خوش آمد طبع اقدام ننمایند تا اذنی خاص نیابند بعد از استخارت بقبول مسارعت نکند و دران زمان اخلاص و صدق و التجا بآنحضرت هادی مطلق تعالی و تقدس وسیلت سازد تا مرید از وی بر خورداری یابد و بهدی و هدی وی منتفع شود و اشارت باین معنی بود که شیخ ابو النجیب سهروردی قدس الله سره در وصیت بعضی از خلفاء خود گفت که (لا تُكَلِّمِ احداً من الفقراء الا فی اصفی اوقاتك) یعنی هیچ سخنی در مقام ارشاد با درویشی مگوی الا در صافی ترین وقتی از شوایب طبع و هوای نفس تو و اگر چنین نباشد که گفته شد حکم هوا و طبع ازو بحال و ارادت مرید سرایت خواهد کرد و نتیجه آن وقوع مرید باشد در فتنه هتک حرمت شرع و طریق مخالفت اوامر و نواهی شیخ و عدم قبول و انکار بر شیخ الی غیر ذلك و جز بتجدید عهد باذنی خاص از سر حضور و اخلاص آن غایله از مرید منقطع نگردد و ادب دوم آنست که بر مقتضی (لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل) باید که شیخ را دائماً باحق خلوتی باشد که هیچ خلق دران نگنجد تا در خلوت از حق می ستاند و در خلوت بمستعدان از خلق می رساند و ادب سیم آنست که شیخ بصدق فراست و فرط معرفت در حال و استعداد مرید بنگرد و بر وفق قابلیت او باوی معامله کند چه بعضی از طالبان را استعداد جز بتعبد محض ظاهراً وفا نکند و بعضی قابل مرید مجاهده و فتح باب مقام ابرار یا متوسطان باشند و بعضی مستعد وصول بمقام عرفان و حصول مرام سابقان توانند بود پس بر موجب (انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم) هر صادقی را بر ملازمت امری الزام کند که مقتضای حال و استعداد او باشد از قول و عمل و ترک فعل و تکسب و تجرد و تفرغ و بیرون آمدن از جمله مال و گذاشتن بعضی الی نحو ذلك یا آنچه از مقصود است زود بحصول پیوندد و ادب چهارم آنست که شیخ با همه خلق عموماً و باصحاب خود خصوصاً بتواضع و سکینت و حرمت و وقار و هیبت معامله کند تا این اوصاف از وی زود بمریدان سرایت کند و از انبساط و کستاخی باحق و خلق که جمله دعوتها بی طایل اثر و نتیجه آن کستاخی است محفوظ مانند و ادب پنجم آنست که بر وفق (... لا آسألکم علیه مالاً... * الآية. هود: ۲۹) شیخ را هیچ طمعی بمال و جاه مرید نباشد

و بهیچ وجه بدان التفات ننماید مگر از جهت مصلحت و تطیب قلب مرید و مزید قوت او در معامله تا از شایبه اجرت در مقابله ارشاد محفوظ ماند ادب ششم آنست که اگر فتوری در کار مرید مشاهده کند او را برفق و لطف نه بدرستی و عنف باز در کار آورد و الا خوف رمیدن نفس او باشد و گریختن از معامله و مجاهده و ادب هفتم آنست که اگر رعونتی یا پنداری از مرید احساس کند آنرا بسخنی عام در میان اصحاب بیان کند و فساد و غایله آنرا بدلیل و برهان روشن گرداند تا هم انتفاع عام باشد و هم او متنبه و متحیر و شرمساری گردد تا کستاخ و مقیم بر اصرار نگردد و ادب هشتم آنست که آنچه بر مرید ظاهر شود از خوارق و اسرار و کرامات آنرا از اغیار پوشیده دارد و در نظر منسترشد تحقیر کند و از وقوف و تطلع و سکون و اطمینانش بان تخویف و تحذیر لازم دارد و تحقیر آن در نظر او بدان میسر شود که او را از مطالب و مواهبی عالیه و احوالی که در شرف و علو بسیاری از آنچه او یافته است عالی تر باشد آگاه گرداند و تقریر کند که تا از آنچه ترا روی نموده است درنگذری و این را نسبت بامطلب خودنازل نشمری بآن معانیء امور نرسی که امر (... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا * طه: ۱۴) مشیرست بحقیقت این ارشاد و ادب نهم آنست که اگر محظور یا ترک ادبی از مریدی صادر شود او را بموعظت و نصیحت از سر لطف و رفق باز بر سر خرقة و توبه آرد و تا اصرارش مقرر و مکرر نگردد نظر و صحبت و تربیت از او باز نگیرد و امیدواری منقطع نکند و او را بکلی نومید گردانیدن خود در تهلكه قنوط انداختن باشد او را و آن سرمایه تمادی نفس او شود در معاصی بسبب لجاج و الله اعلم و ادب دهم آنست که شیخ باید که چنان مرید را بر اشتغال بآنچه او را مستعد آن بیند از خدمت حق و خلق مواظب دارد که نفسی از غایت اشتغال بفضول و اندیشه مالایعنی پردازش نیابد که فتح باب جمله فسادها و نقصانها مرید فراغت و بطالت است پس باید که او را هیچ گونه یکدم بیکار بودن رخصت ندهد تا از غوایل شرور نفس محفوظ ماند و ازین جا بود که آخرین وصیتی که شیخ حسین منصور حلاج روح الله نفسه مرصادقی را از اصحابش فرمود آن بود که (علیک نفسک فان لم تشغلها شغلتک) یعنی بر تو بادا که نفس خود را بحق مشغول داری که اگر تو او را بحق مشغول نداری و اندک مایه فراغت یابد و رخصت

بطالت بیند او ترا چنان مستغرق بطالت گرداند که بدان بطالت ترا از حق بکلی مشغول و غافل کند و از خدمت و حضرت و رضاء حق تعالی دور اندازد و از راه متابعت هوات بهاویہ سپارد اعاذنا الله و سائر الصادقین عن غلبة الغفلة و تعاطی الكسل و البطالة آمین رب العالمین .

واما آداب علماء ظاهر و استادان با شاگردان و طالبان علم: اول آنست

که بایشان به نصیحت زندگانی کنند یعنی ایشانرا آنچه مهم ایشان باشد در دین و دنیا از علوم بایشان مشغول گردانند و از غیر آن منع کنند و علمی که بریشان فرض عین است نا آموخته بفروض کفایت یا مباح و فضیلتشان مشغول شدن رخصت ندهد و فرض عین دو چیز است یکی دانستن آنچه بناء مسلمانی بر آنست از فرائض و دوم دانستن اصلاح ظاهر و باطن بتقوی و پرهیز کاری از منہیات و محرّمات قولا و فعلا و از علومی که در شرع آموختن آن حرام یا مکروهست همچون فلسفه و منطق و نجوم و سحر و جادو و امثال این و مطالعه کتب این علوم طالبان را منع و زجر کنند و همچون از علمی که سودمند نباشد از علوم مباح چنانکه تعمق و غلو در نحو و لغت و خلاف و هر علمی نیز که مقصود از آموختن آن طلب رضاء خدا و مصطفی نباشد ازیشان هم منع کنند که مصطفی صلی الله علیه وسلم ازین علومی که در دین سودمند نیست بحق تعالی پناه برداشت و فرمود که (اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب لا یخشع و دعاء لا یسمع) که اگر چنین نکنند در زمره علماء دین مثبت نباشند چه خبر صحیح است که (الدین النصیحة) و اما ادب دوم آنست که بنظر ثاقب در استعداد طالب بنگرند و هر چه مستعد آن باشند از علوم هیچ دقیقه از دقائق آن از وی پوشیده ندارند و بآن بخیلی نکنند که بدترین بخلی بخل بعلم است چه بخیل مال و جاه را اندک مایه عذری هست که بَجُود مال و جاه وی کم می شود اما بخیل را بعلم هیچ عذر نیست چه علم به بذل زیادت میشود نه کم می گردد و گویند سخن عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة و التحیة که (لا تعطوا الحکمة غیر اهلها فتظلموها و لا تمنعوها اهلها فتظلموهم) میگوید که علمی را که بناء آن محکم باشد بدلیل قوی قرآنی یا برهانی یا بکشفی صحیح عیانی

بنا مستعدان آن علم را نیاموزید تا بر علم ظلم نکرده باشید و آن علم را از مستعدان آن
 منع مکنید تا بر مستعدان ظلم نکرده باشید و حکمت را معنی اینست که گفته شد از
 مفسران محقق یا از اولیاء مکاشف محقق آن علم منقول باشد نه علم فلسفه که آن
 کفرست نه حکمت و ادب سیم آنست که کسی که کُند فهم باشد باو بلطف و رفق و
 حسن تکرار و تکرار گفتار معامله کنند و بسوالی نا موجه و ناراست بروی غضب نکنند
 و نا سزاش نگویند تا طبعش رمیده نشود و برفق در کار آید و ادب چهارم آنست که در
 بحث غرضشان اظهار حق باشد نه نصرت نفس و اظهار فضل او و علامت این ترک
 سراء و جدال باشد و انقیاد مر حق را و رجوع بسخن درست هر چند از زبان نازلترین
 کس ظاهر شود از شاگردان ایشان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (من ترک مرء و
 هو محق بنی الله تعالی له بیتاً فی اعلی الجنة و من ترک المرء و هو مبطل بنی الله له بیتاً
 فی اسفل الجنة) هر که ترک مرء و خصومت کند وقتی که او بر حق باشد خدای تعالی
 برای وی خانه در بالا ترین درجهاء بهشت بنا کند و هر که ترک خصومت کند در
 حالی که او بر باطل باشد و خصم او بر حق خدای تعالی برای او خانه در حوالی
 بهشت بنا کند و ادب پنجم آنست که علمی که بشاگردان می آموزانند بآن علم خود
 عمل کنند باشند تا شاگردان و طالبان اول باعمال ایشان اقتدا کنند آنگاه باقوال
 ایشان و ادب ششم آنست که حلم و وقار و تواضع و عفو و ترک تکبر را با خاص و
 عام مراعات کنند تا طالبان چنانکه از قول و فعل شان بر خوردار شوند از خلق شان هم
 منتفاع یا بند و از هزل و بازی و مسخرگی و از ترش روی و ننگ خوی و غلظت طبع و
 رشتی دور باشند بلکه در همه ابواب (خیر الامور اوسطها) را مراعات لازم شمردند تا همه
 حقوق گزارده شود و ادب هفتم آنست که در هیچ حالی و مقامی و مجلسی از گفتن
 ادری ننگ و انف بخود راه ندهند تا از زمره (اجرؤکم علی النار اجرؤکم علی
 لفتوی) بیرون آیند و خود را و خلق را در دوزخ در نیارند و ادب هشتم آنست که بسط
 علم بعلمت جامگی و جرایت نکنند و در مقابله آموختن علم خدمت مالی یا بدنی از
 طالبان متوقع نباشند بلکه بسط علم خالصاً لوجه الله تعالی کنند تا در زمره ربانیان ثبت
 شوند و ادب نهم آنست که طالبان را از تردد بغیر مجلس خود و آموختن علم از غیر خود

شان منع نکنند و ادب دهم آنست که در مجالس و درسها عام طالبان را از آخرت و سلوک راه نجات آگاه گرداند و بر لزوم توبه و زهد و ورع و تقوی تحریر نماید و از حرص و حسد و حقد و حب دنیا و فتنه و غایله و شر این اوصافشان در دین و در دنیا و آخرت تنبیه کنند تا صحبتشان با طالبان مثمر سعادت جاودانی گردد اعاننا الله علی جمیع ذلك آمین رب العالمین.

و اما آداب معامله پدر با فرزند و حقوق آن: اول آنست که در ابتدا تخم در محل سؤ و بوجهی که نا مرضی باشد و در حالتی که پسندیده نبود در شریعت و مروت واقع نبوده باشد دوم آنکه در حدیث آمده است که در هفتم روز ولادت فرزند دو گوسفند بجهت پسر و یک گوسفند بجهت دختر به نیت عقیقه قربان کند و طعام پخته بدرویشان دهد و استخوانها آن گوسفندان را هیچ ناشکسته باید که از گوشت جدا کرده در زیر خاک دفن کنند و سر گودک را بتراشند و مویش با نقره وزن کنند و آن نقره را صدقه کنند پس آنگاه نام نیکونهند و سیم آنکه پرورش نیکوش دهند از شیر و غذا و غیر آن و چهارم آنکه از مال حلالش پرورد و پنجم آنکه ختنه اش کند و ششم آنکه از قرآن و علم آنچه لابد او باشد از فرائض و ارکان مسلمانی و ادب نیکوش بیاموزد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما نحل والدٌ ولداً من نحل افضل من ادب حسن) و هفتم آنکه چون هفت ساله شود نمازش فرماید کردن و لکن بنا کردن نمازش در هفت سالگی نزنند و اما چون ده ساله شود بترک نمازش بزنند که در حدیث چنین آمده است و هشتم آنست که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که خدای تعالی بران پدری رحمت کند که پسر خویش را بنا فرمانی نیارد یعنی بید خویی و رنجانیدن بی گناهی و فرمودن کاری که توانای آن ندارد و فرزند را بدان نیارد که مخالفت و نافرمان برداری پدر کند و نهم آنکه چون شانزده ساله شود زنی برای وی بخواهد و دستش بگیرد و بگوید ادب کردم و آموختم و زن دادم اکنون بخدای تعالی پناه می برم از فتنه تو در دنیا و از عذاب تو در آخرت که در حدیث چنین آمده است و دهم آنکه در میان فرزندان در بذل و مواسات عدل و مساوات نگاه دارد در جمیع اوصاف و احوال

کردن او مثل حاضران دیگر می باشد در تمیز میان صدف و سنگ پس در معرض تقریب
 شیخ باید که هیچ اعتراض بل سوال نکند که باشد که شبهه وی ببعضی از تمار
 همان سخن زائل شود و گفته اند که (من قال لاستاده لِمَ لا یفلح ابداً). ادب چهار
 آنکه هر رتبتی عالی و حالی و مقامی شریف که در ضمیر او گنجد شیخ را اول با
 متحقق داند و خود را بوساطت شیخ طالب آن دارد و از نفسش طلب منزلتی بالاتر
 منزلت شیخ سر بر نزند تا از ارادت بر خورداری یابد چنانکه در حدیث عمر رضی ال
 عنه آمده است که روزی گفت یا رسول الله (انت احب الی من کل شیء الا امر
 نفسی) فقال النبی صلی الله علیه وسلم (لا والذی نفسی بیده حتی اكون احب الیک من
 نفسک) فقال عمر (الآن فانت احب الی من نفسی) فقال النبی صلی الله علیه وسلم
 (الآن یا عمر) و ادب پنجم آنست که در حضرت شیخ بهیأت هیبت و تعظیم و وقار
 باشد و بهیچ وجه نفس خود را بانبساط و گفتگوی و بلند کردن آواز و غیر آن بحضرت
 رخصت ندهد بلکه علامت صحت ارادت آن باشد که سیر در روی شیخ نظر نتواند کر
 که نتیجه این آن باشد که چون فتحی روی نماید از شطح و انبساط و ترک ادب
 بحضرت عزت محفوظ ماند ادب ششم آنکه در هر امری و سوالی که او را روی نماید
 بر موجب نص (وَلَوْ اَنَّهْم صَبَرُوا حَتّٰی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَکَانَ خَیْرًا لَّهْم... * الایة. الحجرات
 ۵) صبر کند تا شیخ از خلوت و خانه خود بیرون آید و فرصت دست دهد آنگه آنرا بر
 شیخ عرضه کند و شیخ را البته از خانه و خلوت طلب نکند و آواز ندهد از برای مهم خود
 را ادب هفتم آنست که اگر چیزی از احوال شیخ بروی مشکل شود تا انکاری بر فعل
 و قول شیخ در دلش پیدا آید حکایت موسی و خضر را بیاد آرد تا آن انکار از خاطرش
 برخیزد ادب هشتم آنست که بحضور شیخ بر سجاده ننشیند و سجاده خود نگستراند و
 همچنین بحضور وی در سماع حرکت و تواجد اصلاً نکند مگر که بغایت مغلوب گردد
 ادب نهم آنست که پیوسته از کراهت شیخ در جزئیات و کلیات امور هراسان باشد و
 بر حسن خلق و عفو او تکیه نزند که بشریت در همگی احوال از هیچ کس زایل نمیشود
 و کراهت اگر حکم بشریت باشد اثر کند و همچنین خاطر هاء شیخ را جهد کند تا
 بظاهر و باطن تتبع کند و اشارت او را دریابد و مطالبات او را ظاهراً و باطناً مراعات کند

و همچنین بر هیچ کشفی و واقعه اعتماد و حکم نکند تا بشیخ رجوع نسازد چه علم شیخ واسع تر و محیط ترست بر کمال و نقصان هر چیزی و حکم او از دخول و تزیین نفس و شیطان محفوظ باشد هر چه را او مسلم دارد نیک داند و هر چه تزییف کند مزییف شمرد ادب دهم آنست که از شیخ بظاهر طلب خرقه یا تلقین ذکر نکند چه شیخ بروی از وی مشفق ترست هر گاه که مصلحت بیند و وقت آید بی خواست او شیخ بدو خرقه دهد یا ذکر تلقین کند.

و ببايد داسنت که انتساب مریدان بمشایخ به سه طریق است: یکی بخرقه و دوم بتلقین ذکر و سیم بصحبت و خدمت و تأدب بآن اما معنی خرقه آنست که چنانکه صفات اعراض ذواتند و اعراض لباسهای اجسام اند صورتها نیز کسوتهاء معانی اند تا همچنانکه ظهور ذوات و اجسام جز بصفات و اعراض صورت نمی بندد همچنین ظهور معانی جز در کسوت صورت تمام نمیشود پس چون برابطه ارادت مناسبت و مجانست میان شیخ و مرید ثابت می افتد حینئذ مرید قابل آن میگردد که صفات و معانی از شیخ بوی سرایت کردن گیرد پس در حالتی که شیخ بمعنی و صفتی پسندیده متلبس باشد و در مرید قابلیت تلبس بآن صفت و معنی مشاهده کند جامه که حالتئذ ملبوس شیخ بوده باشد و از آثار برکت و یمن آن حال و صفت و معنی بآن جامه پیوسته انجامه را آن زمان در مرید پوشاند تا آن معنی و صفت و حالت بواسطه آن صورت تمام از او بمرید نقل و سرایت کند چه ظهور معنی بواسطه صورت تمامتر می باشد چنانکه ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند که روزی از قلت و ضعف حفظ و قوت و غلبه نسیان بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم شکایت کردم فرمود که هیچ یک از شما جامه خود را نگستراند تا من سخن خود را بآنجامه رسانم پس او آن جامه را بخود جمع کند الا که حافظ شود گفت من میزری صوف مخطط داشتم آن را بگستردم تا مصطفی صلی الله علیه و سلم سخن تمام کرد و من آن میزرا بسوی سینه خود جمع کردم بعد ازان هیچ چیز را از سخن مصطفی صلی الله علیه و سلم فراموش نکردم و هر چه از وی شنیدم یاد گرفتم بنگر که معنی حفظ و وعی تماماً

بواسطه صورت بسط و جمع آن میزربسوی سینه ابوهریره بوی چگونه سرایت که
 همچنین سرایت حال و صفت از شیخ بمرید بواسطه خرقة تمامتر میشود و آن خر
 بعینها در وساطت سرایت مر همه صفات دیگر را فیما بعده قابل و کافی می باشد
 شیخ الشیوخ سیدنا و شیخنا شهاب الحق والدين شهاب الدين عمر السهرورد
 رضی الله عنه نسبت خرقة تا بامام ابوالقاسم جنید قدس الله سره بیش اثبات نکرده است
 و از جنید تا مصطفی صلی الله علیه و سلم بصحبت نسبت داده است نه بخرقة چه قوه
 معنی و قابلیت قبول بمجرد صحبت ایشانرا تمامتر بود بسبب قرب ایشان بعهد نبوی
 لاجرم مجرد صحبت نسبت بایشان مؤثر آمد در سرایت حال و صفت تماماً و نسبت
 خرقة چنانست که این فقیر که مؤلف این اوراق است خرقة پوشیده از شیخ نجیب الدین
 علی بن بُزْغَشْش الشیرازی قدس الله روحه و او از شیخ الشیوخ شهاب الدین
 السهروردی رَوَّحَ الله سره و او از عم خود شیخ ابوالنجیب سهروردی و او از عم خ
 قاضی وجیه الدین و او از پدر خود ابو محمد عمویه و اخی فرخ زنجانی دست هر یک
 در پوشانیدن خرقة مشارک دست آن دیگر اما ابو محمد از احمد اسود دینوری خر
 پوشید و او از ممشاد دینوری و او از ابوالقاسم جنید و اما اخی فرخ از ابوالعباس
 نهاوندی و او از ابو عبد الله خفیف شیرازی و او از محمد رویم بغدادی و او از جنید
 رضی الله عنهم و جنید صحبت خالش سَرِّی سقطی یافت و برو متأدب شد و او
 صحبت معروف کرخی و او صحبت داود طائی و علی بن موسی الرضا و اما داو
 طائی صحبت حبیب عجمی یافت و او صحبت حسن بصری و او صحبت امیر المؤمنین
 علی کرم الله وجهه و او صحبت مصطفی صلی الله علیه و سلم و اما علی بن موسی
 صحبت پدرش موسی بن جعفر الکاظم یافت و او صحبت پدرش جعفر بن محمد
 الصادق و او صحبت پدرش محمد بن علی الباقر و او صحبت پدرش علی بن الحسین
 زین العابدین و او صحبت پدرش حسین بن علی رضی الله عنهما و او صحبت پدرش و
 صحبت جدش سید المرسلین صلوات الله علیه الا آنکه شیخ مجد الدین بغدادی نور الله
 سره در کتاب تحفة البررة آورده است که نسبت خرقتها متصل است تا پیغامبر صلی
 الله علیه و سلم بحديث درست متصل معنن و فرموده است که مصطفی صلی الله علیه

وسلم مر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را خرقه پوشانیده است بحديث درست و او خرقه خود را نسبت کرده است و گفته که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرحسن بصری و کمیل بن زیاد را خرقه پوشانیده است و کمیل مر عبدالواحد بن زید را خرقه پوشانیده است و عبد الواحد مر ابویعقوب سوسی را خرقه پوشانیده است و او ابویعقوب نهر جوری را و او مر ابو عبد الله عمرو بن عثمان مکی را و او مر ابویعقوب طبری را و او مر ابو القاسم رمضان را و او مر ابو العباس بن ادریس را و او مر داود خادم را و او مر محمد بن مامکیل را و او مر شیخ الوری اسمعیل قصری را و او مر شیخ ابو الجنات احمد بن عمر الصوفی المعروف بنجم الدین الکبری را و او مر این فقیر یعنی مجد الدین بغدادی را خرقه پوشانید فعلی هذا باین تقریر که کرده است نسبت همه خرقها بمصطفی صلی الله علیه وسلم متصل میشود بآن معنی که گفته شد و الله اعلم. و اما خرقه دو است: یکی خرقه ارادت و آن اینست که گفته شد و آنرا جز از یک شیخ ستدن روا نباشد و دوم خرقه تبرک و آن از مشایخ بسیار بجهت برکت ستدن روا باشد و الله الهادی و اما معنی انتساب مرید بشیخ بواسطه تلقین ذکر آنست که چون حکم نفس و طبیعت و ظلمت و کدورت انسان در مبدأ ارادت بر ظاهر و باطن مرید مستولی می باشد نفسی که بذکر متکیف شده از باطن او ظاهر میشود آن حکم ظلمت و کدورت نفس و طبیعت بآن نفس و ذکر همراه و بروی غالبست لاجرم آن نفس را میل بعالم انوار درست نمی شود بلکه بسبب مغلوبیت بعالم ظلمت راجع می شود و هیچ اثری در تنویر باطن و فتح باب عالم انوار و اسرار از وی صادر نمی شود اما چون حکم نوریت و صفا و روحانیت بر شیخ غالب است و در همه اجزا و انفاس او ساری لاجرم بتلقین ذکر آن صفا و نوریت ذکر از نفس شیخ بنفس مرید سرایت می کند و بآن واسطه آن ذکر در تنویر دل و صفای باطن مرید مؤثر می گردد چنانکه از شیخ نجیب الدین قدس الله روحه شنیدم که شمس الدین صفی امام جامع شیراز از اکابر صالحان و پاکان بود و همگی اوقاتش بذکر و تلاوت و انواع عبادات مستغرق معمور لکن از کسی ذکر تلقین نداشت تا روزی در واقعه ذکر خود را بصورت نوری مصور شده مشاهده کرد که از دهان وی منفصل می شد و در زمین فرو می رفت با خود گفت که

این علامت خیر نیست چه نصّ (... إِلَيْهِ يَضَعُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ... * الآية. فاطر
 (۱۰) بخلاف این نشان می دهد این نقصان مگر بسبب عدم تلقین ذکر است از مشایخ
 پس بیکی از مریدان شیخ روز بهان بقلی قدس الله روحه رجوع کرد و از وی ذکر
 تلقین گرفت و همان شب در واقعه ذکر خود را بصورت نوری مشاهده نمود که بالا می
 رفت و آسمانها را خرق می کرد و بعد ازان بخدمت شیخ الشیوخ پیوست و رسید بآنجا
 که رسید و چون شاخگی از درخت خرما را بتلقیح و تأبیر و تأثیر بدان عظیمی ظاهر
 است که خشف و شیص تلخ را رطب شیرین خوشگوار میکند انفاس مطهر صادقان
 بتأثیر لایق تر و اکثر مشایخ عراق و شام و بعضی خراسانیان نیز ذکر لاله الا الله اختیار
 کرده اند مر مبتدی و منتهی را و بعضی ذکر الله در جمیع احوال و آن شیخ ابوسعید اب
 الخیر و مشایخ ترکستانند رحمهم الله و اما محققان از مشایخ ما رضوان الله علیهم
 اجمعین گفته اند که مادام که سالک از قید ارباب متفرق خلاص نیافته است او را
 نفی آن با اثبات اله و معبود یگانه تعالی و تقدس ضروری است لاجرم در ابتدا بر کلمه
 لاله الا الله که مشتمل بر نفی و اثبات است ملازمت کردن لازم آمد و چون صاحب
 دل شد و از ارباب متفرق خلاصش میسر گشت آنگاه بر ذکر الله اقتصار اولیتر و
 نسبت تلقین ذکر این ضعیف بشیخ خرقة اش شیخ نجیب الدین روح الله نفسه ثابت
 افتاد و او از شیخ الشیوخ شهاب الحق و الدین السهروردی رضی الله عنه و او از عمش
 شیخ ابوالنجیب السهروردی تلقین یافت و او از شیخ احمد غزالی و او از ابوبکر نساج
 و او از شیخ ابوالقاسم گرگانی^[۱] و او از ابو عثمان سعید بن سلام مغربی و او از شیخ
 علی کاتب و او از ابو علی رود باری و او از شیخ الطائفة جنید^[۲] و او از خالش سری و او
 از معروف و او از حبیب و او از حسن بصری و او از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و
 عنهم اجمعین و او از سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه تلقین یافت و اما انتساب
 بصحبت و خدمت خود چون تأثیر صحبت و تأدیب از آدمی بدواب و حیوانات ناقص
 با عدم مجانست و ازیشان بیکدیگر ظاهراً مشاهده می افتد ازیشان بحکم مجانست در
 انسان اولیتر و لهذا صحابه را با کمال فضایل از علم و فقه و زهد و ورع و توکل و رضا و

(۱) ابو القاسم گرگانی توفی سنة ۴۵۰ هـ. [م ۱۰۵۸].

(۲) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [م ۹۱۰] فی بغداد.

فداء نفس و مال در راه حق و سبق ایشان درین جمله بر همه متأخران شرف و نام نیکو بهیچ فضیلتی غیر خدمت و صحبت مصطفی صلی الله علیه وسلم نیافتند و دران دو قسم گذشته دوشیخ گرفتن مذموم است الا قسم سیوم محمود است چه همچنانکه در ولادت صورتی تربیت از غیر مادر اصلی بطریق رضاع و غیر آن باذن یا فوت مادر صورتی صورت می بنماید درین ولادت معنوی نیز همچنان تربیت پذیرفتن بطریق صحبت و خدمت از مشایخ بسیار محمود است الا بشرط اجازت یا فوت شیخ اول که شیخ توبه و ارادت و خرقه بوده باشد چنانکه این ضعیف بعد از مفارقت خدمت و صحبت شیخ نجیب الدین روح الله روحه از خدمت مولانا و سیدنا و شیخنا صدر الحق و الدین^[۱] وارث علوم سید المرسلین سلطان المحققین محمد بن اسحق القونوی قدس الله سره و از شرف صحبت و ارشاد و هدایت و اقتباس فضایل و آداب ظاهر و باطن و علوم شریعت و طریقت و حقیقت از و تربیت یافت و منتفع شد غایه الانتفاع و همچنین از خدمت شیخ ربانی محمد بن السکران البغدادی نور الله نفسه و از صحبت غیر ایشان از اکابر تربیت پذیرفت و منتفع گشت هر چند از عهده رعایت حقوق و شرایط خدمت و صحبتشان نتوانست بیرون آمدن لکن ایشان بکرم و حسن قبول و ارشاد مر این بیچاره را تلقی فرمودند فجزاهم الله عنی احسن الجزاء.

واما حقوق و آداب معامله شاگرد با استاد آنست که بر وفق من تعلمت منه حرفاً صرت له عبداً دائماً با او بخدمت و ذلت و خضوع زندگانی کند و خدمت و قبول فرمان او بر خود لازم شمرد و جز بآنچه او فرماید از علوم مشغول نشود و پیوسته بر ابتداء خدمت و سلام و تحیت او مبادرت نماید و او را موقر و معظم دارد و در پیش وی بحرمت و عزت نشیند و خیزد و سخن تا نپرسد نگوید و اظهار فضیلت خود در پیش وی نکند و هر چند در بحث حق در دست وی باشد با او بجد ممارات و مجادله نکند و نگوید فلان کس خلاف قول تو گفته است و در مجلس او با کسی سخن پنهان یا خلاف لغتی که او داند نگوید و در حضور وی سرپیش انداخته نشیند بی آنکه بچپ و راست التفات کند خصوصاً وقتی که او سخن گوید و در وقت ملالت

(۱) صدر الدین محمد قونوی توفی سنة ۶۷۱ هـ. [۱۲۷۲ م.] فی قونیه

با او بحث و سخن دراز نکشد و در راه البته با او سخن نگوید مگر جواب او باز دهد در حق او بد گمان نشود بچیزی که از وی ظاهر شود و حکایت خضر و موسی در وقت یاد آرد.

و اما حقوق و آداب معاملهٔ فرزند با پدر و مادر قبول سخن ایشانست بهر چه گویند مگر که به منهیات ظاهر شرع فرمایند که آنجا مخالفت ایشان ضرورت افتد و آن مخالفت بشرع عائد شود نه بدو در پیش ایشان نرود مگر بجهت مصلحت و خدمت شفقت بهر چه میسرش شود از ایشان دریغ ندارد و ایشان را در مال و نفس خود از خود متصرف تر دارد و بهر چه از وی بایشان رسد مالی و جاهی و نفسی منت بر خود نهد بر ایشان روا ندارد که منت نهد و از ادب ضروری معامله با پدر و مادر آنست که اعتقاد کند و بدل و جان متیقن باشد که اگر مجموع عمر را در خدمت ایشان صرف کند بهر چه ممکن باشد که از آدمی صادر شود از خدمتها حق یکساعت تربیت ایشان تمام گزارده نشود و هنوز حق ایشان در ذمت وی باقی باشد و باید که در مقابلهٔ هر چه از ایشان صادر شود روی بر ایشان ترش نکند و بکراهت و غضب در روی ایشان نظر نکند و سفر جز بدستوری ایشان نکند هر سفری که باشد و رضا و سخط حق را برضا و سخط ایشان باز بسته داند و بران موجب طلب خشنودی ایشان کند تا از رضای حق تعالی برخوردار شود و الله الموفق.

فصل سیم، در حقوق و آداب معاملات باصناف خلق بدانکه محبت و صحبت برای خدای تعالی بهترین و عزیزترین احوال است کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حکایهٔ عن الله تعالی (المتحابون بجلالی اظلمهم فی ظلی یوم لا ینظر الا الظلی) و مقتضای صحبت، ثبوت مناسبت و مجانستست بین المتحابین و المصاحبین که آن ثبوت مناسبت و مجانست، مستلزم الفت و موانست می شود میان ایشان و آن الفت و موانست موجب تعاضد و تعاون است (... عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى ... * الْآیة. المائدة ۲) که عمارت دنیا و آخرت بآن تعاضد و تعاون باز بسته است و این مناسبت و مجانست گاهی بوصف عام مستدعی الفت و موانست میشود چنانکه میان سایر

حیوانات و اناسی واقع است که اسب را با اسب و گوسفندی را با گوسفندی و آدمی را با آدمی بجنسیت عام الفت و انس حاصلست و عمارت دنیا غالباً باین وصف تعلق دارد و این بطبقه ادنی که ظالمان نفس اند مخصوص است و هیچ شرف و فضیلت نفسانی و دینی باین متعلق نیست و گاهی مجانست بوصف خاص موجب الفت و موانست است چنانکه هر ملتی باملتی است مثلاً مسلمانی را با مسلمانی انس و تعلق واقع است و بسیار فضایل دینی باین متعلق است همچون نصیحت و امر معروف و نهی منکر و تعلیم فرائض و ارشاد بفضایل و معونت اهل دین بخیرات عام و خاص همچون بناء مساجد و مدارس و خانقاه و پلها و امثال آن و این وظیفه طبقه مقتصدانست و گاهی مجانست بوصف اخص مستلزم الفت و موانستست چنانکه اهل طریق حق و ارباب ولایت و نبوت راست با یکدیگر و این وظیفه طبقه سابقانست و استدعا و اقتضا و جنسیت مر صحبت و موانست بهر وصفی ازین اوصاف سه گانه باهر طبقه ازین سه طبقه علامتی و نشانیست اما نشان طبقه اول آنست که میل و رفاقت و صداقت بر طلب حظوظ دنیاوی نفس و حظوظ عاجلی او مقصور باشد و هیچ از حس و دنیا تجاوز نکند و همه حظ و راحت ظاهر خویش طلبد نه راحت و حظ رفیق و صدیق و بفوات حظی و راحتی این صحبت و صداقت بانقطاع انجامد و اما نشان طبقه دوم آنست که در صحبت و رفاقت و صحبت و صداقت طلب حظوظ اخروی را مدخلی باشد و ترک و ایثار بعضی نصیب و حظ ظاهر عاجل بجهت استیفاء نصیب و حظ آخرت و آجل کنند و هر چه خود را خواهند رفیق خود را همان خیر خواهند چنانکه در خبرست که (لایؤمن احدکم حتی یحب لایحیه ما یحب لنفسه) بلکه وقتها در بعضی امور نصیب و حظ رفیق و صدیق را از حظ و نصیب خود مهم تر دانند و اما نشان طبقه سیوم آنست که در همه اوقات و جمله امور همگی حظوظ و نصایب رفیق و صدیق را بر جمله حظوظ عاجل و آجل خویش مقدم دارند بلکه خود را بهیچ ملکی و حظی اختصاص ندهند چنانکه ابراهیم بن شیبان گفت که (لا تضحَب مع من یقول هذا نعلی و هذا نعلک) یعنی صحبت و رفاقت مکن با کسی که خود را ملکی اثبات کند و گوید که این کفش منست و این کفش تو و این اشارتست بطلب کمال ایثار و اتحاد و صحبت و رفاقت و آن دیگر گفت که

(الصوفی لایعیر ولا یستعیر) صوفی عاریت ندهد بیارانش چیزی و ازیشان بعاریت نستاند زیرا که هیچ یک ازیشان خود را بملک چیزی اختصاص نبیند و تصرف هر یک در آنچه میان ایشان بود برابر باشد لاجرم عاریت در انجا نگنجد و آن دیگر گفت که هر گاه که برادر تو از تو از مال دنیاوی چیزی طلبد و تو بگویی که چند میخواهی حق دوستی نگزارده باشی و همگی حظوظ اخروی و روحانی نزد این طایفه سیم بر جمله حظوظ دنیوی و جسمانی ازیشان راجع و غالب باشد چنانکه رویم فرمود که (الصوفیة بخیر ما تنافروا فاذا اصطلحوا هلکوا) طایفه صوفیان در تصوف ننگ باشند مادام که حقوق صحبت و حقیقت را بجد از یکدیگر مطالبت کنند و چون مداهنه کنند و از جهت خوش آمد نفس و طلب حظ و انس ظاهر عاجل با یکدیگر خوشتر آیند و ترک مطالبت حقوق طریقت و صحبت کنند تا فتادن از رتبت اعلی بادننی و از حکم وصف اخص بوصف عام و از مقام تصوف بمقام عامه خلق هلاک شوند و این طبقه سیم را صحبت و رفاقت از سر اتفاق و اتحاد مقاصد باشد در طلب راه حق چنانکه قرآن در مذمت مخالفان ایشان که منافقانند می فرماید که (... تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ... الآية. الحشر: ۱۴) پس چون این مقدمات معلوم شد صادق باید که هر گاه که طلب رفاقت و مواخاة و مصاحبت کسی کند جمله این نشانها را بجد باز طلبد بر موجب قول مصطفی صلی الله علیه وسلم که (المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل) هر مردی باعتقاد و روش دوست خواهد باشد یعنی اعتقاد و روش دوست در دوست مؤثر است پس هر یک از شما که امت منست باید که بنگرد و اعتبار کند که با که دوستی می کند و آنچه علما گفته اند که مردمان بر سه قسم اند بعضی چون درد و بیماری که هیچ حاجت بصحبت ایشان نباشد بلکه مضرت ازیشان بخلق رسد و بعضی همچو دار و اند که بعضی اوقات بایشان حاجت افتد و بعضی بر مثال غذا اند که هیچ وقت از صحبت ایشان چاره نباشد اشارت باین سه طبقه مذکور است پس اگر تو که طالبی بصحبت و رفاقت طبقه اول که همچو درد و بیماری اند مبتلا شوی برفق و مدارا بایشان معاملت کن و در گفتار بسیاری بیحاصل ایشان حوض مکن و بشنیدن اراجیف ایشان مشغول مشو و از دیدن و آمیزش بسیار بایشان و حاجت برداشتن بایشان احتراز تمام کن

و از منکری که از ایشان مشاهده کنی ایشان را آگاه گردان و اگر قابل بینی نصیحت
دریغ مدار و باختیار بصحبت ایشان مایل باش و جز بحکم ضرورت وقت از صحبت
و رفاقت ایشان اعراض لازم شمر قال الله تعالی (... وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ *
[الاعراف: ۱۹۹]) و اما در صحبت و صداقت طبقه دوم که میل و موافقت و الفت ایشان
بحکم مجانست بوصف خاصست و ایشان همچو دار و اند که گاه گاه بایشان احتیاج
افتد طلب پنج شرط ضروریست اول عقل که هیچ خیری در صحبت احمق نباشد چه
در بسیار امور شروع کند که بیند از خیر و نفع ترا در شر و مضرت افکند و گفته اند که
دشمن عاقل بهتر از دوست احمق و گفته اند که با هر که صحبت کنی عقلش را بیشتر
از دینش اعتبار کن که دینش غیر او را سود نمی دارد اما عقلش هم ترا سود می دارد و
هم او را شرط دوم آنست که بد خواه نباشد یعنی چنان نباشد که در وقت غضب و
شهوت خود را نگاه نتواند داشت شرط سیم آنکه فاسق مصر بر معصیت نباشد زیرا که
اقل زیان صحبت فاسق آن باشد که عظم معصیت از دل بر خیزد و آن مفضی شود بکفر
زیرا که بنده بگناه کافر نمی شود بخوار داشت گناه کافر میشود و چهارم آنکه حریص
بر دنیا و محبت دنیا نباشد که صحبت حریص حرص افزاید و صحبت زاهد زهد مشایخ
گفته اند که با کسی که بیشتر همتش بدنی و متابعت نفس و هوا مصروف باشد
صحبت مدار قال الله تعالی (فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا *
[النجم: ۲۹]) و پنجم آنکه دروغ گوی نباشد که شومی دروغ گوی بهفتاد همسایه برسد
تا حال هم صحبت چه باشد چون صحبت مؤکد گشت حقوق صحبت نگاه باید داشت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما من صاحبٍ بصاحبٍ صاحباً ولو ساعة من نهار الا
سُئِلَ عن صحبته هل اقام فيها حق الله تعالی او اضراعه) و از حقوق و آداب صحبت باین
طبقه آنست که بمال و نفس بایثار زندگانی کند و صاحب را در نفع رسانیدن محتاج
سؤال نگرداند و اسرارش را فاش نکند و عیبهاش را بنزد هیچکس اظهار نکند و سخنش
را بهمگی استماع و اصفا کند و مادام که او در سخن باشد بهیچ سخن دیگر مشغول
نشود و در سخن وی مداخلت نکند و اگر چه آن سخن که وی می گوید بهتر از او داند
از او بخود نستاند و در وقت سخن گفتن وی بهیچ جای و هیچ چیزی ننگرد و التفات

نکند و پیوسته او را بهترین نامهاش خواند و بروی ثنا گوید بهر نیکی که از وی داند و شکرش کند در خلا و ملا بر هر اندک و بسیار که از وی بدو رسیده باشد و حفظ الغیب او نگاه دارد چنانکه بدگوی خود را منع کند از بدگویی بدگویی او را نیز منع کند و بصحبتش تلافی و تعریض کند نه تعنف و تصریح و از همه زلتهاش عفو کند و محتاج عذر خواستن نگردداند و در حیوة و ممات دعاء خیرش گوید و بعد از وی باهل و خویشان و دوستانش وفا و حسن عهد نگاه دارد و تا تواند هیچ بار خود بروی ننهد و هر چه بتواند از بار وی بر گیرد و بشادیش شادان و بغمش غمکین شود و در سلام بروی او ابتدا کند و محلش بوی ایثار کند یا بروی فراح گرداند و در اعزازش فرو نگذارد و اگر بسببایی و معصیتی مبتلا شود دوستی از وی منقطع نکند و بهر چه ممکن شود از همت و نصیحت و غیر آن مدد وی دهد و اما در صحبت و رفاقت و صداقت طبقه سیم شرط آنست که در سلوک طریقت و طلب حقیقت هر دو مجتهد و مجتهد باشند و آداب ایشان آنست که ابو عثمان خیری رضی الله عنه گفته است که هر چه بتو و ملک تو اضافه کردی از صاحب هیچ دریغ نداری و هر تصرفی که کند در آن کاره نباشی و بهیچ چیز که بوی مضاف باشد طامع نشوی و از هر چه از تو زاییده شود انصاف وی ندهی و هیچ از جهت حظ نفس خود انصاف از وی نطلبی و خود را در همه چیز تبع وی داری و تسبیحیت او را در هیچ چیز متوقع نباشی و اندک نیکی او را بسیار شمردی و شکر و منت بی شمار در مقابله آن اظهار کنی و هر بسیار نیکی که از تو زاییده شود در حق وی اندک شماری و از او متوقع شکر و منت نباشی و در هیچ چیز بقول و فعل و خاطر مخالفت او نکنی و از آداب ایشان دیگر آنست که نصیحت در سر از یکدیگر دریغ ندارند و آنرا کاره نباشند که علامت صدق سالک آنست که نصیحت را دوست دارد و ادب دیگر آنست که در خدمت و ایثار راحت حریص باشند که گوهر درویش در خدمتکاری و بدگوهریش در بیکاری و خویشتن داری پیدا میشود و ادب دیگر آنست که پیوسته از مفارقت ترسان باشند و بر ملازمت و اظهار صفا و ایثار وفا حریص و ادب دیگر آنست که چون صاحب قصد رفتن جایی کند و با یار گوید که با من بیا نگویند که بکجا می روی و چه مصلحت و چه کار می باید رفت و هر گاه که چنین

گویند صحبت ایشانرا نشاید و ادب دیگر آنست که با یکدیگر بمدارا معاشرت کنند نه
 مدهانت و مدارا آنست که مقصود اصلاح یار باشد و بنرمی و آهستگی از وی تحمل
 کنند و سخن سخت نگویند تا برفق صلاح پذیرد و اما مدهانه آنست که از جهت حظی
 نالی یا جاهی احتمال و رفق بکار برند نه برای اصلاح دوست و ادب دیگر آنست
 که در مجلس هیچ سخن پنهان از جمع بایکدیگر نگویند و همچنین سخن بلغتی که
 یکی از آن جمع آن لغت نداند البته نگویند و ادب دیگر آنست که میان انقباض و
 تبسّاط و ترک مزاح و هزل اعتدال نگاه دارند و اصلا مرء و جدال بخود راه ندهند و
 ادب دیگر آنست که با یکدیگر چنان زیند که یکدیگر را بمدارا و عذر خواستن هیچ
 محتاج نگردانند و چون چنین صحبت که از کیمیا و سیمرغ عزیزتر است دست دهد
 مصاحبان آنان باشند که در حق ایشان مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است
 حکایة عن الله تعالی که (حَقَّتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِي الْمُرَاوِدِينَ وَالْمُتَبَاذِلِينَ فِي
 وَالْمُتَصَادِقِينَ فِي) یعنی ثابت و سزاوار شد دوستی حضرت الهیت من مردوستی
 کنندگانرا با یکدیگر را در راه جست و جوی لقای من و مرتجس کنندگان را در
 طریق ولای من و مریاری و دلداری کنندگان یکدیگر را در کوی هوای من و باید
 دانست که شرط مهم در رعایت حقوق صحبت معامله کردن با هر کسی بحسب حال
 و اقتضا و مرتبه و قدر روزگاری است با بزرگان بتعظیم و اجلال معامله باید کردن و
 با همسران بمدارا و با خردان بشفقت و نصیحت و معونت و رفع مؤنت و با غریبان با
 خوش دلی و خوش سخنی و دلداری و با مهمانان با تازه رویی و منت پذیری بآنکه ترا
 بنزول اختیار کردند و جهد بذل کردن در اکرام ایشان بی توقف و انتظار آنچه حاضر
 تواند کرد اندک و بسیار از مأكول پیش آوردن و آنرا حقیر نا شمردن که در خبرست
 هلاک دین و مروت مرد در آنست که برادران و دوستان بخانه وی آیند او آنچه در خانه
 وی حاضر باشد آنرا خور و اندک شمارد و پیش نیارد و هلاک آن قوم مهمان در آنست
 که ما حضر را حقیر شمردند و بآن راضی نشوند و در مهمانداری تکلف نا کردن از آداب
 بزرگ است بآمدن کثرت اهتمام و برفتن سبکساری که منافی مروت و فتوت است
 لازم نیاید.

معامله با خدمتکاران و غلامان بتلطف و تعطف و ادب نیکوست و آنچه لابد

ایشان باشد از ارکان و فرایض مسلمانی بایشان آموزانیدن و حلم و عفو از زلات ایشان و ترک انکار بر آنچه خلاف طبع او از ایشان صادر شود قال انس رضی الله عنه خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر سنین فما کهرنی ولا نهرنی ولا قال لشیء فعلته لیم فعلته ولا لشیء لم افعله لیم لم تفعله وربما کان یمزح معی ویقول لی (یا ابا الاذنین) و آنچه او خورد بایشان همان خوراند و اگر طعام بایشان خورد سبب امان او باشد از شر تکبر و اما آنچه از صحبت حرامست صحبت و اخوت و پدر خواندن و مادر خواندن و خواهر خواندن با زنانست و اما آنچه مکروه و برفتنه و آفت است در دین و عرض و حال صحبت امردان است و جمله مشایخ باجمعهم ازان منع کرده اند و هیچکس بصحبت ایشان رخصت نداده گویند روزی زنی در راهی بر شبلی سلام کرد او جوابش داد بی آنکه از وی اعراض کند و بعد ازان امردی سلامش داد روی از وی گردانیده جوابش داد ازان حالش سؤال کردند فرمود که بآن زن یک شیطان همراه دیدم قوت مقاومت داشتم اعراض نکردم اما بامرد دو شیطان دیدم از ضعف مقاومت ترسیدم اعراض لازم دیدم پس طالب باید که احتراز از ازان بر خود لازم بیند خصوصا درین زمان ما که فتنها و شرهای عظیم بآن باز بسته است و ادب مهم دیگر آنست که چون دو کس با جماعتی باین شروط که گفته شد هم صحبت شوند باید که یکی از ایشان سرور و مهتر و پیشوای ایشان باشد در حضر و سفر که باز گشت ایشان در همه کارها بوی بود و اعتماد شان برو باشد و همه حکم و امر او را گردن نهند و از گفت او نگذرند و آنکس باید که عاقل تر و زاهد ترین ایشان باشد در دنیا و متقی تر و عالی تر در حال و عالم تر بشریعت و طریقت و عالی همت تر و متحمل تر و خوش خوتر و جوانمردتر و مشفق تر و او را صوفیان و پیش رو خوانند و از بایدها سرور یکی آنست که با خواستهای ایشان متفق باشد و متحد نه مختلف و متکثر و اگر در میان شان ما جرایبی رود نشان صادق آنست که در نصرت نفس نکوشد بلکه نفس خود را متهم دارد و در قهر او و اظهار حق جهد کند و اگر نفس بر یکی غالب شود دیگری دل پیش آرد اعنی برفق و حلم مقابل او شود تا نفس او مقهور گردد و حق را گردن نهد و الا فتنه قائم شود و حق پوشیده ماند

پس هر که بظهور نفس جرم وی ظاهر شده بود از سر شکستگی و شرمساری بصف نعال سر برهنه و در پیش افکنده باستغفار بایستد پس جماعت بموافقت او سر برهنه کنند مگر شیخ که سر برهنه نکند لکن سروری که غیر شیخ باشد سر برهنه کند پس همه بر سر صفا روند و یکدیگر را تواضع نمایند و در کنار گیرند چه از سفر وحشت و فرقت بوطن انس و الفت رجوع کرده اند پس آن مستغفر باید که غرامت آن بکشد و شکرانه رجوع بحق از باطل بگذارد و بر آنچه قادر باشد از سر ذوق و صفا در میان آرد و جماعت باید که او را تکلیف و الزام نکنند و زیادت از آنچه در میان آورده باشد از چیزی نطلبند الا شیخ را رسد که برای تأدیب را بروی حکمی و الزامی کند و غیر او را نرسد و الله الهادی.

فصل چهارم، در آداب سفر و قدوم از سفر و مقاصد قاصدان از سفر بدان وفقك

الله که سفر بر سه قسم است: یکی سفر فریضت و دوم سفر ندب و فضیلت و سیم سفر مباح اما سفر فریضه پنج است: اول جهاد و آن فرض علی الکفایه است مگر در نذر عام دوم حج بشرط استطاعت و سیم اجابت دعوت مادر و پدر و چهارم بجهت رد مظالم و پنجم بجهت طلب علم فریضه چون در مقام آن علم حاصل نشود و اقامه سفر ندب و فضیلت: اول تکبیر جهادست در راه حق تعالی و دوم زیارت تربت مطهر مصطفی صلی الله علیه وسلم و سیم زیارت مسجد اقصی قال صلی الله علیه وسلم (لا تشد الرِّحال الا الی ثلاث مساجد المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی) و چهارم طلب علم قال صلی الله علیه وسلم (من سلك مسلکاً فی طلب العلم سهل الله له طریقاً الی الجنة) و پنجم زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحان امت و ششم زیارت مشایخ و قصد دیدار ایشان و طلب فواید از نظر و قول و فعل ایشان چه مجرد دیدار مشایخ چندان فایده بدل طالب صادق رساند که بصد خلوت و اشتغال بعبادت حاصل نتواند کرد و گفته اند هر که بدیدار او منتفع نشوی بگفتارش منتفع نشوی زیرا که بر مشایخ آثار هیبت و عظمت و وقار حق تعالی ظاهرست و طالب صادق بقوت قابلیت و استعداد از ورای استار صورتشان آن آثار و اسرار را مشاهده می نماید و بآن انتفاع میگیرد و گفته اند

که یکی از نشانه‌ها اهل حق آنست که بدیدن ایشان حق تعالی و آخرت بیاد آید
حفظ نفس و خواطر متفرق منتفی شود و هفتم مشاهده آثار و عبرت گرفتن از اماکن
مساکن اهل صلاح و فساد چه در قرآن امر بسفر آمده است بجهت این معنی قال
تعالی (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ... * الْآيَاتِ
الرُّومِ: ۴۲) و امثال این آیات و هشتم قصد مجاهده و تجرع مرارت غربت را و نهم
قصد انقطاع و عزلت از معارف و یاران نا موافق و یا موافق و یا هجران اوطان و خان
ومان بجهت طلب رضاء رحمن و دهم بجهت رفض جاه و قبول خلق برای خلاص
شر نفس و شیطان و طلب مزید اخلاص و اختصاص بقرب و رضوان حق تعالی و یازدهم
بجهت اظهار اخلاق نیک و بد نفس خود زیرا که سفر را برای آن سفر نام کرده
اند که یسفر عن اخلاق الرجل ای بظهورها و گویند یکی بنزد عمر رضی الله عنه تزک
دیگری کرد گفت باو هیچ سفر کرده گفت نه گفت پس او را نمی شناسی پس
مقاصد صحیح در سفر آنست تا اخلاق نیک و بد نفس معلوم شود و بحسب آن تزکیه
تزکیه و تحلیه نفس تواند گزارد و از سر حیرت و بصیرت از عهده آن بتواند بیرون آمد
دوازدهم اکتساب معرفت اخلاق از یاران و رفیقان در اثناء سفر و معرفت اخلاق
آداب از عام و خاص که بی شایبه تکلفی در هر مقامی از هر کسی در نظر آید و او را
سفر مباح بجهت تجارت و تفرج بلاد و عبادت و این وظیفه صادقان نیست زیرا شیخ
ابوتراب نخشی گفته است هیچ چیزی بر مریدان زیانکارتر از سفری نیست که
بمتابعت هوای نفس کنند بی مقصدی صحیح و شیخ ابویعقوب سوسی گفته است که
مسافر را بچهار چیز احتیاج ضروریست اول علم بفرائض و فضائل دین که او را نگاه
دارد و دوم پرهیزکاری که از شر نفس و شیطانش ایمن کند و سیم خلق نیکو که
عرض و نفسش را از هلاک و ضیاع محفوظ گرداند و چهارم یقینی پذیرفتاری حق مر
رزق او را تا او را بمنزل رساند و رویم گفته است که ادب مسافر آنست که قدمش از
همتش در نگذرد یعنی بی نیتی صحیح قدمی نگذارد و هر کجا دلش وقوف کرد منزلش
آنجا باشد یعنی جمعیت دل و سکون خاطرش هر کجا دست داد منزل کند که هیچ
مقصدی صحیح تر از جمعیت دل و سکون خاطر نیست و باید که سفر جز برضا و

اجازت شیخ و مادر و پدر و استاد نکند تا عاق نباشد و بی فائده نماند و در رفتار باید که پیشوا ضعیفترین رفیقان دارند و بروش ایشان روند و هر جا رفیقی بحاجتی توقف کند توقف کنند و نگذرند و هیچ نمازی را فوت و تأخیر روا ندارند بلکه هیچ وردی که در حضر بر اقامت آن مواظب بوده باشند در سفر ترک نکنند و تاممکن شود پیاده رفتن را بسواری ایشار کنند تا فائده مجاهده و ریاضت از سفر فوت نشود و هیچ دقیقه از آداب خدمت و رفع مؤنت اصحاب فوت نکنند که عدی بن حاتم از رسول صلی الله علیه و سلم سؤال کرد که کدام صدقه فاضلتر است فرمود که خدمت مرد یارانش را در راه خدای تعالی و واجب و سنت است که مسافر از ابریق و مسواک و شانه خالی نباشد تا ترک نماز و کشف عورت و ترک سنت مؤکده اش لازم نیاید و مستحب است مسافر را عصا و سوزن و ریسمان و مقص و استره و رَسَنِ دراز از خود داشتن بجهت ضرورت و حاجت را و باید که بی رفیق سفر نکند مگر که عالم ربانی باشد و اختیار وحدت کند و باید که در وقت سفر یاران و دوستان را وداع کند و دوستان باید که او را تشییع کنند و چون از خانقاهی سفر خواهد کرد اول باید که اول روز سفر کند و دو رکعتی وداع مقام را بگزارد و نخست آستین راست را بر مالد آنگاه چپ را پس موزه را بیفشانند و میان بند در میان بندد و کیسه کفش را بیفشانند و بجای موزه پوشیدن رود سجاده را دو تا در زیر خود بگستراند و کفش را بدست چپ برگیرد و زیر هر دو کفش را برهم مالد و برهم نهد و در کیسه کند چنانکه کیسه بدست راست و کفش را بدست چپ استعمال کند پاشینهاء کفش را در زیر و پیشها را بالا و سر کیسه را بندد و کیسه را بدست چپ از آستین چپ در آورد و در پس پشت نهد آنگاه بر سجاده نشیند و موزه را بدست چپ پیش آرد و بیفشانند و اول پای راست پوشد و هیچ چیز از ریابین و یای تابه و کمر را نگذارد که بر زمین افتد پس دستها را بشوید پس روی بآنجا نهد که بیرون خواهد رفت و حاضران را وداع کند و اگر کس زاویه بند و عصا و ابریقش را برگیرد منعش نکند و اگر نگیرد همه را بدست چپ گیرد و دست راست را فارغ گزارد برای معانقه و مسافحه مودعان را پس چون مودعانرا وداع کند آنگاه زاویه بند بر بندد یک طرف زاویه بند را در بغل راست در آرد و طرف دیگرش را بالای کتف چپ و کتف

راستش خالی باشد و بند زاویه بند برپیش از جانب راست باشد و عصا بدست راست و ابریق بدست چپ و چون پاره برود روی بازپس کند و سرفرو آرد و مودعانرا بار دیگر تواضع کند تا آنگاه که از چشم غایب شود این چنین می کند و اگر در راه جمعی درویشان بینند یا شیخی معتبر زاویه بند بکشاید و هر چه دارد بر زمین نهد و ایشانرا سلام و مصافحه کند و چون ایشان بگذرند آنگاه باز رخت خود بهمان طریق در بند روانه شود و چون بشهر رسد اول قصد جامع کند و آنجا دو رکعتی بگزارد و آنگاه اگر خانقاه یا زاویه باشد آنجا رود و چون نزدیک خانقاه رسد زاویه بند بکشاید و سجاده آنجا بیرون آرد و بر روی زاویه بند نهد و عصا و ابریق و زاویه بند را در بغل چپ گرفته بر در خانقاه آید و توقف کند تا بیرون آمدن خادم بدستور شیخ و اگر در حال توقف آن جمله رخت را بر جانب چپ خود نهد و روی بقبله بنشیند روا باشد و مستحب است که او را زود در خانقاه فرود آرند و خادم یا کسی از درویشان خانقاه او را مرحباً و اهلاً گوید و رختها را بر گیرد و در خانقاه پیش در آید پس چون در آید پای راست در پیش نهد و در وقت در آمدن بگوید (... رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ... * الآية. الاسراء: ۸۰) تا (نصیراً) و بر حاضران سلام نگوید زیرا که سلام نام خدای تعالی است و باشد که کسی از حاضران بروضوء نباشد و بهیأت اسباب وضوء مشغول بود بسلام وی جواب برانکس فریضه شود و ترک ادبی یا ترک فریضه لازم آید و نیز باشد که یکی از درویشان بمراقبه مشغول بود ناگاه او را مزعج نکنند و تا وضوء ساختن و بر سجاده آمدن و دو رکعتی گزاردن همه مستحضر و آماده جواب سلام او باشند و ترک ادب و ازعاج کسی لازم نیاید پس بر سجاده رود و دو رکعت نماز بگزارد پس محاسن بشانه زند آنگاه برخیزد و بر جماعت سلام گوید پس درویشان باید که بروی کشاده و دل خوش و اظهار بشاشت بقدم وی او را جواب دهند و بجهت معانقه و احترام او همه از سجاده بیرون آیند او نیز بتواضع و شکستگی و افتقار پیش ایشان رود و بعد از معانقه یا مصافحه بدو زانو سر در پیش افکنده بهیأت وقار و مسکنت بنشیند و باید که حاضران پرسش او و سؤال از احوال مشایخ و درویشان و رفیقان و احوال راهها دهشت از وی زایل کنند و او همه را جواب کوتاه بفایده می

هد و از چیزی که نپرسیده باشد هیچ نگوید مگر که مهمی باشد و سه روز از سجاده جز بطهارت و ضرورت مفارقت نکند و بعد از سه روز حاضران باید که با او تحلق کنند و او را بحمام برند و جامه اش بشویند و روز قدوم نیز مغمزش کنند و اگر خادم او را پیش باز نیاید و هیچکس او را التفات نکند یا زاویه بندش را از خانقاه بیرون بردر نهند مقین داند که آن هم عقوبت گناهی است صبر و تحمل نماید و هیچ اظهار خشم و زنجش بر هیچ کس نکند و شکسته وار بر در خانقاه بنشیند و از آنجا بهیچ جای دیگر نرود و اگر گویندش که ترا اینجا جای نیست و توقف تو اینجا بی فائده است هیچ جواب و سؤال و سخن با کسی مشغول نشود و بصبر و تحمل تمام متلبس شده زود با استغفار و توبه و اخلاص عمارت حال خود کند که چون استغفار و توبه اش بحضرت حق مقبول شود ثمره قبول درویشان باشد او را و هر چند صبر و تحمل بیش کند قبول و میل دلها بیشتر یابد پس بعد از حمام و غسل ثياب بزیارت مشایخ و فقراء زنده اولاد و مرده ثانیاً بدستور شیخ بقعه مشغول شود و این آداب جمله که یاد کرده شد استحسان مشایخ است و تقید بآنها مریدان را مقید و اگر کسی اینها بجای نیارد مادام که ترک مأموری یا اتیان محظوری شرعی نکند او را بنظر حقارت نگریستن و مؤاخذه بحدّ کردن یا در خانقاه راه ندادن یا از آنجا باین سبب دستوری دادن غایت کوتاه نظری و تنگ خوئی و دوری از سنت و راه تحقیق باشد و باشد که ابریق را هر کجا باشد لوله بسوی قبله نهد خصوصاً در خانقاه که بسیار واردان قبله را بدان استدلال کنند و همچنین کوزه را بپیش کوزه مستقبل قبله باشد و دسته اش مستدبر قبله و همچنین استقبال قبله در غیر طهارت جای در همه جای مسنون و مستحب است و صادق باید که در سفر و حضر بعد از مداومت بر او را از فضیلت خدمتی بجهت درویشان خود را خالی و محروم ندارد که دران برکتها و اثره‌ء عظیم است و خدمتها درین اقسام منحصر است خادمی و امامت و مؤذنی بی توقعی و اوقات نماز پنجگانه و نماز تهجد را بر قوم نگاه داشتن و سجاده داری روز جمعه و خدمت ربه و سقایی و مطبخی و نان پختن و جامه شستن و خانه روفتن و سفره نهادن و خلال ساختن و دادن و دست شوی راست داشتن و بساط افکندن و برداشتن و فشاندن و زمستان آتش و آب وضو راست داشتن و خدمت

نمکدان و بقلی و نقل کاسها از مطبخ بسفره و سراجی و خیاطی و بیت الطهاره پاک داشتن و کلوخ آن راست کردن و نیکی کردن بجایهء دور و بدیوانها تردد کردن جبایت اوقات ایشان و حوایج داری و خرید و فروخت هر چه بپازار تعلق دارد و در یوز کردن بزنبیل و غیره بجهت ایشان این جمله بی توقی دنیاوی یا قبول اجرة در مقابله آرد خدمتهاء درویشانست.

فصل پنجم در آداب لباس در خبرست که هر که ترک جامهء جمال شهرت کند با قدرت بر پوشیدن آن خدای تعالی او را از حلهاء بهشت بپوشاند و آداب صادقان در جامه آنست که نیت و مقصودشان ستر عورت باشد بحکم امر شارع و دفع شر سرما و گرما نه آرایش تن چنانکه از سفیان ثوری^[۱] منقول است که روزی جامه ر مقلوب پوشیده بود چون معلومش شد تغییر نکرد و گفت جامهء که از برای حق تعالی امر او پوشیده ام بهیأتی مخصوص بجهت نظر خلق آنرا از ان هیأت تغییر کردن روا ندارد و پاکیزگی را در همه چیز بحکم خبر صحیح (النظافة من الایمان) دوست داشته اند خصوصاً در جامه چه مصطفی صلی الله علیه و سلم یکی از عرب را دید جامهء وسخ پوشیده از سر انکار فرمود که این چیزی نمی یابد که جامهء خود را بآن بشوید انکار که درویشی از خدای تعالی است جامهء چرکین پوشیدن از برای چیست و بر یک جامه اقتصار کردن و در وقت نو پوشیدن کهنه را بمحتاج ایثار کردن دوست داشته صادقان است که در خبرست که (ثلث یدخلون الجنة بغير حساب رجل غسل ثوبه فلم یجد خلقاً و رجل لم ینصب له علی مستوقده قدران و رجل دعا بشرابه ولم یقل ایها ترید) و بعضی از صادقان جامهء مرقع را اختیار کرده اند بچهار معنی: یکی از برای تقلل دنیا و بجهت او و دوم از برای اقامت سنت را که علی عمر را رضی الله عنهما گفت که (اذا اردت ان تلقی صاحبك فرقع قمیصك واحصف نعلك وکل دون الشبع) و سیم برای عدم تکلف را که (انا و اتقیاء امتی برآء من التکلف) و چهارم بجهت قبول وسخ و قلت مؤتت شستن را و بعضی جامهء ازرق و فوطه پوشیدن اختیار کرده اند هم برای تحمل وسخ را و آن بجوانان لایق تر است از بهر استعانت بخدمت را و بعضی بحکم حدیث

(۱) سفیان ثوری صاحب مذهب توفی سنة ۱۶۱ هـ. [۷۷۸ م.] فی بصره

البسوا من ثيابکم البيض فانها من خير ثيابکم و کفنوا بها موتاکم (جامه سفید اختیار کرده اند و آن بشیوخ لایق تراست و جامه صوف بهتر از دیگر جامهاست اگر بتکلف نباشد و بعضی مقید بوده اند بکوتاهی جامه تا بالای ساق و پیراهن را قدری از خرقة رازتر و سراویل را از پیراهن اندکی درازتر چه شستن سراویل و قمیص آسان تر از شستن خرقة می باشد پس در باب تحری نظافت این هیأت مناسب تر باشد و آستینها را براخ داشتن بجهت سهولت و تمکن از برای بر مالیدن تا بازوها در وقت وضو برای مراعات سنت تطویل غره و تحجیل را مستحب داشته اند و بعضی بهیچ هیأتی مقید نبوده اند و بحکم وقت زیسته اند و تناسب را در همه چیز معتبر داشته اند خصوصاً در آنکه صفت لباس در نرمی و درشتی مناسب صفت طعام و غیره باشد و ابریشم را در بین جامه و استعمال در دوختن و کوژگره نهادن عظیم مکروه شمرده اند و همچنین سلم را در دستار و جامه و ریشه را در دستار کراحت داشته اند و داشتن سجاده و طاقیه و ومال از مستحبات ایشانست و هر مریدی باید که در خورش و پوشش و پاشش بل سمه هیأتها و صفتها هم رنگ و هم روش شیخ خودش باشد و در هیچ چیز مخالفت او نکند تا از حکم (من تشبه بقوم فهو منهم) ظاهراً نیز بی نصیب نماند و پوشیدن جامه نرم لطیف جز عالمی را که خود را از ورطات رعونت نفس صیانت تواند کرد مسلم نداشته اند و مریدان و جوانان را جامه فرجی داشتن مکروهست بلکه جز جامه پیش وخته ایشانرا روا نداشته اند و چاک پیش و پس در جبه دشمن داشته صوفیانست و سرک ادب و در نماز و میان جمع با پیراهن تنها در آمدن کراحت دارند مگر که جز آن سیراهن جامه دیگر ندارند و همچنین در طاقیه و ادب خدمتکار آنست که جز وقت دای نماز و حرکت در سماع دایما میان بسته و آستینها در نوشته دارد و الله الموفق.

فصل ششم در آداب طعام بدان وفق الله تعالی که اصل حقیقت آدمی

بل هر ذره از عالم بالنسبة الی ذاته و حقیقته لا الی علم موجدہ تعالی را نیستی است که برابطه وجود علمی که صورت معلومیت او را در علم قدیم حق تعالی بود از فیض جود حق تعالی وجود بروی بحسب قابلیتش عارض و طاری میشود قال الله تعالی (أَوَّلًا

يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا شَيْئًا * مريم: ۶۷) و بعد از یافتن این هستی
 اورا عارضی است بر موجب (کل شیء یرجع الی اصله) هر دم اورا باصل خودش
 نیستی است بالذات میل حاصل میشود و لکن بسبب مددی که از صفت بقا و ابقا
 حق تعالی دم بدم بوی می پیوندد او از فنا محفوظ می ماند و از بقا محظوظ میشود
 ازین جهت هیچ دمی اثر موجدی و خالق حق تعالی از وی منقطع نیست هر چند او
 از وصول آن اثر آگاهی نیست و الیه الاشارة بقوله تعالی (... بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقِ
 جَدِيدٍ * ق: ۱۵) و چون آدمی مرکب است از جان و تن و جانش از عالم امر و قدرت
 عدم و ساینده و اسبابست و تنش از عالم خلق و حکمت و تعلق بوسایط و اسباب لاجرم
 آن مدد ابقا بجانش بر مقتضای عالم قدرت بی واسطه و سببی می پیوندد و اما تنش آن
 مدد باقتضای عالم حکمت بواسطه غذای ظاهر می رسد پس غذا که طعام است و شراب
 صورت و مظهر صفت ابقا حق تعالی آمد لکن بر وفق عالم حکمت و لهذا کسی را که
 در بعضی احوال و اوقات حکم عالم قدرت بروی غالب می آید بیش صفت جان می
 پذیرد و مدتها آن مدد ابقا بی واسطه و سببی ظاهر بوی می رسد و زمان بسیار بی غذا
 باقی و زنده می ماند و ازینجا فرمود مصطفی صلی الله علیه و سلم که (لست کبیشترکم
 ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی) پس برین موجب غالباً طعام و شراب از ضرورات
 مهمات است و بدرجه مقصودی قریب زیرا که مقصود از ایجاد عالم انسانست و مقصود
 از عبادت و معرفت و آن موقوف بر بقا و وجود غذا موقوف و (مالا یوصل الی
 المقصود الا به فهو مقصود) پس دانستن فرائض و آداب آن مهم آمد زیرا که غذا جزو
 عضوی می شود و بمباشرت فرائض و آداب شریعت و طریقت در وی نتیجه نرمی و
 انقیاد اعضا می باشد در اداء عبادت که نص (... ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ
 اللّٰهِ... * الآیة. الزمر: ۲۳) ازان نشان داده است اکنون فریضه در باب غذا طلب
 حلال و احتراز است از حرام و بحکم ظاهر حدیث (طلب الحلال فریضة علی کل مسلم
 و مسلمة) حلال در همه جای موجودست زیرا شرع بطلب معدوم کسی را تکلیف نکند
 لکن در بعضی مواضع پوشیده تر و در بعضی پیدا تر می باشد و هر چه حصول آن بوجهی
 شرعی باشد ظاهراً حلالست و تجسس از باطن اسباب واجب نیست و هر چه وجه حل

حرمت آن ظاهراً پوشیده است آن شبهت باشد سالک را ازان احتراز لازم است و اما سنتها و ادبها طعام: اول آنست که بنیت قوت بر عبادت و طاعت خوردن بر سبیل شیره و شهوت تا آن عادت خوردنش از عبادت محسوب افتد و علامت آن خوردن طعام باشد از سر گرسنگی و ضرورت حاجت و پرنا کردن معده از طعام قال النبی صلی الله علیه و سلم (ما ملی وعاء شراً من بطن یحسب ابن آدم لقمان تعمی صلبه فان لم یفعل ثلث للطعام و ثلث للشراب و ثلث للنفس) و دیگر پیش از خوردن طعام و بعد ازان دست بشوید قال علیه السلام (الوضوء قبل الطعام ینفی الفقر و بعده ینفی اللمم) و دست نشستن پیش از طعام نفی فقر بآن مناسبت می کند که چون طعام خوردن چنانکه گفته شد حکم (مالا یوصل الی المقصود الا به فهو مقصود) دارد و رعایت ادب در اتیان آنچه مطلوب حق بود شناختن قدر نعمت حق باشد و قیام بوظیفه شکر او شکر حالت مزید نعمت است قال الله تعالی (... لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ... # الآیة. ابراهیم: ۷) و زیادت شدن نعمت نفی کننده فقر باشد و ادب دیگر بسمله است در ابتداء خوردن بلکه در تناول هر لقمه بسمله مستحب است تا شیره طعام او را از نام معبودش مشغول نکند و اگر در لقمه اول بسم الله و در آخرش الحمد لله گوید و در دوم بسم الله الرحمن و در آخرش الحمد لله الرحمن و در لقمه سیم بسم الله الرحمن الرحیم و در آخرش الحمد لله الرحمن الرحیم گوید همین ادب و ترتیب در هر سه لقمه بکاربرد ثواب و فضلی و حضوری عظیم جمع کند و همچنین در آب خوردن بسمه فصل این ترتیب ذکر نگاه داشتن فضیلتی عظیم دارد و این ذکر را بلند گفتن یاد گریء حاضر شود و بوی اقتدا کند بهتر باشد و دیگر در وقت خوردن زانوی راست بر داشتن و بر پای چپ نشستن بر جای تکیه نازده یا بر سر دو زانو نشستن سنت است و دیگر طعام بر سفره خوردن نه بر خوانچه و صینی و شیزه و امثال آن سنت است و دیگر بجمع خوردن نه تنها سنت است و بیرون آمدن از وعید (شر الناس من اکل وحده) انس روایت می کند که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لایأکل وحده و دیگر خوردنش بدست راست و دیگر ابتدا و ختم خوردن بر نمک کردن مسنون است و دیگر لقمه کوچک برگرفتن و بجانب راست سیکو خاییدن و تا یکی فرو نبرد تمام دیگری برنا گرفتن و در غیر میوه از پیش خود

خوردن و طعام را بلطف فرو بردن تا همچو اشتر آواز از حلق بر نیاید و از حوالیء کاسه نه از میان خوردن سنت است و جمع کردن میان دو اداام مخالف سنت است همچنین تخصیص کردن نفس خود بطعام و اداام نیکو از میان رفیقان یا عیال خدمتکاران و بندگان مکروه و بدعت است و همچنین نان و گوشت پاره کردن بکار مکروه و منهی است و کاسهء طعام را بر نان یا بر کاسهء دیگر نهادن و دست طعام آلوده بر بنان پاک کردن و اگر چه نان را بخورد گراحت و ترک ادب است و بر مایده بسیا سخن گفتن ادب نیست و بیکبارگی خاموش بودن هم ترک ادب است که در خبی است که (انّ من الذنوب ذنوباً لا یکفرها الا التحدث علی المائدة) و لقمهء که از دست بد سفره یا بر دستار خوان یا جای طاهر افتد آنرا برگرفتن و پاک کردن و خوردن از ادب و تواضع است و درین باب خبر نبوی وارد و در وقت خوردن نظر در پیش خود داشتن و در روی یا لقمهء دیگری نظر نا کردن و لقمهء گزیده را باز در اداام نازدن و طعام بسر انگشت ابهام و مسبّحه و وسطی خوردن و انگشتان آلوده را لیسیدن بعد از فراغ از طعام خوردن سنت است عن کعب ابن مالک قال (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یا کُل باصابعه الثلث فاذا فرغ من طعامه لعقها) و بر موجب خبر (انّ القصة لتستغفر للاعقها) کاسه را از طعام پاک لیسیدن از آداب است و سرکه و سبزی بر خوان نهادن و گوزهء آب را در میان سفره نهادن تا کسی بخواستن محتاج نشود مستحب است و خوردن آّب در میان طعام باید که دستهء گوزه را بانگشت کوچک با بِنَصِرُ دست راست که از طعام آلوده نمی باشد بر گیرد و همچنان باز نهد و البته دست چپ را در طعام و شراب بل هیچ چیزی پاک استعمال نکند و تا خادم الصّلا نگوید یا متقدم آغاز خوردن نکند مشغول شدن ترک ادب است و سنت در خرما یا چیزی که دانهء دارد خوردن آنست که دانه را با طعام در طبق جمع نکند بلکه اگر در صحرا باشد دانه را از دهان به پشت دست چپ نهد و بیندازد و الا در دستار چه جمع کند و بعد ازان بیندازد و خادم را لقمه دادن سنت است و در خبر است که چون مایده نهاده شود تا بر ندارند باید که هیچ کس از مایده بر نخیزد و دست از خوردن باز نکشد و اگر چه سیر شده باشد بلکه تعلل می کنند تا همه فارغ شوند که مرد باشد که همنشین خود را خجل کند بدست

کشیدن از طعام و شاید که او را از طعام هنوز حاجت باشد و در میان خوردن دست را بچیزی پاک نکند و بلغم از دهن و بینی نیندازد و بر لقمه و کاسه گرم ندمد بلکه صبر کند تا سرد شدن و نان ریزه را جمع کردن و خوردن مستحب است و هیچ طعامی را عیب نکند اصلاً اگر خواهد بخورد و اگر نه نخورد که از فعل مصطفی صلی الله علیه و سلم در حدیث صحیح چنین منقولست و چون همه دست باز گیرند خادم باید که بگوید (اشکروا الله تعالی) و هر کسی تحقیق سخن وی را بحمد و شکر مبادرت نماید و گوید (الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا من غیر حول منا ولا قوة الا الحمد لله الذی بنعمته تم الصالحات وبرحمته تنزل البرکات اللهم اجعله عوناً علی طاعتک ولا تجعله عوناً علی معصیتک اللهم اطعمنا طیباً واستعملنا صالحاً) این دعا آخرین اگر در اول شروع در خوردن نیز بگوید سخت نیکو باشد و اگر وقت باشد این دعا گفتن که (اللهم هن آکلیه واخلف علی باذلیه واغفر لمن کان السبب فیہ اللهم بارک واخلف وتمم و زد و لا تنقص) نیکو باشد و اگر مهمان باشد بگوید که (اکل طعامکم الا برار و افطر عندکم الصائمون و صلت علیکم الملائکة بالرحمة) پس خادم بسفره برگرفتن مشغول باشد و باید که در سفره و نان و کاسه نهادن از پیش متقدم آغاز کند و در برگرفتن بر پیش وی ختم و در نان انداختن و بر داشتن و کوزه و ابریق گردانیدن جانب راست را نگاه دارند و جای سفره را بدست چپ چاروب زدن و بدست راست نان ریزه جمع کردن و در دهان انداختن مستحب است و البته هیچ ازین خدماتها نشسته قیام ننماید پس بعد از فراغ از طعام خلالی بدست راست از میان وسطی و بنصر خلال دهد و ستاننده و بپشت دست راست هم بمیان وسطی و بنصر ازو بستاند و بآن سبب که تارک ادب را خلال ندهند چه بخلال دادن بشارت می باشد که تارک ادب نبوده است لا جرم بخلالی گفتن که (بشرك الله بالجنة) مستحب آمد و چون خلال دادند و کوزه از میان سفره برداشت و بعد ازان تا دست بشویند هیچ طعام و آب نخورند و بقرآن و ذکر و نماز و اذان و اقامت و سخن گفتن هیچ شروع نکند که شاید که باستعمال خلال اندک خون ظاهر شده باشد و وضوء خلل یافته و بوضوء مخلخل بچیزی ازینها مشغول شدن ترک ادب است پس در دست شستن باید که خادم ابریق بدست راست و دست شوی بدست چپ گیرد و

دست شوینده بر سر دو پای بنشینند دستها در میان دو زانو و در وقت دستش شستن
مالیدن دستها بدست شوی خلال را بدهان گیرد و در دهان شستن بدست چپ و بعد
از آن در میان دو کف خلال را بشوید و خادم را بگوید *طهرک الله من الذنوب و برآل
من العیوب و در وقت دست شستن هیچ سخن نگوید و آب دست شوی همه را جمع
کردن در طشت سنت است قال علیه السلام (اترعوا الطسوس و خالفوا المجوس) و در
آب خوردن سنت آنست که سه نفس خورند بنفس اول یکبار آب بحلق فرو برند و بدو
سه بار و بسیم پنج بار و در هر باری دهانرا از کوزه تمام بر می دارد و آب را میزان خور
نه یکبار بسیار در گلو فرو ریزد قال علیه السلام (اشربوا الماء قصاً لا عباً فان الكباد مر
العقب) یعنی آب را میزان میزان خورید نه یکباره بگلو فرو ریختن که درد جگر از آن
بسیکباره بگلو فرو ریختن است و صادق باید که همچنانکه در تقلیل غذا کوشنده بود
بجهت خفت و نشاط در عبادت کم خوردن آب هم جهد کند بجهت تقلیل آب
استعانت بر شب خیزی و الله الموفق.*

**فصل هفتم در آداب تزویج بدانکه نصوص و اخبار در باب تجرد و تأهل
متعارض و مختلف وارد است و آن بحسب اختلاف و تنوعات احوال و اشخاص و
ازمان است اما مقتضای زمان و احوال صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
فضیلت تأهل بود بر تجرد سه معنی: یکی آنکه بسبب غلبه حکم روحیت و احکام
روحانیت بر عیسی علیه السلام مقتضای زمان و حال اتباع و اصحابش تجرد و عزوبت و
رهبانیت بود و بعثت مصطفی صلی الله علیه وسلم در آن زمان واقع شد که دعوت
رهبانان و کشیشان در عالم عام و ظاهر بود و جمله خلق را بتجرید و عزوبت و رهبانیت
دعوت می کردند و طلب راه حق و قرب بآن حضرت را در آن هیأت تجرد و رهبانیت و
عزوبت منحصر می دانستند و مصطفی صلی الله علیه وسلم چون جامع حقیقی بود میان
روحانیت و جسمانیت و صورت و معنی و وحدت و کثرت لاجرم مقتضی حال امت و
اصحابش رعایت جمعیت و وسطیت بود میان تجرد و تأهل و عزلت و خلطت لکن برای
رفع و نفی دعوت ایشان بر رهبانیت و تجرد و عزوبت که ایشان داشتند مصطفی صلی**

لله عليه وسلم مرامت خویش را از عزوبت و عزلت نهی فرمود و گفت (لا رهبانية فی
 الاسلام والنکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی) و امثال این تا آن پندار انحصار
 طلب راه حق دران صورت رهبانیت از خاطرها بکلی دور گردد و در دو یست سال که
 همد صحابه و تابعین و تبع تابعین بود رضوان الله علیهم اجمعین حکم رفع و نسخ دعوت
 ایشان در دلها ثابت و راسخ شود آنگاه بعد از آن زمان فضیلت جمع میان مجرد و عزوبت
 تسبیب و تأهل بحسب احوال و اشخاص باز ظاهر گردد چنانکه صریح حدیث باین
 معنی ناطق است که (خیارکم بعد المأتین خفیف الحاذ) قیل و ما خفیف الحاذ یا
 رسول الله قال (الذی لا اهل له ولا ولد) و درین حدیث اشارت است باخبار از حال و
 شرف فضیلت مشایخ و علماء راسخ همچون بشر حافی^[۱] و ابویزید و نوری و امثال ایشان
 که خیار امت دران وقت بعد المأتین ایشان بودند و ایشان همه مجرد و خفیف الحاذ
 بودند و اما معنی دوم آنست که قوت ایمان و صبر و زهد و توکل صحابه و تابعین و
 تبع تابعین بسبب وقوعشان در قرن که موصوف بود بخیریت بقول مصطفی صلی الله علیه
 و سلم که (خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم نشر الکذب
 فیشهد الرجل قبل ان یشهد) زیادت بود از هر که بعد از ایشان بود و بسبب شرف
 صحبت و قرب بعهد نبوت بمزید آن قوت و زهد و توکل و رضا نفس ایشان در تزویج
 از تعلق با سباب نا مرضی و کسبهاء حرام محفوظ بود بخلاف غیر ایشان و معنی عرسیم
 آنست که مصطفی صلی الله علیه و سلم بنور نبوت و صدق فراست می دانست که نشر
 دین و ملت بصحابه و اعقاب ایشان از تابعین و تبع تابعین میسر خواهد شد پس بر نکاح
 تحریر می کرد تا حامیان حوزه ایمان و داعیان و راعیان دین او بسیار شوند و دین
 بسبب ایشان معمور شود پس باین سه معنی زمان صحابه و تابعین و تبع تابعین اقتضاء
 تأهل می کرد و بعد از ایشان اقتضاء مجرد و ازینجا بود که سفیان ثوری چون این حدیث
 بشنید گفت و الله لقد حلت العزوبة و بشر خافی گفت که اگر مرا بغم خورگی مرعی
 باز گزارند بر نفسی خود ایمن نیستم که جلادی اختیار کند و هم او را گفتند زن نمی
 خواهی فرمود که مرا نفسی است که بطلاق وی محتاج تر از همه چیزی ام دینگری را
 بوی چگونه ضم کنم پس درین زمان ما که قوت حلال کم دست می دهد مظلمه

دیگری را با مظلومه خود ضم کردن و در گردن خود گرفتن از عقل و دین سخت د
است لکن شک نیست که اگر کسی را شهوت زحمت می دهد اگر تواند بروزه قوت
شدت آنرا بشکند و اگر شکسته نشود حینند بروی لازم باشد تزویج و نکاح و غیر چنین
کسی را از طالسبان راه حق اوان تزویج معین است و آن بعد ازان است که نفس
آرامیده و منقاد شرع گردانیده باشد و صاحب دل شده و رشدش پیدا گشته حینند برای
اقامت سنت را زنی دیندار عقیفه مستوره صالحه طلبد و اصلا بجهت مال و جمال ترک
عفت و صلاح نکند که مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده است که (تنکح المرأ
لمالها و جمالها و دینها فعلیک بذات الدین تربت یداک) و اول دیدن و آنگاه نکاح کردن
مستحب است و موجب مزید الفت باید که زن پارسا و خوش خو و زاینده و بکر و عالی
نسب طلب کند و گفته اند که از پنج زن دور باید بودن: یکی چنانکه بمال تو بر فرزندان
که از شوهر دیگر دارد و بر خویشان خود مهربانی و شفقت کند و دوم از منانه که
بمال و جاه خود و پدر خود بر تو همیشه منت نهد و سیم ابانه که از پیش راحتها
شوهر گذشته دیده باشد و هر وقتی که آنرا یاد آرد ناله بر فوات آن کند و چهارم از ک
القفا که بسیرت نا پسندیده و ترک عفت او هر کسی داغی بید گفتن بر قفای وی
شوهرش می نهد و پنجم از خضراء الدمن یعنی سبزی که بر سر کین توده باشد تر و تازه
و خوش منظر باشد اما اصلش نا پاک باشد که چنین زنی غالبا سلیطه و بد فعل پیدا
شود و چون بر نکاح اقدام کند بعد ازان که بارها استخاره گزارده و بحق از سر افتقار و
صدق التجا کرده باشد و از شر نفس و مداخل بدپناه بخدای تعالی برده آنگاه به نکاح
اقدام کند و دران وقت جهد کند که عقد نکاح بجملة مذاهب درست باشد و بمذهب
شافعی و احمد اذن ولی شرط انعقاد نکاح است و ولی پدر است پس پدر پدر و ما علا
پس برادر پس پسر برادر و ما سفل پس عم پس پسر عم و ما سفل پس آزاد کننده پس
پسر و پدر او پس ازینها سلططان پس قاضی بترتیبی که در میراث است و حجب در
میراث الا آنکه پسر و پسر پسر و ما سفل بمذهب شافعی در نکاح ولی نیستند مگر
قاضی یا پسر عم باشد و بمذهب ابوحنیفه و احمد پسر و پسر پسر ولی اند بعد از پدر و
جد و شرط دیگر دو گواه از مردان که فسق ایشان ظاهر نشده باشد و دیگر ایجاب و

قبول بلفظ با معنیء تزویج و انکاح از دو شخص مکلف از مرد و ولی یا وکیل ایشان که در میان ایشان زن نباشد و رضاء زن اگر بکر نباشد این جمله شرط انعقاد نکاح است بنزد شافعی و احمد و اما بمذهب ابوحنیفه در زن آزاد عاقله بالغه اذن ولی شرط نیست بلکه زن را رواست که بنفس خود یا وکیل خود را بشوهر دهد و لفظ تزویج و انکاح هم شرط نیست تا بلفظ هبه و تملیک و صدقه و بیع و شرا نیز نکاح منعقد میشود و لکن گواه شرط انعقاد نکاح است و لکن بمذهب او بیک مرد و دو زن غیر وکیل ولی آن نکاح منعقد می شود و بمذهب مالک گواه شرط نیست اما آشکارا کردن نکاح و ولی شرط است بمذهب او و بمذهب ابوحنیفه صفر علت اجبار پدر است مردختر را بر نکاح و بمذهب دیگران بکارت علت اجبارست نه صفر اما **موانع جواز نکاح** آنست که مادر باشد یا مادر مادر هر چند بالا می رود و دختری یا دختر دختر هر چند زیر می آید و خواهر و دخترش هر چند زیر می رود و دختر برادر هر چند زیر می آید و عمه و خاله و مادر زنی که در عقد نکاح آمده باشد هر چند وطی نرفته باشد و دختر زنی که با و وطی نرفته بود و زن که در نکاح پدر یا پسر صلبی در آمده باشد و خواهر زن مادام که زن در نکاح باشد تا جمع میان دو خواهر نباشد و جمع میان عمه و خاله زن با زن در نکاح هم حرامست و بمذهب ابوحنیفه و مالک و احمد هر زنی که وطی بنکاح او را حرام می کند وطی بزنا و شبهت نیز آنرا حرام می کند خلافاً للشافعی و شرک نیز مانع جواز نکاح مسلم و مسلمه است و هر حرمتی که بنسب ثابت است بر رضاع هم ثابت است مگر خواهر رضاعی، پسر و مادر رضاعی، برادر و بمذهب ابوحنیفه و مالک باندک و بسیار شیر خوردن حکم رضاع ثابت میشود و بمذهب شافعی و احمد بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق رضاع ثابت نمی گردد و بمذهب هر سه امام غیر او در زیادت از دو سال ثابت نمی شود.

و مستحب در نکاح آنست که مردم صالح بسیار در وقت عقد جمع کنند و اول خطبه خوانند و متصل بخطبه ولی یا وکیل زن بگوید (بسم الله و الحمد لله والصلوة علی رسول الله بزنی بتو دادم) و اگر شوهر مباشر عقد باشد یا (بموکل تو فلان بن فلان

دادم مر مولیه موکله خودم فلانه بنت فلان را بچندینی کابین معجل و چندینی مؤجل پس متصل باین مرد گوید (من این نکاح را از جهت خود) اگر شوهر مباشر عقد باشد اگر وکیل شوهر مباشر باشد گوید (از جهت موکل خودم فلان بن فلان را باین کابین قبول کردم و پذیرفتم) و باین مقدار عقد تمام میشود و شیرینی در وقت عقد حاضر کرد و از برای عرس مهمانی بگوسفندی کردن و اجابت آن دعوت و آشکارا کردن نکاح بدف زدن این جمله سنت است و باید که نیت در نکاح محافظت نظر و فرج باشد ا حرام و دیگر طلب فرزند صالح و بسیار کردن بندگان خدای تعالی و امت مصطفی صلی الله علیه وسلم و متابعت سنت او و نیت متابعت سنت را اثر آنگاه پیدا شود که نکاح باعث نشود بر طلب نفقه و معاش از وجوه حرام و شبهت و اما بسبب نکاح در طلب حرام و شبهت افتد یا نکاح را عذر و علت مکاسب حرام سازد نکاح او بحکم متابعت سنت نباشد.

و باید که با زنان بخوش خوی و کشاده روی و تحمل ازیشان و صبر بر اقوال و افعال خلاف عقل که ازیشان صادر شود و سخن خوش و تنزل بمقام و عقل ایشان و مزاح و بازی باعتدال بایشان و فراخ داشتن نفقه بحسب حال خود بریشان و تعلیم دادن ما لابتد دین و مسلمانی مر ایشانرا و عدل میان زنان در قسمت معاملات کند که این جمله که ذکر رفت از فعل و قول مصطفی صلی الله علیه وسلم و معاملات او بازواج طاهرات منقولست و در باب غیرت اعتدال نگاه دارد تا در تفریط و افراط نیفتد و از هر چه شبهت تهمتی یا آفتی بآن راه یابد عرض خود و اهل خود را صیانت عظیم کند و از بیرون رفتن زن و نظر او بر کسی بیگانه افتادن یا نظر بیگانه برو افتادن بهر وجه که باشد منع و مراعات لازم باید داشت و البته در خانه گرفته و ترش روی نباشد و البته بهیچ گونه سخن طلاق و فراق در وقت رضا و غضب بر زبان نراند که آن موجب انقطاع الفت می شود مگر که بعدری شرعی قاصد فرقت شود و حینئذ در طهری که در وی مجامعت نرفته باشد یک طلاق بدهد باجماع رجوع تواند کردن و مادام که عده که گذشتن سه حیض است بمذهب ابوحنیفه و احمد و سه طهر بمذهب شافعی و مالک و در حامل بوضع حمل و در کسی که او را حیض بیاید سه ماه باقی باشد رجعتش

درست بود و بمذهب ابوحنیفه و مالک بقول که بگوید رجوع کردم بنکاح اول بی اشتراط دو گواه و بفعل که بنیت رجعت زن را بوسه دهد یا مجامعت کند یا بشهوت دستش بگیرد رجعت ثابت میشود و اما بمذهب شافعی و احمد تا بقول نگوید و دو گواه حاضر نباشد رجعت ثابت نشود الا آنکه حضور ولی و اجازت او در رجعت شرط نباشد و اگر سه طلاق دهد سنت آنست که متفرق دهد در سه طهر پیش از مجامعت و حینت تا آنگاه که زن عده تمام ندارد و شوهر دیگر او را بنکاح صحیح مجامعت نکند و طلاق ندهد و باز عدت تمام دیگر از آن شوهر ندارد بران شوهر اول حلال نشود که او را بنکاح جدید بستاند و تعلیق طلاق و عتاق بملک و بسبب ملک بمذهب ابوحنیفه و مالک درست است و بمذهب شافعی و احمد درست نیست و اما آداب مجامعت آنست که در وقت مجامعت روی بقبله نباشد و تا از سخن نیکو و معانقه و قبله و بازی مقدمه و رسولی نباشد بر مجامعت اقدام کردن منهی و خلاف سنت است و گفتن (بسم الله العلی العظیم و الله اکبر الله اکبر الله اکبر) و خواندن اخلاص و معوذتین و دعا (اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا) بزبان در زمان شروع در مجامعت و در دل آوردن در وقت انزال که الحمد لله (...الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صِهراً... * الفرقان: ۵۴) فضیلت بسیار دارد و در خبر آمده است که رعایت آنچه گفته شد موجب امان فرزند است از شر شیطان و در باب مجامعت بصبر زمانی بعد از انزال رعایت حظ زنان کردن سنت است و در عقب مجامعت بر فور غسل باید که از طالب صادق فوت نشود و اگر میسر نباشد بعذری خویشتن را شستن و وضو ساختن هم مسنون است ترک آن نباید کردن و اما مراعات و مواسات بر جمله یاران و دوستان و رفیقان و آشنایان مجرد و غیر مجرد لازم است که در خبر است (کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء فی قسمة من یومه فاعطى الاهل حظین و الأعراب حظاً واحداً) و طالب را باید که بهیچ وقت و هیچ وجه اشتغال بعیال از اوقات و اوراد و اعمال مشغول نکند و ولجه در آمدنش در رخصه و شبهه و حرام نگردد تا تاهل مدد او شود در دین بصبر و تجمل نه آنکه وبال او شود در دین و دنیا اعاننا الله تعالی علی طلب مرضیه فی کل شیء آمین رب العالمین.

فصل هشتم در تسبب و تفرع بیاید دانست که چون شخص و بُنیت طالب ر که در تحقیق معرفت و عبادت هم آلت و هم مقصود است بی قوت و غذا قوت و بقا مقتضای حکمت حق تعالی نیست و حصول این قوت و غذا چهار وجه منحصر است یکی بحکم اعتماد و وثوق بکفالت رزاق حقیقی تعالی و تقدس مر رزق او را بر موجب (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ * الذاریات: ۲۲-۲۳) روزی را بخدای تعالی باز گذاشتن و بهیچ نوع از سبب تشبث نا نمودن و بمقصود حقیقی اولی که عبادت و طلب معرفتست متفرع بودن و دود سوال بشرط ضرورت کردن، و سیم باوقاف بشرط رعایت شرایط آن تعلق ساختن چهارم بر موجب امر (... تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ * المائدة: ۲) و (اجملوا فی الطلب) چنگ در اسباب زدن و بعمل و کسب بر مقتضای شریعت طلب روزی کردن بشرط آنکه بخشنده روزی حق تعالی را داند و واسطه کسب و عمل را و هر وجهی ازین وجوه بحالتی و رتبتی متعلق است و اما وجه اول وظیفه حال متوکلان و کسانی است که از شغل باطن و توجه بحق هیچ گونه بظاهر و خلق پردازش ندارد و دوم وظیفه حال کسی که زیادت از ضرورت قیام صورت بهیچ چیز از دنیا التفات ننماید یا قوت کسب ندارد و بسؤال هم حاجت ضروری خود بر آرد و هم فضیلت ایصال صدقه مستحق بخلق رسانیدن و سیم وظیفه حال کسی که باقتصاد زید و اوقات خود را بعبادت و معامله باحق معمور دارد و از جهت دفع ضرورت التفات نفس بمطعم و ملبس و مسکن و تمکن او باشتغال بعبادات علمی و عملی از وقف تناول کند و چهارم وظیفه عموم مؤمنان اعلاهم مرتبه مع ادناهم و شک نیست که دران سه قسم که اول و دوم و سیم است جانب (التعظیم لأمر الله) بر طرف (الشفقة علی خلق الله) ظاهراً غالب و راجح داشتن است اما درین قسم چهارم چون مبنی بر نیت انقیاد (... تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ... * الآية. المائدة: ۲) باشد رعایت هر دو جانب برابر افتد علی الخصوص چون شرایطی که ذکر خواهیم

کرد قیام نماید و در آنچه حاصل شود زیادت از قوت خود و عیال خود طریق شفقت بر خلق و مواساة مسلوک دارد و بجمع مال و ادخار از دائرة فقر در غنی پای ننهد پس ازین جهت وجه فضیلت کسب ظاهرست و دیگر دران سه وجه توهم دخول در زیر منت کسی می تواند بود بنسبت یا نظر بعضی کسان که رزق از راه گذر ایشان باهل آن سه طبقه می رسد هر چند تسبب با نظر ایشان آنست که در حق می ستانند و خلق را در میان می بینند پس ازین وجه نیز جهت تسبب را فضیلتی حاصل می باشد اکنون اقسام کسب و شرائط و فرائض و آداب آن بیان کردن لازم است.

اما اقسام کسب سه قسم است: یکی تعلق بدیوان پادشاهان بکتابت یا انواع خدمت و اعمال دیوانی و سپاهی بودن بانقطاع و امثال آن و قسم دوم تجارت و بیع و شرا کردن و قسم سیم پیشه وری کردن و باجرت دادن و ستدن اما قسم اول هیچ وجه از وجوه کسب خطرناک تر ازین نیست زیرا که درین زمان اغلب احوال دیوانی یا حرام محض است یا شبهت چه در عدل درین روزگار بکلی بسته و ابواب ظلم کشاده ست و درین تعلق یا مباشر بظلم می باید بودن یا مدد ظالمی می باید کردن بنفس و سال یا بظلم راضی می باید شدن و در همه خطر و بیم دینی است احتراز ازان بر عموم خلق واجب است و بر صادقان فرض عین و همچنین اوقاف ایشان را شبهت حرمت قوی ترست از شبهت حلّ جز بضرورت تعلق بدان رخصت نیست و اگر کسی بضرورت مبتلا باشد مراعات راستی و عدل بروی فریضه است و باقتصاد زیستن و زیادت از ما یحتاج و بلفه ضروری قبول و تصرف نا کردن واجب است تا شبهه حلی باشد الا مباشر حرام محض بود و علی الخصوص لازم است بر سپاهی که آلت حرب با دشمنان بنیت غزات آماده دارد و خود را برای محاربت کفار یا خوارج معدّه و مهیا کند چه از بیت المال اقطاع خوردن جز باین طریق حلال نباشد.

و اما قسم دوم تسبب تجارت و بیع و شرا کردنست و درین باب دانستن فرائض و شرایط بیع و شرا وصحت آن لازم است اما بیع را سه رکن است: یکی عقد

کننده و دوم لفظ ایجاب و قبول بمذهب شافعی و تراضی نیز بمذهب غیر او و سیم آنچه بیع بروی افتد از کالا و بها و هر رکنی را شرایط است.

اما شرائط عقد کننده بمذهب شافعی یکی بلوغ و عقل است تا خرید فروخت کودک نا بالغ اگر چه ممیز باشد و عقود دیوانه بدستوری ولی و بی دستورا اصلا درست نباشد و بمذهب ابوحنیفه اگر کودک ممیز باشد شرا و بیعش درست بود لکن نفاذ بیع و شرا و تحقق ملک بدان موقوف بود بر اذن ولی و اما بیع و شرا بندگان باخواجه باجماع درست است اما اسلام عاقد باجماع شرط صحت بیع نیست مگر در شرا کافر مر بنده را که مسلمان باشد که بیک قول از شافعی درست نیست بخلاف مذهب ابوحنیفه و همچنین شرا مصحف مر اهل کتاب را هم دو قول است ازوی بمذهب شافعی بیع و شرا نا بینا باطل بود مگر بوکیل و بمذهب ابوحنیفه و مالک احمد اگر وصف کالا بوی بگویند بیع وی درست باشد و اما رکن دوم بمذهب شافعی لفظ ایجاب و قبول است که فروشنده گوید که من این کالا را بچندینی بت فروختم و خرنده گوید خریدم و بمذهب غیر او اگر فروشنده کالا را بدهد بخرنده سیم ازوی بستانند برضاء بیکدیگر باین مقدار نیز بیع منعقد می شود و لفظ ایجاب قبول رکن بیع نیست و قول ابن شریح از اصحاب شافعی موافق ایشانست و اما غزالی آورده است که در محقرات همچونان و گوشت و میوه و امثال آن ازما یحتاج خلق از جهت ضرورت و دفع ضرر بی ایجاب و قبول بیع روا داریم و در غیر آن روا نداریم و اما رکن سیم چیزی است که بیع بروی افتد و بمذهب شافعی و احمد طهارت مبیع شرط صحت عقد است و بمذهب ابوحنیفه در غیر حیوان مردار و خون و خمر و خنزیر این شرط معتبر نیست و شرط دیگر بمذهب هر سه امام غیر ابوحنیفه رحمهم الله آنست که کالا ملک فروشنده باشد تا بیع و شرا فضولی بی آنکه یکی کسی را وکیل یا نایب خود کرده باشد او از برای آنکس کالا خرد و فروشد درست باشد و نفاذش موقوف بود بر اجازت مالک بمذهب ابوحنیفه و اصحابش خلافاً لغيرهم و همچنین در نکاح و شرط دیگر آنست که مبیع معلوم باشد نه مجهول و رویت بمذهب ابوحنیفه و

مالک شرط جواز بیع نیست تا اگر کسی چیزی را ندیده است و آنرا می خرد یا می فروشد بمذهب ایشان رواست و خرنده را خیار رؤیت باشد و بدست بسودن و بوییدن و چشیدن و در عقار بوصف کردن خیار رؤیت ساقط شود و اما بمذهب شافعی و احمد بیع نادیده خود اصلاً جائز نیست مگر در جوز و بادام و باقلی و انار و بیضه که در پوست رواست برای ضرورت را و بیع قُقاع باطل است مگر فقاعی خوردن را مباح کند [۱] بی بیع و هر که چیزی خرد بمذهب ابوحنیفه و مالک بعد از انعقاد بیع خیار مجلس ثابت نیست و بمذهب شافعی و احمد مادام که از مجلسی که بیع در وی واقع شده است متفرق نشده اند هر دو را خیار ثابت باشد اگر خواهند بیع را امضا کنند و اگر خواهند بر اندازند و اگر شرط کنند که تا سه روز مخیر باشد هر دو یا یکی از خرنده و فروشنده درست باشد و بمذهب غیر مالک زیادت از سه روز شرط خیار نباشد و بیع زر بازر و نقره با نقره جز برابر بشرط تقابض هر دو در مجلس باجماع درست نیست و بیع زر با نقره بتفاضل درست است هم بشرط تقابض هر دو در مجلس و زر قراضه و زر سکه زده و بد و نیک همه یک جنس باشد و بیع هر چه در کیل و وزن در آید از طعام و غیر طعام بمذهب ابوحنیفه و احمد چون از یک جنس باشند جز برابر و دست بدست نه نسبه روا نباشد و از دو جنس بتفاضل روا باشد و لکن نسبه روا نباشد و بمذهب شافعی و مالک در طعام و زر و نقره این شرائط که گفته شد معتبر است لاغیر و اما در سَلَم شرط آنست که بکیل یا وزن یا عدد معلوم باشد بأجلی معلوم و مکان تسلیم هم معلوم و رأس مال باید که در مجلس قبض افتد و بمذهب شافعی و مالک سَلَم در حیوان و خروار درست است و باید که در وقت عقد بگوید که این سیم یا زر یا جامه را که قدر او چندین است بتو بسلم دادم بچندین مُد گندم مثلاً که صفت وی چنین و چنین باشد و صفاتی را ذکر کند که بآن قیمت تفاوت کند تا سه ماه ازین تاریخ که بفلان موضع این گندم را بمن تسلیم کن و آن دیگر گوید من پذیرفتم و در تجارت بیع و شرا چند چیز رعایت کردن لازم است سر جمله و فذلک جمله آنست که هر چه روا ندارد که کسی باو کند او بکسی آن نکند در صحیح آمده است که (لایؤمن احدکم حتی یحب لآخیه ما یحب لنفسه) می فرماید که هیچ یکی در دایره ایمان در نیاید تا آنگاه که آنچه

(۱) قُقاع = شراب شعیر، بیرا.

از جهت خود دوست دارد از جهت برادر مسلمان دوست ندارد اما تفصیله پنج چیز است اول آنکه بر کالا زیادت از آنچه باشد ثنا نگویید تا هم دروغ و هم تلبیس فریبانیدن از وی صادر نشود و دوم در تجارت و بیع و شرا سوگند خوردن عادت ندارد که اگر دروغ خورد مرتکب کبیره باشد اگر راست خورد بی حرمتی کرده باشد بآنکه در مقابله چیزی خسیس محقر نام خدای تعالی برده بود که در خبرست که (وای بر بازرگانان از لا والله و بلی والله و وای بر پیشه وران از فردا و پس فردا) و سیم واجب در بیع عیب کالا پنهان نا داشتن است قال علیه الصلوة والسلام (من غشنا فلیس منا) هر که غش کند از ما نیست یعنی از زمره امتان من مثبت نیست و جامه را جای نیکوتر عرضه کردن و یا در جای تاریک خرید و فروخت کردن تا جامه باریک نماید و امثال این همه ظلم و غش و خیانت است و حرام و چهارم در وزن رعایت کردن است تا در وعید (وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الْمُطَفِّفِينَ : ۱) داخل نباشد و پنجم در نرخ و ارزش کالا بر خریدار و فروختکار هیچ تلبیس نکند و بجهت دل کسی در مزاد بر کالا نیفزاید اما کالایی که کسی خریداری کرده باشد آنرا خریداری کردن یا در غیر مزاد افزودن حرام و منهی است همچنین آنبارداری کردن طعامها و قوتها و طلب کردن گرانی خود حرام و منهی است قال علیه السلام (المحتکر ملعون) و در غیر قوت حرام نیست الا از احسان و شفقت و مروت بیرونست این واجبات بود و اما فضائل و نوافل یکی آنست که باندک سودی راضی باشد و دوم آنکه کالای درویشان و پیرزنان و عاجزان بجهت خوش دلی ایشان گران تر خرد بایشان ارزان تر فروشد و بتوانگران بزیادت از آنکه ارزد نفروشد و سیم آنکه در بها ستدن مسامحت کند بمهلت دادن و بنسیه فروختن و کم ستدن و درم بریده و زر قراضه ستدن و امثال آن و چهارم و ام بزودی بی تقاضا گزاردن و وام دار درویش را مهلت دادن و بسخن خوش بار خواطر و شرمساری در آدا کردن از وی زایل کردن و پنجم اقالت بیع با کسی که پشیمان شده باشد بی ترش روی و سخن گفتن که در خبر است که هر بیعی که کند چون بازش آورند بپذیرد و نا کرده انگارد خدای تعالی گناهان او را نا کرده انگارد و ششم آنکه چون بدرویش چیزی فروشد بنسیه نیت کند که تقاضا نکند و اگر وام دار بمیرد بحلش کند این جمله که یاد

کرده شد ایتمار تجارت است بأمر (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ... * الآية. النحل: ۹۰) و الله الهادی و الموفق.

و اما قسم سیم از اقسام کسب پیشه وری باجرت داد و ستد کردن و عمل کردنست بدان وفقك الله که اجارت برد و قسم است: یکی اجارت عمل و دوم اجارت منفعت اما اجارت عمل در انواع پیشهاست چون خیاطی و حدادی و صباغی و امثال اینها و درین قسم اجرت بعمل واجب میشود و اما واجب از عامل درین باب آنست که بآنچه داند در عمل تقصیر و خیانت نکند و آلت از کار دریغ ندارد و آلت و عمل بد را بجای آلت و عمل نیکو ننماید و بر مردم نیاراید چه بحکم (من غشنا فلیس منا) غش و قلب کاری در بیع و شرا و پیشه وری بل در همه چیزها حرامست و ترک آن فریضه و بوعده بدروغ امروز و فردا حوالت کردن هم حرامست باید که وعده ندهد اصلا تا خلاف وعده نکند و این اجارت برد و قسم است: یکی عام چنانکه قصار و صباغ که عمل شان عام و مشترک است میان کسان و درین قسم اجرت بعمل مستحق شود و جز در اتلاف بعمل اوصافش ضمان نباشد و دوم اجیر خاص است چنانکه کسی خود را بمشاهره باجرتی معین بمزد دهد و درین قسم اجرت بتسلیم نفس متعین شود و برو هیچ ضمان نباشد و اجرت نیز باید که پیش از حق خود نستاند و اما فضل و احسان احتیاط است در کار و میان درویش و توانگر برابر داشتن عدل است و جانب درویش بیش از توانگر رعایت کردن احسان و دانستن که همچنان در مال زکوة است در تن درست هم زکوة است و آن مدد کردن محتاجانست بقول و فعل و عمل و در عقل و جان نیز زکوة است و ن بهمت و برای صواب راه نمونی کردنست بقضای حاجات دینی و دنیاوی اما کار درویش مستحق را بی اجرت حسباً لله کردن نیکوتر و بهتر از آنکه باجرت کند از امام فضل و احسان و اداء زکوة تن و جانست و چنانکه مسامحت و مهلت دادن و بنسیه معاملات کردن در بیع رعایت فضل و احسان کردنست همچنین در همه پیشها مسامحت در اجرت و مهلت اجرت و بنسیه کار کردن از ارکان فضل و احسان است و با میسر شود که پیشه و معاملات در غیر بازار کند بپ بازار رغبت نباید نمودن که در

خبرست که بدترین مواضع بازارهاست و بدترین مردم کسانی که اول درانجا روند
آخر بیرون آیند و شرط مسلمانی آنست که بازار دنیا اورا از بازار آخرت که مساجدست
مشغول نکند و چون اذان بشنود بهیچ گونه بتمامی بیع و شرا یا کارنیم کاره مشغول
نشود و در حال اسباب وضو و اسباب نماز مهیا کردن و بمسجد رفتن را باشد و طالب
صادق خود پیش از وقت آن اسباب مهیا کرده متوجه حق شده باید که بود و طالب
مجرد باید که زیادت از تحصیل مقدار قوت ضروری بکار دنیا مشتغل نباشد چنانکه
اگر بدو روز کار کردن قوت یک هفته حاصل شود در هفته زیادت از دو روز کار دنیا
نکنند و باقی بحق متوجه باشد و اما آنچه از پیشها لایق هر صادق است اگر سرمایه
دارد بزازی و اگر ندارد خیاطی بشرط آنکه جامه که پوشیدن آن حرام باشد ندوزد و
خرآزی و هر چه نفع آن عام تر و خلق بدان محتاجتر باشند الا آنکه جولاهی و پنبه و
کتان فروشی و دوک تراشی را برای آنکه گفت و گوی غالباً با زنان و گودگان می
باشد کراهت داشته اند و هرپیشه که موجب ارتکاب یا وساطت چیزی حرام یا زینت
دنیاوی باشد بی آنکه متضمن مصلحت اخروی و مستلزم امر دینی یا اشتغال
بمالایعنی باشد همچون زرگری و دیبا بافی یا نقاشی یا فزاشی یا دلالی یا قوالی یا
امثال آنها که این همه دوست داشته صادقان نبوده است.

اما اجارت منفعت در کرا دادن زمینها و خانها و دکانها و کرا دادن اسپ و
اشتر و امثال آنست و وی را ارکان و شرایط است اما ارکانش: یکی عاقد است و دوم
اجرت و سیم منفعت و اما در لفظ ایجاب و قبول همان خلاف است که در بیع و اما
شرائطش: یکی آنست که بر عملی عقد اجارت افتد که اورا قدری و قیمتی یا رنجی
دران بود تا اجارت برای راست کردن دکان یا درخت برای خشک کردن جامه یا
سبب و بجهت بوییدن یا بحشمت و جاه سخنی گفتن که بیع یا کاری بآن تمام شود
عقد اجارت باینها و امثال اینها درست نبود و همچنین ده نیم بیاعان و دلآلان
حرامست مگر که نام ده نیم نبرند و هر چه در مقابله سعی بایشان دهند بی مکاس
بستانند که دران وجه حلی باشد و شرط دوم آنست که اجارت منفعت بمشارکت عین

نباشد چنانکه اجارت گرفتن باغ تا میوه اش بخورد یا گاو تا شیرش او را بود درست نباشد و شرط سیم امکان تسلیم منفعت است و اباحت آن عمل تا منفعت بامزد گرفتن حایض بجهت روفتن مسجد یا نا بینا بجهت محافظت کالا یا بجهت کشتن کسی یا دست بریدن نا واجب یا دندان درست کردن یا رس یاری کردن این جمله درست نیست و شرط چهارم تعیین مقدار منفعت و اجرت است چنانکه مثلا مکاری باید که بدانند که چه مقدار بار بر مرکوب خواهد نهاد و چه مقدار خواهد رانده کرد که منازل معهود و معلوم بود و در زمین تعیین کردن چه خواهد کشتن و در دکان تعیین کردن که درو چه پیشه و چه کار خواهد کردن و امثال اینها از شرایط است و درین جمله مواسات و مجاملت و جانب دیگرانرا بر جانب خود راجح داشتن و در بند راحت و رفق خلق بودن اگر چه متضمن زحمت و دشواری خود باشد از شعب فضل و احسان و مهمات است و الله الموفق.

سماع

فصل نهم در سماع بیاید دانست که آدمی را نفسی و روحی و قلبی و عقلی است و اما نفس مدبر ظاهر بدن و قیوم ثبات و حیات این صورت جسمانی و تن اوست بواسطه دل و قوای حسی و حواس پنجگانه و باین تدبیر و قیام و قوا و حواس مشابه و مشارک جمله حیواناتست و از جهت این مشاکلت رذائل و نقائص از لوازم و خصایص اوست اما روحش مقابل این نفس است متصف بصفه تجرد و توحید و لطافت و طهارت و حسن و جمال که باین سبب مبدأ و منشاء محاسن و مکارم اخلاق است و متوجه بجانب ملا اعلی و حضرت حق تعالی اما قلبش هیأتی و صورتی معنوی است جامع لطایف اوصاف و خواص روح و رذائل نفس و برزخ میان ایشان و باین واسطه محل ایمان و احسان و آینه تجلیات رحمن است تا چنانکه ظاهر حواس پنجگانه بقلب یگانه قایم است که ظاهر محسوسات را بایشان در می یابد همچنین حقایق و بواطن و لطایف این حواس پنجگانه بقلب قایم است که او لطایف معانی و بواطن محسوسات را

ادراک و اعتبار میکند اما عقلش نماینده راه صوابست در هر امری و آلت تمییز است میان هر نیک و بدی و هر خیر و شری و باین سبب مدرک معقولیت هر چیزی است بعضی بآلتش که مفکره است و بعضی بی آلتش و از زمان طفولیت تا آوان بلوغ بحد رجولیت غالباً احکام و اوصاف و خواص روح و قلب در احکام و اوصاف و خواص نفس مغلوب و مستور یا مستهلک و مقهور می باشد و احکام و اوصاف نفس غالب و آشکار و قوی و برکار تا آن کسانی را که عنایت سابقه خدا آن در نمی یابد بر همان قرار می ماند و هرگز روی نفس بسوی روح و قلب نمی گردانید و همیشه در خضیض بهیمیت و حیوانیت متنازل مانده غبار ظلمت طبیعت از دامان جان نمی فشانند و هرگز از اسرار و آثار قلب و انوار جمال پر کمال روح و طهارت و نزاهت سر بوی بمشام ایشان نمی رسد و هر دمی در پایه (... صُمُّ بُكُمُّ عَنِّي فَهَمَّ لَا يَغْفُلُونَ * البقرة: ۱۷۱) و ظلمت گده (... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا... * الآية. الاعراف: ۱۷۹) و جهل آباد (... وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ * الاعراف: ۱۹۸) خاکسار تر و نگونسار تر می شوند اما کسانی را که بارقه عنایت سابقه از روزنه قابلیت در می تابد تا اول بنور هدایت باسلام و ایمان مجملاً راه یابند و بعد ازان بحسب قوت استعداد در مراتب و تفصیل و شعب ایمان و احسان و معرفت و وداد بسیر و سلوک محققشان دست می دهد بتدریج آن احکام و اوصاف پنهان بی کار پیدا و آشکار می شوند و حینئذ راه شریعت بر قلب و روح وی مفتوح میگردد تا همچنان که نفس اماره او را بشهوات دنیوی دلالت میکند عقل بمنافع اخرویش هم راه می نمایند و بود که گاه گاه بسبب ظهور تناسب و عدالت که پرتو وسایه و صورت و آلت وحدت آلت حقیقی اند درین عالم حس نا گاه حسن و جمالی وحدانی که روح مجرد نورانی راست در ظلمت اوصاف و احکام انحراف نفس پنهان در آینه امری متناسب معتدل بر جان و دل جلوه کرده شود تا هر یک بواسطه آن تناسب و رابطه آن اعتدال اثری از آثار حسن و جمال خود را ادراک کند و خود ازان آثار ملتذ و برخوردار گردد پس آن امر معتدل متناسب وجدانی که آینه آن جمال وحدانی است گاهی از صنف مبصرات باشد تا جان و دل بیاطن حسن بصر در آینه صورتی جمیل

بجمال خود نظر کنند چنانکه آن بزرگ گفت که (سقتنی حمیا الحب راحة مقلتی، و کأسی من محمياً من الحسن حلت) و گاهی آن امر متناسب از جنس مسمومات بود چنانکه گفت (وا نشق من عرف النسیم شدا کم) و وقتی از قبیل مسموعات باشد چنانکه شبلی^[۱] فرموده (لو یسمعون کما سمعت حدیثها خروا لعزّة رکوعاً و سِجوداً) پس هر گاه که این حکم تناسب و عدالت در خلق ناساز که مخرج و مظهر او از سبب ظاهر شود و اوصاف انحراف که اثر کثرت و بی نهایتی است بواسطه آن تناسب و اعتدال از خلق و اواز زوال پذیرد لامحالة آن صورت همچنان وحدانی النعت آینه ظهور جمال روح و قلب شود تا روح و قلب بواسطه ظاهر و باطن سمع با دراک جمال خویش آسوده و جمع شوند و ازان روح و راحت و لذت و استراحت یابند و اگر فهم معنی ازان صورت صوت بآن منضم باشد لذت کاملتر و راحت شاملتر یابد و چون از جمال روحانی وحدانی ظاهر شود حرکتی و میلی معنوی مر روح و قلب را بسوی او واقع گردد اثر آن حرکت در حس بسوی بالا پیدا آید قوای جسمانی ازان مانع آیند و بسوی زیر و پستی حرکت دهند صورت رقص بالا و زیر ازان حادث شود و باشد که چون روح را ازاله موانع از تحقق و وصول بحقیقت جمال وحدانی خودش بی مظهري میسر نشود آن میل وحدانیش بسوی آن تحقق مکرر گردد اثر آن تکرار میل روح در نفس و جسم پیدا آید حرکت بهیأت دوری که اقرب هیأت است بوحدهت از جسم ظاهر شود تا جسم بصورت دور و چرخ زدن حرکت و رقص کند و اگر حکم و اثر آن ادراک صورت و معنی صوت چنان غالب باشد که همگی سامع را فرو گیرد از ادراک اوصاف و احوال نفس و حس خودش فانی و بی خبر گرداند آنرا وجد خوانند و اگر حالتند از باطن جمال روح که بوجود یگانه مطلق حق مضافست اثری دران آینه وحدانی صورت و معنی صوت با ظاهر جمال روحانی روح و قلب و سر ظاهر و منکشف گردد آنرا وارد گویند و اگر دران حال بواسطه فناء همگی اوصاف و تعینات نفس و روح و قلب جمال وجود یگانه مطلق حق تدلی و تجلی کند و اوئی او را بکلی فانی و متلاشی گرداند آنرا وجود و تجلی خوانند و اگر از وجود دائم حق که باطن زمان و در ماضی و مستقبل پنهان است و صورت او را حال نام نهاده اند اثری برین سامع پیدا آید و او را بکلی از خودی و هستی

خودش غایب و فانی کند و بوجود باقی حق حاضر و آگاه گرداند آنرا حال و وقت گویند و آن همچون برقی باشد که زود گذرد و اثر فهم و علم باز گذارد و قسمی دیگر از اقسام حال و وقت آنست که چون ظاهر با باطن آن جمال وحدانی میمون بواسطه تناسب و اعتدال آن صورت و معنی صورت و نغمه موزون ظاهر و منکشف شود و از غایت غلبه حکم وحدت آن جمال احکام و اوصاف و آثار متکثر نفس پنهان و بی کار شوند آن زمان این سامع در ضمن فهم معنی آن صورت آن صوت مناسب جامع وصفی را از اوصاف نقص و کمال خویش که مخبر باشد از هجر یا وصال یا منع یا اتصال یا خوف قطیعت یا رجاء وصلت نقد وقت و حال خود یابد پس اگر آن وصف مستلزم هجر و منع و خوف باشد اثرش بر عقب آن اندوه و گریه و زاری و فریاد و نعره و سوگواری بود و اگر آن وصف را متضمن رجاء و ایصال و اتصال یابد نتیجه طرب و روح و راحت و دست زدن و افشاندن و پای کوفتن دهد و حکم این هر دو قسم از حدیث مستنبط است اما قسم اول در حدیث صحیح وارد است که چون مصطفی صلی الله علیه وسلم در وقت قرائت قرآن عزیز باین آیت رسید که (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا * النساء: ۴۱) بسیار بگریست و در حدیث دیگر است که چون بحضرتش بخواندند که (إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * المزمل: ۱۲) تا آخر آیت صعقه و فریادی از و ظاهر شد اما قسم دوم هم در حدیث آمده است که مصطفی صلی الله علیه وسلم روزی بأمیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت که (انت منی بمنزلة هرون من موسى) او از غایت فراح بر سر یک پای بر جسته همچو کسی که رقص کند و بجعفر طیار رضی الله عنه گفت که (اشبهت خلقی وخلقى) او نیز همچنان از غایت طرب بر جست پس این جمله احوال که گفته شد بشرط آن محقق شود که بواسطه سلوک و مجاهده و ریاضت یا بسبب (جذبة من جذبات الله توازی عمل الثقلین) احکام و آثار و اوصاف نفس مغلوب احکام و آثار روح و قلب شده باشد و مشایخ شنیدن سماع چنین کسی را مباح یا مستحب داشته اند و آنکسان از ائمه نیز همچو امام شافعی و بعضی از اصحاب مالک و احمد رحمهم الله که سماع را مباح داشته اند نظرشان بر چنین کسی بوده است و آنچه نیز در نقل آمده است که یکی از مشایخ مرخض را علیه السلام

سؤال کرد از سماع خضر بحسب حال آن سائل جواب فرمود که (هو الصفاء الزلال و لا یثبت علیه الا اقدام الرجال) هم باین اعتبار این شرط بوده است اما اگر هنوز سامع صاحب نفس باشد و احکام و اوصاف قلب و روحش در احکام و اوصاف نفس و طبیعت مغلوب و مقهور همین که روحش بسبب ظهور حکم مجرد خواهد که دران آینه صوت متناسب و حدانی النعت مر جمال خود را بیاطن حس دریابد در حال نفس مداخلت سازد و آن جمال را بکسوت صورتی که در تصور و طبع وی بحکم ظاهر حس و شهوت آمیخته بوده باشد بروی جلوه کند و آن ادراک و لذت روحانی حینئذ ادراک و لذت نفسانی و شهوانی گردد و چنانکه فضیل عیاض^[۱] رضی الله عنه از ان نشان داده است که (الغناء رقیة الزنا) و جد ابو عبد الرحمن سلمی فرمود که (المستمع ینبغی ان یتستمع بقلب حی و نفس میتة و من کان قلبه میتاً و نفسه حیة فلا یحل له السماع) و ذو النون مصری نیز آنچه فرمود که (السماع وارد حق یزعج القلوب الی الحق فمن اصغى الیه بحق تحقق و من اصغى الیه بنفس تزندق) هم اعتبار این شرط مذکور کرد و انکار جمعی از ائمه همچو امام ابوحنیفه و اصحابش و بعضی از اصحاب مالک و بعضی از اصحاب احمد نیز مر سماع را مبنی بر اعتبار این شرط است و الحاق افراد نیز باعم و اغلب چه ارباب نفس در کثرت عدد بر اصحاب قلوب غالبند و باجماع جمله اوتار و نای عراقی حرام است و در دنف و نی و دست زدن خلاف است و ادب در سماع آنست که بهیأت سکینت و وقار باشند و هیچ سخن نگویند و باد نزنند و نخورند و نیاشامند و بشغلی بر نخیزند مادام که قوال در گفتن باشد و باید که چنان بنشینند که در تشهد نماز و دل را باحق جمع کنند منتظر حصول جمعیت باشند از حضرت حق تعالی و در مجلس سماع هیچ لهو و آلت لهو و خنده و بازی حاضر نباشند و مغنی زن یا امرد نبود و ابتدا و انتها سماع بقرائت قرآن کنند چه ممشاد دینوری در واقعه از رسول صلی الله علیه وسلم از سماع و اجتماع بجهت آن سؤال کرد فرمود که (لا بأس به ابدوا بالقرآن و اختلفوا به) و صادق باید هیچ بتکلف اظهار حال و وجد و مستی نکند تا داخل نگردد در وعید (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ... * الآية. الانعام: ۹۳) و تا مغلوب نشود بسماع و رقص بر نخیزد و بحضور

مشایخ و منتهیان مر جوانان و مریدان مبتدی را اصلا حرکت نشاید کردن و آنچه گفته
 اند که زمان و مکان و اخوان شرط سماع است مراد از زمان آنست که غارت و فتنه و
 آشوب عام و قحط و وبا و غلبه ظلم بر عموم خلق نباشد که آن سبب وقوع خلق شود در
 اعراض ایشان بآن زیانکار شوند یا زمان غلبه تفرقه سامع نباشد بلکه زمان جمعیت او
 باشد تا نتیجه سماع وارد صحیح بود اما مکان جای ناخوش باید که نباشد و خانه ظالم
 و جای مغضوب نبود و اما اخوان غیر منسوب بایشان یا بمحبت ایشان هیچ کس از
 منکران باید که حاضر نباشد و جز هم رنگ و هم مقصد آنجا حاضر نبود که نظر منکران
 موجب تفرقه خاطرها میشود اما حکم خرقه که در سماع از سامع بی اختیار او جدا شود
 آنست که چون شیخی حاضر باشد حکم او را بود اگر برده خرقه بصاحبش حکم کند
 بمذهب شامیان که گفته اند الفقیر اولی بخرفته جائز باشد اگر بر موجب (الصید لمن
 اثاره) بقوال ایثار کند بمذهب عراقیان هم روا بود و اگر بجماعت ایثار کند هم جائز بود
 و حینئذ اگر آن جامه مرقع یا سرخ یا پنبه آکنده یا مغضوب یا معلم نباشد یا بابریشم
 دوخته نبود و جامه فقیری صادق یا شیخی معتبر بود روا بود که آنرا تخریق کنند و
 هر کس از حاضران را پاره ازان بدهند زیرا که اثر وجد و برکت او بآن خرقه همراه باشد
 و اگر شیخی حاضر نباشد بر همین طریق حاضران حکم کنند و اگر خرقه بقوال
 انداخته باشد بنگرند اگر پیش ایثار بوده باشد بقوال روا نبود باز قبول کردن و اگر شیخ
 بقبول اشارت کند قبول کند لکن بنیت آنکه بعد ازان بار بقوال دهد و اگر به پیش
 رسانیدن راحتی باشد روا بود چیزی دادن و قبول خرقه کردن و گفته اند اگر قوال را
 بمزد گرفته باشند جمله ازان جمع باشد و قوال را جز اجرت معین ندهند و بعضی از
 صادقان هر چه از ایشان پیدا آمد دیگر اصلا بر سر آن نروند و آنرا قبول نکنند و این
 بحال مجردان لایقتر و بعضی گفته اند هر چه در سماع حادث شود از سماع باشد یعنی
 اگر در اثناء سماع مکروهی بخاطر سامع رسد بارخواست نباید کرد زیرا که مقتضای
 سماع و حکم او بود و هر چه در سماع از وی جدا شود آنرا نیز از سماع شمرند و نیز البته
 بر سر آن دیگر نروند و در سماع باختیار جامه بیرون کردن و پوشیدن مکروه شمرده اند و
 جامه دریدن در سماع هم مکروه است و اگر صادقی را در سماع بحضور شیخ واردی

یا جمعیتی دست دهد بجهت شکرانه روی بر قدم شیخ مالیدن و بوی تبرک جستن مستحب است و الله الموفق.

فصل دهم مشتمل بر ده وصیت که فائده آن عام بود و بآن کتاب را ختم کنیم ان شاء الله تعالی ای طالب تحقیق و سالک راه صدق و تصدیق چنانکه خدای تعالی با کمال بی نیازی از تو و اعمال تو و اقوال تو بر موجب (... إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ * العنکبوت: ۶) یک لحظه از تو بمدد وجود و بقا و هدایت نظر عنایت و رعایت باز نمی گیرد تو نیز با غایت احتیاج و افتقار بوی و رحمت و فضل وی بر مقتضای (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ... * الآية. فاطر: ۱۵) نظر جان و دل خود را مغفلت و اشتغال بغير وی از وی و انوار و اسرار وی محجوب و معزول مکن و از خدمت وی غافل و مشغول مشو و اگر ازین حجاب رستگاری خواهی بظاهر و باطن راستکاری همیشه کن و اگر از حجاب و قطعیت او امان می جویی محکوم و متابع فرمان وی باش و اگر خواهی که در زمرة (... فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ... * الآية. الفرقان: ۷۰) مثبت شوی جز بتقدیم نیت خیری از خانه پای بیرون منه و در هیچ کاری شروع مکن و اگر طالب قرب و رضایی از متابعت نفس و هوا در همه کارها پرهیز و اگر از بند نفس و هوا آزادی می طلبی ملازمت بندگی بجد نمای حق گزار باش تا بر خوردار شوی و ثبات قدم و عالی همم باش تا از مقصود باز نمانی با حق و خلق حسن عهد وفا نگاه دار تا قبول قلوب یابی و بروفق خبر الهی که (انا عند ظن عبدي بي) و موجب امر ظنوا بالمؤمنين خيراً) ظن نیکو بکار دار تا هم قرب و رضاء حق تعالی و هم قبول و محبت بندگان او یا بی انشاء الله تعالی.

و مؤلف این اوراق را بدعاء خیر یاد کردن و بظن نیکو گمان ثواب درین کتاب کردن و بوی انتفاع گرفتن نشان قبول وصیتهاست. تم الكتاب بعون الله الوهاب والحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين.

| | |
|-----------|---|
| ۵۹ | سنتها و مستحبها نماز |
| ۶۲ - ۶۱ | نمازها، سنت، نماز تراویح، نماز مسافر |
| ۶۴ | کیفیت اداء صلوة و آداب او |
| ۷۷ - ۶۶ | سر و حکمت تکبیر، سنت فجر |
| ۸۰ | سماء الله الحسنی |
| ۸۶ - ۸۵ | نماز ضحی، نماز استخارة |
| ۸۸ - ۸۷ | نماز تسبیح، نماز رغائب |
| ۹۱ - ۸۹ | قراءة القرآن، زکوة |
| ۱۱۷ - ۱۰۷ | صوم (روزه)، حج |
| ۱۵۸ | قاعدة سیم در بیان آنچه طالب راه حق را |
| ۱۵۸ | معامله با حق |
| ۱۷۲ - ۱۷۰ | معامله با خلق، آداب مشایخ |
| ۱۷۵ | آداب علماء ظاهر و استادان با شاگردان |
| ۱۷۷ | آداب معامله پدر با فرزند |
| ۱۸۱ - ۱۸۳ | سلسله مشایخ مؤلف |
| ۱۷۸ | آداب مرید با شیخ |
| ۱۸۴ | آداب معاللة شاگردان با استاد |
| ۱۸۵ | آداب معامله فرزند با پدر |
| ۱۹۱ | معالمة با خدمتکاران و غلامان |
| ۱۹۲ | آداب سفر و قدوم از سفر |
| ۱۹۸ - ۱۹۷ | آداب لباس، آداب طعام |
| ۲۰۳ | آداب تزویج |
| ۲۱۶ - ۲۱۰ | تسبب تجارت و بیع و شرا، ربا، سماع |

تحقیق حق در لفظ حق

و استعمال آن در توسل حق

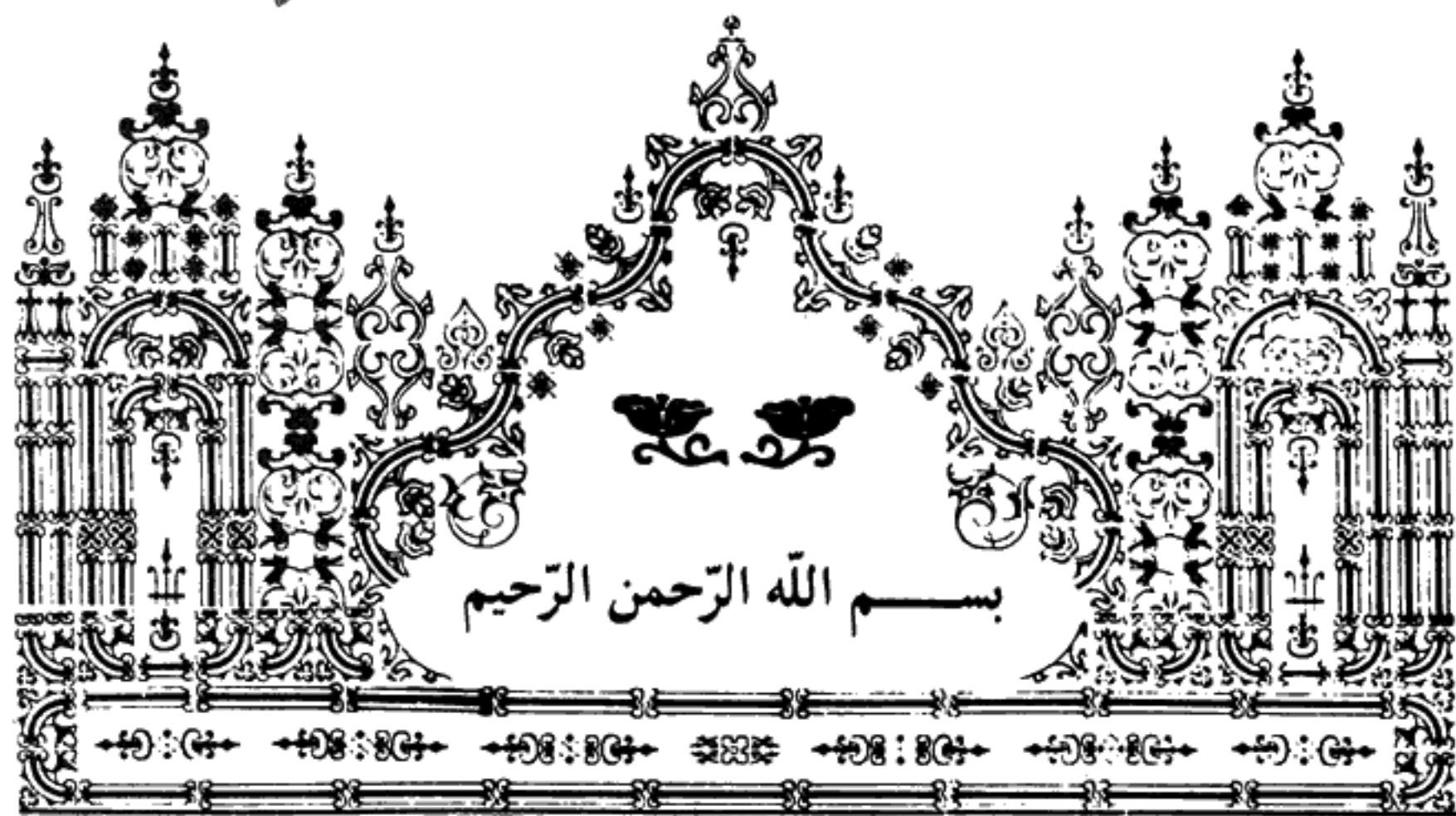
و كان حقا علينا نصر المؤمنين * الروم: ٤٧
اللهم انى اسئلك بحق السائلين عليك الخ ابن ماجه

على الله فى كل الامور توكلى * و بالخمس اصحاب العباء توسلى
محمدن المختار حقا و بنته * و سبطيه ثم المرتضى و علي

* * *

بتحقيق احق قاضى حبيب الحق غفره الله الحق داك خانه مقام پرمولى
ضلع صوابى پاكستان سنة ١٤٠٩ هـ. بمطابق سنة ١٩٨٩ م.

PAKISTAN



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ.
 بدان ارشادك الله که در کشف الاسرار [۱] آورده است که اول چیزی که بر بنده واجبست پیش از جمله فریضها پس از بلوغ شناختن خدای آنست که بدانی که بیچون و بیچگونه است و در عقیده نجاج نیز همچنین مذکورست و در صلوة مسعودی آورده است که چهار علم آموختن فرض عین است بر مردان و زنان علم توحید و علم نماز و علم روزه و علم حیض و در مشروق پزْدوی آورده است که التوحید یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و ایمان و توحید نزدیک بعضی یکیست و در عوارف [۲] آورده است که (طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة) مُراد ازین علم علم توحیدست بیک قول

مقدمة اول در ایمان و کفر

پس دانستن احکام ایمان اهمّ مُهمّاتست تا اگر کسی نداند هر عبادتی که کند از نماز و روزه و حج روا نباشد در جامع الکبیر [۳] آورده است که اذا استوصفت المرأة البالغة من احکام التوحید فلم تصیف تبین من زوجها وان حکمنا بصحة التکاح بظاهر الاسلام معنی وی چنان باشد که اگر زنی عاقله بالغه را احکام توحید پرسند و یا

(۱) مؤلف کشف الاسرار علی الپزدوی توفی سنة ۴۸۲ هـ. [۱۰۸۹ م.]

(۲) مؤلف عوارف شهاب الدین عمر السهروردی توفی سنة ۶۳۲ هـ. [۱۲۳۴ م.] فی بغداد

(۳) مؤلف جامع الکبیر الامام محمد الشیبانی توفی سنة ۱۸۹ هـ. [۸۰۵ م.]

برو بیان کنند و او گوید که من نمیدانم یا نمیدانستم از شوهر جدا شود و بر وی حرام شود اگر چه نکاح او پیش ازین بسبب ظاهر اسلام دُرست بوده است و در مستوفی^[۱] آورده که اگر شخصی کنیزکی خرید که ارکان ایمان نمیداند و از اهل کتاب نیست گردد گشتن او حرام باشد احکام و ارکان ایمان او را بیاموزد آنگاه گردد او گردد و این روایت در تفرید^[۲] نیز مذکورست (لا یحلّ وطئ امرأة کافرة ما کانت حرّة او امة الا^{الکتابیة}) در محیط آورده است که اگر قصابی احکام و ارکان ایمان نداند ذبح کرده او حرام باشد شاید خورد گوشت آن ذبیحه را در خلاصه^{فقہ} آورده است که بر مولی واجبست که بندگانرا احکام و ارکان ایمان و نماز و روزه بیاموزد و قرآن مقداری که نمازبدان روا است و نیز بر مرد واجبست که تا اهل خود را و محارم خود را چون مادر و خواهر احکام و ارکان ایمان و شرائع بیاموزاند که پیغامبر علیه السلام گفته است (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ) یعنی هر یکی از شما بمنزله شبانست و هر یکی را از شما پرسیده شود روز قیامت از رعیت خود یعنی از اهل و فرزندان

فصل فی علم التوحید

ایمانرا ارکان است و شرائط و حکم در کشف الاسرار آورده است که ایمانرا دو رکن است اقرار باللسان و تصدیق بالقلب بما جاء به من عند الله نبینا محمد علیه السلام اقرار کردن بزبان او راست گوی داشتن بدل آنچه محمد رسول الله علیه السلام آورده است از نزدیک خدای عز و جلّ در عقیده نجاج آورده است یکی از شرائط ایمان باور داشتن است خدای را عز و جلّ و احکام آخرت را بغیب و حلالهای خدایرا بحلال اعتقاد کردن و حرامهای خدایرا بحرام اعتقاد کردن و حکم آنست که چون بنده ایمان آورد جان و مال او از کشتن و گرفتن و برده کردن در امان در آید تا هیچ کسی را روا نباشد که بمال او و جان او تعرض رسانند و رنجانیدن او بی موجب حرام گردد و دران جهان از عذاب ابدی خلاص یابد

(۱) مؤلف المستوفی عبد الله النسفی توفی سنة ۷۱۱ هـ. [۱۳۱۱ م.] فی بغداد

(۲) تفرید المختصر تجرید القدوری مؤلفه محمود القونوی توفی سنة ۷۷۰ هـ. [۱۳۶۸ م.]

و در سرخسی [۱] آورده است که ایمان آوردن بر دو نوع است مجمل و مفصل ایمان مجمل آنست که گویی آمنت بالله کما هو باسماؤه و صفاته و قبلت جمیع احکامه معنی وی آنست که گرویدم بخدای چنانچه اوست یعنی بیچون و بیچگونه با همه نامهای وی و با همه صفتهای وی و قبول کردم همه حکمهای ویرا و این معنی را بعبارت کوتاه بیپارسی جمع کرده اند (قبول کردم دین مسلمانی و آنچه در ویست و بیزارم از کفر و کافری و آنچه در ویست) و ایمان مفصل را شش رکن است در محیط^[۲] آورده است که هفت رکن است چنانچه گویی آمنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیره و شره من الله تعالی و البعث بعد الموت فارسی وی چنان باشد که گرویدم بخدای عز و جلّ و بفرشتگان او و بکتابهای او و به پیغمبران او و بروز قیامت و بتقدیر نیکی و بدی همه از خدا است عز و جلّ و زنده کردن بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده است که ایمان مجمل معتبر است نزدیک فقها فاما نزدیک متکلمان ایمان مفصل معتبر است نه مجمل و در تمهید [۳] آورده است ابوبکر سالمی که صحیح آنست که ایمان مفصل معتبر است پس ایمان مفصل باید آورد تا باتفاق درست باشد هم درین کتاب ایمان مفصل را بدین وجه تفصیل کرده است

اقا الایمان بالله ایمان آوردن بخدای آنست که ایمان آری که خدای هست و بود و باشد و او بود و عالم نبود او قدیم است و جملگی عالم مخلوق و وجود او را بدایت نیست و بقاء او را نهایت نیست یکیست که وی را انباز نیست و از زن و فرزند منزّه است و بی نیاز و بهر چه مابندگان محتاجیم چون خوردن و آشامیدن و خندیدن و گریستن و بجایی از جایها قرار گرفتن خدای تعالی منزّه است و حق تعالی را مکان نیست هر که اعتقاد کند که خدایا مکانست چنانچه بعضی عورات و اتراک نیز می گویند که خدای بالا است (حاشا) اگر بتمکن مکان معتقد باشند کُفر بود زیرا که خدای تعالی از جای منزّه است در ذخیره^[۴] فقه آورده است که اگر کسی گوید نه تودر

(۱) شمس الأئمة محمد السرخسی توفی سنة ۴۸۳ هـ. [۱۰۹۰ م.]

(۲) مؤلف محیط برهانی محمود البخاری الحنفی استشهد فی سنة ۶۱۶ هـ. [۱۲۱۹ م.]

(۳) مؤلف التمهید ابوشکور محمد ابوبکر سالمی (۴) مؤلف ذخیره الفتاوی محمود البخاری ایضاً

هیچ مکانی نه مکانی ز تو خالی کافر گردد و این مصراع را گدایان بر زبان می رانند دلیل بر کفر آنست که چون گوید که هیچ مکانی از خدای خالی نیست همچنین گفته باشد که خدای در همه جای است و جای را نسبت کردن بخدای کفر است و ایمان می آریم چنانچه خدای تعالی و تقدس قدیم است صفت‌های او همه نیز قدیم است و صفت‌های او نه عین ذاتست و نه غیر ذات چنانچه یکی از ده نه عین ده است و نه غیر ده و حق تعالی شنواست بصفت شنوائی نه بگوش بیناست بصفت بینائی لیکن نه بچشم و حی است بحیوة و عالم است بعلم مر جزئیات و کلیات را و قادرست بقدرت و حق تعالی ماند و آنچه بارادت قدیم خواسته است آن نیز بماند چون بهشت و دوزخ و اهل آن در فتاویٰ ظهیری^(۱) آورده است که اگر کسی گوید که خدای ماند و هیچ نماند یا گوید خدا ماند پس کافر گردد زیرا که این قول است بفنای بهشت و دوزخ و اهل آن و انکار نصّ قرآنست و انکار نصّ موجب کفر است

در شرح امالی [۲] آورده است که هفت چیز فانی نگردد و باقی ماند بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم و ارواح یعنی جانها و تفکر کردن در ذات و صفات حق روا نیست و هر چه در وهم و خیال تو صورت بندد که خدای آنست آن وهم و خیال بود و لیکن خدای آفریدگارست و خدای بیچون و بیچگونه است و تفکر در آلاء و قدرتهاء او باید کرد نه در ذات او تعالی قال النبی علیه السلام (تفکروا فی آلائه ولا تفکروا فی ذاته) در عمده [۳] آورده است که نامهای خدای تعالی توقیفیست یعنی سماعی آن نامها که خدای تعالی ذات خود را بدان نامها خوانده است ما بدان نام هم او را بخوانیم در عمده آورده است که خدای را فقیه و طبیب نشاید گفت چنانچه بعضی عوام میگویند خدایا طبیبم تو باشی علاج از که جویم این خطاست نشاید گفت و نیز خدایرا عاشق و معشوق و محجوب نگویند فاما لفظ محتجب گفتن مر

(۱) مؤلف فتاویٰ ظهیری قاضی محمد ظهیر الدین البخاری توفی سنة ۶۱۹ هـ. [۱۲۲۲ م.]

(۲) مؤلف قصیده الامالی سراج الدین علی بن عثمان الاوشی توفی سنة ۵۷۵ هـ. [۱۱۸۰ م.]

(۳) مؤلف عمدة العقائد عبد الله النسفی توفی سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۰ م.]

خدایا نزدیک بعضی روا است ثنویّه طائفه ایست که میگویند که خدای دو است یکی را *أَهْرَمَنْ* نام و یکی را یزدان و این سخن ایشان باطل است قال الله تعالی (... *إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ ...* * الآية. النساء: ۱۸۱) بدرستی که خدا یکیست آوردن قول ایشان اینجا برای آنست که خدایا یزدان نشاید گفت زیرا که در شرع وارد نیست در عمده آورده است که دیدار خدای تعالی مؤمنانرا پس از در آمدن در بهشت بیچون و بیچگونه بی جهت حاصل آید بچشم سر هر که دیدار خدایا منکر شود کافر بود در امالی آورده است که

بیت: *بِإِذْنِ اللَّهِ يُرَى الَّذِينَ هُمْ أَغْيَابٌ هَلْ لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةٌ لَكُمْ يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ قَدْ كَفَرْنَا بِهِ قَدْرًا كَبِيرًا* **بیت:** *بِرَاهِ الْمُؤْمِنُونَ بغير كيف * وادراك و ضرب من مثال*

معنی این بیت تقریر و تحریر افتاده و ایمان آریم که حق تعالی متکلم است بکلام ازلی و کلام او از جنس صوت و حرف نیست در تفسیر عتّابی^[۱] آورده است انّ جبرئیل سمع صوتا دالاً علی کلام الله تعالی و علی ما اراد الله تعالی جبرئیل آوازی شنید که دال بود بر مُراد الله تعالی و حق تعالی جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و بهیچ چیز نماند و هیچ چیز بدو نماند و تمام توحید درین مصراع است

مصراع: *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* نه از چیز است نه چون چیز است نه بر چیز

و او از کس نژاد و کس از وی نژاد

در نجات آورده است که روا باشد که بنده خدای تعالی را چنانکه حق شناخت اوست بشناسد [حق شناخت آنست که بنده شناسد که او نتواند شناخت] فاما نتواند که چنانچه حق بندگیست خدایا بندگی کند و پرستد و فرشتگان بی علت شهوت بعجز اقرار کردند که *ما عبدناك حقّ عبادتك* یعنی نپرستیدیم ترا چنانچه سزای پرستیدن تست

أما الايمان بالملائكة ایمان آوردن بفرشتگان آنست که تصدیق کنی فرشتگان بندگان خدای اند عزّ و جلّ و شب و روز بعبادت حق مشغول اند و هیچ ساعت خالی از عبادت نه اند و در عبادت کردن هرگز سُستی و کاهلی ایشانرا نیاید قال الله تعالی (*يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ* * الانبياء: ۲۰) و بعضی از فرشتگان از نور آفریده شده اند و بعضی از نار و معصوم اند از گناهان صغیره و کبیره و فرشتگانرا صفت کردن بنری

(۱) مؤلف تفسیر عتّابی ابو نصر احمد البخاری الحنفی توفی سنة ۵۸۶ هـ. [۱۱۹۰ م.]

و مادگی روا نیست و خورش ایشان تسبیح است و شراب ایشان تقدیس و از فرشتگان از آنگاه باز که آفریده شده اند بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود و بعضی در قیام و چهار فرشته مُقَرَّب اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السّلام و دشمن داشتن فرشتگان کفر است اگر کسی گوید که دیدار فلان بر من چون دیدار عزرائیل است اگر در دل عداوت عزرائیل بودش و بنا بران تشبیه میکند کاف شود و فرشته را قُدرتست تا مانند صورت آدمی شود چنانچه منقول است که جبرئیل صلوات الله علیه بصورت دحیة الکلبی بر پیغامبر ما علیه السلام بیامدی و حق تعالی میفرماید (... فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * مريم: ۱۷) یعنی جبرئیل مانند مردی درست اندام گشت و خود را بمریم نمود رضی الله عنها

در عمده آورده است آدمی افضل است از فرشته یا فرشته افضل است از آدمی گفت خواص بشر افضل است از خواص ملک یعنی همه پیغمبران افضل اند از همه فرشتگان و عوام بشر افضل اند بر عوام ملک یعنی اتقیا و پرهیزکاران افضل اند بر عوام ملک فاما خواص ملک افضل اند بر عوام بشر در محصل امام فخر الدین [۱] آورده است که فرشته را فضل است بر آدمی و لیکن روایت عمده مختار است و ایمان آریم که هر گفتاری و کرداری که از ما در وجود می آید فرشتگان که موکل اند بر آدمی می نویسند قال الله تعالی (كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ * الانفطار: ۱۱ - ۱۲) در اصول صفار [۲] آورده است که فرشتگان در آیند در بهشت و لیکن دیدار خدای تعالی نه بینند مگر جبرئیل یکبار بیند و اهل ایمان جن که مسلم اند در بهشت در آیند یا نی امام اعظم رحمه الله علیه توقف کرده است بثواب جزای ایشان در جواب و نزدیک صاحبین در بهشت در آیند همچون مسلمانان

اما الایمان بکتابه ایمان آوردن بکتابها آنست که بگروی بهمه کتابها که از آسمان منزل شده است بر پیغمبران علیهم السّلام بر آنکه سخن حق تعالی است و

(۱) فخر الدین محمد بن عمر الرازی توفی سنة ۶۰۶ هـ. [۱۲۰۹ م.] فی هرات

(۲) مؤلف اصول التوحید ابوالقاسم احمد الصفار توفی سنة ۳۳۶ هـ. [۹۵۱ م.]

تقدّس و آنچه در وی بود همه حق است و راست و عمل کردن بقرآن فریضه است و عمل بکتابهای دیگر منسوخ و چهار کتاب مشهور است توریت که بر زبان عبرانی بر موسی بود علیه السّلام و انجیل که بر زبان سریانی بود بر عیسی علیه السّلام و زبور بر داود علیه السّلام و فرقان بر محمّد علیه السّلام و ایمان آریم بهمه کتابها و لیکن تعیین کردن کتب بشمار برای ایمان آوردن نشاید چنانچه در بعضی نسخ نبشته اند که ایمان آریم بصد و چهارده کتاب مُنَزَّلٌ زیرا که شمار کتب بدلیل قطعی ثابت نشده است اگر زیادت بران عدد مُعین باشد ایمان بدان زیادت نیاورده باشد و اگر کم ازان عدد باشد غیر کتاب را ایمان آورده باشد که کتاب خدای است و بهر دو تقدیر کفر لازم آید پس باید که همچنین گوید که ایمان آوردم بهمه کتابها که بر پیغمبران علیهم السّلام مُنَزَّلٌ بوده است و آنچه در کتاب ایشان بود حق است و راست و جمله کتب منزل سخن خداست و سخن خدای قدیم است و مخلوق نیست و نزدیک اصحاب ما رحمهم الله هر که قرآنرا مخلوق گوید کافر گردد یعنی معنی که قایم است بذات حق تعالی اما اگر حروف که در مصحف نبشته اند آنرا اگر مخلوق گویند کفر نیست زیرا که عمل کاتب است و کاتب مخلوق و فعل او نیز مخلوق در بدایه مولانا نور الدین صابونی [۱] آورده است که گوئیم که قرآن خوانده شده بر زبانهای ما و محفوظ است در دلها ما و نبشته است بر مصحفهای ما و لیکن غیر حالِ فیها یعنی فرو آینده نیست درین محلها و جبرئیل علیه السّلام در مدت بیست و سه سال نامه قرآنرا در حادثه نجماً نجماً رسانیده و اول آیت که از قرآن فرود آمد سوره (اقرا) بود و آخرین آیت (... الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ... * الْآيَةُ. المائدة: ۳)

اما الایمان بالرّسل ایمان آوردن به پیغمبران آنست که بگروی به پیغمبران کهندگان خدای اند عزّ و جلّ فرستاده حقّ اند هر چه گفتند همه حق است و راست فرمودند آن فرموده خدا است و از سر هوا نگفتند و بعضی پیغمبران مرسل بوده اند و بعضی نبی و مرسل آنست که وحی بدو فرود آمده بود و صاحب شریعت و کتاب بود و

نبی آنست که بر حکم الهام یا خواب کاری بکند و صاحب کتاب نبود بلکه پسر
رَوی کتاب پیغمبر دیگر بکند در بوستان فقیه ابواللیث سمرقندی [۱] آورده است که
پیغمبران مُرسل سیصد و سیزده بوده اند و در تفسیر عُمده [۲] آورده است که پیغمبران
مُرسل ایشانند که درین آیت است نامهای ایشان قوله تعالی (وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ
...* الآية. الانعام: ۸۳) تا آخر آیت و بشماره هژده اند و همه پیغمبران هر یک افضل
زمان خود بوده اند و عاقلترین ایشان از روی خَلق و خُلُق و نیکوتر ایشان بوده اند
پیغمبری در زمان جواز نبوت بی معجزه ثابت نشود و هیچ پیغمبری بنده کسی نبوده
دروغ گوی نبوده هیچ زنی پیغمبر نبوده و روا نباشد که زن پیغمبر باشد زیرا که مقصود
از نبوت دعوت و اشتهار است و انوثت منافی اشتهار است لِإِنَّهُنَّ أُمَرُنَ بِالْقَرَارِ وَ
پیغمبری ذوالقرنین و لقمان اختلاف است فاما در پیغمبری خضر علیه السلام نی
تفسیر امام زاهد [۳] آورده است که صحیح آنست که خضر علیه السلام پیغمبر
است و همه پیغمبران معصوم بوده اند از گناهان کبیره و صغیره پس از وحی و پیش از
وحی از کبائر اما صغائر روا باشد که نادر افتد در عقیده نجاح آورده است و ما زنت
امرأة نبی فقط یعنی هیچ زنی از زنان پیغمبران علیهم السلام زنا نکرده اند زیرا که
خدای تعالی ایشانرا پاک دامن آفریده بود و ایمان آریم بهمه پیغمبران هر چند که بوده
اند و در ایمان آوردن بدیشان عدد را تعیین نکنیم چنانچه میگویند که صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر بوده اند بدیشان ایمان آریم زیرا که شمار پیغمبران علیهم السلام
بدلیل قطعی ثابت نشده است چنانچه شمار کتب

در عمده آورده است ان نبینا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
مناف رسول پیغمبر ما محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پسر عبد الله و عبد الله پسر
عبد المطلب و عبد المطلب پسر هاشم و هاشم پسر عبد مناف رسول بحق بود و افضل
همه پیغمبران بود و ختم جمله انبیا و رسل بود تا هر که بعد از رسول دعوی پیغمبری

(۱) ابواللیث نصر السمرقندی توفی سنة ۳۷۳ هـ. [۹۸۳ م.]

(۲) مؤلف عمده الكتاب ابو القاسم يوسف الزجاجی توفی سنة ۴۱۵ هـ. [۱۰۲۴ م.]

(۳) مؤلف هذا التفسیر محمد بن عبد الرحمن زاهد بخاری توفی سنة ۵۴۶ هـ. [۱۱۵۱ م.]

کند باطل باشد در نجات آورده است که عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و کار بشریعت پیغمبر ما کند و چون یکی از علماء اُمت او باشد و پیغمبر ما اعقل و احسن اهل زمان خود بود و در خوبی چنان بود که اگر بماه نظر کردی روی مبارک او از ماه شب چهارده خوبتر نمودی و رسول علیه السلام بلند بینی بود و فراخ چشم و فراخ پیشانی و پیوسته ابرو و سیاهی چشم او نیک سیاه بود و سپیدی چشم او نیک سفید بود و هردو کف او دُرشت و فراخ بود و فراخی کف دلیل بر سخاوتست و تنگی کف دلیل بر بخل و لعاب او شیرین بود در غایت شیرینی تا منقولست که در مدینه چاهی بود سؤر لعاب مبارک او در وی انداختند آب شیرین گشت و خوی او در بویهای خوش آمیختندی تا بوی خوش در وی زیادت شدی و چون میان دو کس دراز بالا ایستادی ازیشان درازتر نمودی و دیگر از معجزات رسول آن بود که مگس بر تن مبارک او و بر جامه او ننشستی و هرگز محتلم نشدی زیرا که احتلام لُعبِ شیطانست و شیطانرا بر پیغمبران قدرتی نیست فاما در سخاوت چنان بود که حق تعالی او را عتاب کرد قال الله تعالی (... وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا * الاسراء: ۲۹) دست خود را چنان فراخ مدار بدان حد که محتاج شوی و برهنه سر و ملامت زده بنشینی و قصه آن بود که خواهنده از رسول علیه السلام چیزی خواست و حضرت رسالت را چیزی موجود نبود پیراهن خود بکشید و بدرویش داد چون وقت نماز رسید از مسجد باز ماند بسبب آنکه پیراهن دیگر موجود نبود درین میان بدین عتاب معاتب گشت و پیغمبر ما علیه السلام مبعوث بود به پیغمبری و بدعوت کردن آدمیان و پریان و همه خلق فاما پیغمبران دیگر مخصوص بقبیله و قومی بوده اند در نجات آورده است که فرمان برداری پیغمبر ما چنانکه بر اهل زمین فرض است بر اهل آسمان نیز فرض است و شفاعت پیغمبر ما علیه السلام و اولیا حق است و معجزات پیغمبر ما چندان بود که در شمار نیاید یکی آن بود که ماه باشارت انگشت او بشکافت و دیگر وقتی پیغمبر ما را علیه السلام قضاء حاجت بود در سفر پناهی نبود یاری را فرستاد که فلان درخت را بگوی که پیغمبر ترا می طلبد چون پیغام بدرخت رسید از بیخ برگزیده شد دامن کشان بیامد و

گُرْدَا گُرْد رسول علیه السّلام پناه کرد تا نظر کسی بروی نیفتد و آنچه قضاء حاجت رسول پیدا شدی زمین فرو بُردی و کسی ندیدی و معجزه دیگر آن بود که روزی گوسفندی بریان کرده و بزهر آلوده پیش رسول آوردند دست دراز کرد تا تناول کند گوسفند بریان کرده بسخن آمد و گفت یا رسول الله لا تا کُل مِنّی فإِنّی مَسْمُومَةٌ یعنی من مخور که مرا بزهر آلوده اند و معجزه دیگر آن بود که لشکر رسول تشنه گشتند در بیابان و آب موجود نبود رسول علیه السّلام قدحی طلبید و در میان قدح انگشتان برداشت ده چشمه آب از ده انگشت او پیدا شد جمله لشکر سیراب شدند و آب فاضل آمد در امالی آورده است که معراج رسول ما حقست و آن در بیداری مرتن رسول را علیه السّلام در شب بیست و هفتم ماه رجب از خانه ام هانی بود در شرح امالی آورده است که هر که معراج را از مسجد حرام تا بیت المقدس مُنکر شود کافر گردد و رای آنرا منکر شود مبتدع بود در نجاج آورده است که رسول علیه السّلام در شب معراج حق تعالی را دید یا نی صحابه اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که دید و بعضی گفته اند که ندید در فتاوی کبری^[۱] آورده است و **الْأَخْوَاطُ السَّكُوتُ** یعنی احتیاط درین آنست که خاموش گُند

إِذَا الْإِيمَانُ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ایمان آوردن بروز قیامت آنست که بگروی بر آنکه قیامت آینده است و در آمدن قیامت شکی نیست قال الله تعالی (وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا... * الآية. الحج: ۷) یعنی قیامت آمدنیست شک نیست درو همه را بعد از میرانیدن زنده گردانند از آدمیان و پریان و فرشتگان و پرندگان و چرندگان و جمله جانوران در عقیده نجاج آورده است که تا سقط را نیز زنده گردانند و سقط آن باشد که مادر بیفکند و صورت بسته باشد و او را که زنده گُند از برای شفاعت مادر و پدر زنده کنند و ادریس علیه السّلام از اهل بهشت گشته است و نقلست که یکبار در دنیا او مرگ چشیده است و حساب در قیامت حق است از نیکی جزای بهشت و لقا است و از بدی عقوبت دوزخ سزا است و ایمان آریم که همه را بدوزخ گذر بود قال الله تعالی (وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * مريم: ۷۱) معنی وی چنان باشد که

(۱) مؤلف فتاوی الکبری حسام الدین عمر استشهد فی سنة ۵۳۶ هـ. [۱۱۴۲ م.] فی سمرقند

نیست هیچ از شما مگر آنکه در آینده است در دوزخ و بعد ازان گرم وعده کرد قوله تعالی (ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا * مريم: ۷۲) پس برهانیم آنان که پرهیزکار بوده باشند بدانکه صراط بر روی دوزخ کشیده اند هر آینه همه را بر صراط گذر خواهد بود و در دوزخ خواهند درآمدن و ایمان آریم که نامه اعمال نیکانرا بدست راست دهند و بدانرا بدست چپ و آن دست ایشان از پس پشت کشیده بود و ایمان آریم که نامه خواندن حق است و میزان حق است نیکی و بدی بندگانرا بسنجند پله نیکی هر شخصی که گران آید او از رستگاران است و آنکه پله نیکی سبک آید او از زیان کارانست قال الله تعالی (وَ الْوِزْنُ يُوقِنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ... الآية. الاعراف: ۸ - ۹) و حوض کوثر حق است فرداء قیامت پیغمبر علیه السلام تشنگانرا ازان حوض آب دهد و یاران وی نیز آب خواهند داد در^[۱] مشارق آورده قال النبی علیه السلام (آنیة کعدد النجوم) یعنی اوانی بر سر حوض چو شمار ستارگان باشد و ایمان آریم که فردای قیامت آمتا و صدقنا اندامها را در سخن در آرند و گواهی دهند بر کردار بنده قال الله تعالی (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * النور: ۲۴) معنی وی چنان باشد که روز قیامت زبانها و دستها و پایها گواهی دهند بدانچه که در دنیا کرده اند و سؤال گور حق است یعنی از مؤمن و کافر خورد و بزرگ بشرط آنکه چون از چشم آدمیان غائب شود در شرح عمده آورده است که بنده را در گور زنده گردانند و دو فرشته بیایند و او را بنشانند و بگویند من ربك یعنی پروردگار تو کیست و من نبيك پیغمبر تو کیست و ما دينك یعنی دین تو چیست چون بنده نیکبخت و مؤمن باشد جواب گوید ربی الله و نبی محمد و دینی الاسلام فرشتگان گویند ثم نومة العروس بخفت بخواب خوش و اگر بدبخت باشد جواب بصواب نگوید فرشتگان گویند لا دریت یعنی بدانستی او را بعمود آتشین عقوبت میکنند تا آنگاه که خدای خواسته است در عمده آورده است که اصح آنست که پیغمبرانرا عليهم السلام در گور سؤال نیست و اطفال

(۱) مؤلف مشارق الانوار القاضی عیاض المالکی توفی سنة ۵۴۴ هـ. [۱۱۵۰ م.]

مؤمنانرا و کافرانرا سؤال بود و لیکن از میثاق اول پرسند و کسی را که دَدْ خورده باشد در آب غرق شده و یا بآتش سوخته باشد هر یک پرسیده شوند فاما کیفیت سؤال مُتَشابهاتست در امالی آورده است که عذاب گور حق است مر کافرانرا و مر بعضی فاسقانرا بعد از وضع حیوة و در وضع حیوة اتفاقت و لیکن اختلاف درین است که جان در تن می آرند یا نی امام اعظم رحمة الله علیه [۱] در فقه آورده است که ادخا الروح فی الجسد فی القبر حقّ جان در آوردن بتن در گور حقّ است

و ایمان آریم که پیش از قائم شدن قیامت پدید شدن نشانهای قیامت حقّ است یکی ازان نشانها بیرون آمدن یأجوج و مأجوج است در تفسیر امام زاهد آورد است که از نبیرگان نوح پیغمبر اند علیه السلام از پسران یافت بن نوح علیه السلام و د قد و قامت بعضی چنان اند که از هر بلندی بلندتر و بعضی را قامت یک بدست است دوم بیرون آمدن دَجّالِ اعور کور چشم راست چون او بیرون آید در دو روز و نیم تمام ملک دنیا را بگردد و بعضی از مسلمانانرا از دین راست بگرداند نعوذ بالله من ذلك و در تفسیر امام زاهد آورده است که هر که روز جمعه سورة الکهف بخواند تا جمعة دیگر شرّ دجال ایمن گردد در امالی آورده است

بیت:

وعیسی سوف یأتی ثم یتوی * لدجال شقی ذی خبال

یعنی عیسی علیه السلام فرود آید از آسمان و دجال را بکشد و میان مسلمانان عمل بشریعت پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و سلم بکند تا قیامت قائم شود سیّم بیرون آمدن دابة الارض یعنی جُنْبَنَدَه از زمین بیرون آید و با مردمان در سخن آید چهارم آمدن آفتاب از سوی مغرب چون عَلَم سیاه بر آید و در میان آسمان بایستد و باز هم سوی مغرب فرورود و درین وقت در توبه بسته شود جمله گناه کاران و بدکاران نومید شوند پس غنیمت دار وقت را پیش از آنکه در توبه بسته شود اغتنم الفرص فان فوتها غصص فرصت را غنیمت دار که فوت شدن فرصتها غصهاست

(۱) ابوحنیفه نعمان بن ثابت توفی سنة ۱۵۰ هـ. [۷۶۷ م.] فی بغداد

و اعتقاد کنیم که مسح کردن بر موزه روا است امام اعظم را پرسیدند رحمة الله عليه از مذهب سنت و جماعت جواب گفت ان تفضل الشيخين و تحب الختین و ترى المسح على الخفين یعنی تفضیل کنی دو شیخ را یعنی ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما و دوست داری دو داماد را یعنی عثمان و علی را رضی الله عنهما و اعتقاد کنی که مسح بر موزه رواست و اعتقاد کنیم که نماز رواست پس هر مرد نیکوکار و بدکار و امام معصوم شرط نیست بر مذهب ما قال النبی علیه السلام (صلوا خلف کل بر وفاجر) در عمده آورده است لا ترى الخروج على الائمة وان جاروا و این اعتقاد کنیم که بیرون آمدن بر پادشاهان مسلمانان روا نیست اگر چه ظالم و خون گننده باشند یعنی باغی شدن و تیغ کشیدن بر پادشاهان اسلام روا نیست

در امالی آورده است که مذهب سنت و جماعت بر آنست که امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه افضل است بر همه صحابه رسول علیه السلام بعده امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بعده امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بعده امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و هر چهار خلیفه بحق بوده اند و خلافت بمدت سی سال تمام شد قال النبی علیه السلام (الخلافة بعدی ثلثون سنة) و تمام به علی شد رضی الله عنه و أم المؤمنین عائشه رضی الله عنها افضل بود بر همه زنان پیغمبر علیه السلام و بر فاطمه رضی الله عنها نیز در بعضی خصلتها و فاطمه را رضی الله عنها افضل است بر همه دختران رسول علیه السلام

اما الايمان بالقدر ايمان آوردن بتقدیر آنست که بدانی که هر چه از بنده در وجود می آید از نیکی و بدی آفریده خدای است و کسب بنده و لیکن نیکیها بمراد الله تعالی است و بحکم و بمشیت او و بأمر او و برضا و تقدیر او فاما بدیها بمراد الله تعالی است و بحکم و مشیت او و بتقدیر او ولیکن نه بمحبت و رضای او در امالی آورده

بیت: مرید الخیر والشر القبیح * ولكن لیس یرضی بالمُحال

ای بالمعاصی و القبائح و تقدیر اندازه کردن است هر مخلوقی را باندازه او قال الله تعالی (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ * القمر: ۴۹) و در تمهید آورده است التقدير بحر عمیق

من غمس فيه ضلّ تقدیر دریابست ژرف هر که درو فرورود گمراه شود مسئله تقدیر
اعتقادیست بحث نشاید کرد زیرا که مُدَرِّک عقول ما نیست

در عقیده نجات آورده است که ایمانرا شرائط است تا آن موجود نشود ایمان
درست نیاید شرط اول آنست که ایمان بغیب آرد چنانچه ما آورده ایم یعنی هستی
خدایرا و بهشت و دوزخ را باور دارد بدل و بزبان اقرار کند با آنکه نمی بیند هدایت
ازینجاست که ایمان یأس درست نیست و ایمان یأس آنست که بنده را احوال قیامت
از بهشت و دوزخ معاینه نمایند آنگاه ایمان آرد منقول است که وقت مُردن هر کافری
که هست ایمان می آرد بنابراینکه جای خود را در دوزخ معاینه می بیند و آن ایمان
ایشان معتبر نیست قال الله تعالی (فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاسَنَا... * الآية المؤمن: ۸۵)
یعنی سود ندارد ایمان آوردن کافر چون عذاب معاینه بیند فاما توبه یأس
درست است اگر بنده وقت مردن توبه کند مقبول است قال النبی علیه السلام (ان الله
يقبل توبة عبد مذنب ما لم يفرغ) خدای تعالی توبه بنده خود قبول میکند تا مادام که
جان بنده بفرغ نرسیده باشد

و شرط دیگر آنست که حلالها را حلال اعتقاد کند هر که حلال را
حرام داند و حرام را حلال کافر باشد اگر چه کلمه شهادت بر زبان می راند و نماز می
گزارد و روزه میدارد چنانکه لشکری شهر مسلمانانرا تاخت و مال ایشان آورد از زر و
نقره و مواشی و امتعه اینها را اگر حلال دارد یا داند کافر باشد و زنان و مردان آزاد را
اسیر گرفته باشند اگر اعتقاد کند که ایشان برده میشوند و بیع ایشان درست است و کار
کرد ایشان که بجبر بندگی فرمایند حلال داند کافر باشد باتفاق فاما اگر این را حرام
میداند و می دارد و خود را گناه گار میدارد مسلمان فاسق باشد ولیکن اگر توبه نکند
خوف آن باشد که کافر بمیرد و حرام کرده حق بسیارست چنانچه دروغ گفتن و زنا
کردن و خون ناحق ریختن و غیبت کردن و سخن چینی کردن و بی فرمانی کردن مادر
و پدر و مسلمانانرا بناحق رنجانیدن و قربان در حالت حیض کردن و وطئ کردن که
خریده باشد بی استبرا حرام است در فتاوی کبری آورده است که حيلة اسقاط استبرا

حلال نیست مگر از کسی خریده باشد که بعد از ایام حیض کنیزک را بائع وطی نکرده باشد یا بائع کنیزک زن بود و شرط دیگر آنست که ایمن نباشد از عقوبت حق تعالی و تقدس که ایمن بودن از عذاب خدای تعالی کفر است و شرط دیگر آنست که نومید نباشد از رحمت او که نومیدی از رحمت او کفر است

و اگر مُنجمی یا فال گویی و یا کاهن از غیب سخن گوید باور ندارد و اعتقاد نکند که باور داشتن قول این طائفه در کارهای غیبی کفر است چون بنده این احکام که گفته شد بوجه اختصار بیاموزد و اعتقاد کند مسلمان سنی باشد و از عذاب دوزخ برهد و به بهشت برسد ان شاء الله تعالی و چون احکام آموخت زبانرا از گفتن کلمات کفر نگاه دارد تا ایمان بسلامت ماند

در فتاوی ظهیری آورده است که اگر بنده کلمه کفر بر زبان راند و نداند که کلمه کفرست کافر گردد زیرا که نادانی در دار اسلام عذر نیست و حجت نی و اگر کلمه شهادت بر حکم عادت گوید مسلمان نگردد تا مادام که باز نگردد از آنچه گفته است و آن خود معلوم نیست پس خلاص ازین ورطه آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود مر صحابه را که بر شما باد که بامداد و شبانگاه این کلمات را بر زبان رانید (اللهم انی اعوذ بك ان اشرك بك شیئاً و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم) اگر کلمه کفر بر زبان رفته باشد و آنرا نداند چون این کلمات بر زبان براند مسلمان گردد و هر بار که کلمه شهادت بر زبان راند نیت چنان بکند که اگر از من کلمه در وجود آمده است که آن کفر است و من ندانسته ام این کلمه میگویم تا از سر مسلمان گردم چون چنین کند مسلمان گردد

در عمده آورده است که ایمان مقلد صحیح است و لیکن عاصی است بترک استدلال یعنی بنادانستن دلائل و مسائل توحید و ایمان در اصول صفار آورده است که تقلید بر دو نوع است تقلید صحیح و تقلید فاسد و تقلید قبول کردن سخن غیر است بی دلیل و تقلید صحیح آنست که چون کلمه شهادت گوید او را گویند چیست این که گفتی جواب گوید که این کلمه ایست که هر که این کلمه را گوید مسلمان شود و

من نیز میگویم و مسلمانم این تقلید صحیح است و اگر گوید این کلمه را مسلمانان
میگویند و من نمیدانم که این چیست این تقلید فاسدست مسلمان نشود

و باید که معنی کلمه شهادت و کلمه طیبه بداند کلمه شهادت اینست که
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
معنی وی آنست که گواهی میدهم بدرستی که نیست هیچ خدای بخدایی موجود مگر یکیست و ویر
انباز نیست و گواهی میدهم بدرستی که محمد رسول الله بنده و فرستاده اوست و کلمه
آن مخففه در اصل مُثَقَّلَةٌ است یعنی آن است بتشدید و ضمیر شان در وَی محذوف
است و تقدیر کلام چنین است که أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ كَلِمَةُ طَيْبَةٍ
اینست لا اله الا الله معنی وی آنست که نیست هیچ خدای بخدایی موجود مگر خدای
بحق و محمد رسول خدای است و فرستاده او بر بندگان در مقدمه آورده است که ایمان
آوردن یکبار فرض است و تکرار کردن سنت است تا اگر شخصی یکبار ایمان آورد و
شرائع همه قبول کرد و هم بران بمرد و در وقت مردن نیز کلمه شهادت نگفت حکم
کنیم که مسلمان باشد و مسلمان مُرَدَه باشد در عمده آورده است که فرض بر دو نوع
است فرض دائم و فرض موقت فرض دائم آنست که بهیچ حال از احوال ساقط نیست
و مردم ازان خالی بودن کفر است و آن ایمانست و فرض موقت آنست که بعدری ساقط
شود و خالی بودن ازان کفر نیست و آن نماز و روزه و زکوة و حج است در امالی آورده
است که اگر کسی قصد و نیت کند که بعد از مدتی از دین مسلمانی بر گردد کافر
شود و بیت امالی این است

بیت:

وَمَنْ يَنْوِرْتَدَاداً بَعْدَ دَهْرٍ * بَصِرَ عَنِ دِينِ حَقِّ ذَا انْسِلَالِ

و معنی بیت تحریر افتاده در امالی آورده است که اگر در حالت مستی کفر گوید
حکم بکفر نکنند فاما اگر طلاق گوید طلاق واقع شود و مادام که نداند آنچه میگوید
گرد نماز نگردد قال الله تعالی (... لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ
... الآية. النساء: ۴۳) ای آنانکه ایمان آوردید گرد نماز مگردید در حالتی که مست

باشید تا آنگاه که بدانید آنچه میگویید که نماز گزاردن مناجات کردن است با من و راز گفتن و چون نداند که چه میگوید محض بی ادبی باشد و امیدواریم که حضرت عزت هوشیاری از خواب غفلت و بیداری از مستی شهوت بما گناه گاران ارزانی فرماید تم قسم التوحید بعون الملك المجید

مقدمه دوم در صلوة

بدان وفقك الله که نماز ستون دین است قال التبی علیه السلام (الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین) یعنی نماز ستون دین است هر که بر پای دارد نماز را دین را بر پای داشته باشد و هر که ترک کند نماز را دین خود را خراب کرده باشد و قال علیه السلام (اول ما يحاسب به العبد يوم القيامة بعد التوحيد الصلوة) اول حسابی که با بنده کنند بعد از حساب ایمان نماز باشد حق تعالی گوید ای بنده اگر از حساب نماز بیرون آمدی رستگار شدی و جمله حسابها بر تو آسان گردانم و قال علیه السلام (من ترك صلوة متعمداً بقی فی النار ثمانین حُقباً) هر که یک نماز دانسته بعمد ترک کند هشتاد حقب در دوزخ بماند و حقب هشتاد سال است پس هشتاد حقب شش هزار و چهار صد سال باشد هر که یک نماز بعمد ترک کند مدت این سالها در دوزخ بخواهد ماند وای بر آنکس که نماز فوت میکند در منظومه [۱] آورده است که مصرع:

وتارك الصلوة عمداً يقتل

بر مذهب امام شافعی رحمة الله علیه ترک آرنده نماز دانستیم که سزاوار کشتن است اورا بکشند و بر مذهب ما اینچنین کس را تعزیر زنند بدره و بگردانند در بازارها بدانچه مصلحت بیند امام و گواهی تارک نماز اتفاق است که قبول نیست زیرا که فاسق است و نماز دین خدای است بر بنده تا این دین را ادا نکند از گردن او ساقط نشود و در عقیده نجات آورده است که اگر بنده از گناه توبه نصوح کرد و نمازها که از وی فوت شده است بتوبه کردن آن عفو نشود و تا آنرا قضا نکند از گردن او ساقط نشود فاما آنکه از وقت تأخیر کرده است بتوبه امیدست که عفو شود مسئله چنانکه نماز گزاردن فرض

عین است آنچه در نماز فرض است دانستن نامهای آن نیز فرض است نزدیک بعضی علما و در صلوة مسعودی آورده است که امام ابو حفص کبیر [۱] رحمة الله علیه گفته است هر که نماز فرض بگذارد و آنچه در وی فرائض است بجای آرد و لیکن نامهای آن فرائض نمیداند نماز او درست نباشد پس دانستن فرائض و واجبات و سنن و آداب و شرائط و نوافل لازم باشد در متفق آورده است که پنج وقت نماز فرض عین است بر همه مسلمانان از مردان و زنان چون عاقل و بالغ باشند فاما بر کودکان غیر بالغ و زنان حائض و نفسا فرض نیست در قدوری [۲] آورده است که اگر زن حائض و نفسا نماز می گزارد یا روزه میدارد فعل حرام بجای آورده باشد و نماز را سبب است و شرائط و ارکان و حکم سبب نماز وقت است و شرائط نماز شش چیز است و ارکان در تحفه [۳] آورده است که چهار چیز است قیام و قراءت و رکوع و سجود فاما تکبیر اول و قعدة اخیره فرض است و لیکن رکن نیست و حکم نماز خروج از عهده و ساقط شدن از ذمه باداء باب قضا هر یک بتفصیل تحریر کرده شود ان شاء الله تعالی

[تذیل:..... امام ربانی مجدد الف ثانی احمد فاروقی [۴] در مکتوب بیست و دویم جلد ثالث می فرماید: (بر مجتهد چه جای اعتراض است که خطای او را نیز یک درجه ثوابست و تقلید او اگر چه خطا کند موجب نجات است جماعه که بحرمت اطعمه و اشربه کفار قائل اند محال عادیست که خود را از ارتکاب آن محفوظ دارند خصوصا در دیار هندوستان که این ابتلا بیشتر است درین مسئله که عموم بلوی دارد اولی آنست که فتوی با سهل و ایسر امور بدهند اگر چه موافق مذهب خود نبود و بقول هر مجتهد که باشد قال الله تعالی (... یُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ... * الآية. البقرة: ۱۸۵) و قال الله تعالی (يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا * النساء: ۲۸) بر خلق تنگ گرفتن و ایشان را رنجانیدن حرام است و غیر مرضی حضرت حق است سبحانه شافعیه در بعض مسائل که شافعی دران تنگ گرفته است بمذهب حنفیه فتوی میدهند و بر خلائق آسان می سازند مثلا در مصارف زکوة نزد شافعی صدقه

(۱) ابو حفص الکبیر احمد بن حفص البخاری توفی سنة ۲۱۷ هـ. [۸۳۲ م.] فی بخاری (۲) احمد القدوری توفی سنة ۴۲۸ هـ. [۱۰۳۷ م.] فی بغداد (۳) مؤلف تحفة الفقهاء محمد ابوبکر السمرقندی توفی سنة ۵۵۲ هـ. [۱۱۵۷ م.] (۴) الامام احمد الربانی توفی سنة ۱۰۳۴ هـ. [۱۶۲۴ م.] فی سرهند شریف فی الهند

را بر جمیع اصناف مصارف زکوة قسمت باید کرد یکی ازان اصناف مؤلفه قلوب اند که درین اوان مفقود اند علماء شافعیه بمذهب حنفیه فتوی داده اند بهر یکی ازین اصناف که بدهد کفایت کرده اند) علامه محمد امین ابن عابدین [۱] در (رد المحتار): در مقدمه می گوید که حکم ملّوق باطل است بالاجماع و رجوع از تقلید پس از عمل باطل بالاتفاق حنفی که از بدن وی خون روان کرد و دست وی بدست زن تماس کرد نمازی که پس ازان ادا کرد باطل شود زیرا که مذهب حنفی را با شافعی تلفیق کرده است و يجوز العمل بخلاف مذهب خود اگر نیت کرده بتقلید مذهب آخر و رعایت کرده است شرطهای مذهب او حتی پس از عمل نیت کردن نیز جائز است و نیز پیش از باب الاذان می گوید که تقلید مذهب دیگر جائز است اگر به همه شرطهای او رعایت کرده است. اگر چه در تقلید ضرورت نیست برای جواز تقلید مشقت یسیر کافی است لیکن رعایت شرطها و رکنهای مذهب دویم لازمست البته

[۲] ملّا خلیل السعدی در (رسالة مَعْفُوت) و شیخ سلیمان السعدی در شرح وی می گویند که (التقلید هو الأخذ و العمل بقول المجتهدین من غیر معرفة دلیلہ فمتی استشعر العامل ان عمله موافق لقول الامام فقد قلده و لا يحتاج الى التلفظ بالتقلید فقد قال الشيخ ابن حجر [۳] فی (التحفة المحتاج) من ادی عبادة و اختلف فی صحتها من غیر تقلید للقائل بالصحة لزمه اعاتها اذا علم بفسادها حال تلبسه بها لكونه عابثاً فخرج الشافعی بعد مس فرجه مثلاً فَنَسَى و صلی او جهل بالتحريم و قد عذر به فله تقلید ابی حنیفة قال ابن قاسم [۴] هو صریح فی جواز التقلید بعد الفعل و حاصل ما ذکره انه يجوز التقلید بعد العمل بشرطین ان لا یکون حال العمل عالماً بفساد ما عن له بعد العمل تقلیده بل عمل مع نسیان للمفسد او جهل بفساده و عذر به و ان یری الامام الذی یرید تقلیده جواز التقلید بعد العمل و من یصح تقلیده فی مسألة صحة صلاته و فی رد المحتار عن العلامة الشرنبلالی [۵] ان له التقلید بعد العمل كما اذا صلی ظاناً صحتها علی

(۱) ابن عابدین الحنفی توفی سنة ۱۲۵۲ هـ. [۱۸۳۶ م.] فی الشام (۲) الملّا خلیل السعدی الشافعی توفی سنة ۱۲۵۹ هـ. [۱۸۴۳ م.] (۳) احمد ابن حجر المکی الهیتمی توفی سنة ۹۷۴ هـ. [۱۵۶۶ م.] فی مكة المكرمة (۴) ابن قاسم عبد الرحمن المالکی توفی سنة ۱۹۱ هـ. [۸۰۶ م.] (۵) حسن الشرنبلالی الحنفی توفی سنة ۱۰۶۹ هـ. [۱۶۵۸ م.] فی القاهرة

مذهبه ثم تبين بطلانها في مذهبه و صحتها على مذهب غيره فله تقليده ان تقليد القول او الوجه الضعيف في مذهبه بشرطه أولى من تقليد مذهب الغير لعسر اجتماع شروطه و المعتمد من مذهب مالك ان طهارة الخبث من الثوب و البدن و المكان سنة فيجوز تقليد هذا القول لكن بشرط ان يلتزم احكام الطهارة و الصلاة على مذهب مالك و الا جاء تليفق التقليد و هو باطل بالاتفاق) و في (الفقه على المذاهب الاربعة) [۱] (قول آخر غير مشهور في المالكى و هو ان السلس لا ينقض الوضوء انما يستحب منه الوضوء اذا لازم بعض الزمن اما اذا لازم كل الزمن فانه لا يستحب منه الوضوء و هذا القول يصح للمعذورين ان قلّدون في حال المشقة و الحرج و لا مانع من ان يأخذوا به) [

كتاب الطهارة

شرائط نماز شش چیز است که مقدم بر نماز بجای باید آورد تا نماز درست باشد اول آب پاک که وضو سازد یا غسل کند دوم جامه پاک است سیم جای پاک مقداری که بران دو پای نهد و مقدار جای سجده چهارم پوشیدن عورت مردانرا از ناف تا زانو زنانرا از سر تا قدم چون زن آزاد باشد پنجم روی بقبله آوردن ششم نیت کردن بتعیین چنانکه داند که نماز بامداد است یا نماز پیشین مثلا هر شرطی در هر فصلی بیان کرده آید ان شاء الله تعالی

فصل اول

شرط اول که در بیان طهارت از حدث یعنی در بیان فرائض وضو و سنن و آداب و اجبات در وضو اصلا نیست در (کنز) آورده است که در وضو پنج چیز فرض است در حق ملتحمی یعنی با ریش و چهار چیز فرض است در حق بی ریش اول روی شستن از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنج و از نرمه گوش تا نرمه گوش و آن حد در حق کسی است که ویرا ریش نبود فاما آنکه اورا ریش بود در حق او شستن موضعی که موی برآمده است ساقط است و سفیدی که میان زلف و گوش است شستن آن فریضه است و فتوی بر اینست در (فتاوی ظهیری) آورده است مسح ما یلاقی بشرة الوجه واجب مسح کردن مویها که بر پوست روی است واجب است و اگر کسی خفیفه اللحية باشد یعنی اندک ریش در حق او فرض است آب رسانیدن در همه روی و موی زیرا که در

(۱) مؤلف الفقه على المذاهب الاربعة عبد الرحمن الجزیری توفی سنة ۱۳۸۴ هـ: [۱۹۶۴ م.] فی القاهرة

حق او حرج نیست و این که ساقط شده است بنا بر حرج است در (شرح هدایه) آورده است که آب رسانیدن در سببت و ابرو و پلّه چشم فرض است چنان بشوید که موی و جمله تیه موی تر شود دوم فریضه وضو دو دست شستن با آرنج سیم شستن پای شتالنگ چهارم مسح کردن ربع سر بر مذهب امام اعظم رحمة الله علیه پنجم مسح ریش چهار یکی در (هدایه) [۱] آورده است که غسل دوانیدن آبست در لغت و در شرع نیز همین مرادست و مسح رسانیدن آبست تا اگر کسی بر اندام آب رساند و نمی دواند و یا بحدّ دوانیدن نمی رسد وضو درست نیاید مسئله اندامهای شستنی را اگر مسح کند روا نبود و اگر موضع مسح را بشوید روا بود ولی مکروه اما السنن در (کنز) [۲] آورده است که در وضو شانزده چیز سنت است اول دو دست شستن تا بندگاه دست دوم سیمیه گفتن در آغاز وضو و در (فتاوی زاهدی) آورده است که مراد از تسمیه گفتن این کلمه است که بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام سیوم استعمال کردن مسواک باید که از درخت تلخ باشد و بدرازی یک بدست و بسطبری چون انگشت خورد در (شرعه) آورده است که مسواک پهن کند نه دراز در (تحفة الفقه) آورده است که وقت مسواک وقت آب در دهن کردنست و این لفظ مشیر است که مسواک مقدم بر مضمضه شد محسوب از سنت نبود زیرا که سنت او بوقت مضمضه است چهارم آب در دهن کردن یعنی آب در دهن جنبانیدن زیرا که معنی مضمضه آب در دهان جنبانیدنست در لغت مصادرزوزنی آورده است و این مشیر است که بمجرد آب در دهن کردن سی جنبانیدن سنت واقع نشود پنجم غرغره کردن در وضو سنت است و در (کافی) [۳] آورده است که مبالغه در مضمضه و استنشاق سنت است لقوله علیه السلام (بالغ فی لمضمضه و الاستنشاق) پیغمبر علیه السلام گفت مبالغه کن در مضمضه و استنشاق و لمبالغه فی المضمضه الغرغرة و فی الاستنشاق الاستنشاق مبالغت آب در دهن کردنست که غرغره کند و مبالغه آب در بینی کردن آنست که آب را در بینی پر آکند و این غرغره هم در وضو و هم در غسل سنت است و چنانکه بعضی عوام گمان می برند که غرغره در غسل فرض است آن خطاست در (مدخل) کرخی [۴] آورده است که روزه

(۱) مؤلف الهدایة برهان الدین علی المرغینانی استشهد سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۷ م.] (۲) مؤلف کنز عبد الله نسفی توفی سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۰ م.] فی بغداد (۳) الکافی شرح الوافی تألیف عبد الله النسفی (۴) ابو

دار را مکروه است غرغره کردن زیرا که خوف روزه شکستن است ششم آب در بینی کردنست هفتم پر آکنده کردن آب در بینی هشتم خلال کردن ریش است در (مکشوف) شرح هدایه آورده است که کیفیت خلال آنست که از فرود شیب خلال بیابا کند نهم خلال کردن انگشتان دست و پای دهم شستن هر اندام سه بار یازدهم نیت کردن و کیفیت نیت آنست که قصد کند بر آنکه وضومی سازم برای آن تا نماز بر من مباح شود فاما نیت در تیمم فرض است دوازدهم تمامی سر مسح کردن در (کافی) آورده است که کیفیت مسح تمامی سر آنست که هر دو دست بر کرانه سر نهد و هر دو را تا قفا بکشد سیزدهم هر دو گوش را مسح کردن از ظاهر و باطن بآب سر چهاردهم ترتیب در وضونگاه داشتن یعنی اول روی شوید بعد ازان دو دست بعد ازان مسح بعد ازان دو پای شستن پانزدهم پیاپی شستن و تَرَبَّتْ شستن میان دو اندام پیاپی شستن را اعتبار است نه در یک اندام صورت چنین است که اگر شخصی روی شست بعده درنگ کرد آنگاه اعضای دیگر میشود تارک سنت باشد زیرا که پیاپی نَشُتْ اما اگر یکبار روی شست بعد زمان دوم بار و سیوم بار می شوید این تارک سنت نباشد زیرا که ولا در دو اندام معتبر است در (مصنفی) [۱] این صورت مذکور است شانزدهم استنجا کردن بکلوخ و سنگ سنت است و بآب شستن افضل است و لیکن درین زمان فتوی برین است که بآب شستن سنت است و این سنت در صورتیست که مقعد کم از درم شرعی پر شده باشد اگر مقدار درمیست واجبست شستن آن محل اگر از مقدار درمی زیادت باشد شستن آن محل فرض است در (کنز) آورده است که مقدار درمی چون کف دست است در (کافی) آورده است که اگر کسی خود را برهنه کند بر لب آب تا طهارت یا غسل کند اگر نظر مردمان بر عورت او افتد فاسق گردد و گواهی آنکس در شریعت مردود باشد زیرا که پوشیدن عورت فرض عین است در نماز و هم بیرون نماز اما مستحبات در وضو بدو چیز است اول از جانب راست آغاز کند هر اندامی را وقت شستن و دوم مسح کردن گردن در (خلاصه کرمانی) آورده که چون از وضو فارغ شود

(۱) المصنفی مختصر شرح المنظومة لعمر النسفی تألیف عبد الله النسفی

قدری آب از بقیّه وضو بپاشد که در وی شفاست و آن آب ایستاده خوردن جایز است و آب زمزم و آب سبیل و این کلمه بگوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک استغفرک واتوب الیک هر که این کلمات بعد از وضو بگوید حق تعالی او را بیامرزد و گنااهش عفو کند و مستحب است که کوزه را پر آب کند بعد از وضو و خالی نگذارد در (محیط) [۱] آورده است در وقت شستن هر اندامی دعا خواندن مستحب است و کلمه شهادت بگوید بدین نیت که اگر کافری با پانصد ساله کفر این کلمه میگوید و بتو که خدایی باز میگردد آن کردها و گذشتههای او را عفو می کنی مسزد از کرم تو که گناهان مرا نیز عفو کنی که هیچ گناهی بتر از کفر نیست در (فتاویٰ ظهیری) [۲] آورده است که در وضویاری از دیگری نخواهد فاما در (محیط) آورده است که یاری خواستن در وضو از غیری ممنوع نیست زیرا که پیغمبر علیه السلام وضو ساختی و مغیره بن شعبه رضی الله عنه آب ریختی فاما آن استعانت که در فتاویٰ مذکورست که ممنوع است محمول است بر آنکه غیری دست و پای او بشوید در (محیط) آورده است که پیغمبر علیه السلام در شب معراج آواز نعلین در آسمان شنود جبرئیل را پرسید که آواز نعلین شنودم جبرئیل گفت یا رسول الله آواز نعلین بلال است چون حضرت رسالت باز گشت بلال را پرسید که کدام خصلت در تست یا بلال که آواز نعلین تو در آسمان شنوده می شد گفت یا رسول الله هر بار که وضو می سازم دو رکعت نماز می گزارم

فصل

فی نواقض الوضوء

در (کنز) آورده است که شکننده وضو هژده چیز است پنج چیز از پیش بول و منی و مزی و ودی و سنگ ریزه و سه از پس غائط و باد و کرم نهم بیرون آمدن خون از

(۱) مؤلف محیط برهان الدین محمود البخاری استشهد سنة ۶۱۶ هـ. [۱۲۱۹ م.]

(۲) مؤلف الفتاویٰ الظهیریة محمد البخاری توفی سنة ۶۱۹ هـ. [۱۲۲۲ م.]

اندام چون بموضعی رسد که حکم پاکی دارد دهم ریم یازدهم زرد آب دوازدهم قی که پری دهن بر آید از هر نوعی که باشد خواه طعام خواه آب اگر خون بسته قی کرد وضو بشکند چون پری دهن باشد و اگر خون روان قی کرد پری دهن شرط نیست اندک یا بسیار شکننده وضو باشد در (کافی) آورده است اگر خون قی کرد با بلغم اگر بلغم غالب است و خون مغلوب وضو نشکند اگر خون غالب است وضو بشکند و اگر خون و بلغم برابر است نیز وضو بشکند برای احتیاط را سیزدهم خوابی که بپهلوی باشد یا بر سرین در (هدایه) آورده است که خواب در نماز شکننده وضو نیست بهر حال که باشد ایستاده یا نشسته در رکوع و یا در سجود چهاردهم بیهوشی پانزدهم دیوانگی در (خلاصه) [۱] آورده است که اگر حالت سجده در خواب رفت اگر سجده بر وجه سنت کرده است وضو نشکند و الا بشکند و سجده بر وجه سنت آنست که شکم از پیوستن دوران دور دارد شانزدهم مستی در (کافی) آورده است که حد مستی بران شکستن وضو آنست که در رفتار او جنبشی بدید آید هفدهم خنده قهقهه در نماز چون نماز گزارنده بالغ باشد اگر کودک غیر بالغ در نماز قهقهه خندید وضو نشکند و در نماز جنازه قهقهه شکننده وضو نیست زیرا که بحقیقت نماز جنازه نماز نیست در (منار) [۲] آورده است که اگر یکی در نماز در خواب شد و قهقهه کرد وضوء وی بشکند یا نی دور روایت است صحیح آنست که بشکند در (هدایه) آورده است که خنده قهقهه شکننده وضو و تباه کننده نماز است و خنده غیر قهقهه تباه کننده نماز است و شکننده وضونی و تبسم نه شکننده وضو است و نه تباه کننده نماز است و حد قهقهه آنست که خود شنوی و آنکه نزدیک تو بود و خنده غیر قهقهه آنست که خود شنوی و آنکه نزدیک تو باشد نشنود و تبسم آنست که دندان سفید کنی و لیکن آواز نه خود شنوی و نه دیگری و بدانکه در (تفسیر عمده) آورده است در معنی این آیت که (... لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا... * الآية. الکهف: ۴۹) پس بدانکه گناه کبیره قهقهه است و زنا پس خنده قهقهه را در سلک زنا شمردند گناه بزرگ است احتراز باید کردن هژدهم مباشرت فاحشه و مباشرت فاحشه آنست

(۱) مؤلف خلاصه الفتاوی طاهر البخاری توفی سنة ۵۴۲ هـ. [۱۱۴۷ م.]

(۲) مؤلف منار الانوار عبد الله النسفی

که لاقی فرجۀ فرجها و کانا متجردین یعنی زن و شوهر هر دو برهنه باشند و اندام نهانی زن مساس کند بی دخول و بی انزال این شکننده وضو است خلاف مر امام محمد را رحمة الله علیه که بر قول وی شکننده وضو نیست اما فتوی بر آنست که وضو بشکند در (مصفی) آورده است که وضو را نگاه داشتن از چند چیز مستحب است از خنده قهقهه که بیرون نماز باشد و خواندن شعر که در زلف و خال باشد یا ذکر محالی از دُرُوغ گفتن و غیبت کردن زیرا که این افعال حرام است و نزدیک بعضی گناه کبیره است و خصوصاً غیبت بیشتر را واقع است در (فتاوی کبری) [۱] آورده است ذکر مساوی اخیه المسلم لا علی وجه الاهتمام غیبة یعنی یاد کردن بدیهای برادر مسلمان پس پشت او نه بر وجه اهتمام غیبت است و هر که غیبت کند گوشت آدمی که حرام است خورده باشد قال الله تعالی (... أُوْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا... * الآية. الحجرات: ۱۲) عبارة عن الغيبة معنی وی بتحریر پیوست

فصل فی الغُسل

نوع دوم در طهارت بدن از جنابت، بدانکه غسل کردن از جنابت فرض است و واجب گرداننده غسل چهار چیز است بیرون آمدن منی بشرط دفع شهوت خواه در بیداری باشد خواه در خواب چنانکه محتمل شود مثلاً دوم بُریده شدن حیض سیم بُریده شدن نفاس چهارم التقاء ختائین یعنی چون اندام نهانی مرد در اندام نهانی زن غائب شود غُسل واجب آید اگر چه انزال نشده است مسئله در گنر آورده است که اگر مرد گُرد مرد گشت غُسل واجب آید هم بر فاعل و هم بر مفعول و اگر گرد چهار پای گشت اگر انزال شود غُسل واجب آید و اگر انزال نشود غُسل واجب نیاید و همه غسل بر سیزده وجه است چهار فریضه است و آن از بیرون آمدن منی بشهوت و التقاء ختائین و حیض و نفاس است و چهار غسل سنت است روز جمعه و عیدین و روز عرفه و وقت احرام و دو غسل واجب است یکی غسل دادن میت و دیگر بعد از اسلام غسل کردن جنب که در حالت کفر جُنُب بوده باشد چون مسلمان شود غسل بر وی واجب است نه فرض و

(۱) مؤلف فتاوی الکبری حسام الدین عمر توفی سنة ۵۳۶ هـ. [۱۱۴۲ م.] فی سمرقند

سه غسل مستحب است یکی چون کافر غیر جنب مسلمان شود و دیگر کودکی که بالغ شود بی علامت بلوغ یعنی حکم کرده شود ببلوغ چون پانزده ساله شود و درین مدت هیچ علامت بلوغ وی ظاهر نشده باشد در (خزانة الفقه) [۱] آورده است که غسل شب برات مستحب است و بدان که در حنفی در غسل سه چیز فرض است آب در دهان کردن و در بینی کردن و تمام اندام شستن و سه چیز سنت است اندام نهانی شستن و پلیدی که بر تر او باشد دور کردن و وضو سازد چنانکه برای نماز می سازد دیگر پای نشوید اگر جای گرد آمدن آب باشد فاما اگر بر تخته یا برسنگی باشد بشوید و متسحب مالیدن اندام است و بر قول امام مالك رحمة الله عليه مالیدن اندام فرض است و در غسل احتیاط کند که اگر يك موی خشك ماند و آب باو نرسد همچنان جنب باشد قال النبی عليه السلام (تحت كل شعرة جنابة) یعنی در زیر هر مویی جنابتی است در (صغری) [۲] آورده است که انگشت خود را در میان ناف بگرداند و آب را در بیخ گوشها برساند و آب در بینی تا آنجا که نرمست از بینی رسانیدن فرض است پس باید که برساند و انگشت خود را تر کند و در میان بینی بگرداند و دندانها را خلال کند و در (فتاوی سراجی) [۳] آورده است که اگر در میان دندانها چیزی مانده است آب رسانیدن درون دندان فرض است [کسی که بر دندان غلاف کرده و یا درون دندان دواپی کرده تقلید مالکی و یا شافعی بر آن کس فرض شود زیرا که درین دو مذهب بدرون دندان آب رسانیدن فرض نیست] و در (خلاصه) آورده است که آب چیزی لطیف است بهمه جا خواهد رسید پس رسانیدن واجب نیست و این نیز شك است بدانکه آب باید رسانیدن دران محل در (محیط) آورده است که اگر چیزی در میان ناخن مانده باشد از آرد و غیر آن چنانکه عورت را در وقت خمیر کردن در میان ناخن آرد میماند آب رسانیدن در ناخن فرض است در (فروق نیشاپوری) [۴] آورده است که اگر یکی را گل و ریم در ناخن مانده است آب رسانیدن درون ناخن فرض

(۱) مؤلف خزانة الفقه ابواللیث نصر السمرقندی توفی سنة ۳۷۳ هـ. [۹۸۳ م.]

(۲) مؤلف فتاوی الصغری حسام الدین عمر الشهید توفی سنة ۵۳۶ هـ. [۱۱۴۲ م.]

(۳) مؤلف السراجیة سراج الدین علی بن عثمان بن محمد الاوشی الفرغانی توفی سنة ۵۷۵ هـ. [۱۱۸۰ م.]

(۴) مؤلف فروق اسعد النیشاپوری توفی سنة ۵۳۹ هـ. [۱۱۴۵ م.]

است در حق شهری و در حق روستایی نی وجه فرق آنست که شهری را غالب دست چرب می باشد پس آب درون ناخن نخواهد رسید رسانیدن فرض بود بخلاف برزگر که او بکار زراعت و عمارت مشغول است آب در ناخن نخواهد رسید و این نیز صریح است که آب رسانیدن ناخنها فرض است در (کنز) آورده است که اگر شخصی ختنه نکرده بود درون پوست اندام نهانی آب رسانیدن فرض نیست

فصل فی التیمم

چون آب موجود نباشد و میان آب و میان او مقدار یک میل باشد و میل سه یک فرسنگ [چهار هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت و انگشت دو سانتی متر و میل ۱۹۲۰ متر] باشد یا آب موجود است و قدرت بر استعمال آن نباشد بسبب بیماری یا بر سر آب ددی باشد یا دلوی نباشد که بدان آب کشند تیمم کند و نماز بگذارد مسئله تیمم مرجنب و حائض و محدث یعنی بی وضو را روا باشد چون آب موجود نباشد و یا قدرت استعمال بران نباشد و کیفیت تیمم آنست که دو دست بر زمین پاک زند و یا بر هر چه از جنس زمین باشد دو دست بزند و بیفشاند و بر روی فرود آرد و باز هر دو دست بر زمین پاک آرد و هر دو ساعد را تیمم کند

فصل

تیمم کردن بسنگ و غبار یعنی گرد روا باشد و نیت کردن در تیمم فرض است و نیت چنین کند که تیمم میکنم تا نماز بر من مباح شود مسئله تیمم بهر چه از جنس زمین باشد روا باشد در (منافع) [۱] آورده است که جنس زمین آنست که

روا نباشد مسئله بیک تیمم هر چند که خواهد نماز بگزارد روا باشد ما دام که تیمم نشکسته است و شکننده تیمم آنست که هر چه وضو را بشکند تیمم را نیز بشکند و قادر شدن بر آب هم ناقض تیمم است مسئله اگر شخصی تیمم کند و امامت می کند مر کسی را که با وضو است نماز هر دو درست باشد مسئله تیمم برای نماز جنازه و عید روا باشد و برای قوت شدن نماز وقت و نماز جمعه چون آب موجود بود روا نباشد

فصل دوم

در بیان شرط دوم جامه پاک شرط است برای صحت نماز اگر جامه پلید شد از نجاست مغلظه مقدار درمی یا کمتر عفو باشد و لیکن شستن مستحب است و بر قول امام شافعی رحمة الله علیه شستن فرض است و اگر زیادت از درم شرعی بود شستن فرض بود باتفاق و اگر جامه پلید شد از نجاست مخففه کم از مقدار چهار یکی جامه عفو باشد و کم از چهار حصه کلی جامه نزدیک بعضی عفو است و نزدیک بعضی کم از چهار یکی حصه هر تخته از جامه چون آستین و تیریز مسئله نجاست مغلظه خونست و ریم و بول آدمی و غائط و خمر و بول هر حیوانی که گوشت او حرامست چون دراز گوش و سگ و موش و پس افکنده ماکیان و بط اهلی نجاست مغلظه است و نجاست مخففه چون سرگین و نیز پس افکنده مرغان که گوشت ایشان حرام است چون چرخ و باز و شاهین و بول حیوانات که گوشت ایشان حلال است چون گاو و گوسفند فاما پس افکنده مرغان که گوشت ایشان حلال است پاکست چون کبوتر و چغک مسئله اگر نجاست تن دار چیزی پلید شد چون عین آن زائل شود پاک گردد و اگر نجاست غیر تن دار بود بسه بار شستن و جنبانیدن در آب پاک گردد مسئله اگر چیزیست که شپلیدن نتوان کرد چون کفش و موزه و کاسه و کوزه و بوریا بسه بار شستن و بعد هر شستنی یکبار خشک کردن که آب از چکیدن بماند پاک شود و هر چه آب نخورد چون دیگ مسین و آینه و کارد بر زمین مالیدن پاک شود و یا بشستن یکبار در

(صلوة مسعودی) آورده است که رسول علیه السلام روزی در گورستان می گذشت بایستاد بر سر دو گور گفت (انهما لیعدّبان) ای یاران صاحب این دو گور را عذاب می کنند پرسیدند بچه سبب یا رسول الله گفت (اما احدهما یمشی بالتمیمة و الآخر لا یتنزه من البول) یکی ازیشان سخن چینی کردی و دیگری جامه را از بول نگاه نداشتی جامه را پاک باید داشت که عذاب گور از سبب ناپاکی جامه است قال النبی علیه السلام (استنزهوا عن البول فانّ عامة عذاب القبر منه) یعنی جامه را نگاه دارید از پلید شدن بول که بیشتر عذاب گور ازین سبب باشد در (نافع) آورده است که اگر جامه کلّ پلید شد یا سه حصّه یا بیشتر یعنی کمتر از چهارم حصّه او پاکست بآن جامه نماز گزاردن روا باشد اگر جامه دیگر موجود نباشد و پاک کننده نباشد یعنی آب و اگر نماز برهنه گزارد با وجود چنین جامه پلید نیز روا باشد مسئله اگر شخصی جامه ندارد برهنه گزارد خواه باشارت و خواه ایستاده و خواه نشسته فاما اگر نشسته گزارد درین حال افضل است زیرا که پوشیده تر است اندام نهانی در حال نشستن

فصل سیوم

در بیان شرط سیوم جای پاک شرط صحّت نماز است مقدار جای که دو پای بران نهد و مقدار جای سجده اگر جز این جای دیگر از نماز پلید باشد روا باشد و اعتبار بر پای راست چون جای پای پاک باشد درست است اگر مصّلی دارد کوتاه که دو پای بران نهد و سر نمی رسد این چنین مصّلی را بجای سجده میدارند و زیر پای خالی می گذارند و این چنین نشاید مسئله اگر بر زمین تر و نمناک که پلید است مصّلاء پاک نداشت اگر تری زمین بر روی مصّلی بدید آید نماز درست نباشد و اگر پیدا نشود درست باشد مسئله اگر زمینی است که همه پلید است یا همه لائی و گیل است و جای خشک نیست نماز ایستاده و باشارت درین حال بگزارد

فصل چهارم

در بیان شرط چهارم پوشیدن عورت مردانرا از ناف تا زانو فرض است و ناف عورت نیست و زانو عورتست بر مذهب ما و زنان آزاد را از سر تا قدم پوشیدن فرض است در (کنز) آورده است که روی و دو دست و دو پای در حق نماز عورت نیست اگر برهنه باشد این اعضا در نماز درست باشد فاما در حق نظر بشهوت روا نباشد فاما کنیزکانرا اگر گلو تا زانو پوشیدن فرض است سر دو بازو و دو ساق ایشان عورت نیست مسئله اگر مقدار ربع ازین اندام که باشد از عورت چون در نماز برهنه شود و هم بران بگزارد درست نباشد

فصل پنجم

در بیان شرط پنجم روی بقبله آوردن شرط صحت نماز است مگر آنکه نتواند روی بقبله آوردن از سبب خوف دشمنی که بجهت قبله باشد یا دد چون بچنین خوف باشد بهر جهتی که تواند نماز بگزارد مسئله اگر در موضعی افتاد که قبله بر وی مشکل شد آنجا هر که حاضر باشد از او بپرسد و اگر ناپرسیده باجتهاد نماز بگزارد درست نباشد و اگر کسی نباشد که از وی بپرسد تحرّی کند بهر جهتی که دلش بار دهد بران جهت نماز بگزارد مسئله نماز فرض بر مرکب و شتر بعدر روا نباشد فاما نفل مطلقا روا باشد بی عذر و با عذر فاما اگر خوف باشد او را از فرود آمدن در مرکب نماز فرض نیز روا باشد سواره مسئله در نماز نفل گزاردن بر مرکب در حالت شروع روی بقبله آوردن شرط نیست و در (مجمع البحرین) [۱] آورده است که در وقت شروع روی بقبله آوردن شرط است بعد از شروع مرکب را بهر جهتی که مقصودش باشد براند در (منظومه) آورده است که نماز گزاردن در کشتی روان درست است ایستاده و نشسته در (مصفی) آورده است که هر بار که کشتی از سمت قبله بگردد او روی خود بقبله آرد و اگر بسمت قبله نماز گزارنده نگردد نمازش درست نباشد

(۱) مؤلف مجمع البحرین احمد ابن الساعاتی توفی سنه ۶۹۴ هـ. [۱۲۹۴ م.]

فصل ششم

در بیان شرط ششم نیت کردن شرط صحت نماز است و نیت آنست که تعیین کند که فلان نماز فریضه می گزارم چنانکه نماز پیشین مثلا و نیت کردن بدل فرض است و بزبان مستحب است و نیت چنین کنند اللهم انی ارید ان اصلى فریضة لله بالی صلوة الفجر فرض الوقت رکعتین متوجها الی جهة القبلة اگر مقتدی باشد اقتدیت هذا الامام نیز گوید و اگر امام باشد اما ما بگوید و نیت نمازهای دیگر هم برین قیاس باید کرد و اگر پارسی نیت کند گوید نیت کردم که بگزارم فریضة خدایرا نماز بامداد فرض وقتی دو رکعت روی آوردم بجهت کعبه اقتدا کردم بدین امام و روز جمعه صلوة جمعه نیت کند و فرض الوقت نگوید در (خانی) [۱] آورده است که اگر فرض الوقت گوید جمعه درست نباشد در (تحفة الفقه) [۲] آورده است که در نیت کردن لازم است که فرض وقتی نیت کند در نمازها جز نماز جمعه تا اگر فرض وقتی نیت نکند نماز درست باشد و نماز عید را صلوة العید نیت کند و نماز وتر را صلوة الوتر و نماز تراویح را صلوة تراویح یا سنت وقتی و نماز جنازه را الصلوة لله تعالی والدعاء للمیت مسئله اگر در بیان میدانند که نماز پیشین می گزارد بر زبانش نماز دیگر رفت در وقت نیت کردن نماز پیشین درست باشد و سهو زبانی زیان ندارد زیرا که نیت دل معتبر است و تنتهای رسول را علیه السلام سنت رسول الله نیت کند و اگر صلوة مطلق نیت کند نماز روا نباشد و در نفل و تراویح مطلق و کیفیت نیت مطلق آنست نوبت ان اصلى رکعتین بآیة لله تعالی و در میان نیت و تکبیر تحریمه فاصله نکند بعمل بلکه متصل نیت تکبیر گوید مسئله امام را نیت امامت شرط نیست اگر یکی نماز تنها می گزارد و شخصی دیگر از پس او آمد و اقتدا کرد نمازش درست باشد فاما مقتدی را نیت اقتدا شرط است اگر نیت نکند نمازش درست نباشد و در (فتاوی خانی) آورده است اگر امام برکوع

(فتاوی خانیه = فتاوی القاضیخان مؤلفها حسن الفرغانی المتوفی سنة ۵۹۲ هـ. [۱۱۹۶ م.]

(مؤلف تحفة الفقهاء محمد علاء الدین السمرقندی توفی سنة ۵۴۰ هـ. [۱۱۴۵ م.]

می رود و تمام نیت بر زبان نمی تواند راند از سبب نارسیدن رکعت نیت چنین کند
دخلت فی صلوة الامام پارسى چنین باشد که در آمدن در نماز امام در (تجنیس) [۱] آورد
است که اگر شخصی امام را در رکوع یافت باید که تکبیر در ایستادن گوید آنگاه
برکوع رود و اگر تکبیر گویان برکوع رود نماز درست نباشد و در نماز نیامده باشد
زیرا که تکبیر گفتن در حالت محض قیام مشروع است و اگر ایستاده گفت و امام را در
رکوع نیافت آن رکعت نرسیده باشد و لیکن نماز درست باشد با امام موافقت کند
بگزارد و آن رکعت را در حساب نشمرد

فصل

در طهارت از حیض و نفاس

زن حائض و نفسا را یعنی زنی که بچه آورده باشد تا پاک نشود نماز درست
نباشد مسئله اگر زنی از حیض پاک شد که پیش از ده روز تا غسل نکند نماز درست
نبود و وطئ کردن او پیش از غسل و یا پیش از گذشتن یک وقت نماز روا نباشد فاقم
چون بده روز پاک شود وطئ کردن او پیش از غسل روا بود فاقم نماز وی بی غسل روا
نیست در تجنیس آورده است که گرد گشتن حائض را مر شوهر را و گرد گشتن مولی
کنیزک را در حال حیض حرام است هر که قربانرا درین حال حلال دارد کافر کرده
در تجنیس آورده است که اگر کسی را بغلط یا از سر هوا بجهل در حالت حیض قربان
افتاده باشد استغفار کند شب و روز یک دینار یا نیم دینار صدقه کند برای کفارت
در کفایة شعبی^[۲] آورده است که سبب این عذر زنانرا از انجاست که حوا رضی اللہ
عنها در بهشت دانه گندم خورد این عذر زنان در وی پیدا آمد هر که نا فرمانی کند
خدایرا ببلاى هردو جهان مبتلا شود چون حوا بی فرمانی کرد بدین عذر مبتلا گشت در
کنز آورده است الحیض دم تنفُّضه رَحِمُ امْرَأَةٍ سَالِمَةٍ عَنِ دَاءٍ وَ صِغَرٍ یعنی حیض خونست
که رحم زن آنرا افشاند و آن سالمه باشد از درد و نیز خورد نباشد مسئله بدانکه خون

(۱) مؤلف تجنیس برهان الدین علی المرغینانی توفی سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۷ م.]

(۲) مؤلف کفایة عامر شعبی توفی سنة ۱۰۳ هـ. [۷۲۱ م.]

حیض بر هفت نوع است سیاه و سرخ و زرد و سبز و شش رنگ و سفید رنگ زرد و سیاه داخل حیض است در شرح تهذیب^[۱] آورده است که اگر دختری شش ساله خون بیند باتفاق حیض نباشد و اگر هفت سیاله یا هشت ساله است درین اختلاف است و چون نه ساله باشد باتفاق خون حیض باشد و این دخترک بالغه باشد در کنز آورده است که اقل مدت حیض سه شب و روز است و اکثر مدت حیض ده شب و روز است هر خونی که کمتر از سه روز بود یا زیاده از ده روز آنرا خون استحاضه گویند درین حالت نماز گزاردن و روزه داشتن روا است و شوهر را وطی کردن وی رواست مسئله اقل مدت طهر پانزده شبانروز است و اکثر مدت طهر را پایان نیست تا اگر زن ده روز خون دید پس ازان هنوز پانزده روز نگذشته بود که باز خون دید آن خون را حکم حیض نباشد بلکه خون استحاضه است و حکم پاکی دارد مسئله اگر زنی را عادت هفت روز است یکبار پنج روز منقطع شد باید که نماز بگزارد و روزه دارد و نه ایستد تا هفت روز بگذرد زیرا که عادت او گشت و همین پنج روز شد برای نقل عادت را همین یکبار گشتن کافی است و فتوی بر همین است و این بیت منظومه است

و مرة تكفى لنقل العادة * و اشترطا للعادة الاعادة

گشتن یکبار کافی است بر قول امام ابو یوسف [۲] رحمه الله و فتوی بر قول اوست همچنین در محیط مذکورست فاما شوهر را وطی کردن روا نباشد تا تمام هفت روز بگذرد مسئله اگر زن بچه آورد تا مادام که پاک نشود گزرد او گشتن حرام است زیرا که حالت نفاس اقوی است از حالت حیض و نفاس خونست که بعد از بچه آوردن بدیدد و اندک مدت نفاس را حدی نیست زیرا که بس بود که زن بچه آورد و هم در حال پاک شود فاما اگر زیاده از چهل روز خون بیند مستحاضه باشد مسئله اگر زن بچه آورد بده روز یا بیشتر از ده روز پاک شد نماز بگزارد و روزه دارد و منتظر نباشد که چهل روز بگذرد که این از جهل است بعض عورات پاک می شوند بگم از چهل روز نماز

[۱] مؤلف (التهذیب شرح جامع الصغیر للشیبانی) مطهر یزدی توفی سنة ۵۹۱ هـ. [۱۱۵۴ م.]

[۲] امام ابو یوسف یعقوب توفی سنة ۱۸۲ هـ. [۷۹۸ م.] فی بغداد

نمیگزارند تا چهل روز این غلط عظیم است مسئله اگر زن مستخاضه است و یا شخص
عذری دارد چنانکه خون از بینی او می رود و نمی ایستد و یا سلس البول دارد و یا ب
شکم از وی بی اختیار می جهد و [در تمام وقت نماز] قدرت نگاه داشتن ندارد و
جراحی روانست برای هر وقت نماز وضو سازد و نماز بگذارد اگر چه خون روانست
چون وقت نماز بیرون رود وضوء او بشکند برای اوقات نماز آینده وضو باید ساخت [ای
چنین کسی را بسبب حرج امام مالک را تقلید کردن لازم می شود]

فصل فی اوقات الصلوة

سبب نماز وقت است بدر آمدن وقت نفس وجوبست و بآخر جزو از اجز
وقت وجوب ادا و بزه کاری بآخر جزو متعلق است اگر از آخر وقت تأخیر کند آثم باش
و این وقت ظرف است مر مؤدی را و شرط است مر ادا را [وقتهای پنج نماز بارتفاع
آفتاب از خط افق ظاهری شناخته میشود کسیکه خط افق را میبندد خط افق ظاهری خ
معتبر است کسی که خط افق را نمیتوان دید خط افق ظاهری ارفع محل خود معتبر است
اول وقت نماز بامداد چون صبح صادق بدمد و صبح صادق سفیدست پهن که بر کنا
آسمان [بر خط افق ظاهری بجهت مشرق] بدید آید وقت نماز بامداد باقیست تا بر آمد
آفتاب [از خط افق ظاهری و دران وقت ارتفاع ظاهری آفتاب نیست شود] و اول نم
پیشین چون آفتاب از سر [از محل زوال] بگردد تا آن زمان وقت ظهر باقیست که س
هر چیزی دو چند او شود جز سایه اصلی و وقت نماز دیگر [در آن وقت] در آید چو
آفتاب [از خط افق ظاهری] فرو شود وقت نماز دیگر بیرون رود وقت نماز شام در آید
وقت نماز شام باقیست چندانکه شفق [سفید] غائب شود و چون شفق [سفید] غائب
شود وقت نماز شام بیرون رود وقت نماز خفتن در آید و شفق سفیدست که بعد
سرخی بدید آید بر قول امام اعظم رحمه الله در (کنز) آورده است که فتوی بر قول ا
اعظم است و وقت نماز خفتن باقیست تا صبح [صادق] بدمد

باب الاذان

بانگ نماز گفتن سنت مؤکده است برای پنج نماز و نماز جمعه فاما برای نماز

ید و نماز جنازه بانگ نماز مشروع نیست در کافی آورده است اگر اهل شهری از مسلمانان از بانگ نماز گفتن و اقامت کردن باز ایستند بر پادشاه واجب شود تا بایشان بار زار کند برای اقامت سنت مسئله اگر در مسجد حی بانگ نماز گفتند شخصی در خانه نماز میگذارد اگر در خانه بانگ نماز نگوید روا باشد و بترک آن بزه کار نشود مسئله اگر در سفر است ترک کردن بانگ نماز مکروه است مسئله اگر نماز فائمه را می کند بانگ نماز بگوید و اگر بسیار نمازها فوت شده است برای اول بانگ نماز و اقامت بگوید و در باقی نمازها مخیر باشد در بانگ نماز مسئله پیش از وقت بانگ نماز مکروه است و نباید گفتن مگر نماز بامداد و این قول امام ابو یوسف است مگر پیش از وقت یا جنب بانگ نماز گفت در وقت باز گرداند مسئله بانگ نماز گفتن مؤذنی که نابینا بود یا اعرابی باشد یا بنده یا ولد زنا مکروه است در کنز این هر چهار گفته است که مکروه نیست اگر بی وضو بانگ نماز گفت روا باشد فاما اقامت روا نباشد در روضه [۱] آورده است که اکبر را در بانگ نماز بجزم باید گفت و اکبر را که متصل بکلمة الله است اگر خواهد گفت بفتح را گوید و سنت است که بآن بانگ نماز درست و بی خطا گوید و شناسای اوقات نماز باشد و در فتاوی تتمه [۲] آورده است که اجابت مؤذن حی واجب است و اجابت آنست که هر کلمه که بآن بگوید شنونده آن نیز بگویند و چون به حی علی الصلوة و حی علی الفلاح رسد شنونده گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در حالت شنودن بهیچ کاری مشغول نشود و خاموش باشد در تتمه آورده است که در حال بانگ نماز شنودن بکاری مشغول شدن حرام است تا می آرند که عائشه رضی الله تعالی عنها چون بانگ نماز بودی اگر بریستن مشغول بودی دست باز داشتی هم آنجا که رسیده بود در خلاصه آورده است که در وقت قرآن خواندن اجابت کند یا نی درین دو روایت است بروایتی جب و بروایتی واجب نیست اما صحیح آنست که اجابت کند و اجابت کی واجب است وقتی که مؤذن حی بانگ نماز گوید اجابت آن بر شنونده واجب است

(مؤلف روضة العلماء حسین البخاری توفی سنة ۴۰۰ هـ. [۱۰۱۰ م.])

(مؤلف تتمه الفتاوی: برهان الدین محمود البخاری صاحب المحيط)

باب صفة الصلوة

فرائض الصلوة التحريمة والقيام والقراءة والركوع والسجود والقعدة الاخرة فالتشهد والخروج بصنعه در کنز آورده است که فریضهای نماز هفت چیز است تکبیر اول و ایستاده گذاردن و قرآن خواندن و رکوع و سجود و در آخر نماز نشستن مقدار تشهد و بیرون آمدن از نماز بفعلی که منافی نماز است

مسائل التکبیر تکبیر اول فرض است و آنرا تکبیر تحریمه می گویند بنا برین هر چه مباح است پیش از نماز چون خوردن و آشامیدن و سخن گفتن جمله حرام است بمجرد گفتن تکبیر اول و تکبیر بجزم گوید قال النبی علیه السلام (التکبیر جزم الاقامة جزم) تکبیر مجزوم باید گفت در نماز و در بانگ نماز و اقامت در هدایه آورده است که تکبیر را بی مدّ الف بگوید که مدّ خطای فاحش است زیرا که معنی و چنین می شود که خدای هست یا نی اگر این را معتقد باشد کافر گردد و تباه کند نماز است مطلقا خواه باش گوخواه نی در محیط آورده است که الله اکبار می گوید نمازش باطل شود و اگر معتقد این باشد کافر گردد زیرا که اکبار نام شیطان است این مسئله واقع است روز جمعه یعنی قرّایان برای درازی صوت اکبر را دراز می کشند و اکبار می گویند نماز ایشان باطل گردد و معنی الله اکبر آنست که خدا تعالی بزرگ تر است مسئله اگر بَدَل الله اکبر الله اجلّ یا الله اعظم یا سبحان الله لا اله الا الله میگوید درست باشد و در نماز درآید و اما اگر اللهم اغفر لی بجای تکبیر می گوید در نماز در نیاید مسئله زنانرا سنت است که دو دست را تا دوش بر آرند و قدم تکبیر و تا گوش برندارند مسئله نیت نماز تمام کند آنگاه برای تکبیر دست بردارد دست برداشتن اشارت است بر نفی کردن جز خدای تعالی از خدایان باطل و فریضه داشتن دست اشارت است برای اثبات کردن خدائی مر خدا را عزّ و جلّ

مسائل القیام ایستاده گزاردن نماز فرض است و قیام مقداری فرض است که آن در و توان خواندن و این قیام ساقط نیست مگر بعد از بیماری و بعضی عورات را چون یک جامه موجود می باشد از سبب شرم نماز نشسته می گزارند و آن درست نیست قیام در نماز فریضه است فاما در نوافل فرض نیست اگر نماز نفل را یا سنت نشسته می گزارد روا باشد مگر نماز بامداد که نشسته گزاردن روا نیست زیرا که قریب بواجب است و این روایت در خلاصه است و لیکن نماز نفل نشسته گزاردن نیمی مزد است از نزد آنکه ایستاده می گزارد قال النبی علیه السلام (صلوة القاعد علی النصف من صلوة قائم) در کنز آورده که اگر شخصی نماز نفل می گزارد ایستاده چنانکه مانده شد روا شد که تکیه کند بر چیزی فاما در نماز فریضه تکیه کردن بر چیزی مکروه است

مسائل القراءات قراءت خواندن در نماز مقدار یک آیت دراز چون آیت دین و یا آیت کوتاه فرض است بر قول امام اعظم رحمه الله چون (ص) و (ق) و (مُدْهَامَتَانِ *
رحمن: ۶۴) مسئله قرآن خواندن در دو رکعت فرض بقول علماء ما رحمهم الله و بقول امام شافعی در همه رکعات فرض است و در دو رکعت آخرین قراءت فاتحه سنت است بقول علماء ما رحمهم الله مسئله مطلق قراءت فرض است و فاتحه خواندن واجب با فاتحه سوره ضم کردن نیز واجب است و در نماز نافله و در وتر در همه رکعات قراءت فرض است مسئله سنت قراءت در حضر آنست که در نماز بامداد و نماز پیشین و اول مفصل بخواند و در نماز دیگر و نماز خفتن اوساط مفصل بخواند و در نماز شام و صبح مفصل در کافی آورده است که طوال مفصل از سوره حجرات تا بروج و اوساط مفصل از بروج تا (لَمْ يَكُنْ) و قصار مفصل از (لَمْ يَكُنْ) تا آخر قرآن و در سفر هر چند که خواهد بخواند

مسائل الركوع رکوع کردن فرض است و رکوع از روی لغت پشت خم کردن است و آرامیدن در رکوع واجب است و تسبیح گفتن در وی سه بار سنت و حد آرامیدن رکوع آنست که یکبار تسبیح توان گفت

مسئله اگر مقتدی امام را در رکوع در یافت و تکبیر گفت ایستاده و بامام

پیوست در نماز در آمده باشد و آن رکعت محسوب باشد زیرا که رکوع را حکم قیامسه و اگر امام را در رکوع نیافت تکبیر گفت و در نماز امام در آمد آن رکعت را در نیافت باشد در نافع آورده است که در رکوع پشت را چنان خم دهد و هموار و برابر دار چنانکه سر با سرین برابر باشد مثلاً اگر قدحی آب بر پشت او نهند نریزد زیرا که رسول علیه السلام چنین رکوع کردی مسئله اگر بعد از قیام ایستاده در سجده رود و پشت خم نکند نماز درست نباشد زیرا که رکوع حاصل نشده است

مسائل السجود سجده کردن فرض است و آرامیدن در سجده واجب و تسبیح در سجده سنت است دو سجده در نماز فرض است در هر رکعتی و سجده سر بر زمین نهادن است از روی لغت و در شرع نهادن پیشانی بر زمین است و سجده بر پیشانی کند و هم به بینی و چون یک سجده بجای آرد سر از سجده چندان بر گیرد که نزدیک بنشستن شود آنگاه سجده دوم کند اگر چنین نکند اصح آنست که نماز درست نباشد در هدایه آورده است که **والاصح ان من كان اقرب الى الجلوس يعدّ جالسا ومن كان اقرب الى السجود يعدّ ساجداً هر که نزدیکتر بنشستن باشد او شمرده شود نشسته و هر که نزدیکتر بسجود باشد او همچنان ساجد شمرده شود پس دو سجده که فرض است محقق نشود در تفسیر عمده آورده است که حکمت چیست که در نماز دو سجده فرض شده است گفت اینست که چون فرشتگان آدم را علیه السلام بفرمان خدای تعالی سجده کردند و ابلیس سجده نکرد ملائکه سر برداشتند ابلیس را دیدند که طوق لعنت در گردن وی افتاده بود پس شکرانه آنکه حق تعالی ایشانرا توفیق داد بفرمان برداری بار دوم سجده کردند مر خدا را بنا برین دو سجده فرض شد در کافی آورده است که **سجده اول اشارت بر آنست که ما را از خاک آفریده سر بر خاک نهیم و سجده دوم بر آنست که باز گشت ما بخاک خواهد بود****

مسائل القعود قعدة اخیره مقداری که **التحیات** توان خواند **قَدَرِ تَشْهَدِ** فرض است و **التحیات** خواندن در وی واجب تا اگر مقداری نشست که **التحیات** خواند و لیکن نخواند نماز درست باشد که ترک گرفته است قاصد نماز روا بود اما با نقصان و اگر

سهو ترک کرده است سجده سهو واجب آید برای جبر نقصان و بترک هر واجبی حکم همین است در فتاوی عتّابی [۱] آورده است که چون مسبوق در قعه بامام موافقت کرد و التحیات بخواند پیش از آنکه امام سلام گوید مسبوق کلمه شهادت تکرار کند تا آن زمان که امام از نماز بیرون آید و خاموش نباشد که خاموشی در نماز حرام است و صلوات نیز نخواند زیرا که محلّ صلوات آخر نماز است در تجنیس [۲] آورده است که اگر قعه اولی بعد از تحیات صلوات خواند که اللهم صلّ علی محمد اگر سهو کرده است سجده سهو واجب آید زیرا که تأخیر رکن گردد اگر اللهم صلّ گفت سجده سهو واجب نیاید در زلّة القاری آورده است که اگر در قعه اولی اللهم سلّ بسین خواند نماز فاسد شود و اگر در قعه اخیره خواند نماز تمام باشد زیرا که معنی متغیر میشود که الّسلّ از روی لغت بیرون کشیدنست چون در قعه اولی خواهد خواند تباه کننده نماز است در میان نماز موجود خواهد شد و چون در قعه اخیره خواند از نماز بیرون آرنده خواهد شد در خلاصه آورده است که اگر مقتدی بامام موافقت کرد در قعه مقداری که التحیات تا اشهد تواند خواند و پیش از آنکه امام از نماز بیرون آید مقتدی بیرون آمد و یا برخواست و برفت نماز مقتدی درست باشد زیرا که موافقت مقتدی را بامام مقدار تشهد فرض است بیش فرض نیست در خلاصه آورده است که مسبوق در قعه اخیره بامام موافقت کند تا آنگاه که امام از نماز بیرون آید مگر آنکه وقت تنگ باشد و خوف بود که وقت بیرون رود مسبوق بر خیزد بقضاء ما سبق و باقی نماز را بگذارد و نباید ایستاد که امام بیرون آید از نماز

مسائل الخروج عن الصلوة بیرون آمدن از نماز بفعلی که تباه کننده است نماز را فرض است تا اگر مقتدی مقداری نشست که التحیات توان خواند بعد از آن سخن گفت یا حدث کرد از نماز بیرون آمده باشد اما بلفظ سلام بیرون آمدن واجب است مسئله اگر در قعه اخیره التحیات خواند و خنده قهقهه کرد و بخنده قهقهه از نماز بیرون

(۱) مؤلف فتاوی العتّابیة العتّابی احمد البخاری الحنفی توفی سنة ۵۸۶ هـ. [۱۱۹۰ م.]

(۲) مؤلف تجنیس برهان الدین علی المرغینانی استشهد فی سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۷ م.]

آمده باشد فاما اگر مسبوق پس او اقتدا کرده باشد نماز مسبوق فاسد باشد و این مسئله در منظومه آورده است

بیت:

وَيَمْنَعُ الْمَسْبُوقُ عَنْ إِمَامِهِ * ضِخْكَ إِمَامِهِ لَدَى اخْتِيَامِهِ

فصل واجبات الصلوة

در کنز آورده است که واجبات در نماز دوازده چیز است و واجبه‌ها قراءه الفاتحه و ضم السورة و تعیین القراءه فی الاولین و رعایه الترتیب فی فعل مکرر و تعدیل الارکان و القعود الاوّل و التّشهُد و لفظ السلام و قنوت الوتر و تکبیرات العیدین و الجهر و الاسرار فیما یُجهر و یُسَرّ یکی از واجبات نماز فاتحه خواندن است در دو رکعت اولین و لیکن در دو رکعت آخرین سنت است همچنین در محیط مذکورست دوم ضم کردن سوره با فاتحه واجب است سیم تعیین کردن قراءت است در دو رکعت یعنی قراءت در دو رکعت فرض است و لیکن غیر معین خواه اول خوانده خواه آخر فاما این که در دو رکعت آخرین خواند واجب است چهارم نگاه داشتن ترتیب است ترتیب نگاه دارد و یکجا بیارد تا اگر در رکعت اول یک سجده بیاورد و در دوم سه سجده بیاورد نمازش درست باشد و لیکن ترک واجب کرده باشد پنجم تعدیل ارکان و تعدیل ارکان عبارتست از آرامیدن در رکوع و سجود فاما قومه و جلسه بر مذهب ما از تعدیل ارکان نیست ششم قعدۀ اولی هفتم التّحیّات خواندن هشتم بلفظ سلام بیرون آمدن از نماز نهم دعاء قنوت دهم تکبیرات نماز عیدین و تکبیر گفتن در حالت رکوع رفتن سنت است یازدهم بلند خواندن در سه نماز نماز بامداد و نماز شام و نماز خفتن در دو گانه رکعت واجب است مر امام را فاما اگر تنها می گزارد بلند خواندن بر وی واجب نیست بلکه افضل است دوازدهم آهسته خواندن در دو نماز نماز پیشین و نماز دیگر این دوازده چیز که در نماز واجب است اگر دانسته بهم ترک گیرد نمازش درست بود ولی با نقصان

فاما نماز باز گردانیدن اولی است و اگر بفراموشی ترک کند سجده سهو واجب آید در هدایه آورده است **كُلَّ صَلَاةٍ أُدِّيَتْ مَعَ الْكِرَاهَةِ تَعَادَ عَلَيَّ وَجْهٌ غَيْرُ مَكْرُوهٍ** هر نمازی که با کراهت ادا کرده شود آن نماز را بر وجهی باز گرداند که بی کراهت واقع شود در کافی آورده است که نماز با کراهت که ادا کرده میشود نظیر آنست که تعدیل ارکان ترک آرد مسئله اگر شخصی آنچه در نماز فریضه است ترک کرد آن نماز را باز گردانیدن فرض باشد و اگر واجبی ترک کرد بقصد باز گردانیدن واجب باشد مسئله اگر در دو رکعت اول فاتحه بفراموشی ترک کند در دو رکعت آخرین قضا نکند فاما اگر سوره ترک کند در دو رکعت آخرین قضا کند و درین مسئله فرقیست زیرا که فاتحه خواندن و ضم کردن سوره هر دو واجب است و وجه فرق آنست که اگر فاتحه را قضا کند تکرار فاتحه شود و تکرار فاتحه مشروع نیست و چون سوره قضا کند تکرار نخواهد شد در ینابیع^[۱] آورده است که تکرار فاتحه بی فصل بقراءت مشروع نیست فاما اگر فصل بقراءت کرد بعد ازان تکرار فاتحه میکند مشروع باشد مسئله چون سوره در دوم آخرین قضا خواهد کرد باید که بلند خواند در نماز جهریه اگر چه آخرین محل خفاست و فاتحه را نیز بلند خواند تا جمع میان جهر و سر نشود زیرا که جمع کردن میان سر و جهر در یک رکعت غیر مشروع است مسئله تعدیل ارکان بمذهب ما واجبست و بر قول امام ابو یوسف و امام شافعی رحمهما الله فرض است و تعدیل از روی لغت راست کردن اندام است و در شرع آرامیدن در رکوع و سجود و قومه و جلسه از تعدیل ارکان نیست و بر قول ایشان از تعدیل ارکان است و فرض است فاما آرامیدن در قومه و جلسه سنت است در فتاوی ظهیری آورده است که امام اعظم رحمه الله گفته است هر که از رکوع سر بر نگیرد ترسم که نمازش درست نباشد مسئله تشهد خواندن واجب است یعنی التحيات الى آخره و تشهد ابن مسعود اینست **التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السلام مرا همچنین تعلیم کرد چنانکه سوره قرآن در محیط آورده است که لفظ سلام گفتن واجب است در یک طرف و بطرف دیگر سنت است

و سلام بیرون نماز سنت است که مسلمانان یکدیگر را گویند و جواب سلام فرض کفایه است در فتاوی ظهیری آورده است که سلام با تنوین باید گفت یا با الف و لام چنانکه سلام علیکم یا السلام علیکم فاما آنکه عوام میگویند نه منون و نه محلی بالف و لام نه گوینده را در گفتن ثواب و نه فرض است گفتن جواب در کبری آورد است که جواب سلام چنان گوید که سلام گوینده بشنود و اگر چنان نگفت جواب سلام ساقط نشود همچنین جواب عطسه فرض کفایه است چنان گوید که عطسه دهند بشنود و الا فرضیت از گردن وی ساقط نشود مسئله اگر دو کس یکدیگر را سلام گفتند سلام هردو برابر افتاد از گردن ایشان ساقط نشود و اگر مقدم و مؤخر گویند از گردن ساقط شود مسئله اگر کافر دید سلام ایشانرا جواب این قدر گوید و علیکم زیادت ازین نگوید و خود ابتدا بر ایشان سلام نکند

مسئله دعاء قنوت خواندن در وتر واجب است در سیم رکعت بعد از قرائت تکبیر گوید و دعاء قنوت بخواند مسئله اگر بفراموشی دعاء قنوت ترک کرد و در رکوع یادش آمد باز نگیرد برای خواندن دعاء قنوت فاما اگر سوره ترک کرد و در رکوع یادش آمد باز گردد و سوره بخواند و درین مسئله فرقی است در تحفة الفقه آورده است که برای دعاء قنوت باز نگیرد زیرا که رکوع فرض است و شکستن فرض برای واجب درست نیست فاما برای سوره باز گردد زیرا که چون سوره خواند قرائت فرض واقع خواهد شد پس شکستن فرض برای فرض خواهد بود و این درست است در تجنیس آورده است که اگر کسی دعاء قنوت نداند این آیت بخواند (... رَبَّنَا اِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * البقرة: ۲۰۱) در فتاوی صغری آورده است که سه بار اللهم اغفر لی گوید و یا سه بار یا رب و در دعاء قنوت بعضی گفته اند دوازده واو است و بعضی گفته اند چهارده واو است و دعاء قنوت اینست اللَّهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنَسْتَهْدِيكَ وَنُؤْمِنُ بِكَ وَنَتُوبُ اِلَيْكَ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ وَنُشِيْ عَلَيْكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ نَشْكُرُكَ وَلَا نَكْفُرُكَ وَنَخْلَعُ وَنَتْرِكُ مَنْ يَفْجُرُكَ اللَّهُمَّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ لَكَ نُصَلِّي وَ نَسْجُدُ وَ اِلَيْكَ نَسْعِي وَ نَحْفِدُ نَرْجُو رَحْمَتَكَ وَ نَخْشِي عَذَابَكَ اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَفَّارِ مُلْحِقٌ در طلبه آورده است که ملحق بكسر حا است و

در مُغْرِب [۱] آورده است که لفظ نشكرك در قنوت منقول نیست اگر بفرااموشی در
ممازی که بلند باید خواند آهسته خواندن آغاز کرد بعد ازان یادش آمد که بلند باید
خواند فاتحه از سر گیرد تا جمع نشود میان سر و جهر و سنتها که در نماز است در کنز
سطور است و سنتها رفع الیدین للتحریمه و نشر اصابعه و جهر الامام بالتکبیر و الثناء و
لتعوذ و التسمیه و التأمین سراً و وضع یمینه علی یساره تحت سرتّه و تکبیر الرکوع و الرفع منه
و تسبیحه ثلاثاً و اخذ رکبته و تفریح اصابعه و تکبیر السجود و تسبیحه ثلاثاً و وضع یدیه علی
رکبته و افتراش رجله الیسری و نصب الیمنی و القومة و الجلسة و الصلوة علی النبی صلی
لله علیه و سلم و الدعاء

فصل سنن الصلوة

و سنتها در نماز بیست و دو است اول آنست که دو دست بر داری برای تکبیر
اول دوم انگشتانرا گشاده داشتن سیم امام را تکبیر گفتن بلند چهارم ثنا خواندن یعنی
سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و جلّ ثناؤک و لا اله غیرک در هدایه
آورده است که و جلّ ثناؤک در فرائض نگوید پنجم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و
ستعید بالله گفتن افضل است زیرا که موافق نظم قرآنست ششم تسمیه یعنی بسم الله
لرحمن الرحیم گفتن هفتم آمین گفتن هم امام را و هم مقتدی را و منفرد را و هر چهار
چیز یعنی ثنا و تعوذ و تسمیه و آمین آهسته گوید در کنز آورده است که مسبوق در
ضاء ما سبق بیاورد و فتوی برین است در زلة القاری [۲] آورده است که اگر آمین
تشدید میم گوید نمازش باطل شود هشتم دست راست بر دست چپ نهادن در زیر
اف نهم در وقت رفتن رکوع تکبیر گفتن دهم چون از رکوع سر بر گیرد سمع الله لمن
حمده گفتن امام را سنت است و مقتدی و منفرد یعنی تنها گزارنده ربنا لک الحمد گوید
بر قول بعضی منفرد سمع الله لمن حمده و ربنا لک الحمد هم گوید در صلوة مسعودی

(۱) مؤلف لغت مغرب ناصر المطرزی توفی سنة ۶۱۰ هـ. [۱۲۱۳ م.]

(۲) مؤلف زلة القاری احمد الحدادی و محرم بن محمد الذیلی السیواسی المتوفی سنة ۱۰۰۰ هـ. [۱۵۹۱ م.]

آورده است که اگر سمع الله لمن حمده بی ها گوید نمازش فاسد شود و در کافی آورده است که از رسول علیه السلام سه لفظ منقولست ربنا لك الحمد گفتن افضل است در مصفی آورده است که معنی سمع الله لمن حمده آنست که قبل الله حمد من حمده قبول کند خدای ستودن کسی را که او را بستاید یازدهم سه بار سبحان ربی العظیم گفتن در رکوع و از استاد خود این ضعیف را سماع است که هر که اداء حرف ظ نداند سبحان ربی الکریم گوید زیرا که اگر عظیم را بذال یا بزی یا بضاد میگوید نمازش تباه شود دوازدهم دو زانو گرفتن بدو دست سیزدهم انگشتان گشاده داشتن چهاردهم در حالت سجده رفتن تکبیر گفتن پانزدهم سه بار سبحان ربی الاعلی در سجده گفتن و بر قول امام مالک رحمه الله تسبیح در سجود فرض است شانزدهم دو دست بر زمین نهادن در حالت سجده هفدهم زانوها را بر زمین نهادن در حالت سجده در هدایه آورده است که وضع القدمین فی السجود فریضة هكذا ذکره القدوری هر دو پای در حالت سجده بر زمین نهادن فرض است تا اگر کسی در حالت سجده از پس هر دو پای بر گیرد نمازش روا نباشد در خانی آورده است که اگر یک پای نهاد و یکی پای بر داشت نماز مکروه باشد اما روا باشد هژدهم پای چپ بگسترانیدن و بران نشستن و پای راست بالا داشتن نوزدهم قومه یعنی بعد از رکوع ایستادن بیستم جلسه یعنی میان دو سجده نشستن بیست و یکم درود بر رسول علیه السلام گفتن و در عقیده نجاح آورده است که یکبار درود گفتن فرض است در همه عمر و در مجلسی که بار اول شنوده شود درود گفتن سنت است فاما اگر نام باری تعالی بشنود ثنا گفتن فرض بود هر باری که شنود و در هر مجلسی که باشد در تجنیس آورده است که اگر فقاعی یا بازی گری یا قصه خوانی درود بر رسول می گوید برای گرمی هنگامه را آثم باشد و نیز در وقت فروختن کالا برای رواج کالا صلوات گوید هم آثم باشد بیست و دوم دعای که مرویست از رسول علیه السلام یا موافق لفظ قرآنست خواندن در کنز آورده است که و ستمی سرا فی کل رکعة و هی آیه من القرآن أنزلت للفصل بین السورتسمیه در هر رکعتی بگوید آهسته و این تسمیه آیتی از قرآنست و این قول امام ابویوسف است و

مختار قول اوست بعد ازان فاتحه بخواند و بآن سوره ضم کند مقدار سه آیت بخواند در
 تاوی خانی آورده است که اگر بعد از فاتحه سه آیت تمام نخواند بسهو سجده سهو
 واجب آید پس ازین معلوم میشود که ضم کردن سوره با مقدار سه آیت واجب است پس
 زان در رکوع تکبیر گویان برود و در رکوع بیارامد و بهردو دست هردو زانو بگیرد و
 ننگستانرا در وقت گرفتن گشاده دارد و پشت را در حالت رکوع نیک بگستراند چنانکه
 سر با سرین برابر باشد و سبحان ربی العظیم سه بار بگوید پس از رکوع سر بر گیرد اگر
 امام است سمع الله لمن حمده گوید و اگر مقتدی باشد ربنا لك الحمد بگوید و تنها
 گزار (سمع الله لمن حمده) و (ربنا لك الحمد) بگوید و تسمیع و تحمید در حالت انتقال از
 رکوع بگوید که محل گفتن حالت انتقال است و در قومه بیارامد پس تکبیر گوید و در
 سجده رود و لیکن در وقت سجده رفتن اول دو زانو بر زمین نهد بعد ازان دو دست و در
 وقت برخاستن بر عکس این برخیزد اول دو دست بر گیرد بعد ازان دو زانو و سجده به
 پیشانی و بینی کند و روی خود در میان دو کف نهد در حالت سجده و هردو بازوی
 را از بغل گشاده دارد و شکم را از دوران خود بر دارد در هدایه آورده است که اگر در
 صف باشد خود را گشاده ندارد تا از وی دیگری را ایذا نرسد و روی انگشتان پای
 سوی قبله دارد و در سجده سبحان ربی الاعلی سه بار بگوید سر از سجود بر گیرد تکبیر
 گویان بنشیند و آرام گیرد و سجده دوم بکند تکبیر گویان سر بر گیرد و بایستد بر پای
 و بنشیند و رکعت دوم همچون رکعت اول بگزارد و لیکن در رکعت دوم تعوذ و ثنا
 نگوید چون رکعت دوم تمام شود پای چپ بگستراند و بران بنشیند و پای راست
 ایستاده دارد و انگشتان پای را سوی قبله آرد و هردو دست بر هردوران نهد و در حق
 زنان سنت است که بر سرین بنشینند و هردو پای را بجانب راست بیرون آرند پس
 التحیات بخوانند و بعد ازان صلوات در محیط آورده است که صلواتی که از رسول علیه
 السلام مرویست اینست اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم
 و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت
 علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید زیادت نکند و آورده است که اللهم

ارحم محمداً الی آخره نزدیک بعضی نگویند اگر چه از بعضی منقول است زیرا که رحمت برای ایشان موهم بتقصیر ایشان است پس سلام از جانب راست بگوید چنانکه رخ راست او نموده شود و باین سلام نیت فرشتگان دست راست کند و سلام از جانب دست چپ بگوید چنانکه رخ چپ او نموده شود و باین سلام نیز نیت فرشتگان دست چپ کند و اگر در جماعت باشد نیت مقتدیان و امام کند این در کنز مسطور است

فصل

فیما یفسد الصلوة و فیما لا یفسدها

در کنز آورده است که تباه کننده نمازشش چیز است یکی سخن گفتن است از جنس سخن مردمان دوم دعا کردن و خواستن در نماز چیزی را که از بندگان خواستن محال نیست چنانکه گوید اللهم زوجنی اللهم ملکنی مرا زن روزی گردان یا مرا ملک بخش سیم نالیدن با آواز و اوه گفتن از درد و بیماری و تاوه اوه گفتن است بسکون و او در فوائد جامع الصغیر آورده است که اگر آه می کند نمازش تباه میشود بر قول امام اعظم و امام محمد رحمهما الله و بر قول امام ابو یوسف رحمه الله تباه کننده نماز نیست چهارم گریه کردن با آواز بلند از درد و مصیبت فاما اگر از ترس دوزخ یا از ذکر بهشت می گرید نمازش تباه نشود بلکه این چنین گریه مستحب است قال النبی علیه السلام (طوبی للبتائین فی الصلوة) خوشی باد مر آنکسانی را که بگریند در نماز پنجم تنحنح بی عذری یعنی بسرفذ چنانکه در سرفیدن حرفی حاصل شود و هیچ ضرورتی بسرفیدن نباشد این تنحنح تباه کننده نماز است ششم فتح کردن بر غیر امام خود یعنی اگر شخصی امامت می کند مر گروهی را و قراءت بروی بسته شد شخصی دیگر تنها می گزارد در نماز قراءت را بران امام بگشاید نماز این فاتح تباه شود فاما اگر بر امام خود یعنی بکسی که اقتدا کرده باشد فتح کند روا باشد در فتاوی ظهیری آورده است اذا حک موضعا من جسده تفسد صلوته یعنی چون بخارد از تن خود موضعی را سه بار پیاپی نمازش تباه شود در فتاوی کبری آورده است که اگر کسی (غیر المفضوب) (غیر المفضوب)

را بذال یا بزا یا بظ خواند نمازش تباه شود در زلّة القاری آورده است که اگر در سورة (الایلاف ... و الصیف) بسین خواند نمازش تباه شود در کبری آورده است که اگر شخصی اداء حروف نمیتواند کرد نمازش درست بود یا نبی جواب اگر شب و روز جدّ و جهد می کند تا آخر عمر در آموختن است نمازش درست بود و الاّ نی فاما این چنین کس باتفاق امامت را نشاید و الله الهادی و در سورة (اذا جاء نصر الله) اگر نصر را بسین میخواند نمازش تباه شود [۱]

فصل

فی المکروهات فی الصلوة

بازی کردن بتن و جامه در نماز مکروه است و خمیازه و انگشتان شکستن و دست در تهی گاه نهادن و چپ و راست نگریستن بی عذری این همه چیزها در نماز مکروه است در کافی آورده است که بیرون نماز مربع نشستن مکروه نیست زیرا که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در مسجد رسول مربع نشستی در تحفه [۲] آورده است که پیش از امام در رکوع رفتن و سر پیش از امام بر گرفتن مکروه است و نیز پیش صورتی که از جنس جانورانست نماز گزاردن مکروه است فاما صورتی که غیر ذی روح باشد چنانکه صورت کشتی در نماز مکروه نیست و اگر در موضعی که گلابه بسرگین کرده باشند مکروه است و در گورستان نماز مکروه است

فصل

فی الجماعة للصلوة

جماعت سنت مؤکده است پیغامبر علیه السلام فرمود (الجماعة سنة من سنن الهدی لا يتخلف عنها الا منافق) جماعت سنت مؤکده است خلاف نکند آنرا مگر

(۱) در ترغیب الصلوة آورده که اگر نماز گزار خطایی خواند یا در اعرابی خطا کرد چنانکه به نه وجه فاسد شود و بیک وجه فاسد نشود بر درستت نماز حکم بکنند

(۲) مؤلف تحفه الفقهاء محمد السمرقندی توفی سنة ۵۴۰ هـ. [۱۱۴۵ م.]

کسی که منافق باشد مسئله اگر مقتدی یک کس باشد باید که بر راست امام بایستد و امام را نشاید که پیش رود چون مقتدی یک کس باشد پیش رفتن امام مکروه است و نیز اگر مقتدی بر دست چپ امام ایستد مکروه باشد و نماز گزاردن بجماعت زنانرا مکروه است یکدیگر را فاما اگر زن امامت کند مر زنانرا باید که در میانه ایشان ایستد مسئله نشاید زنانرا که در مسجد حاضر شوند پیر باشند یا جوان مسئله هر که معذور است بعذری چنانکه خون از وی می رود و یا سلس البول دارد و یا باد از وی می جهد و قدرت نگاه داشتن آن ندارد پس این طائفه را نماز درست نباشد زیرا که ایشانرا طهارت ضروری است تا برای هر وقتی آبدست نسازند و در آخر هر وقتی نگزارند مسئله اگر شخصی نشسته امامت میکند مر ایستادگانرا بسبب عذر قیام روا باشد خلاف مر امام محمد رحمه الله مسئله اگر اقتدا بکنگر میکند نمازش درست نباشد مسئله اگر اقتدا بمتیّم یعنی کسی که تیمّم کرده باشد روا باشد مر متوضی را یعنی با وضورا

فصل

فی قضاء الفوائت للصلوة

هر کرا نماز فوت شود اول آنرا قضا کند آنگاه وقتی بگزارد تا اگر فائته را مقدم ندارد نماز وقتی درست نباشد اگر صاحب ترتیب بود مسئله ترتیب نگاه داشتن تا شش نماز فرض است چون شش فوت شد هر چگونه که خواهد قضا کند مسئله ترتیب سه چیز ساقط شود یکی بکثرت فوائت و آن شش نماز است و دیگر بنسیان سیم بتنگی وقت [امام احمد ربانی درمکتوب بیست ونهم جلد اول میگوید که ادای فرضی از فرائض در وقتی به از ادای نوافل هزار ساله است صلوات گذشته را قضا باید کرد]

فصل

فی الاوقات المکروهة للصلوة

در سه وقت نماز نفل مکروه است وقت بر آمدن آفتاب و وقت فرو شدن آفتاب وقت استوا یعنی میانه روز درین سه وقت نمازهای فوت شده اگر قضا کند روا نباشد

سجده که بر وی است آنرا درین وقت قضا کردن نیز روا نباشد فاما سجده تلاوت فتی روا باشد و نماز جنازه درین وقتها مکروه است بعد از دمیدن صبح و پیش از نماز شام پس از غروب آفتاب و بعد از نماز دیگر تا فرو شدن آفتاب نماز نافله مکروه است و نمازهای قضا درست است اما روایتی هست در فتاوی که نماز جنازه روا باشد چرا که حقیقت نماز نیست و این قول معمول است مسئله بدانکه در شبانروزی هفده رکعت نماز فرض است دو رکعت نماز بامداد و چهار رکعت نماز پیشین و چهار رکعت نماز دیگر و سه رکعت نماز شام و چهار رکعت نماز خفتن و سه رکعت وتر واجبست و وازده رکعت سنت مؤکده است دو رکعت نماز بامداد و شش رکعت نماز پیشین و دو رکعت بعد از شام و دو رکعت بعد از خفتن و مستحب نیز شانزده رکعت است چهار رکعت پیش از نماز خفتن و چهار رکعت پیش از نماز دیگر و چهار رکعت بعد از نماز شام و چهار رکعت بعد از نماز خفتن در فتاوی تجنیس [۱] رکنی آورده است که هر که بعد از فریضة نماز عشا پیش از وتر چهار رکعت نماز بگذارد در رکعت اول فاتحه یکبار و آیه الکرسی سه بار بخواند و در رکعت دوم فاتحه یکبار و سه بار سوره اخلاص و عوذتین و در سیم و چهارم رکعت مثل رکعت دوم بخواند این رکعات چون بگذارد مرورا بمنزله شب قدر باشد از روی ثواب بسیاری از سلف را حاجات بر آمده است و بهمت کفایت شده بگذاردن این نماز مسئله اگر در نماز نفل شروع کرد و شکست نضای آن واجب آید و نیز اگر روزه نفل را شکست خواه بعذر و خواه بی عذر قضا واجب آید مسئله اگر از فرائض نماز چیزی ترک کند نمازش تباه شود و اگر از واجبات چیزی ترک کند سجده سهو بر وی واجب آید و اگر از سنتها چیزی ترک کند نمازش درست بود فاما در دنیا ملامتش کنند و در آخرت حرمان شفاعت بود

فصل مسائل سجده التلاوة

چون آیت تلاوت بخواند و یا بشنود سجده تلاوت واجب آید خواه دران حال بیارد و خواه در زمان دیگر تا نیارد از گردن او ساقط نشود در خلاصه آورده است که

(۱) مؤلف التجنیس برهان الدین علی المرغینانی توفی سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۷ م.]

اگر بیشتر آیت تلاوت بخواند سجده تلاوت واجب آید اگر چه لفظ سجده بر زبان نراند و اگر لفظ سجده بر زبان راند و آیت تمام نخواند سجده تلاوت واجب نیاید زیرا که حکم وجوب بخواندن تمام آیت است یا بیشتری از آیت نه لفظ سجده مسئله اگر در یک مجلس یک آیت را تکرار کرد یک سجده واجب آید و اگر در مجالس مختلفه افتد سجده مکرر واجب آید و اگر سواره باشد بر مرکب و تلاوت می کند مکرر واجب آید فاما در کشتی سواره باشد یک سجده بیش واجب نیاید

فصل فی صلوة المسافر

مسافر را چون نیت موضعی باشد که مدت سه شبانه روز است نماز را قصر کند هر چه چهارگانه است دو رکعت بگذارد و روزه ماه رمضان اگر خواهد افطار کند و اگر خواهد بدارد مسئله مدت اقامت پانزده شبانه روز است در دهی یا در شهری اگر نیت اقامت کند مقیم شود فاما اگر در صحرا خیمه زده باشد و نیت اقامت کند مقیم نشود و اهل اخبیه یعنی صحرا نشینان به نیت اقامت مقیم شوند مسئله اگر در موضعی اقامت کرد بعد ازان بسفر بیرون رفت وطن اقامت باطل شود و اگر دران موضع باز آید همچنان مسافر باشد تا نیت اقامت نکند مقیم نشود فاما چون در وطن اصلی در آید بی نیت اقامت مقیم شود [مسئله مدت سه شبانه روز را به هر ده فرسنگ تقدیر کرده اند علامه ابن عابدین در رد المحتار میگوید که (میل چهار هزار گز و گز بیست و چهار انگشت و فرسنگی دوازده هزار گز است) که مسافه سفر صد و چهار کیلومتر میشود در دگر سه مذهب مسافه سفر هشتاد کیلومتر و مدت اقامت چهار شبانه روز است]

فصل فی صلوة الجمعة

نماز جمعه فرض است بدل نماز پیشین روز جمعه چون شرائط جمعه موجود شود یکی از شرائط آنست که شهر باشد و حد شهر آنست که در وی امیری بود یا قاضی که احکام شرع راند و حدها را اقامت کند دوم شرط وقت نماز پیشین است سیم خطبه پیش از نماز چهارم جماعت است و حد آن سه شخص است جز امام و

پنجم اذن عام تا اگر امیری در حصن بندد و یا در مسجد و نماز بگزارد روا نباشد و این واقع است درین زمان که در بعض شهرها مردمانرا از در آمدن دروازه منع میکنند بر حکم این شرط نماز روا نباشد مسئله نماز جمعه ده رکعت است برین ترتیب اول چهار رکعت سنت نماز جمعه بگزارد و بعد ازان دو رکعت با امام فریضه نماز جمعه بگزارد و بعد از فرض چهار رکعت سنت بگزارد و این که عوام میگویند بعد از فرض چهار رکعت سنت نیست و نیت چنین می کنند که چهار رکعت نماز که نزدیکتر است بر من و این مسئله را در هیچ کتاب نیافتیم و لیکن صحیح آنست که بعد از فرض چهار رکعت سنت است در کافی آورده است که در موضعی که شک باشد در روایتی نماز جمعه چهار رکعت به نیت نماز پیشین بگزارد در فتاوی ظهیری آورده است که در هر چهار رکعت فاتحه با سوره بخواند و اگر شخصی معذور است یا در بند است یا در زندان روز جمعه نماز پیشین تنها گزارد بجماعت نگزارد که مکروه است فاما در دیهها روا باشد که روز جمعه نماز پیشین بجماعت بگزارند و کراهیت نیست فاما در شهر مکروه است مسئله روز جمعه اگر شخصی امام را در قعه اخیره یافت بنماز جمعه رسیده باشد در قعه بامام موافقت بکند بعد ازان برخیزد و دو رکعت نماز جمعه بگزارد مسئله چون خطیب بخطبه بیرون آمد سخن گفتن و نماز گزاردن مکروه است در متفق [۱] آورده است که اگر در حالت خطبه نمازهای قضا بگزارد روا باشد و مکروه نیست و این بیت در متفق است

بیت: **ولا یکلّمون حال الخطبة * ولا یصلّون سوی الفوائت**

یعنی سخن نگویند در حالت خطبه و نماز نگزارند مگر قضا در کافی آورده است که قرآن خواندن در حالت خطبه چون دور باشد از شنیدن خطبه شاید یا نی درین دو روایت است **والاحوط السکوت** یعنی احتیاط در خاموشی است فاما سنتی که پیش از فریضه است در حالت خطبه نگزارد و چون خطیب فارغ شود پیش از فرض نیز نگزارد در شرح طحاوی [۲] آورده است که بعد از فرود آمدن خطیب از منبر پیش از گزاردن

(۱) مؤلف متفق محمد الجوزقی توفی سنة ۳۸۸ هـ. [۹۹۸ م.]

(۲) مؤلف (المختصر الطحاوی) احمد الطحاوی توفی سنة ۳۲۱ هـ. [۹۳۳ م.] فی مصر و شرح شمس الأئمة

فریضه سنتی که پیش از آن نگزارده باشد گزاردن آن مکروه باشد در کنز آورده است
که **ومن ادرك الامام في التشهد او سجود السهواتم جمعة** اگر امام را در قعدۀ یافتید
سجده سهو و باو پیوست نماز جمعه رسیده باشد تمام کند نماز جمعه را و نماز پیش
نگزارد

فصل

فی صلوة العید

مستحب است که روز عید فطر اول چیزی بخورند و جامهای پاک و خوشبو
پوشند و بوی خوش در کار بندند و مسواک نیز کنند و صدقه فطر اول ادا کنند آنرا
بنماز روند در راه رفتن بسوی نماز تکبیر گویان روند ولی تکبیر آهسته گویند بخلا
عید اضحی که تکبیر در راه بلند گویند موافقت حاجیانرا مسئله پیش از نماز عید هی
نفلی نگزارند نه در خانه و نه در جبهانه یعنی نماز گاه مسئله در نماز عید یازده تکبیر
گویند شش در رکعت اول پنج در رکعت دوم و در عید اضحی در رکعت اول پنج
تکبیر و در رکعت دوم چهار تکبیر مسئله چون در نماز در آید تکبیر تحریمه بگوید
دستها در تکبیرات فرو گذاشته دارد و نه بندد تا تمام تکبیرات ادا شود و بعد از تکبیر
اول **سبحانك اللهم** بخواند تا آخر و بعده تکبیرات دیگر بگوید مسئله امام را در نماز عید
در رکوع یافت تکبیرات هم در رکوع بیارد بر تسبیحات رکوع تکبیرات عید را مقدم دان
مسئله اگر امام را در قیام یافت و بعضی تکبیرات امام گفته بود یا کل تکبیرات
تحفة الفقه آورده است که تکبیرات را همه در قیام با امام بیارد مسئله وقت نماز عید
وقت اشراق است آنگاه است که آفتاب مقدار یک نوزه بر آید وقت باقی بود تا آفتاب
از سر نگردد چون زوال در گردد نماز عید گزاردن روا نباشد زیرا که وقت بیرون رفتن
اگر بعدی نماز عید اضحی نگزارند روز دوم عید اضحی بگزارند و تا سه روز رو
باشد بسبب عذری مسئله خطبه در همه دو عید شرط صحت نماز نیست بخلاف جمعه
که خطبه در وی فرض است پیش از نماز و احکام عید اضحی چون احکام عید فطر

و اگر طفل دختر باشد اللهم اجعلها لنا فرطاً واجعلها لنا ذخراً واجعلها لنا شافعة مشفّعة و تکبیر چهارم بگوید و سلام گوید و تمام کند در (جامع الصغير خانی) [۱] آورده است که بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار مسئله امام در نماز جنازه باجارت ولی امامت کند و در وقت ایستادن در نماز جنازه برابر سینه میت ایسد در کنز آورده است که اگر تکبیر اول در نماز جنازه نرسید چه کند گفت منتظر باشد تا امام تکبیر دوم بگوید آنگاه در نماز در آید و این در صورتیست که در تکبیر اول حاضر نبوده باشد فاما چون حاضر باشد تکبیر گوید و در نماز در آید در خلاصه آورده است که چون از نماز فارغ شود در پی جنازه رود تا ولی مرده او را باز نگرداند باز گشتن روا نباشد و نیز اگر جنازه می برند بموافقت دیگران می رود او را نیز روا نباشد بی اجازت باز گشتن و بعضی از عوام در پی جنازه میروند و ناباز گردانیده می گردند روا نیست و غلط است از امام اعظم رحمة الله علیه منقولست که کثراً یسلب الایمان عند التزع بیشتر ایمان که ر بوده می شود در وقت جان دادن است که بشومی معصیت ایمان بیاد داده میشود در (عیون المجاز) و (صلوة مسعودی) [۲] آورده که چون شخصی بمیرد اگر با ایمان رود یکی از سه نشان در وی بدید آید ذرقت عیناه او نثر منخراه او عرق جبینه در وقت رفتن آب از دید گانش روان شود یا هردو سوراخ بینی و فراخ شود یا عرق در پیشانی او بدید آید و اگر بی ایمان رود العیاذ بالله غظ غطیط لمخنوق او اسود شفتاه او خمد لونه آواز کند در وقت مُردن چون آواز خفه کرده و یا سیاه شود هردو لب او و یا لون روی او بگردد و برنگ خاکسترزند و این نشان در حق کسی استدال است که در وقت مُردن بی تجدید کلمه شهادت از دُنیا بیرون رود حق تعالی ارا با کافه مسلمان در اسلام ثابت قدم دارد و در اسلام میراند اللهم یا ولی الاسلام و هله مسکنا بالاسلام حتی نلقاک به هر که پیوسته این دعا را بخواند ختم کار او با ایمان

اشد

(۱) شارح جامع الصغير لمحمد الشیبانی حسن الفرغانی المشهور بقاضیخان المتوفی سنة ۵۹۲ هـ. [۱۱۹۶ م.]

(۲) مؤلف صلوة مسعودی فارسی مسعود بن محمد السمرقندی توفی سنة ۵۲۰ هـ. [۱۱۲۶ م.]

کتاب الصوم

بدان وفقك الله على الطاعات که یک ماه روزه داشتن فرض است بر همه مسلمانان از مردان و زنان و آن ماه رمضانست قال الله تعالى (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ... * الآية. البقرة: ۱۸۳) ای آنانی که ایمان آورده اید نبشته شد یعنی فرض شد بر شما روزه داشتن ماه رمضان چنانکه بر پیشینان در (تفسیر امام زاهد) [۱] آورده است که اول روزه عاشورا فرض بود در اُم سالفه پس ازان منسوخ شد و سه روز ایام بیض فرض شد پس آن نیز منسوخ شد پس روزه ماه رمضان بر اُمّت محمد علیه السلام فرض شد بدانکه یک ماه فرض است روزه داشتن خواه سی روز باشد خواه بیست و نه روز چنانکه بعضی عوام میگویند سی روز فرض است مطلق همچنین نیست در (کنز الفقه) [۲] آورده است که الصوم عبارة عن الامساک عن الاكل والشرب والجماع نهاراً مع النية روزه باز بودن است از خوردن و آشامیدن و جماع کردن در روز از آنگاه که دمیدن صبح است تا فرو شدن آفتاب با نیت مسئله اگر روزه دار نفراموشی خورد و یا آشامید و یا وقاع کرد روزه نشکند خواه روزه فرض باشد خواه نفل فرقی نیست و اگر روزه دار محتلم شود یا حجامت کرد یا قی کرد یا روغن بر سر مالید و یا سرمه کشید و یا گردی در حلقش رفت و یا مگس و پشه با یاد داشت روزه اش تباه نشود درین همه صورتها فاما اگر بتکلیف قی آورده روزه اش تباه شود قال النبی علیه السلام (من قاء فلا شیء علیه ومن استقاء فعليه القضاء) هر کرا قی آید بی قی آوردن چیزی بر وی نباشد و روزه نشکند و هر که قی آرد و قی کند روزه بشکند و قضای آن بر وی واجب باشد مسئله سرمه در چشم کشیدن بجهت زینت مکروه است فاما برای دار و روا باشد و در روز عاشورا رخصت است سرمه در چشم کشیدن مسئله اگر شخصی روزه دارد قُبَلَه داد و یا لمس کرد و انزال منی شد روزه وی تباه شود و لیکن کفارت واجب نیاید و اگر انزال نشد روزه تباه نشود یعنی بلمس و قُبَلَه روزه تباه نشود تا انزال نشود در فتاوی ظهیری آورده است که اگر مذی انزال شود بلمس و قُبَلَه

(۱) مؤلف تفسیر زاهدی محمد بن عبد الرحمن زاهد بخاری حنفی توفی سنة ۵۴۶ هـ. [۱۱۵۱ م.]

(۲) مؤلف کنز الدقائق فی فقه الحنفیة عبد الله النسفی توفی سنة ۷۱۰ هـ. [۱۳۱۰ م.]

روزه تباه نشود مسئله اگر روزه دار سنگ ریزه یا بُسْرَه خرما یا آهن فرو برد روزه تباه شود و لیکن کفارت واجب نیاید

مسئله اگر بخورد یا آشامید چیزی که غذا کرده می شود یا دارو کرده می شود و یا جماع کرد درین هر سه صورت روزه تباه شود و قضای آن روزه واجب آید و کفارت نیز و کفارت روزه آنست که یک نفر آدمی آزاد کند اگر قدرت بر آزاد کردن ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد که اگر درین دو ماه یک روز بخورد باز از سر گیرد زیرا که پیایی داشتن روزه فرض است در کفارت در جواهر شرح هدایه آورده است که اگر زن کفارت روزه داشتن ادا می کند ایام حیض درین میان خواهد افتاد متابع حاصل نخواهد پس چه کند گشادن روزه در حق او مباح است و متابع شرط نیست زیرا که معذور است بسبب آفت سماوی مسئله اگر کسی قادر بر روزه کفارت داشتن نبود شصت درویش را طعام دهد هر درویش را نیم صاع گندم و یا یک صاع [۱] از جو یا از خرما مسئله اگر دارو را حقنه کرد یا در بینی یا در گوش روغن چکانید یا داروی تر در جراحت شکم انداخت چنانکه بدرون شکم رسید یا در جراحت سرداروی تر انداخت چنانکه بدماغ رسید روزه بشکند ازین سبب است که روزه دار را شاید آب در بینی برآکنده کردن که چون بدماغ رسد روزه اش تباه شود قیاساً در هدایه آورده است که اگر روزه دار روغن در گوش چکانید روزه نشکند زیرا که در صورت اول صلاح تن هست و در مسئله دوم نی در فتاوی خانی [۲] آورده است که وینبغی للصابغ ان لا یبالغ فی الاستنجاء ولا یقوم عن موضع الاستنجاء حتی ینشف بخرقه کیلا یصل الماء الی اطنه فیفسد صومه و لهذا قالوا لا یتنفس فی هذه الحالة معنی وی چنانست که روزه دار ببالغه نکند در استنجا کردن بآب و از موضع استنجا بر نخیزد تا خود را بجامه خشک کند از برای آن تا آب بیاطن او نرسد پس چون برسد روزه او تباه شود از برای این گفته شد که در آن حالت دم نزند یعنی باد رها نکند تا آب در شکم نرود در نوادر الفتاوی [۳] آورده است که روزه دار در حالت طهارت باد رها نکند زیرا که در وقت دم زدن

(۱) صاع حنفی هشت رطل هزار و چهل درهم شرعی است که ۳۵۰۰ گرام باشد

(۲) مؤلف الفتاوی الخانیه قاضی خان حسن الفرغانی توفی سنه ۵۹۲ هـ. [۱۱۹۶ م.]

(۳) مؤلف النوادر موسی الجوزجانی توفی سنه ۲۰۰ هـ. [۸۱۵ م.]

آن موضع گشاده میشود و در وقت انقطاع باز بسته پس آب از بیرون درون میرود روزه تباہ شود در فتاویٰ ظهیری آورده است که صاحب باسور را نشاید که مبالغه کند در آب رسانیدن بوقت استنجا و اگر از وی دم بیرون آید و آب بران شود روزه تباہ شود در ترغیب الصلوة [۱] آورده است که اگر کسی مسئله نمی دانست و طهارت چنان می کرد آب در درون می رسید حال روزهای گذشته وی چه باشد رئیس اهل سنت و جماعت ابو منصور ماتریدی [۲] رحمة الله عليه میگوید که روزهای گذشته وی روا نبود و امام ابو الحسن رُستغفنی^۳ رحمه الله میگوید که گذشتهها روا بود آینده نی در متفق آورده است که روزه دار را بی ضرورتی در آب فروشدن مکروه است

و در فتاویٰ عتّابی آورده است که مختار آنست که روزه دار را غسل کردن مکروه نیست در فتاویٰ خانی آورده است که مکروه است در ظهیری آورده است که خود را بجامه تر نه پیچد و آب در اندام نزند مگر روزی که نیک گرم باشد مسئله افطار کردن چند طائفه را مباح است یکی مسافر را و دیگر زن حامله را و زن شیر دهنده چون بترسد بر نفس خود یا بر فرزند از هلاکت و یا کنیزکی مطبخی باشد که از گرما هلاک شود یا بیماری که بروزه داشتن بیماری وی زیاده میشود یا زن حائض و نفسا اینها را روزه گشادن مباح است و هر که برخصت افطار کند در ماه رمضان قضای آن بر وی واجب آید و روزه های ماه رمضانرا چون قضا کند مخیر است خواه تابع قضا کند خواه پراکنده رواست و لیکن مستحب آنست که تابع قضا کند مسارعة لاسقاط الواجب برای زودی ساقط گردانیدن فریضه از ذمّه خویش

مسئله روزه فرض را و نفل را و روزه نذر معین را روا باشد نیت کردن هم از شب هم از روز فاقا روزه قضا و روزه غیر معین روا نباشد مگر به نیت از شب مسئله اگر روزه نفل را می گشاید بعذر ضیافت روا باشد و بیک روایت روا نیست و لیکن مختار روایت اول است در فقه ابو اللیث آورده است که اگر شخصی روزه دار است بروزه قضا گشادن آن بعذر و غیر عذر حرام است زیرا که حکم روزه واجب دارد مسئله

(۱) مؤلف ترغیب الصلوة محمد بن احمد زاهد الهندی توفی سنة ۶۳۲ هـ. [۱۲۳۴ م.]

(۲) محمد ابو منصور ماتریدی توفی سنة ۳۳۳ هـ. [۹۴۴ م.] فی سمرقند

(۳) ابو محمد رستغفنی عبد الرزاق توفی سنة ۶۱۱ هـ. [۱۲۱۴ م.]

یک مسئه و مسئه آنست که در سیم سال پای نهاده باشد مسئه در چهل سر گوسفند
یک گوسفند واجب آید پس ازین تا صد و بیست عفو است و در صد و بیست و یک سر
گوسفند دو گوسفند واجب آید و در دو بیست و یک گوسفند سه گوسفند و بعد ازین تا
چهار صد عفو است و در چهار صد و یک سر گوسفند چهار گوسفند واجب آید پس
ازین در هر صدی همین حکم است در کنز آورده است که در اسبان زکوة واجب
نیست و فتوی برین است و بر قول امام اعظم رحمه الله اگر اسبان سائمه باشند و ماده
برای توالد و تناسل نگاه داشته زکوة واجب است از هر اسبی دیناری دهد و با قیمت
کند اسبانرا از دو بیست درم پنج درم دهد و اگر همه نر است در ایشان زکوة نیست و
اگر همه مادیانست دو روایت است بروایتی واجب و بروایتی نی مسئه در شتر و گاو
علوفه و گاو زراعت و دراز گوش و بره و شتر بچه و گوساله زکوة نیست مسئه در
مروارید زکوة واجب نیست مسئه اگر کالای تجارتی دارد قیمت کند و زکوة آن بدهد
چون بنصاب رسد مسئه اگر اول سال دو بیست درم داشت یا پنج شتر مثلا و در مابین
سال مالک شتران و مال بسیار شد زکوة از کل واجب آید اگر چه درین مال که آخر
سال مالک شده تمام سال نگذشته است

مسئه زکوة دادن باصل خود یعنی با پدر و پدر پدر تا آنجا که بالا تر رود روا
باشد و نیز زکوة بفرع خود یعنی به پسر و دختر و نبیره و فرزند نبیره روا نباشد تا آنجا
که فروتر مرتبه است مسئه زکوة توانگر را و مر بنده توانگر را و مر هاشمی را و بنده
یشانرا و کافر را روا نیست مسئه اگر بر گمان آنکه درویش است زکوة داد و پس
زان معلوم شد که توانگرست زکوة را باز نگرداند و بقول ابو یوسف باز گرداند مسئه
صدقه در حق توانگر حکم هبه دارد و در حق درویش هبه حکم صدقه تا اگر توانگری
با سرای بخشند مشترک با توانگری دیگر روا نباشد زیرا که هبه مشاع جائز نیست و این
هبه است اگر چه بلفظ صدقه گفته است و اگر دو درویش را بخشند درست باشد
زیرا که این صدقه است اگر چه بلفظ هبه گفته است و در صدقه شیوع ناقصست رواست
مسئه اگر مسجدی بنا کرد و یا مرده را کفن ساخت و یا پلی را بنیاد کرد به نیت زکوة

از زکوة محسوب نباشد زیرا که زکوة تملیک مال است بغیر و این اشیا قابل تملیک نمی
پس از زکوة محسوب نباشد مسئله اگر شخصی از برای درویشی از مردمان چیزی جمع
کرد و بیکدیگر می آمیزد هر که از ایشان به نیت زکوة داده باشد محسوب نباشد و ایراد
شخص از مال خود داده باشد برای ایشان این مال دادنش گردد زیرا که خلط
استهلاک است و استهلاک موجب ملک است و حیلہ آنست که از درویش وکیل
شود برای قبض را چون وکیل شود هر که چیزی به نیت زکوة دهد از زکوة واقع شود و ایراد
نیز از شغل ذمه رسته باشد مسئله اگر کسی باج می دهد و نیت زکوة می کند بیک قول
محسوب باشد در اداء زکوة نیت فرض است بدل مگر آنکه کل مال صدقه کند در این
صورت اگر نیت نکند روا باشد مسئله زکوة مر برادر و خواهر را دادن روا باشد فاما اگر
مردی زن خود را زکوة می دهد روا نباشد و اگر زن مر شوهر خود را زکوة می دهد روا
نباشد بنزدیک امام اعظم و صاحبین رحمهم الله روا باشد در تفسیر عتابی آورده است
قال الله تعالى (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنْتَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرًّا
لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... * الآية. آل عمران: ۱۸۰) معنی وی چنان باشد
مپندارند آنانی که بخیلی میکنند بدانچه داده است ایشانرا خدای تعالی که آن نیکست
بلکه شر است مر ایشانرا یعنی زکوة نمی دهند فردای قیامت آن مال ایشانرا مار گردانند
و در گردن ایشان چون طوقی در اندازند و به پیچند و جای دیگر فرمود (... الَّذِينَ يَكْنِزُونَ
الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...) تا آنجا که (... جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ... * الآية. التوبة: ۳۴
۳۵) یعنی آنانکه زکوة نمی دهند فردای قیامت مال ایشانرا گرم کنند و در پیشانیها
پهلوها و پشتهای ایشان داغ کنند و در تفسیر عمده آورده است که حکمت چیست که
تخصیص کرد به پشت و پهلو و پیشانی گفت که چون درویش نزدیک مال داری
رسیدی روی بر درویش ترش و نژند کردی این مال را امروز بر پیشانی وی داغ می
کنند و چون درویش بدو روی آوردی او پشت بگردانیدی امروز این مال را گرم کنند
و بر پشتش داغ کنند و چون درویش پهلو وی نشست از وی کراهیت کردی داغ بر
پهلو وی کنند حق تعالی ما را با کافه مسلمانان از آتش دوزخ نگاه دارد و آزادی
کرامت کند

وَضِعَ لِلنَّاسِ لِلَّذِي لَبَّيْكَ... * الآية. آل عمران: ۹۶) ای بمکه یعنی اول خانه که بعد آفریدن زمین پیدا شد خانه کعبه بود چون طوفان نوح شد علیه السلام بر آسمان بردند چون نوبت ابراهیم رسید اورا فرمان شد که هم در آنجا خانه کعبه عمارت کن پس عمارت کرد و جبرئیل اورا بفرشتگان یاری داد در (تفسیر و جیز) آورده است بیان این آیت (... و مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا... * الآية. آل عمران: ۹۷) قیل ای آمناً من النار هر که در حرم کعبه یعنی در مسجد حرام در آید ایمن شود از آتش دوزخ و هر که درو بامان در آید کشتن او روا نباشد یعنی درون حرم کعبه زیرا که دار الامان است

عالم هندوستانی محمد بن احمد زاهد بونی در کتاب (ترغیب الصلوة) فصل پنجاه و چهارم می گوید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که (هر که خواهی که دعای وی مستجاب شود باید که دو چیز نگاه دارد یکی آنکه در وقت دعا کردن در محضر دارد [۱] و دوم آنکه خوردنی و پوشیدنی از حلال کند تا دعای وی مستجاب شود و در خانه هر مؤمنی که رشته تاب از حرام باشد دعای وی بهیچ وجه مستجاب نشود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که (هر که بامداد بر خیزد و سه بار بگوید (بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) آن روز شب هیچ بلا بوی نرسد) و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کرا دردی و رنج باشد باید که دست خودرا بران موضع نهد که زحمت رسیده باشد و هفت بار بگوید بر آن موضع دمد که خدای تعالی بفضل خود آن زحمت را از وی بگرداند و شفا کرامت کند و دعا اینست (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَعُوْذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا اَجِدُ وَاُحَاذِرُ) مؤلف کتاب (ترغیب الصلوة) محمد بن احمد زاهد توفی سنة ۶۳۲ هـ. [۱۲۳۴ م.]

(۱) این شرط در حق اصحاب کرام بود زیرا همه ایشان بر راه حق بودند دلهای ایشان صاف و پاک بود بعد عصا صحابه فرق ضاله ظهور یافت فسق و هواشایع شد و در متابعت شریعت غراً سستی واقع شد قلوب ایشان بلو بدعت و جهالت ملوث و مکدر شد پس امروز برای قبول دعا سنّی بودن یعنی بر معتقدات فرقه ناجیه اهل سنت جماعت بودن و احکام شرعیه را مراعات کردن و نماز پنج وقت را مداوم بودن شرط است

ست که هر چه تار او ابریشم است و بافت ریسمان پوشیدن آن حلال است چون خارا
دیمیاتی و صاحبی و بعضی جامه را چنین بافند زیرا که اعتبار پود را است تار را نی
ترا که اعتبار در خاره و دیمیاتی وصف باز پسین راست و آن پودست و بر عکس این
گر تار وی ریسمان است و پود وی ابریشم روا نباشد پوشیدن آن مسئله اگر کود کانرا
ر و ابریشم پوشانند بزه مر پوشاننده را باشد نه کودک را در نافع فقه آورده است در
دانی زر و نقره خوردن و آشامیدن و خوش بویی ازین اوانیها استعمال کردن حرام
ست قال النبی علیه السلام (من شرب فی اناء فضة فکانما یجر جر فی بطنه نار جهنم
یغمر علیه السلام فرمود هر که در آبدانهای زر و نقره بیاشامد چنانست که آتش دوزخ
ر شکم او در آرند و بگردانند تا رودهای او بسوزد

در هدایه آورده که قمار و نرد و شطرنج باختن حرام است بحکم حدیث نبی
علیه السلام (من لعب بالترد او الشطرنج فکانما غمس یده فی دم الخنزیر) هر که شطرنج
ازد یا نرد چنانست که دست خود در خون خوک آلوده است لانه یصدّ عن ذکر الله و
عن الجمع والجماعات فیکون حراما لقوله علیه السلام (ما انهیکم عن ذکر الله فهو حرام و
یسر) و دیگر در هدایه آورده است که شطرنج باختن بازمی دارد از ذکر خدای تعالی
از جمعه و جماعات پس باختن نرد و شطرنج حرام است زیرا که رسول علیه السلام
رموده است که هر که شما را مشغول گرداند از ذکر خدای تعالی آن حرام است و قمار
زین قبیل است و این حدیث عام است در تفسیر عمده آورده است که حق تعالی را
یصد و شصت نظر رحمت است هر روز بر بندگان ازین نظرات رحمت مر اهل
شطرنج را نصیبی نیست بکسر شین است نه بفتح شین در قدوری [۱] آورده است که و
کره استخدام الخصی یعنی مکروه است خدمت فرمودن خواجه سرای زیرا که خدمت
رمودن ایشانرا سبب است برای خصلتی منهی و محرّم و کُلّ ما یُفضی الی الحرام حرام
هر چه سبب است برای حرام آن نیز حرام است در فتاوی نسفی [۲] آورده است که

(۱) احمد القدوری توفی سنة ۴۲۸ هـ. [۱۰۳۷ م.] فی بغداد

(۲) مؤلف العقائد و الذخیره عمر النسفی توفی سنة ۵۳۷ هـ. [۱۱۴۳ م.]

خدمت فرمودن و خریدن و فروختن خواجه سرایان مکروه است مسئله خواجه سرای بعضی ملوک در حرم می گذارند و ایشانرا محرم می شمارند هر که ایشانرا محرم شما در حرما گذاشتن و نظر کردن ایشان بشهوت حلال دارد کافر باشد

در فتاوی ظهیری آورده است که کشتن بناحق و زنا کردن و لواطه و قربا کردن در حائت حیض حرام است هر که این افعال را حلال داند کافر شود مسئله جمله شرابهاء مسکره حرام است و فتوی در شرابهاء مسکره بر قول اما محمد است در منظومه آورده است

بیت: لا یشرب المثلث القوی * ولا الزبیبی ولا التمری

خوردن شراب سه یکی قوی و خوردن شراب مویز و شراب خرما حرام است و فتوی برین است درین زمان و شراب انگور باتفاق حرام است هر که حلال دارد کافر گردد بخوردن یک قطره حدّ بر وی واجب شود قال النبی علیه السلام (ما اسکر کثیره و قلیل حرام) در نافع فقه آورده است در کتاب العالم و المتعلم که متعلم مرعالم را پرسید که حکمت چیست که در وقت آغاز خوردن شراب مدمن خمر روی کج میکند عالم جواب داد که از سبب آنکه یخرج منه الایمان یعنی ایمان از وی بیرون می آید اگر درین حالت بمیرد بی ایمان و کافر مرده باشد نعوذ باللّه در مختار الفتاوی [۱] مسطور است که هر که مجلس راست کند و آب را چون شراب بگرداند تشبه بدیشان کند که شارب خمر اند حلال حرام شود پس چیزی که مست کننده و از خدای دور دارنده بود من کلّ الوجوه تشبیه بدین خمر خوردن می شود پس اولی که حرام باشد بنابراین حدیث که در هدایه فقه آورده است قال النبی علیه السلام (ما انهیکم عن ذکر الله فهو حرام و میسر) و در کتب فقه مسطور است من بات سکران بات عروسا من الشیاطین هر که شراب خورد و شب خود را مست بگذراند از شیاطین بیایند با او همان فعل کنند که با زنان می کنند شرم بادا و ننگ بادا که با وجود پیرایه عقل خود را زن دیوان گرداند و در وصایای امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است ولا تقعدوا علی مائده یشرب

(۱) مؤلف مختار الفتاوی علی المرغینانی توفی سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۶ م.]

عدها الشراب المسکر فان ربي نهانی کما نهانی عن الخمر یعنی منشین بر خوانی که باشامند بعد ازان چون شراب مست کننده که نهی کرده است مرا رب من ازان طعام خنانکه نهی کرده است از خمر در فتاوی ظهیری آورده است در کتاب الاشربه اکل لبنج حرام خوردن بنگ حرام است و در بعضی روایت شیر مادیان حرام است پس دین روایت قِمِز حرام باشد

در معالم رازی [۱] آورده است که توبه کردن فرض عین است و تمسک دین آیت کردند قال الله تعالی (... وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً... * الآية. النور: ۳۱) یعنی توبه کنید از گناه بخدای باز گردید و الامر للوجوب در نوادر ترمذی [۲] آورده است که در شب در آخر شب در آسمان ندا کنند که (هل من مستغفر فاغفر له و هل من تائب اتوب عليه و هل من داع فاجبیه) یعنی هیچ آمرزش خواهنده هست تا او را بیامرزم و هیچ توبه کننده هست که توبه کند تا توبه او قبول کنم و هیچ دعا کننده هست که دعاء وی اجابت کنم غنیمت دار وقت را پیش ازان که مهر خاموشی بر دهن تو ننهاده اند و زبان معذرت نه بسته اند و وقت آشتی باقی است قال الله تعالی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً... * الآية. البقرة: ۲۰۸) و بترس ازان روز که معذرت را قبول نکنند قال الله تعالی (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ... * الآية. المؤمن: ۵۲) یاد کن وزی را که سودمند نباشد مرظالمان و گناه گارانرا معذرت کردن

در نصاب الفقه [۳] آورده است من اشتغل بتعلم العلم و جب علی المسلمین کفایة مؤننه هر که مشغول باشد بآموختن علم واجب بود بر مسلمانان تا مؤنت او را کفایت کنند و ما یحتاج او بدو رسانند در نصاب الفقه آورده است اعانة المسلم فرضی کردنی برادر مسلمان فرض است یعنی بدان مقدار که دست دهد مسئله تأکید کرده است که اگر یکی از مسلمانان در نماز فرض شروع کرده است و وقت نماز

(۱) محمد فخرالدین الرازی توفی سنة ۶۰۶ هـ. [۱۲۰۹ م.] فی هرات

(۲) محمد حکیم الترمذی استشهد سنة ۲۵۵ هـ. [۸۶۹ م.]

(۳) مؤلف نصاب الفقه طاهر البخاری توفی سنة ۵۴۲ هـ. [۱۱۴۷ م.]

بیرون می رود و شخصی مسلم در آب غرق میشود باید که نماز را ببرد و ترک نم گیرد و او را از غرق شدن چون مقدورش بود بکشد زیرا که درین حالت دو چیزی وی فرض است یکی اتمام و دیگر اعانت برادر مسلمان و لیکن نماز را بدلی هست هو القضاء و این را بدلی نیست پس او را یاری کردن او اولی باشد و این فرض را مقدم دارد زیرا که حق بنده مقدم است بر حق خدا لإستغناء الله و احتیاج العبد

در نصاب الفقه آورده است که قیلولة مستحب است هر کسی را که شب قیام کند قال النبی علیه السلام (القیلولة بین المنجلین) در میانه دو داس است داس و داس شالی و گفته اند قیلولة است و فیلوله و عیلولة قیلولة میان روز خفتن است فیلوله میان نماز پیشین و نماز دیگر و آن موجب و مورث جنونست و عیلولة بعد از نماز بامداد پیش از بر آمدن آفتاب و آن مورث درویشی و دست تنگی است قال النبی علیه السلام (الصبیحة تمنع الرزق)

در شرعه آورده است که فرمان بر داری علما و پدر و مادر و استاد و پادشاه در آنچه نافرمانی خدای نیست فرض است هم در شرعه آورده است که اگر استاد کاری فرمود و مادر و پدر نیز فرمود کار استاد را مقدم دارد زیرا که او بهترین پدرانست قال النبی علیه السلام (الآباء ثلاثة ابٌّ من ولدك و ابٌّ من زوجك و ابٌّ من علمك و خیر الآباء من علمك) پدران سه اند یکی پدری که ترا بزاد دوم آنکه دختر خود را بزنی بتوداد و سیم آنکه ترا علم آموخت و بهترین پدران آنست که نهال علم در زمین سینه تونشانند

مسائل العالم و المتعلم در روضة زندویستی [۱] آورده است قال النبی علیه السلام (من احب العلم و العلماء لم تُکتب خطیئته ایام حیوته) هر که علم و علما را دوست دارد نوشته نشود بر وی گناه روزهای زندگانی او در فتاوی خاصی [۲] آورده است که هر که انبیا و علم و علما را بنظر حقارت نگرد یا ذکر ایشان باهانت کند کافر شود در خزانه الفقه [۳] آورده است که واجب است و حق است استاد را بر متعلم شش

(۱) حسین زندویستی توفی سنة ۴۰۰ هـ. [۱۰۰۹ م.] مؤلف (کتاب العالم و المتعلم) امام اعظم ابوحنیفه اس
(۲) مؤلف فتاوی خاصی یوسف الخوارزمی توفی سنة ۶۳۴ هـ. [۱۲۳۶ م.]
(۳) مؤلف خزانه الفقه ابو اللیث نصر السمرقندی توفی سنة ۳۷۳ هـ. [۹۸۳ م.]

بیز اول آنکه اُستاد را بنام نخواند دوم آنکه بجای او حضور و غیبت ننشیند سیم آنکه وقت نشستن پیش معلم بدو زانوی ادب بنشیند و چهارم پیش او نخندد پنجم در سخن گفتن آواز خود را بر آواز اُستاد بر ندارد و ششم آنچه فرماید قبول کند و نسیزده در رعه آورده است لا یَتَّبِع ذَلَّهٖ وَلَا هَفْوَتَهٗ یعنی پس رَوِّ اُستاد نشود بلغزش و او را غیبت کند و قصهٔ موسی و خضر علیهما السَّلَام یاد کند و محک خود سازد و یخدمه بالمال و تَنَفَس و اُستاد را خدمت کند بمال و تن و جان و چون بخانهٔ اُستاد رود آواز نکند و منتظر باشد تا بیرون آید قال الله تعالی (وَلَوْ اَنَّهٗمْ صَبَرُوْا حَتّٰی تَخْرُجَ اِلَیْهِمْ لَکَانَ خَیْرًا لَّهٗمْ * الْاٰیة. الْحَجْرَات: ۵) پیغمبر را علیه السَّلَام آواز می کردند فرمان آمد که این بی بیست اگر صبر کنند تا بیرون آید خیر باشد مرایشانرا فاما متعلم را بر اُستاد حَقَّت که در حق مُتَعَلِّم بنظر شفقت نگردد و اول او را در علوم مشکل نه اندازد و هر چه داند او بیاموزد و بخل نکند هر که ادب را تمام و کمال بجای آرَد هر چه در دل اُستاد از علوم است بهمت اُستاد در دل شاگرد جای گیرد و نهال گردد و میوه دار گردد در شرف پزدوی آورده است که ^[۱] و یل للعالم سبعین مرّة وللجاهل مرّة وای مرعالم را هفتاد ر عذاب چون عمل نکند بعلم خود و یکبار مر جاهل را قال النبی علیه السَّلَام (من یداد علما ولم یزد و رعا لم یزد من الله الا بعداً و مقتاً) هر کرا علم زیاده شود و بهیزکاری نی زیاده وی را از خدای مگردوری و دشمنی گردد چنانکه گویند علمی ره بحق ننماید جهالتست

در تفسیر عمدهٔ معانی آورده است که هر که بعد از هر فریضه آیهٔ الکرسی بخواند حق تعالی جان آن بنده را بی واسطهٔ فرشتگان خود قبض کند باسانی بمجرد بیرون آمدن جان فرمان رسد که ویرا به بهشت برید در مشارق الانوار [۲] آورده است که هر که بعد از هر نمازی سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت بیده

(۱) فخر الاسلام علی الپزدوی الحنفی توفی سنة ۴۸۲ هـ. [۱۰۸۹ م.]

(۲) مؤلف مشارق الانوار حسن الصغانی توفی سنة ۶۵۰ هـ. [۱۲۵۲ م.]

الخیر و هو علی کل شیء قدیر بخواند حق تعالی گناهان و یرا بیامرزد اگر چه مقدار کف دریا باشد و راوی این حدیث امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه در اخبار صحائف آورده است که (افضل کلمة عند الله سبحانه الله) پیغمبر علیه السلام گفت افضل سخنان نزدیک خدای تعالی گفتن کلمه سبحان الله است در حقائق [۱] آورده است قال النبی علیه السلام (کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان علی المیزان) دو کلمه سبک است در دنیا بر زبان و در قیامت گرانست در میزان و آن گفتن کلمه سبحان الله و الحمد لله است در تفسیر منیر آورده است که هر که دوازده بار سوره اخلاص بخواند ثواب چهار ختم قرآن یابد و در دفتر اعمال او نویسند و در صلوة مسعودی آورده است که هر که بعد از نماز وتر سه بار این کلمات بگوید ثواب هشتاد ساله نماز در دفتر عمل او نویسند و کلمات اینست **وتوکلت علی الحی الّذی لا یموت ف سبحان الله والحمد لله رب العالمین** در تفسیر عمده آورده است که هر که بعد از نماز خفتن از آخر سوره بقره دو آیت بخواند پسندد باشد او را از قیام شب هم در تفسیر عمده آورده است که هر که وقت خفتن آیت (شَهِدَ اللهُ...) بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته بیافریند تا برای او آمرزش خواهند در رشف الادلة آورده است نزدیک تمام شدن کتاب سلطان العارفين قطب الاولیا شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی [۲] قدس الله سره که آدم علیه السلام نزدیک رکن یمانی در خانه کعبه دو رکعت نماز بگزارد و این کلمات بر زبان راند حق تعالی بر آدم خطاب کرد که (یا ادم لا یلزم احدٌ من ذریتک هذا الدعاء الا اعطیته اربعة اشياء) یعنی از فرزندان تو این را لازم گیرد چهار چیز او را کرامت گردانیم اول آنکه آنچه دوست دارد او را بدهم دوم آنکه آنچه دشوار آیدش نگاه دارم از آن سیم آنکه شکم او را از علم و حکمت پر کنم چهارم آنکه او را توانگر دل گردانم و کلمات اینست **اللهم انی اسألك ایماناً یبشر قلبی واسألك یقیناً صادقاً حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما کُتب علی ورضاءً بما قسمت لی برحمتک یا ارحم الرّحمین**

(۱) مؤلف تفسیر الحقائق محمد سلمی النیشاپوری توفی سنة ۴۱۲ هـ. [۱۰۲۱ م.]

(۲) شهاب الدین عمر السهروردی توفی سنة ۶۳۲ هـ. [۱۲۳۴ م.] فی بغداد

و علماء سلف برای آن تا انتقال باشد از بوستان به بوستان در آخر فتاوی را حکایت دل آویز با تمام رسیده اند بموافقت ایشان در آخر این کتاب چند حکایت بریر افتاد در فتاوی ظهیری آورده است که امام اعظم مجتهد مقدم سراج اُمت منهاج ت صوفی صافی ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه سی و دو سال بوضوء نماز خفتن نماز بداد گزارده است هم در ظهیری آورده است که در ماه رمضان شصت ختم کردی می در تراویح و یکی در روز در (تفسیر احمد عتّابی) آورده است که حضرت عزّت جلّ جلاله چون قلم را بیافرید وی را خطاب کرد (اُکتب علمی فی لوحی) بنویس لمومات و مقدورات ما را قلم در دویدن شد و نبشتن گرفت تا آنجا رسید که فلان قوم نین گناه کنند ایشانرا بطوفان غرق گردانیم و فلان قوم چنین گناه کنند ایشانرا بباد سخت و سرد هلاک گردانیم قومی باشند که حضرت ما را بیازارند و تخم نابکاری در بین دل بکارند و با عمر کوتاه گناه بی شمار آرند و ایشان اُمت نبی آخر الزمان باشند م بایستاد تا چه عقوبت سخت در باب این قوم نا بکار فرمان خواهد شد فرمان ربّ مزة در رسید (هی اُمة مذنبه و انا ربّ غفور) ایشان اُمت گناه کار باشند و من خداوند رزگار و قلم از تحیر بشکافت و شکاف قلم ازینجاست

در تفسیر امام احمد عتّابی آورده است که فردای قیامت چون اهل بهشت بهشت روند فرمان شود که امروز وفای عهد من است سر بردارید تا دیدار من به بینید دگان چون بدین تشریف مشرف و مکرم شوند و دیدار پروردگار خود را بیچون و چگونه بینند از گناهکاری خود شرمسار شوند کاشکی در دار دنیا نافرمانی نکردیمی امروز بدین خجالت و شرمندگی گرفتار نشدیمی همه همچنان سر نگوئسار بمانند مان عزّت در رسد که ای بندگان من امروز روز سجده نیست هر چه کردید از شما در دشتم و عفو کردم گویند الهی تو بکرم عفو کردی ولی شرمساری از دل ما بیرون بیرون حق تعالی بادی را فرمان دهد تا بر دلهای ایشان بوزد و آن شرمساری از دلهای شان فراموش گرداند اللهم ارزقنا رضوانك و غفرانك و الجنة و احسانك و نعوذ بك من

التار فاجرنا يا مجير يا غفار فاغفر لنا ذنوبنا ولوالدينا ولاستادينا و لمؤدبينا و لجيراننا
لاقاربنا و لاخواننا و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم
الاموات بفضلك و كرمك و رحمتك يا ارحم الراحمين تم اصل الكتاب
می گوید بنده گناهکار الراجی رحمة الغفار تراب اقدام الحداق مؤلف این
اوراق چون دیدم که در طلب علوم دینی فاتر گشته اند و آنچه ازان چاره ایست در
تحصیل آن متکاسل و علمای سلف و خلف از هر نوعی تصنیف کرده اند و بر انواع
تألیفات رنج برده تیسیرا علی الناس لکن بر آنکه لکلّ جدید لذّة فیها در کتب مصنّفه
سلف که هر یک بحری است غواصی میگردم و در مجموعات و مؤلفات خلف که هر
یک بوستانیست طواف میگردم از هر دریایی درّی و از هر بوستانی گلی می چیدم و
روز را در سلک خطّ منسلک میگردانیدم و امّهات احکام و اشارات و رموز مسائل
غریبه و اسوله و اجوبه عجیبه از مسائل واقعات در ابواب عبادات درین صحیفه که
عمده دین است می نوشتم و این مشتمل بر پنج مقدمه است که بناء اسلام است ملتقط
از هشتاد و یک کتاب بوجه اختصار بخاطر پریشان جمع کردم و این را (عمده الاسلام)
نام نهاده شد تا مبتدیانرا حظی وافر و نصیبی فاخر در ابواب عبادات حاصل آید و
منتهیانرا ملحظ لحظات و تذکره واقعات باشد اسامی کتب از اصول کلام: عمده
عقیده، امالی، شرح امالی، محصل رازی، معالم رازی، کتاب العالم و المتعلم،
عقیده نجاج، بدایه اصول، اصول صفار؛ و از کتب اصول فقه: منار، کشف الاسرار،
اصول سرخسی، مستوفی، مسروق مزدوی، کشف مزدوی؛ از کتب فروع فقه: قدوری،
منظومه، متفق، مصفی، ذخیره، محیط، فتاوی ظهیری، فتاوی خانی، فتاوی نسفی،
فتاوی سراجی، فتاوی صغری، فتاوی کبری، مختار الفتاوی، فتاوی عتابی، فتاوی
تتمه، فتاوی صلوة، نوادر الفتاوی، جامع الکبیر، کنز، وافی، کافی، تحفة الفقه،
بدایه فقه، هدایه، شرح هدایه، شاهان صدر الشریعة، مکشوف، جواهر که شرح هدایه
است، شرح طحاوی، ینابیع، مدخل کرخی جامع الصغیر، خانی، فوائد جامع الصغیر،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای باد صبا بکن سفری دراز * احوال مرا رسان بر اهل دل و راز
رفتی و بدیدی تو چون شیخ تمام * حضرت حلمی بود راز و نشان
بر گو بر آن جناب سلام من زار * کوست خادم دین و وطن و اهل دیار
کوست خادم دین و اهل تقوی * کوست ماحی بدعت و شرک و ریا
هست دولت معنوی را صاحب * هست همراه اهل دل مصاحب
فیضان سان چنان متعدی است در این جهان * با توفیق خدائی و توکل در هر زمان
با هیچ کس نیاز ندارد بجز بحق * که این است آخرین رمق اهل دل و حق
آخر بگویمت که کرامت ایشان * با این فقیر رسید در این خاک پاکستان
لیکن چه تشنگان علوم و معرفت * حرصی که دارند از دلو جان و هم رمق
از بهر خواندن کتب این مکتبه * که بانیس حسین حلمی در ترکیه
پروانه گان اخذ کتب همچنان اند * از بهر حاصل علوم و معرفت همه اند
ز آنکه در این کتب علومست بی شمار * از اهل دل و اهل حق و طائفه ناجیه
فیضان رهروان صاحبان این دیار * یعنی ملاح معرفت و علم و اجتهاد
ساقی ما در فتنه آخرین زمان * هستن اهل السنة و جماعتش عیان
این فرقه ناجیه اهل اسلام * قول رسول در حق شان هست و السلام
هر کس که خادم چنین اهل بوده است * او را یقین دهم که او کامیاب هست
هر گاه است از خادم این طریق * او هم چنان بود که عطاء خدا بر اوست
این غیرت و شهامت اهل تقوی است * این هم کرامت عبد الحکیم مرشد است
هر کس که منکر کرامت دوستان حق بود * نامید است ز رحمت و فیضان اهل حق
هر چند که مدح اهل دل و اهل حق کنم * این هم کم است گر چه زبانم نه ناطق است
این جمله از کرامت عبد الحکیم بود * که اخذ فیض کرده حلمی از او وجود
از فیض خود شما بکنید باز هم روان * تا ما دعا کنیم شما از دل و جان
گر حاشیه شیخ زاده کنید روان * مارا بود کفایت از اهل مکتبه آن
لیکن کمال در هر شی احسن بوده است * اجلاد اربعه حاشیه راست آن کمال
گر مرضیت بر ارسال جمله هم نشد بود * بر ناقش ضرورت دفع هم نبود
بالای ما دعا بر اخوان لازم است * دعا میکنم سپرد خدا بود
اتمام کن کلام ای حنیف زار * این هم که تو بگفتی کافیت و هوسیار

اخى الشيخ حلمى صاحب ظلّ مجدكم: السلام عليكم و على من لديكم: حاصل ما كتبه فى
الشعر الفارسى هو هذا بعد مدحكم لكم و لشيخكم المبارك رحمه الله و لمكتبكم و لمسلكننا و مسللكم
يعنى اهل السنة و الجماعة اقول اطلب منكم الكتاب المسمى بحاشية الشيخ زاده مكمل و قلت مكمل
لانه اذا كان ناقصا فلا يفيد لى فائدة تامة لهذا ان كان استطاعتكم بارسال كله فارسلوه و الا فندعو لكم
دعاء الخير بنشر كتبكم فلا حاجة الى ارسال جلد او جلدین فعوضوه بكتاب آخر و السلام

اخوكم فى الله محمد عبید الله حنیف